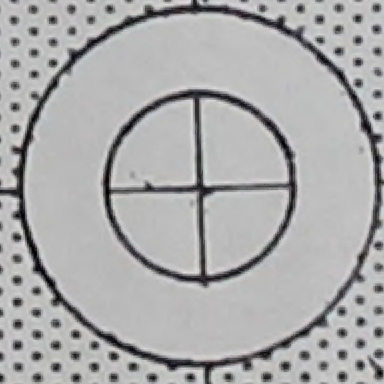
Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء





چین
تبّت
کشمیر
افغانستان
بلوچستان
پنجاب
نیپال
بهوتان
آسام
ایالات متحدهٔ
راچپوتانا
بهار و اوریسا
بنگال
ایالات مرکزی
حیدرآباد
میسور
برمه
سیام
بون نان
هند و چین فرانسه
دریای عربستان
خلیج بنگال
خلیج عمان
هند
کابل
کلات
کراچی
لاهور
دهلی
لکنو
کلکته
داکا
بمبئی
مدراس
سیلان

تاریخ تمدّن

کتاب اوّل

ویل دورانت

مشرق زمین: گاهوارهٔ تمدّن

بخش دوّم

هند و همسایگانش

ترجمهٔ: مهرداد مهرین

باهمکاری مؤسسهٔ انتشارات فرانکلین
تهران - نیویورک
This is an authorized translation of
OUR ORIENTAL HERITAGE
by Will Durant.

Published by Simon and Schuster, Inc., New York.

چاپ این کتاب در دو هزار نسخه بتاریخ تیر ماه یکهزار و سیصد و سی و هفت هجری خورشیدی
در چاپخانهٔ دولتی ایران به پایان رسیده است

فهرست

بخش دوم

هند و همسایگانش

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



شکل ۳۳ـ جایگاه سوزاندن جسد در کلکته

عکس از او ینگ گالووی (صفحهٔ ۷۴۴ دیده شود)



شکل ۳٤- درشستنگاه رود گنگ
دفتر اطلاعات مطبوعاتی حکومت هند
(صفحهٔ ۷۴۳ دیده شود)



شکل ۳۵ـ نقاشی مغولی دوران اکبر در اکبرآباد
موزهٔ هنرهای زیبای بوستن
(صفحهٔ ۸۴۰ دیده شود)



شکل ۳٦- مجسمهٔ ناقص یك جوان
موزهٔ ویکتوریا آلبرت، لندن
(صفحهٔ ۸۳۴ دیده شود)



شکل ۳۷ ـ مجسمهٔ نشستهٔ برهما ، قرن دهم
موزهٔ هنر متروپولیتن



شکل ۳۸- بودا ، درسرناث ، قرن پنجم
عکس از کوماراسوامی
(صفحهٔ ۸۳۲ تا ۸۴۲ دیده شود)



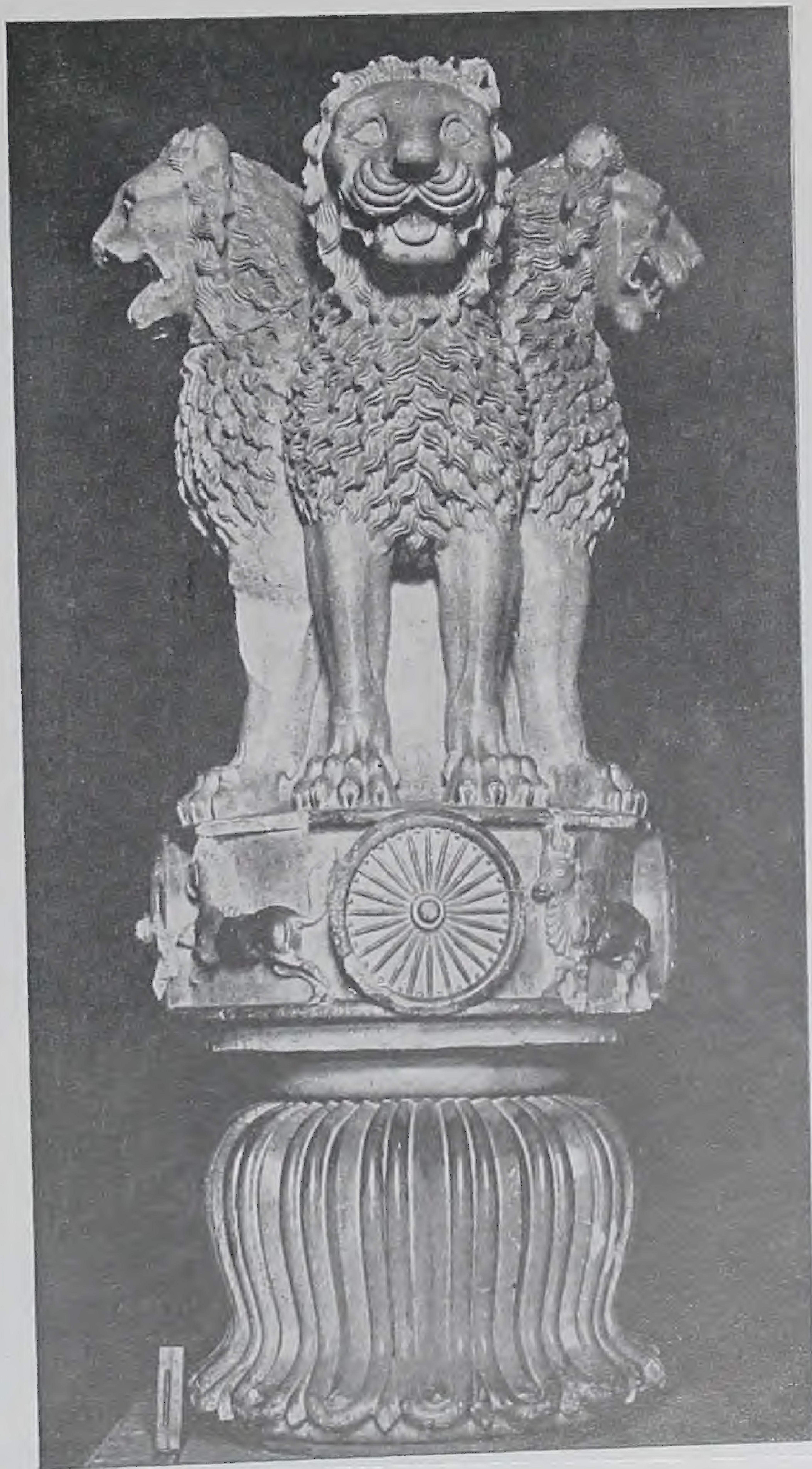
شکل ۳۹ـ بودای نشسته
ادارهٔ سیاحان ، حکومت هند



شکل ٤٠ـ شیوا در حال رقص، جنوب هند، قرن هفدهم
مؤسسهٔ هنرهای مناپولیس
(صفحهٔ ۸۴۴ دیده شود)



شکل ۴۱ـ شیوای سه صورت
اندروود ، اندروود
(صفحهٔ ۸۳۴ دیده شود)



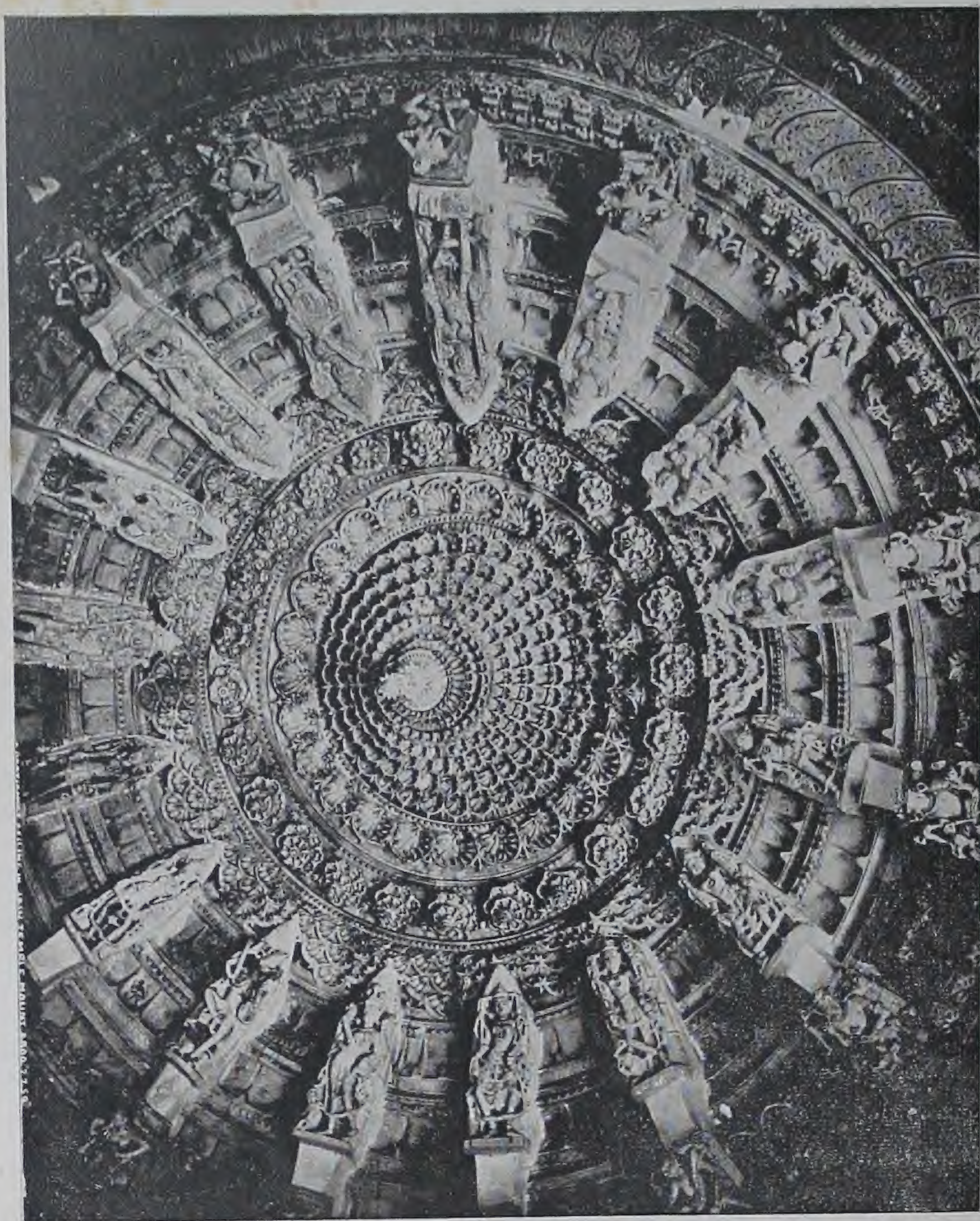
شکل ٤٢ــ سرستون ، ستون آشوکا
موزهٔ سرنات ، بنارس
(صفحهٔ ۸۳۶ دیده شود)



شکل ۴۳ـ زاویهٔ سانچی، دروازهٔ شمالی
اندرووَد ، اندرووَد
(صفحهٔ ۸۳۶ دیده شود)

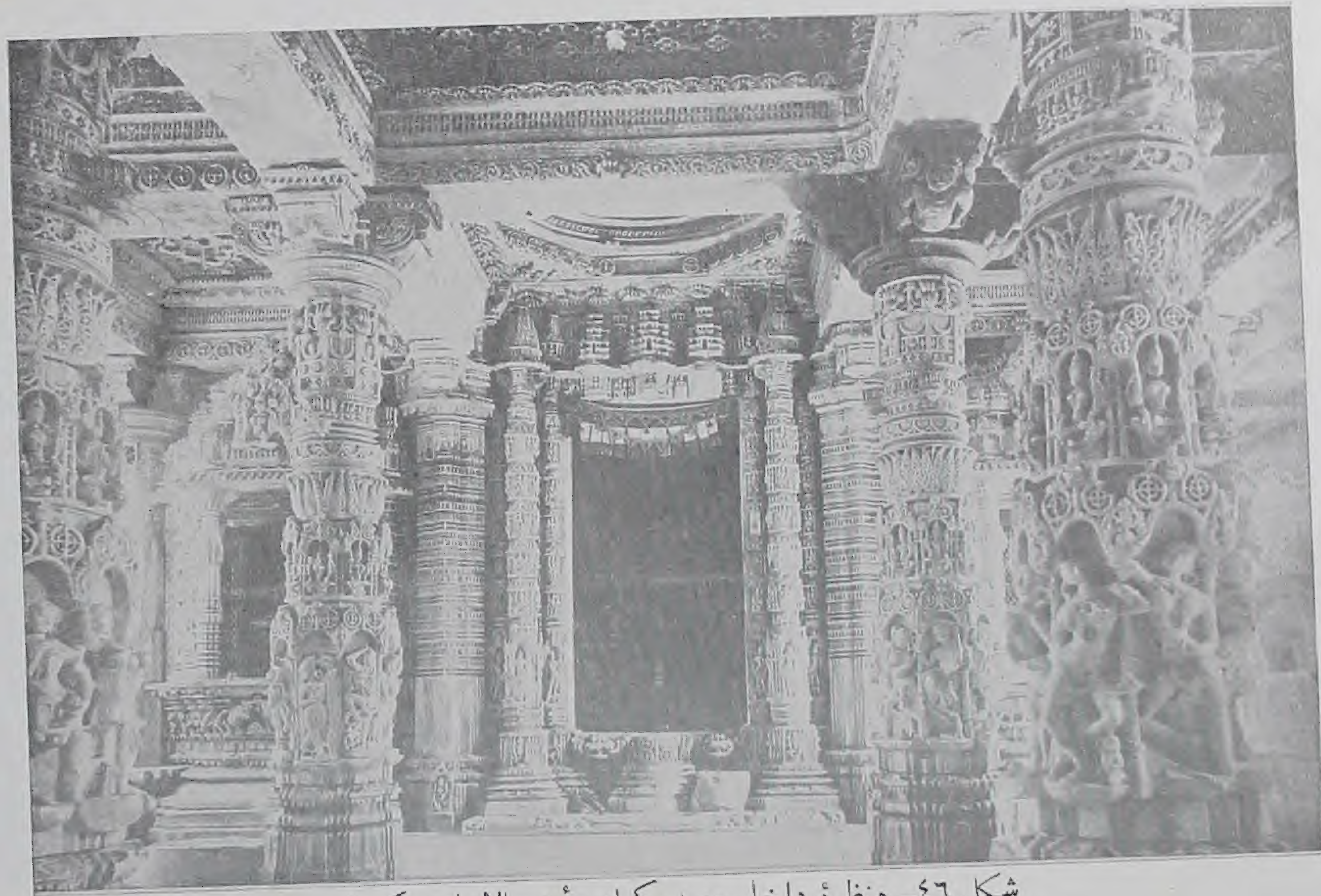


شکل ٤٤ ـ منظرهٔ داخلی تالار چیتیا ، غار شمارهٔ ۲٦ ، آجانتا
(صفحهٔ ۸۳۷ دیده شود)

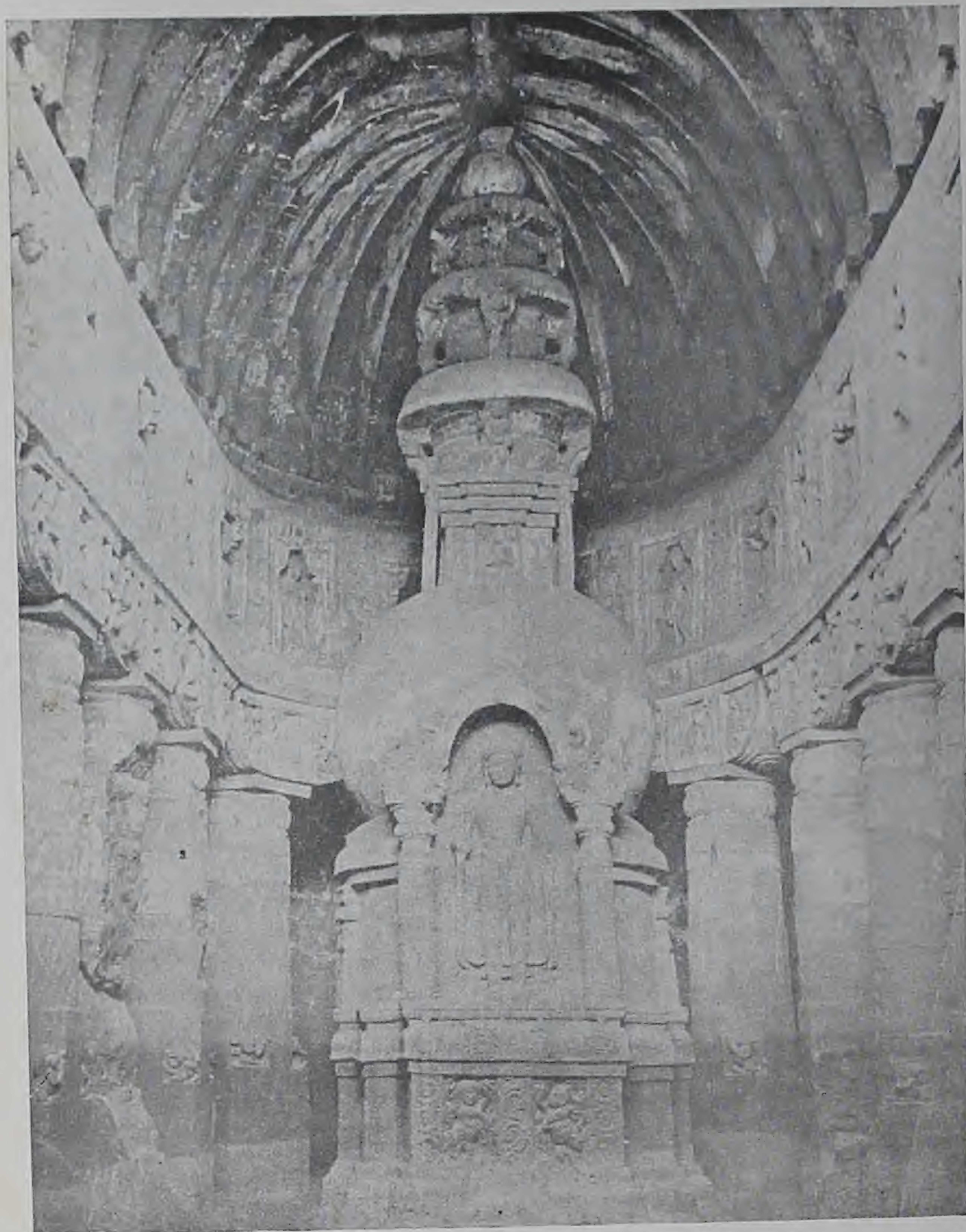


شکل ۴۵ - منظرهٔ داخلی گنبد معبد تجاه‌پالا در کوه ابو

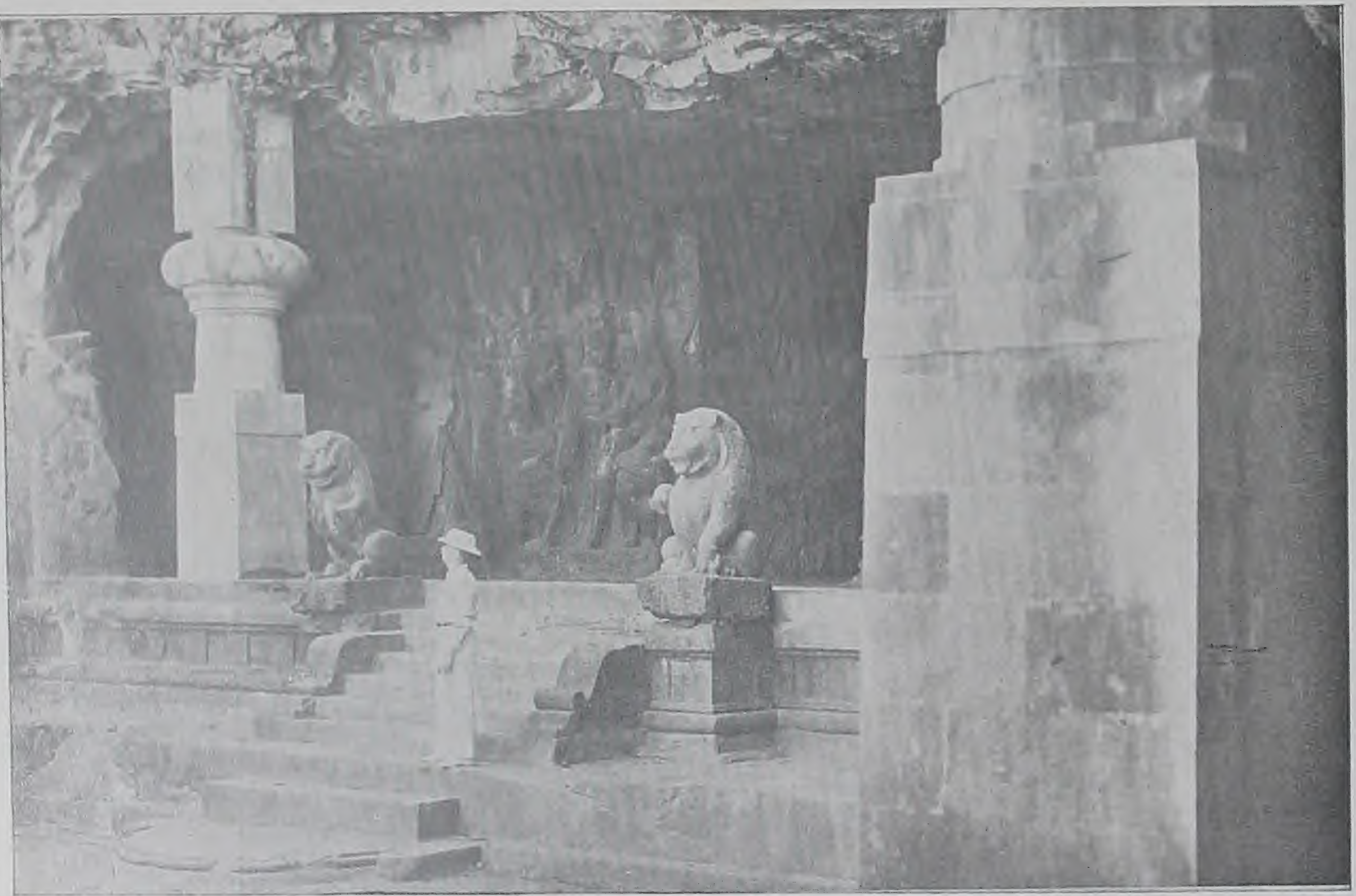
(صفحهٔ ۸۳۸ دیده شود)



شکل ٤٦ـ منظرهٔ داخلی معبد یکپارچهٔ ویمالاساه در کوه ابو
عکس از اوینگ گالووی (صفحهٔ ۸۳۷ دیده شود)



شکل ۴۷ـمنظرهٔ داخلی غار شمارهٔ ۱۹
دفتر اطلاعات مطبوعاتی حکومت هند
(صفحهٔ ۸۴۷ دیده شود)



شکل ٤٨ – غارهای الفانتیا، نزدیك بمبئی
عکس ازاو ینگ گالووی (صفحهٔ ۸۳۶ دیده شود)



شکل ۴۹ - معبد کیلاشا یکپارچه از خاره‌سنگ

سرویس اطلاعات هند (صفحهٔ ۸۴۱ دیده شود)



شکل ۵۰ ـ ماده خدای دانش
دفتر اطلاعات مطبوعاتی، حکومت هند



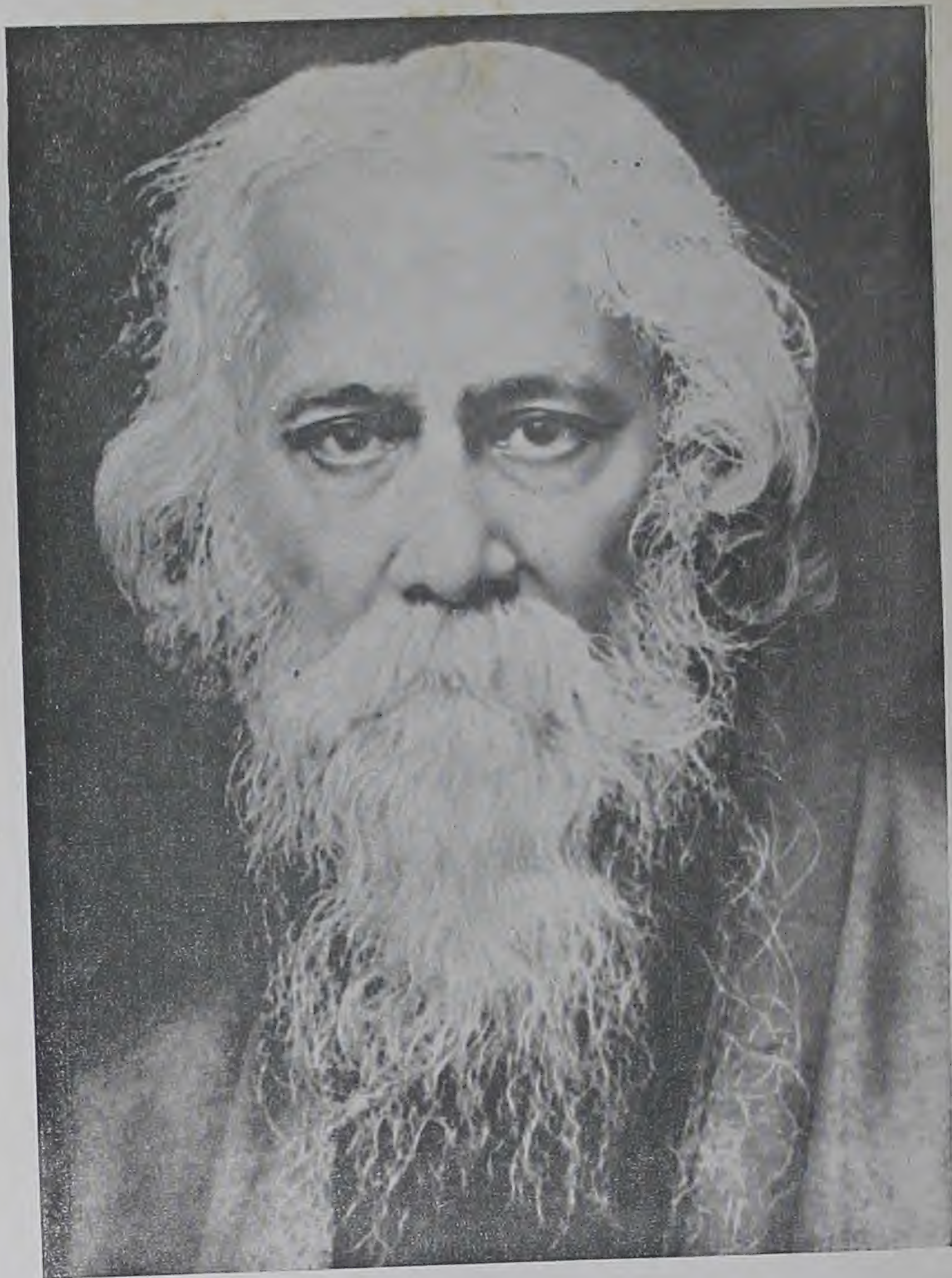
شکل ۵۱ ـ نمای انگکوروات ، هندوچین

سرویس عکاسی ناشران (صفحهٔ ۸۴۵ دیده شود)

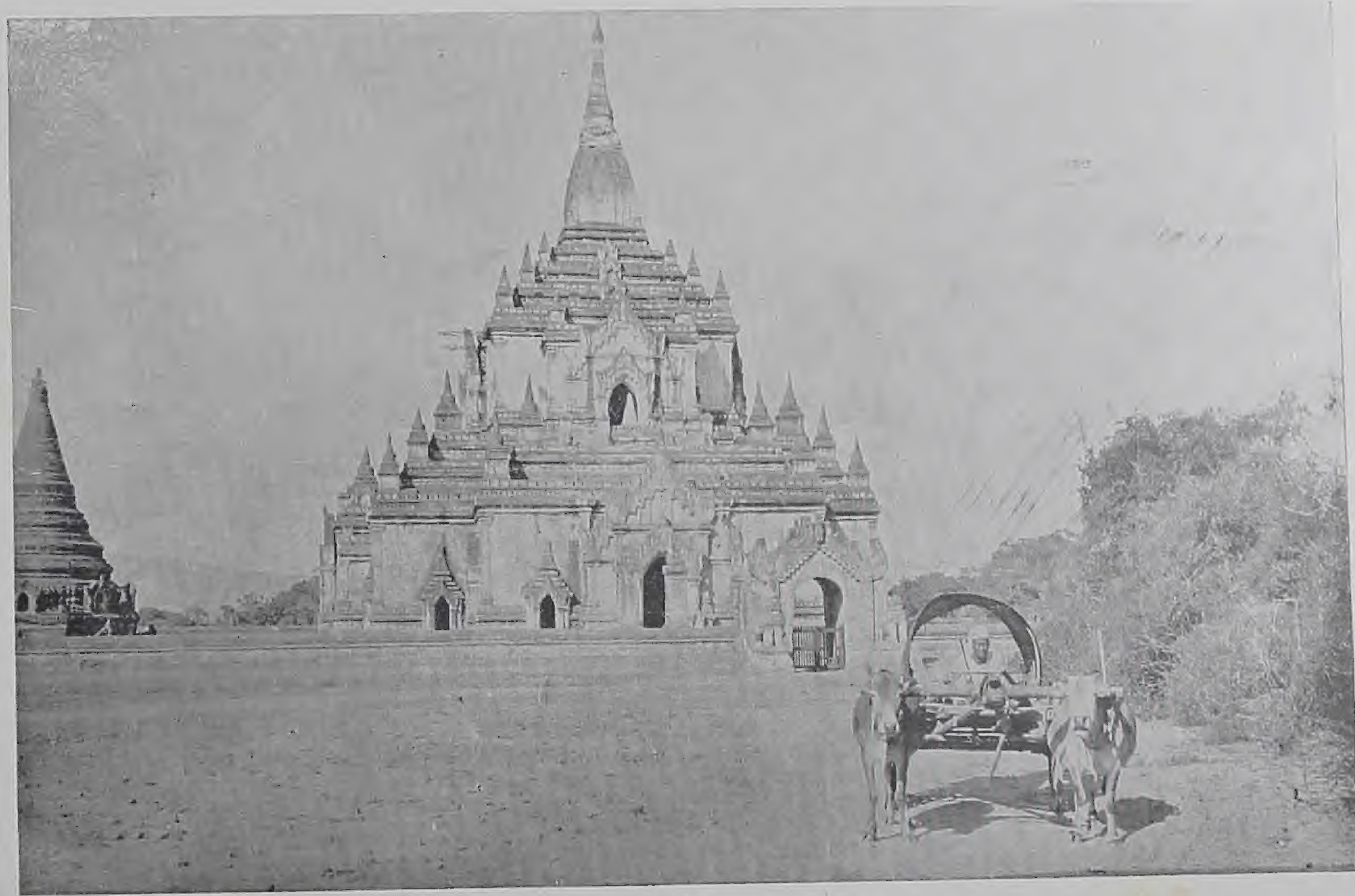


شکل ۵۲ ـ معبد انگکوروات

عکس از اوینگ گالووی (صفحهٔ ۸۴۶ دیده شود)



شکل ۵۳ - را بیندارانات تاگور
دفتر اطلاعات مطبوعاتی حکومت هند
(صفحهٔ ۸۶۴ دیده شود)

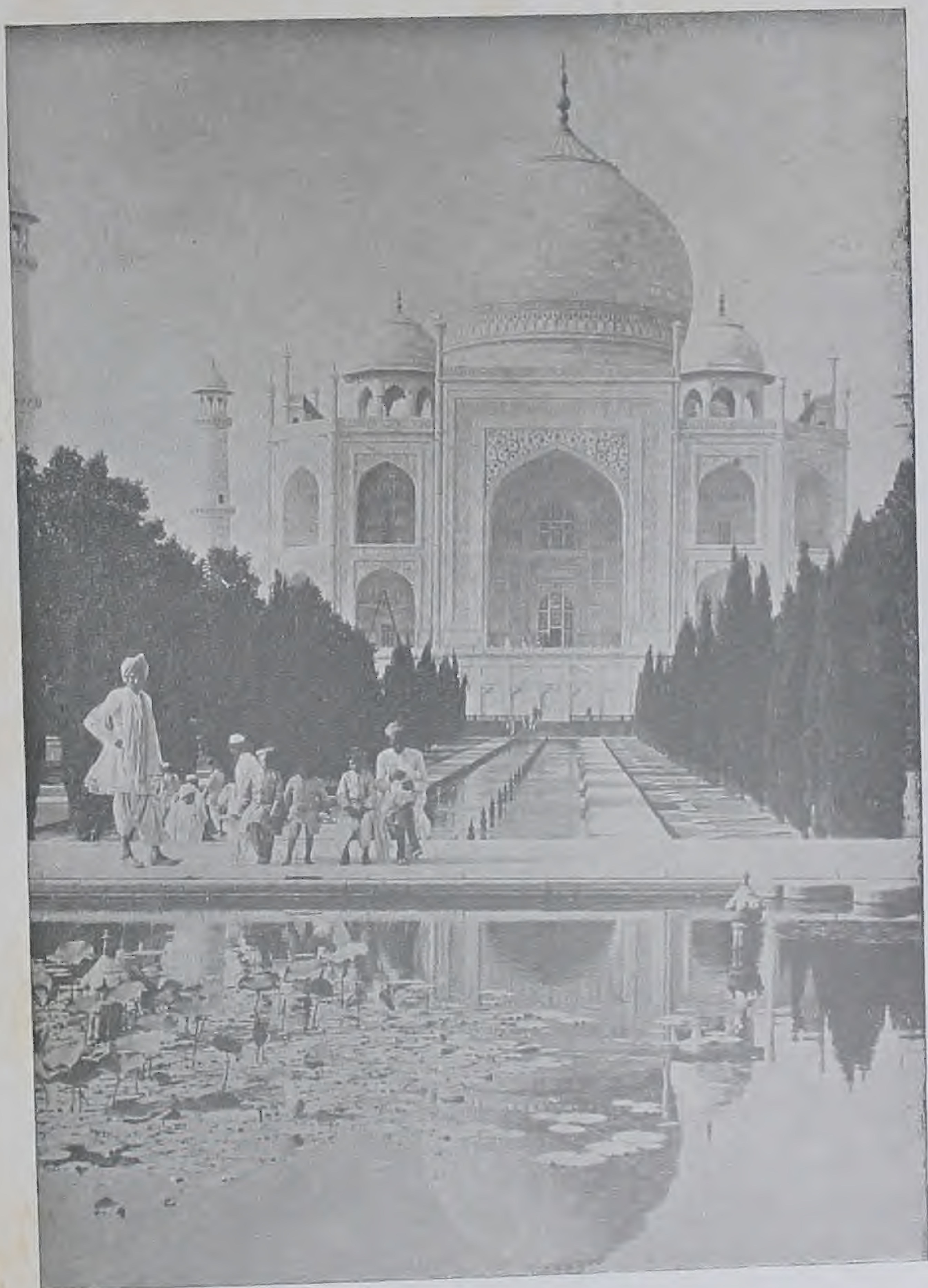


شکل ٥٤ ـ معبد عظیم آناندا درپاگان برمه
عکس از اوینگ گالووی (صفحهٔ ۸۴۸ دیده شود)



شکل ۵۵ – معبد عظیم بودایی در رانگون

باتقدیم تشکر از دینا . ج . پرات ، مؤسسه انتشارات فرانکلین، نیویورک



شکل ٥٦ ـ تاج محل ، آگره
عکس از اوینگ گالووی
(صفحهٔ ۸۵۲ دیده شود)

بخش دوم

هند و همسایگانش

« برترین حقیقت این است : خدا در همهٔ اشیاءِ متجلّی است . اشیاء صور متکثّرخدا است . خدای دیگری نیست تا به‌جستجو برخیزیم . . . مارا نیاز به مذهبی است آدمی ساز . . . این اندیشه‌های موهوم وناتوان کننده راترك کنید ، ونیرومند باشید . . . بگذار تاپنجاه سال بعد . . . خدایان دیگر همه از ضمیرما محو شوند . تنها خدای بیدار همین است ، همین نسل ما است ، که دست وپا و گوش اوهمه جا پیدا است ؛ **او** همه چیزرا دربر می‌گیرد . . . تنها آن کس که به دیگر موجودات خدمت کند ، به خالق خود خدمت کرده است . »

ویو کاناندا[1]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

جدول پیوسته‌یی از تاریخ هند*

قبل از میلاد

۴۰۰۰ : فرهنگ دورهٔ حجر جدید در میسور
۲۹۰۰ : فرهنگ موهنجو دارو
۱۶۰۰ : هجوم آریان به هند
۱۰۰۰-۵۰۰ : تشکیل وداها
۸۰۰-۵۰۰ : اوپانیشادها
۵۹۹-۵۲۷ : ماهاویرا ، بنیاد گذار جینسیم
۵۶۳-۴۸۳ : بودا
۵۰۰ : سوشروتا ، طبیب
۵۰۰ : کاپیلا و فلسفه سانکهیا
۵۰۰ : پوراناهای نخستین
۳۲۹ : هجوم یونانیان به‌هند
۳۲۵ : اسکندر هندرا ترك می کند .
۳۲۲-۱۸۵ : چاندرا گوپتاموریا
۳۰۲-۲۹۸ : مگاستنس در پاتالیپوترا
۲۷۳-۲۳۲ : آشوکا

بعد از میلاد

۱۲۰ : کانیشکا ، شاه کوشان
۱۲۰ : چاراکا ، طبیب
۳۲۰-۵۳۰ : سلسلهٔ گوپتا
۳۲۰-۳۳۰ : چاندار گوپتای اول
۳۳۰-۳۸۰ : سامودرا گوپتا
۳۸۰-۴۱۳ : ویکراماديتا
۳۹۹-۴۱۴ : فا - هین در هند
۱۰۰-۷۰۰ : معابد و گچ‌نگاره‌های آجانتا
۴۰۰ : کالیداسا ، شاعر و درام نویس
۴۵۵-۵۰۰ : هجوم هون‌ها به هند
۴۹۹ : آریابهاتا ، ریاضی‌دان
۵۰۵-۵۸۷ : واراهامی‌هیرا ، ستاره شناس
۵۹۸-۶۶۰ : برهما گوپتا ، ستاره شناس

بعد از میلاد

۶۰۶-۶۴۸ : شاه هارشا - واردهانا
۶۰۸-۶۴۲ : پولا کشین‌دوم ، شاه‌جالو کیان
۶۲۹-۶۴۵ : یوان چوانگ در هند
۶۲۹ - ۵۰ : سرانگ - تسان گامپو ، شاه‌تبت
۶۳۰-۸۰۰ : عصر طلائی تبت
۶۳۹ : سرانگ - تسان گامپو ، لهاسا را بنیاد می‌نهد
۷۱۲ : کشور گشایی اعراب در آسیا
۷۵۰ : پدیدآمدن پادشاهی پالاوا
۷۵۰-۷۸۰ : بنای بور و بودور ، جاوه
۷۶۰ : معبد کیلاشا
۷۸۸-۸۲۰ : شانکارا ، فیلسوف و دانتا
۸۰۰-۱۳۰۰ : عصرطلائی کمبودج
۸۰۰-۱۴۰۰ : عصرطلائی راجپوتانا
۹۰۰ : پدید آمدن پادشاهی چولا
۹۷۳-۱۰۴۸ : البیرونی ، دانشمند عرب
۹۹۳ : بنیاد گذاردن دهلی
۹۹۷-۱۰۳۰ : سلطان محمود غزنوی
۱۰۰۸ : محمود به هند حمله می کند
۱۰۷۶-۱۱۲۶ : ویکراماديتیا ، چالو کیا
۱۱۱۴ : بهاسکارا ، ریاضی‌دان
۱۱۵۰ : بنای انگکوروات
۱۱۸۶ : حملهٔ ترکان به هند
۱۲۰۶-۱۵۲۶ : سلطنت دهلی
۱۲۰۶-۱۲۱۰ : سلطان قطب‌الدین ایبك
۱۲۸۸-۱۲۹۳ : مار کو پولو در هند
۱۲۹۶-۱۳۱۵ : سلطان علاءالدین
۱۳۰۳ : علاءالدین چیتور را تسخیر می کند
۱۳۲۵-۱۳۵۱ : سلطان محمدبن‌طغلك

* تاریخ‌های پیش از ۱۶۰۰ میلادی محقق نیست . تاریخ‌های پیش از ۳۲۹ ق.م تخمینی است .

بعد از میلاد

۱۳۳۶ : بنیادافگندن و یجایاناگار
۱۳۳۶-۱۳۵۱ : تیمور لنگ
۱۳۵۱-۱۳۸۸ : سلطان فیروزشاه
۱۳۹۸ : تیمور به هند حمله می کند
۱۴۴۰-۱۵۱۸ : کبیر ، شاعر
۱۴۶۹-۱۵۵۸ : بابانانك ، بنیاد گذارسیك‌ها
۱۴۸۳-۱۵۳۰ : بابر سلسلهٔ مغولان را تأسیس می کند
۱۴۸۳-۱۵۷۳ : سورداس ، شاعر
۱۴۹۸ : واسکودگاما به‌هند می‌رسد
۱۵۰۹-۱۵۲۹ : کریشنادوارایا، برویجایاناگار حکومت می کند
۱۵۱۰ : پرتقالی‌ها گوارا اشغال‌می کنند
۱۵۳۰-۱۵۴۲ : همایون
۱۵۳۲-۱۶۲۴ : تولسی داس ، شاعر
۱۵۴۲-۱۵۴۵ : شیرشاه
۱۵۵۵-۱۵۵۶ : باز گشت و مرگ همایون
۱۵۶۰-۱۶۰۵ : اکبر
۱۵۶۵ : سقوط ویجایاناگاردرتا کیلوتا
۱۶۰۰ : تأسیس کمپانی هند شرقی
۱۶۰۵-۱۶۲۷ : جهانگیر
۱۶۲۸-۱۶۵۸ : شاه جهان
۱۶۳۱ : مرگ ممتازمحل
۱۶۳۲-۱۶۵۳ : بنای تاج محل
۱۶۵۸-۱۷۰۷ : اورنگ‌زیب
۱۶۷۴ : فرانسویان پوندیچری را بنیاد می گذارند
۱۶۷۴-۱۶۸۰ : راجا شیواجی
۱۶۹۰ : انگلیس‌ها کلکته‌را بنیادمی گذارند

بعد از میلاد

۱۷۵۶-۱۷۶۳ : جنگ‌فرانسه وانگلیس در هند
۱۷۵۷ : نبرد پلاسی
۱۷۶۵-۱۷۶۷ : روبرت کلایو ، حاکم بنگال
۱۷۷۲-۱۷۷۴ : وارن هستینگز ، حاکم‌بنگال
۱۷۸۸-۱۷۹۵ : محاکمهٔ وارن هستینگز
۱۷۸۶-۱۷۹۳ : لرد کورن‌والیس، حاکم‌بنگال
۱۷۹۸-۱۸۰۵ : مارکی ولسلی ، حاکم بنگال
۱۸۲۸-۱۸۳۵ : لرد ویلیام کاوندیش‌بنتینکت ، حاکم کل هند
۱۸۲۸ : رام موهون روی برهماسوماج را پی می‌افگند
۱۸۲۹ : الغاء سوتی
۱۸۳۶-۱۸۸۶ : راما کریشنا
۱۸۵۷ : عصیان سپوی
۱۸۵۸ : هند به دست حکومت بریتانیا می افتد
۱۸۶۱ : تولد رابیندارانات‌تاگور
۱۸۶۳-۱۹۰۲ : ویوکاناندا (نارندرانات‌دوت)
۱۸۶۹ : تولدموهنداس کرامچند گاندی
۱۸۷۵ : دیاناندا آریاسوماج‌را تأسیس می کند
۱۸۸۰-۱۸۸۴ : مارکی ریپون، نایب‌السلطنه
۱۸۸۵ : تأسیس کنگرهٔ ملی هند
۱۸۸۹-۱۹۰۵ : بارون کرزون ، نایب‌السلطنه
۱۹۱۶-۱۹۲۱ : بارون‌چلمزفرد ، نایب‌السلطنه
۱۹۱۹ : امریتسار
۱۹۲۱-۱۹۲۶ : ارل‌اف‌ریدینگ،نایب‌السلطنه
۱۹۲۶-۱۹۳۱ : لرد ایروین ، نایب السلطنه
۱۹۳۱ - : لرد ویلینگدون ، نایب‌السلطنه

فصل چهاردهم

شالده های هند

۱ - صحنهٔ حادثه

کشف هند از نو - نظری برنقشه - تأثیر آب و هوا

دانش پژوه عصرمارا هیچ چیزبیش‌ازاین‌شرمنده نمی‌سازد که‌آشنائی‌او باهند درهمین اواخر و آنهم بصورتی ناقص و نارسا فراهم گردیده است .

در این سوی جهان ، شبه جزیرهٔ پهناوری است که مساحت آن بتقریب دو میلیون و جمعیت آن ۳۲۰٫۰۰۰٫۰۰۰ نفر یعنی بیش از هردو آمریکای شمالی و جنوبی و یا یك‌پنجم کرهٔ زمین‌است . تحول و تکاملش پیوسته و انقطاع ناپذیر وبسی شگفت‌انگیز بوده و تمدنش از موهنجو - دارو (۲۹۰۰ ق . م) و حتی قبل از آن زمان آغاز شده و تا دوران گاندی و رامان و تاگور ادامه یافته است . هندکیشهائی درآغوش خودپرورده که‌کلیهٔ مراحل، ازبت‌پرستی گرفته تالطیف‌ترین وروحانیترین مشرب وحدت وجود را ، طی کرده است . و فیلسوفانی بدامان پرورانده که تنها برپردهٔ توحید ، هزاران نغمه ساز کرده‌اند وآثاری همچون اوپانیشاد ها ، که تاریخ نگارشش به‌هشت‌قرن قبل‌ازمیلاد می‌رسد ویاشانکرا Shankara که هشت‌قرن بعداز آن پدید آمده ، بوجود آورده است . دانشمندانی پرورش داده که هزار سال پیش ، علم هیأت را توسعه و ترقی دادند ودر زمان ما نیز جایزهٔ «نوبل» را ربوده‌اند . و از دورانهای نامعلوم، دردهکده‌هایش نظامنامهٔ حکومت‌عامه‌اجراء می‌شده وفرمانروایان خردمند و نکوکاری همچون آشوکا و اکبر ، در پایتخت های آن فرمانروائی می کرده‌اند ؛ و سرایندگانی داشته که حماسه هائی بقدمت ایلیادهمر سروده‌اند و شاعرانی آفریده که درعصر ما جهانیانرا بخود مجذوب کرده است ؛ هنرمندانش از

تبت تا سیلان و از کمبودج تا جاوه پرستشگاههای باشکوهی برای ایزدان هندوپی افکنده‌اند و برای شاهان و ملکه‌های گورکانی کاخهای فراوان برپا ساخته‌اند. اینست منظرهٔ هندوستانی که اینك بیاری دانشمندان شکیبا، همچون یك اقلیم نوین فرهنگی دربرابر دیدگان باختریان گشوده می‌شود - باختریانی که تا همین دیروز می‌پنداشتند تمدن منحصراً به اروپائی‌ها تعلق دارد*.

---

* از زمان مگاستنس که ۳۲۰ سال پیش از میلاد هند را برای یونانیان توصیف کرد تا قرن هیجدهم، هند برای اروپائی یك کشور شگفت‌آمیز و پراسرار بود. مارکوپولو (۱۳۲۳ - ۱۲۵٤ بعد از میلاد) کناره های باختری آنرا بطور مبهم مجسم نموده است. کریستف کلب هنگامی که می‌کوشید بهند برسد، اشتباهاً بامریکا راه یافت، واسکوداگاما اطراف آفریقا گردش کرد تاهند را از نو اکتشاف کند وبازرگانان با حرص وولع از «ثروت بیکران هند» سخن می گفتند. ولی محققان کان‌این‌معرفت‌را دست نخورده‌نگهداشتند تااینکه‌یك‌مبلغ مذهبی‌هلندی بنام Abraham Roger با کتاب Open Door to the Hidden Heathendom (۱۶۵۱) بتحقیق آغاز نهاد؛ و Drydcn با نوشتن نمایشنامهٔ «اورنگ زیت» درسال ۱۶۷۵ هشیاری خود را نشان داد؛ ویك راهب اتریشی بنام Fra Polino de s. Bartolomeo با نوشتن دو دستور زبان سانسکریت و یك رساله در بارهٔ طریقهٔ برهمنی Systema Brahmanicum[1A] (سال ۱۷۹۲) دراین موضوع گامی بجلو برداشت. در سال ۱۷۸۹ Sir william Jones با ترجمهٔ Shakuntala نوشتهٔ Kalidasa خط سیر زندگی خودرا بعنوان یکی از بزرگترین هندشناسان، باز کرد؛ ترجمهٔ کتاب مزبور که درسال ۱۷۹۱ مجدداً بزبان آلمانی ترجمه گشت، تأثیر عمیقی در Herder و Goethe از خود برجای گذاشت. وهمچنین بوسیلهٔ Schlegelus درسراسر نهضت رمانتیك که هواداران‌آن می‌خواستند سراسر اقلیم تصوف وعالم‌راز را (تصوفی که گمان می‌رفت با فرارسیدن علم و دورهٔ روشنگری غرب از میان رفته است) در شرق زمین پیدا کنند اثر کرد. جونز با اعلام این حقیقت که سانسکریت خویشاوند نزدیك کلیهٔ زبانهای اروپائی است، ودلیل قرابت نزدیك نژاد اروپائی با هندوهای دورهٔ ودا است جهان پژوهش وتحقیق را تکان داد؛ براثرهمین گفته‌ها فقه‌اللغة ونژاد شناسی ایجاد شد. بسال ۱۸۰۵ مقالهٔ Colebrooke بعنوان On the Vedas قدیمترین محصول ادبیات هندرا براروپائیان آشکار گردانید؛ وتقریبا درهمین موقع ترجمهٔ اوپانیشادها که از روی ترجمهٔ فارسی آن توسط Anquetil - Duperron تهیه شده بود شلینگ وشوپنهاور را با مطالبی آشنا کرد که فیلسوف دومی گفت این‌عمیقترین اندیشهٔ فلسفی است که تا آن هنگام مطالعه کرده است[2]. طریقهٔ بودا بصورت یکدستگاه فلسفی علاهم چنان مجهول بود تا اینکه مقالهٔ Burnouf تحت عنوان Essai sur le pali (۱۸۲۶) یعنی در بارهٔ زبانهای اسناد بودائی، منتشرشد. بورنف در فرانسه و شاگرد او Max müller در انگلستان، محققان و بشردوستان‌را برانگیختند تاوسایل ترجمهٔ‌همهٔ «کتاب‌های مقدس‌شرق»را فراهم کنند؛ وRays Dauid همهٔ عمر خود را در کشف و توضیح نوشته‌های بودائی صرف کرد و درین راه قدمهائی برداشت. علیرغم این اکتشافات و دراثرهمین کوششها چنین معلوم‌شد که آشنایی باختر زمین با هند تازه‌آغاز

بقیه حاشیه درصفحه بعد

صحنهٔ این تاریخ، مثلث عظیمی است که ازمنطقهٔ برفهای جاودانی هیمالیا تا بسوی گرمای ابدی سیلان بتدریج باریك شده وپیش رفته‌است؛ کشورایران درگوشهٔ چپ آن قرارگرفته، که از نظر مردم و زبان وایزدان به‌هند دوران «ودا» نزدیکی بسیار دارد. در امتداد مرز شمالی و رو بسوی خاور بافغانستان می‌رسیم؛ در اینجا قندهار است که همان گندهارای باستانی است و در همین شهر پیکر تراشی یونانی و هندو* مدتی درهم آمیختند و سپس برای ابد از هم جدا شدند. برجانب شمال آن شهر کابل است که مسلمانان و مغولها از آن شهر بتاخت و تازهای خونین پرداختند و هند را تا هزار سال تحت استیلای خود نگهداشتند. درون مرز هند، اندکی از کابل دورتر، پیشاوور قرار دارد که درآن عادت حمله وهجوم شمالیها برمردم جنوب هنوز پای برجاست. ملاحظه کنید، روسیه درسلسلهٔ پامیرو گذرگاههای هند و کش چه‌قدر به هند نزدیك می‌شود. درهمین جایگاه است که بازیهای سیاسی بسیارپیش خواهد آمد. درست بر ستیغ شمالی شبه جزیرهٔ هندوستان کشمیر جای گرفته که نام آن شکوه دیرینهٔ صناعت پارچه‌بافی هندرا بیاد می‌آورد. درجنوب آن پنجاب ویا «کشور پنج رودخانه» و شهر بزرگ آن «لاهور» قرار دارد وهمچنین پایتخت ییلاقی آن شملا Shimla، که بردامنهٔ هیمالیا «خانه‌برف» جای گرفته‌است. برسراسر پنجاب باختری، رودخانهٔ سند روانست که هزارمیل طول دارد ونام آن ازکلمهٔ بومی

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

کرده‌است؛ اکنون آشنائی ما با ادبیات هند همانقدراست که اروپائیان با ادبیات یونان و روم، در عصر شارلمانی آشنایی داشتند. امروزهم براثر شوق وذوقی که اکتشافات درما برمی‌انگیزد نسبت به‌ارزش کشف نوین هند راه افراق می‌پیمائیم؛ یك فیلسوف اروپائی معتقد است که «حکمت هند عمیقترین فلسفهٔ موجود است»؛ و یك زمان نویس بزرگ می‌نویسد: «من در اروپا و امریکا، شعرا ومتفکران ویا پیشوایان اجتماعی نظیر ویا قابل مقایسه با شعرا ومتفکران و پیشوایان اجتماعی هند نیافته‌ام[۳].»

* کلمهٔ «هندی» دراین کتاب در مورد هند بطورکلی بکار برده می‌شود؛ کلمهٔ «هندو» نیز برای تنوع، گاهگاه و به‌پیروی از رسم متد اول بین ایرانیان ویونانیان بهمین معنی استعمال خواهدشد؛ ولی هرجا بیم شبهه پیش آید، کلمهٔ «هندو» درمعنای متأخر ودقیق‌تر آن بکارخواهد رفت، ودرین صورت غرض ما (برای تشخیص از مسلمانان) آن عده ازاهالی هند است که پیرو یکی از کیشهای بومی هنداند.

سند هو Sindhu اشتقاق یافته ، که نام یك رودخانهٔ بومی است . ایرانیان این کلمه را با تبدیل آن به‌هندو، برسراسر قسمت شمالی اطلاق کردند، وهند را «هندوستان»، یعنی سر زمین رودخانه ها خواندند . از این اصطلاح فارسی ، یونانیهای فاتح کلمهٔ India را برای باختریان درست کردند .

از پنجاب ، جمنا و گنگ آهسته آهسته بسوی جنوب شرقی جریان پیدامی کنند . جمنا پایتخت جدید دهلی را آبیاری می کند ودرا گره تصویر تاج محل را در خود منعکس می‌سازد . گنگ وسیعتر می گردد و بسوی شهر مقدس بنارس می‌رود وروزانه ده میلیون‌نفر ازمؤمنین‌را درخود شستشومی‌دهد ودرمصب‌های‌متعدد آن ، ناحیهٔ بنگال و پایتخت قدیم انگلیس یعنی کلکته حاصلخیز می‌شود . دورتر در ناحیهٔ شرق ، برمه قرار گرفته که دارای بتکده‌های طلائی رنگون است و جادهٔ آفتابی ماندالی ازآن می گذرد. فاصله ازماندالی ، هنگام عبورازهند بسوی‌فرودگاه غربی در کراچی، بتقریب مساویست با فاصلهٔ پرواز از نیویورك به لوس‌آنجلس . در جنوب رودسند ، هنگام چنین پرواز ، مسافر ازروی راجپوتانا ، یا کشورراجپوتاهای دلاور، و شهرهای معروف آن از قبیل گوالیور ، چیتور، جایپور ، اجمر و یودایپور می گذرد . درجنوب وغرب « پرزیدنسی » ویا ایالت بمبئی با شهرهای پرجمعیتش (سورات ، احمدآباد ، بمبئی وپونه) واقع شده . درمشرق وجنوب ایالات های‌امیرنشین مترقی حیدرآباد ومیسورواقع شده‌اند که هردوپایتخت های تماشائی بهمین نام‌دارند؛ درساحل غربی ، گوا قرارگرفته ودرساحل شرقی پوندچری دیده می‌شود . انگلیسها این دومحل راکه چند میل‌مربع بیشتر نیست ، همچنان بمنظور تسلی خاطردراختیار پرتقالیها وفرانسویها گذاشته اند . درطول خلیج بنگال، پرزیدنسی مدرس با پایتخت آن مدرس ، که دروسط قراردارد وبسیار خوب اداره می‌شود ، واقع شده . معابدعالی و حزن‌انگیز تانجور ، تریچنوپولی ، مادورا و رامشوارام ، مرزهای جنوبی آن را زینت می‌دهد . وسپس به «پل‌آدم» می‌رسیم که عبارت است ازتخته سنگهای‌ساحلی جزائر غرق شده . این تخته سنگ‌ها مارا ازتنگهٔ سیلان بسیلان ، که در ۱۶۰۰ سال پیش دارای تمدن بود، دعوت می کنند . تمام اینها بخشی کوچك ازهند بشمار می‌رود .

بنابرین ، مانباید هند را مثل مصر، بابل و یا انگلستان یك کشور تصورکنیم ، بلکه باید آنرا قاره‌ای بدانیم که باندازهٔ اروپا پرجمعیت است و چندین زبان ولهجه دارد . وتقریباً بهمان اندازه ، آب وهواهای گوناگون ونژادها و ادبیات وفلسفه ها و هنرهای مختلف دارد . شمال آن سیلی خور بادهای سردی است که ازهیمالیامی‌وزد و گرفتار مهی است که از بر خورد این جریانهای سرد هوائی با آفتاب جنوبی بر می‌خیزد ، رودخانه های پنجاب آن چنان دشت های بزرگ رسوبی پدیدآورده‌اند که درحاصلخیزی[۴] نظیرندارند ؛ ولی‌درجنوب دره‌هائی‌که رودخانه دارند ، خورشید هم چون ستمگری مطلق‌العنان حکومت می کند و دشت ها همه خشك والـم یزرع است و برای کشت ثمر بخش ، تنها به‌کاشتن نیاز نیست بلکه باید یك نوع بردگی خرف کننده برخود هموار کرد[۵] . انگلیسها هربار بیش ازپنج سال درهند نمی‌مانند واگر یك صد هزار انگلیسی بر جمعیتی سه هزار برابر خود از هندوها ، حکومت می کنند ، علت این است که آنها باندازهٔ کافی درهند بسر نبرده‌اند .

اینجا و آنجا ، دریك پنجم این سرزمین ، جنگل های نخستین ، همچنان محل پرورش پلنگان ، ببران ، وگرگان وماران مانده‌است . درجنوب ، یادردکن* گرما یاخشك تراست ویابوسیلهٔ بادهائی که ازدریا می‌وزد معتدل‌ترشده‌است . ولی ازدهلی تا سیلان ، عامل حاکم برهند گرماست ـ گرمائی که جسم را ناتوان ودورهٔ جوانی راکوتاه کرده‌است ودرمذهب آرامش طلب وفلسفهٔ درویشی وکف نفس ساکنان آن اثرها گذارده‌است . یگانه گریزگاه این گرمای‌طاقت فرسا اینست که‌آدمی بیحرکت دریك‌جا بنشیند وکارنکند وهیچ‌آرزوئی بدل نپرورد ویا منتظر بنشیند تادرماههای تابستان باد موسمی رطوبت خنك کننده و بارانهـای حـاصلخیز بهمراه خود از دریا بیاورد . هنگامی که باد موسمی ازوزیدن بازمی‌ماند ، هند گرسنه دررؤیای **نیروانا** فرو می‌رود .

---

* ـ از dakshina « دست راست » (به لاتین dexter) اشتقاق یافته ؛ معنی دیگرش « جنوب» است زیرا هند جنوبی طرف دست راست کسی قرارمی گیرد که هنگام عبادت رو بـه خورشید طالع می‌ایستد .

۲ - آیا تمدن هند قدیمترین تمدن‌است ؟

هند ما قبل تاریخ - موهنجودارو - قدمت آن

در روزگاری که مورّخان تصور می کردند که تاریخ از یونان شروع شده ، اروپائیان شادمانه چنین باور داشتند که هندوستان هم چنان کانون توحش بوده‌است تا آنکه پسر عموهای آریائی مردم اروپا ، از سواحل بحرخزر مهاجرت کردند ، و بیك شبه جزیرهٔ وحشی ومستغرق درظلمت جهل ، فنون و علم بارمغان بردند . ولی تحقیقات اخیر این تصور تسلی بخش رامحو ونابود کرده است ، و کاوشهای آینده هم دورنمای این صفحات رادگرگون خواهد ساخت . درهند مثل سایر جاها ، سر آغاز های تمدن درخاك مدفون است واگر بیلهای باستان شنان همه بکارافتد ، تمام این آثار مدفون از خاك بیرون نخواهد شد . آثار یك دوره عصر حجر قدیم بسیاری از قفسه های موزهٔ کلکته ، مدرس و بمبئی را پر کرده است ؛ و اشیاء متعلق بـه دورهٔ «دوران نوسنگی» تقریباً درکلیهٔ ایالت های هند پیداشده‌است[۶] . ولی اینها همه‌آثار فرهنگی بودند و هنوز از آثار تمدن چیزی بدست نیامده بود .

بسال ۱۹۲٤ ، جهان علم دوباره ازخبرهای هند تکان خورد . سرجان مارشال Sir John Marshal بجهانیان اعلام داشت که دستیاران او بویژه ر. د. بانرجی R. D. Banerji ، در موهنجودارو **Mohenjo - Daro** ، برکرانهٔ باختری سند سفلی ، آثاری پیدا کرده‌اند که گویا از قدیمترین تمدنی است کـه تا بامروز بردیدهٔ تاریخ نگاران هویدا گشته است . درآنجا ودر **هاراپا** Harapa ، که چندصد میل ازقسمت شمالی دورتراست ، چهار ویا پنج شهرمدفون پیداشده . دراینجا صدها خانه ودکان ساخته از آجرهای سخت دیده شده که در خیابانهای پهن و باریك قرارداشتند و در بعض‌موارد دارای چندین‌طبقه بودند . بگذارید عمراین آثارباستانی‌را خود سرجان مارشال تخمین بزند :

> این اکتشافات ثابت می کند که درسند (که شمالی‌ترین ایالت پرزیدنسی بمبئی‌است) و پنجاب ، طی هزارهٔ چهارم و سوم پیش از میلاد ، یك زندگـی شهری بسیار مترقی وجود داشته‌است . وجود چاه‌ها و گرمابه‌ها و مجاری فاضل آب مجهز دراغلب خانه‌ها ، دلالت دارد براینکه وضع اجتماعی مردم‌آن لااقل با وضع مردم سومر برابربوده و بروضعی که درمصر

و بابل حکفرما بوده برتری داشته است . . . حتی در « اور » خانه‌ها بهیچوجه از لحاظ کیفیت ساختمانی با منازل موهنجو دارو قابل مقایسه نیست[۷] .

ازجمله اشیائی که دراین نقاط بدست آمده عبارتست از : ظروف منزل ، لوازم آرایش ؛ ظروف سفالی (هم ساده وهم نقاشی شده) که هم با دست و هم باچرخ ساخته شده ، وهمچنین سفالینه‌ها ، مهره‌های نرد وشطرنج، سکه‌های قدیمی که خیلی کهنه‌تر ازسکه‌هائی‌است که قبل‌ازاین پیداشده ، و یك هزار مهری که غالب آن حکاکی‌شده وبا خط مصور مجهول منقش گشته ، کاشی کاری بسیار عالی که حجاری آن خیلی‌بهتر از سنگتراشی‌های سومری است[۸] . سلاحها و لوازم مسین و یك مدل مسین از گاری دوچرخه (این گاری کهنه‌ترین نمونه‌ای است از ارابهٔ دوچرخه که دردست داریم)، دستبندهای زرین و سیمین ، گوشواره‌ها ، گردن بندها و سایر جواهرات که مارشال می گوید : « چنــان خوب ساخته شده و صیقل داده شده است کـــه گوئی از یك جواهرفروش« بونداستریت» بدست آمده‌نه‌ازیك‌خانهٔ ماقبل‌تاریخ ۵۰۰۰سال‌پیش»[۹].

شگفت آنکه آثار مربوط به‌آخرین طبقهٔ زیرزمین ، از حیث تکامل هنری، بسیار عالیتر از آثار طبقات بالاتر بود ، حال آنکـــه قدیمترین آثار مدفون متعلق به تمدنی بود که صدها بلکه هزاران سال قدمت دارد . بعض ابزارها سنگی و برخی مسین و پاره‌ای مفــرغی بود و این امر دال بر آنست کـــه فرهنگ سند در عصر Chalcolithic ، یعنی دردورهٔ تحول‌ازسنگ به مفرغ ، برطبق شهادتی که‌آثارمکشوفه می‌دهد ، بوجودآمده‌است[۱۰]. قرائن نشان می‌دهد که درزمانی که خوفو نخستین هرم بزرگ را ساخت ،موهنجو دارو در ذروهٔ ترقی بوده وباسومر و بابل‌روابط بازرگانی، مذهبی وهنری داشته‌است* وبیش‌ازسه هزارسال، تاقرن سوم‌قبل‌ازمیلاد مسیح[۱۳]**.

* ـ دلیل وجود این روابط ، مهرهای مشابهی است که درموهنجودارو و سومر (مخصوصاً در کیش) بدست آمده ، و همچنین پیدا شدن Naga ، یا مار تاجدار ، در میان مهر های بین‌النهرین است[۱۱]. بسال ۱۹۳۲ دکتر Henri Frankfort در ویرانه های دهکدهٔ بابل ـ عیلام واقع درتل اسمار امروز (در نزدیکی بغداد) مهرهای گلی و مهره هائی بدست آورده که در نظر او (و همچنین در نظر سرجان مارشال) اینها را دو هزار سال پیش از میلاد از موهنجودارو به بین‌النهرین آورده‌اند[۱۲].

** Macdonell عقیده دارد که این تمـدن شگفت‌انگیز از تمدن سومری اقتباس گشته است[۱۴] ؛ Hall عقیده دارد که سومریان فرهنگ خود را از هند گرفته‌اند[۱۵] . Woolley هر دوتمدن سومری

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد.

تمدنش دوام داشته‌است . ماهنوز نمی‌توانیم بگوئیم که آیا همانطور که مارشال عقیده دارد ، موهنجو دارو مظهر قدیمترین تمدنهای شناخته است یانه . ولی کاوشهای هند ما قبل تاریخ تازه شروع شده و فقط در دورهٔ ماست که باستان شناسی از مصر و بین‌النهرین به هند روی آورده است . روزی که خاك هند مانند خاك مصر زیرورو شد ، شاید درآنجا تمدنی بیابیم قدیم‌تر از تمدن مصر که از برکت گل ولای رود نیل شکفت وبارور گردید*

۳ - هندو - آریائی

بومیان - مهاجمان - جامعهٔ روستائی - فرقه - طبقه سلحشور
روحانیان - بازرگانان - کارگران - راندگان

باوجود ارتباط و پیوستگی که بین بازمانده های سند و میسور وجود دارد ، باز احساس می کنیم که دانش ما در بارهٔ زمانی که موهنجودارو در اوج ترقی بود تا ظهور آریائی‌ها شکاف عظیمی دارد ، ویا شاید مناسب‌تر است بگوئیم که دانش‌ما

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

و هند باستانی را ازیك اصل ویك فرهنگ می‌داند که دربلوچستان[۱۶] و یا نواحی نزدیك بآن ظاهر گشته است . پژوهندگان را این حقیقت بحیرت افکنده است که مهر های مشابهی که در بابل وهند پیدا شده ، از یك طرف تعلق به قدیمترین مرحلهٔ اولیه (ماقبل تمدن سومری) فرهنگ بین‌النهرین دارد و ازطرف دیگر مربوط به‌آخرین مرحلهٔ تمدن سند میباشد[۱۷] و این امر دلالت برتقدم تمدن هند دارد . Childe باین نتیجه می‌رسد که : « در پایان هزارهٔ چهارم قبل ازمیلاد ، فرهنگ مادی آ بیدوس ، ارو یا ، موهنجودارو ، با تمدن آتن درعصر پریکلس ویاهر شهردورهٔ قرون وسطائی قابل مقایسه است . . . . از روی معماری خانه‌ها ، طرزتراش مهر وظرافت سفالینه ، می‌توان نتیجه گرفت که در آغاز هزارهٔ سوم قبل از میلاد ، تمدن سند ، از فرهنگ بابلی بسی جلوتر بوده است . ولی باید در نظر داشت که این تمدن یك مرحلهٔ متأخر از فرهنگ هند بوده است ؛ و ممکنست در آن دوره باز هند تمدن جهان را رهبری می کرده است . پس آیا ابداعات و اکتشافاتی که خاص تمدن پیش از سومری است ، حاصل رشد وپیشرفتهای محلی در خاك بابل نیست ، و بایدآنرا نتاج الهام هند دانست ؟ اگر چنین است ، آیا خود سومریها هم از سند و یا لااقل از مناطقی نزدیك حوزهٔ نفوذ فرهنگ سند ، آمده‌اند ؟ »[۱۸] هنوزبرای این سؤالات جالب پاسخی پیدا نشده ؛ ولی‌ازاینهمه می‌توان فی‌الجمله فهمید که تاریخ تمدن ، بعلت نادانی‌انسانی ما ، ازموقعی آغاز می گردد که احتمالا مرحلهٔ متاخر پیشرفت واقعی فرهنگ بوده است .

* حفاریهائی که اخیراً در نزدیکی Chitaldrug میسور شد ، شش طبقه از فرهنگهای مدفون را آشکار کرد واسباب وافزارهائی تزئین یافته با نقوش هندسی پیدا شد که ظاهراً متعلق به عصرحجر و ۴۰۰۰ قبل ازمیلاد بود ، وهمچنین آثاری متعلق به ۱۲۰۰ سال بعد از میلاد پیدا شده است[۱۹].

دربارهٔ گذشته، بیش از شکافی نیست که برحسب اتفاق در زمینهٔ جهل ما پدید آمده است. بین آثار تاریخی سند، یك مهر ویژه وجود دارد که مرکب ازدو سرماراست واین، رمز قدیمترین مردم تاریخی هند یعنی ناگاهای Nagas مارپرست بوده‌است که آریائی‌های مهاجم، هنگام ورود بهند، نواحی شمالی‌را درتصرف آنان یافتند واخلاف ایشان، هنوز در کوههای دور افتادهٔ هند روزگار می‌گذرانند[۲۰]. قدری دورتر، در اقصی نقطهٔ جنوب هند، مردمی می‌زیستند سیاه پوست وبینی پهن که آنهارا دراویدی Dravidian می‌خوانیم، ولی از اصل و ریشهٔ این کلمه آگـاه نیستیم. دراویدی‌ها، حتی هنگامی که آریائی‌ها هجوم کردند، مردمی با فرهنگ بودند. بازرگانان ماجراجوی دراویدی که دریاهارا می‌نوردیدند تا سومر وبابل رسیده بودند؛ شهرهای آنان از ظرافت کاریها و تفننات بیشماری برخوردار بود[۲۱]. ظاهراً آریائی‌ها پس‌از استقرار درآن سرزمین، سازمان جامعهٔ روستائی و زمین‌داری وطرز وصول مالیات را ازآنان فراگرفتند[۲۲]. تا بامروز ناحیهٔ دکن، از لحاظ نژاد و مراسم و زبان و ادب و هنر، دراویدی مانده است.

هجوم براین طوائف مترقی و انقیاد آنان بدست آریائی ها، جزئی از آن رویدادهای تاریخی بود که در طی آن شمال متناوباً برجنوب آرام و صلحجو حمله می‌کرد. این حملات یکی از اساسی‌ترین رویدادهای تاریخی بوده است که تمدنات ،همچون‌تموجات تاریخی، برپایهٔ آن فرازونشیت دوران خودرا طی کرده‌است. آریان‌ها بر دراویدی‌ها هجوم می‌آوردند، آخائیان ودوریان بر کرت‌ها، واژه‌ای‌ها وآلمانها بررومیان، ولمباردها برایتالیائی‌ها وانگلیسها برجهان. مناطق شمالی، همیشه فرمان روایان و سلحشوران را درآغوش خود پرورانده وجنوب هنرمندان و پاکان بوجود آورده‌است، و از آن میان آنان که شکیبا بوده‌اند همواره از بهشت نصیب برده‌اند.

این آریائیهای غارتگر چه کسانی بوده‌اند؟ خودآنان برای تسمیهٔ خویش اصطلاحی‌را بکار برده‌اند که نجیب (درسنسکریت Arya یعنی‌نجیب) معنی می‌دهد، ولی شاید این اشتقاق کـه ریشه در سرچشمهٔ وطن پرستی دارد، یکی از آن چاره

اندیشیهای بعدی است کـه کار لغت‌شناسی* را بازیچهٔ هوی وهوس قرار داده‌است. باقرب احتمال آنان از ناحیه بحرخزر آمدند - از محلی که پسر عمو های ایرانیشان آنرا Airyana - vaejo (خانهٔ آریائی‌ها)** می‌خواندند. درحدود همان زمانی‌که آریائی های کاسیان بابل را تاراج کردند، آریائی های و دائی بدخول درهند آغاز نهادند.

این آریائی‌ها هم مانند آلمانها که بایتالیا هجوم بردند، بیشتر مهاجر بودند تا فاتح. ولی آنان با خود اندامی زورمند، اشتهائی‌خوب برای خوردنیها و آشامیدنیها وآمادگی‌برای درنده‌خوئی‌ومهارت ودلاوری درجنگجوئی داشتند واین‌خصوصیات بزودی آنان را بر سراسرهند شمالی فرمانروا ساخت.

آنان باتیرو کمان می‌جنگیدند وسلحشوران زره پوش گردونه سوار، درحالی که تبرزین وزوبین در دست می گرداندند، رهبریشان می کردند. بدویت آنان بیش از آن بود که ریا بکار برند: لذا هند را منقاد کـردند بی اینکه وانمود کنند کـه می‌خواهند بآن تعالی دهند. همین قدر بود کـه برای حشم خود زمین و چراگاه می‌خواستند. لفظی که برای معنای جنگ بکار می‌بردندچیزی ازشرف ملی‌حکایت نمی کرد، بلکه فقط « میل بدست آوردن گاوان بیشتر » معنی میداد ۲۶. آهسته

---

* Monier-Williams «آریان» را از ریشهٔ سانسکریتی ri-ar (شخم زدن)۲۳، مشتق می‌داند؛ نظیر aratrum لاتین که بمعنی شخم و area که بمعنی فضای باز است. برطبق این نظریه، کلمهٔ آریان در اصل نجیب‌زاده معنی نمیداده و معنیش دهقان بوده است.

** این‌نوع ایزدان ودایی ازقبیل: اندرا، میتراو وارونا درعهدنامهٔ منعقده بین حتی‌های آریایی و میتانیان در آغاز قرن چهاردهم قبل از میلاد، ذکر گردیده است۲۴؛ و همان رسم مشخص ودائی یعنی آشامیدن عصارهٔ مقدس سوما در ضمن تشریفات ایرانـی بصورت نوشیدن شیرهٔ گیاه haoma تکرارشده است (حرف S سانسکریت در همهٔ موارد با H در زند یا درفارسی برابراست چنانکه soma به haoma مبدل می‌شود و sindhu به Hindu تبدیل‌می گردد۲۵.) از این نتیجه می گیریم که میتانیان‌وحتی‌ها، وکاسیان وسغدیان وباختریان، مادیها وایرانیها ومهاجان آریائی‌هند، شاخه‌هائی از نژاد غیر متجانس هند و اروپائی بودند و از کناره های دریای خزر بـه اطراف و اکناف پراکنده شدند.

آهسته، درطول سند و گنگ بسوی خاور راه یافتند و سرانجام سرتاسر هندوستان* باطاعت آنان درآمد.

چون از حال جنگ مسلحانه رو گرداندند و به‌کشت وزرع پرداختند طوایف واقوام آنان بتدریج صورت دولت‌های کوچك پیدا کردند. هردولت، بوسیلهٔ پادشاهی اداره می‌شد، و قدرت و اختیارات این پادشاه در دست شورایی از سلحشوران بود؛ هرطایفه را راجه و یا رئیس رهبری می کرد، و اختیارات این راجه بوسیلهٔ شورای قبیله محدودمی‌گشت. هرطایفه مرکب ازچند اجتماع روستایی مستقل بود که انجمن رؤسای خانواده برآن حکومت‌می‌کرد. می‌گویند بودا از کسی که در برابر اومقام یوحنای پاك‌را داشت سؤال کرد: «ای‌اناندا! آیا شنیده‌ای که Vajjians برای همیشه گرد می‌آیند و بجلسات عمومی طوائف خود رفت و آمد می کنند؟... ای اناندا، مادام که واجیان‌ها این‌همه گردهم جمع می‌شوند ودرجلسات عمومی طائفهٔ خود رفت وآمد می‌کنند، راه سقوط وانحطاط نخواهند پیمود بلکه همواره پیشرفت خواهند کرد[۲۷]».

آریانها، مانند همهٔ اقوام دیگر، مقرراتی برای ازدواج داخلی Endogamy و خارجی Exogamy داشتند، یعنی اجازه نداشتند با افرادی خارج از نژاد خود ویا خویشان خیلی نزدیك ازدواج کنند. از این مقررات، بارزترین آئین‌های هندویی بوجود آمد. آریائی‌ها رعایا را پست تراز خود می‌دانستند و چون جمعیت آنان بر آریایی‌ها فزونی داشت چنین پیش‌بینی کردند که اگردر امر ازدواج‌قایل به‌تحدید نشوند، بزودی اصالت نژادی خود را از دست می‌دهند ویکی دوقرن که بگذرد در اکثریت عظیم‌رعایا هضم وجذب‌خواهند شد. لذا نخستین پایهٔ تقسیم فرقه‌را برمیزان مقام ورتبه ننهادند، بلکه رنگ** را ملاك تقسیم قراردادند؛ وبدین‌وسیله بینی‌دراز را از بینی‌پهن، آریائی را ازناگاودراویدی جدا کردند واین خود مبتنی برمقررات

---

* هندوستان کلمه ای است که ایرانیان باستانی برنواحی هند واقع در شمال رود Narbada اطلاق می‌کردند.

** کلمهٔ اولیه هندویی برای فرقه varna است که بمعنی رنگ است. مهاجمان پرتقالی این‌کلمه را به casta (مشتق از castus لاتین بمعنی پاك) ترجمه کردند.

ازدواج گروهی بود که از سنت ازدواج داخلی پیروی می کرد [۲۸]. این مبالغه در تقسیم بندی طبقات از روی اعتبارات نژادی میراثی و تقسیمات حرفه ای، در دورهٔ ودائی وجود نداشت[۲۹]. دربین‌خود آریائیها، ازدواج (بغیرازازدواج باخویش‌نزدیك) آزاد بود، ومقام بوسیلهٔ اصل ونسب تعیین نمی گشت.

درآن زمان‌که هندودائی (۱۰۰۰–۲۰۰۰ق.م)، به‌عصر پهلوانی انتقال‌می‌یافت (۵۰۰–۱۰۰۰ ق. م)- یعنی درحالی‌که هند از اوضاع و احوال مصوّر درودها تغییر شکل می‌داد و بدان صورت در می‌آمد که در مهابهارت Mahabharata و رامایانا Ramayana مجسم شده - شغلها بیشتر اختصاصی وموروثی می‌شد وتقسیمات فرقه‌ای بیش‌از پیش مشخص می گشت.

دررأس جمیع فرقه‌ها، فرقهٔ کشاتریا Kshatriyas (جنگجویان) قرارداشت که تصورمی‌کردند مردن در بستر گناه است [۳۰]. مراسم مذهبی دراوائل بهمان‌صورت که سزار روم نقش کاهن‌را بازی‌می کرد، بوسیلهٔ رؤسای‌قوم‌و پادشاهان انجام‌می‌گرفت [۳۱] درآن زمان برهمن‌ها، یا روحانیان، درحین‌انجام مراسم‌قربانی، مددکارانی بیش‌بشمار نمی رفتند. در رامایانا، یك کشاتریائی بشدت علیه ازدواج یك «عروس مغرور و بی‌نظیر» ازجنس سلحشور بایك «روحانی و برهمن یاوه‌گو [۳۲]» اعتراض‌می‌کند. کتاب‌های مقدس Jain، مقام رهبری کشاتریارا مسلم‌فرض کرده وتعالیم بودائی آنقدر جلومی‌رود که برهمن را یك «فرومایه‌زاده» [۳۳]. می‌خواند. آری، حتی درهند هم امور تغییر می‌یابند.

ولی‌آهسته آهسته که جنگ جای خود را به صلح می‌داد، دین، که بیشتر دستیارفلاحت در برابرعناصر وعوامل مجهول بود، اهمیت اجتماعی پیدا کرد ودارای آداب پیچیده‌ای‌شد، بدانسان‌که احتیاج پیدا کرد به یك میانجیگر متخصص تارابطهٔ بین‌خدا وانسانها را اداره کند. تعداد وثروت وقدرت برهمن‌ها نیز روزبروز افزایش می‌یافت. اینان به‌عنوان مربی‌نسل جوان وناقل‌تاریخ وادب وقوانین نژادی‌توانستند گذشته را از نو خلق کنند و آینده را بصورت دلخواه خود در آورند و هر نسل را چنان بپرورند که احترام بیشتری به روحانیان بگذارد و برای فرقهٔ خود حیثیت و

اعتباری بنیاد نهند که طی قرون بعدی برای آنان مقامی‌عالی درجامعهٔ هند اختصاص داده شود . درعصر بودا ، برهمنها با برتری طلبی «کشاتریا» مبارزه آغاز نهادند واین سلحشوران را پست‌تراز خوداعلام کردند[۳۴] ؛ طبقهٔ کشاتریاهم بنوبهٔ خود روحانیان را پست‌تراز خودجلوه دادند ، وبودا چنین احساس می کرد که در مورد هردوگروه خیلی چیزها می‌توان گفت با اینهمه حتی در عصر بودا ، کشاتریا رهبری فکری را به برهمنان واگذار نکرد و نهضت بودائی ، که خود بدست یك اصیل زادهٔ کشاتریا بنیاد گرفته بود ، مدت هزار سال برای تحصیل استیلای دینی درهند مبارزه کرد .

ویسیاها Vaisyas و بازرگانان و آزاد مردان کــه قبل از بودا فرقهٔ مشخصی شناخته نمی‌شدند زیرسلطهٔ این‌اقلیت بودند ، همچنین ، شودرایاکارگران Shudras که قسمت اعظم سکنهٔ بومی کشور از آنان بود ، و بالاخره راندگــان ، یا Pariahs بومیانی که تغییر مذهب ندادند مانند Chsndals و اسیران جنگی و کسانی که بعنوان مجازات ، ببردگی کشانیده شدند[۳۵] . ازاین دسته مردم بی طبقه که نخست اندك بود ، چهل میلیون نفر نجس‌های هند معاصر بوجود آمده اند .

۴ ـ جامعهٔ هندو ـ آریائی

شبانان ـ کشاورزان ـ پیشه‌وران ـ بازرگانان ـ سکه‌زنی

واعتبار ـ اخلاقیات ـ ازدواج ـ زن

این هندی‌های آریایی چطور زندگی می کردند ؟ در آغاز بوسیلهٔ جنگ و غارتگری و سپس از راه گله داری و کشت و زرع و صنعتگری بطریق روستایی که بی‌شباهت به روش قرون وسطائی‌اروپا نبود، روزگار می گذراندند ؛ زیراتافرارسیدن عصر انقلاب صنعتی که ما درآن بسرمی‌بریم ، اساس زندگی اقتصادی وسیاسی‌انسان بهمان صورت عصر نوسنگی‌باقی مانده بود . آریائیهای‌هند بدامپروری می‌پرداختند وبی‌آنکه‌گاورا مقدس بدانند، ازآن استفاده‌می کردندوهرگاه مایل بودندگوشتش را می‌خوردند ولقمه‌ای ازآن به روحانیان ، یاخدایان می‌دادند[۳۶]؛ بودا که درروزگار پرهیزگاری جوانی ، از گرسنگی بمرگ افتاده بود ، گویا براثر خوردن خوراك مفصلی از گوشت خوك جان سپرد[۳۷] . جو می کاشتند ، ولی ظاهراً درزمان و دایی ،

از برنج اطلاعی نداشتند. کشتزارهای هراجتماع روستایی بین خانواده‌های ترکیب کنندهٔ آن تقسیم می‌گشت، ولی همهٔ مزارع با هم آبیاری می‌شد. فروش زمین بیك نفر خارجی ممنوع بود و فقط ممکن بود آنرا به وارث ذکور خانوادهٔ پدر انتقال داد. اکثریت مردم زارع بودند وقطعه زمینی‌ازخود داشتند؛ آریائیها، کار مزدوری را نمی‌پسندیدند. با اطمینان می‌توان گفت که نه ملاّك داشتند و نه گدا، نه ملیونر ونه محله‌های کثیف در شهرها[۳۸].

صنایع دستی در بین صنعتگران وشاگردان تازه‌کار رواج داشت، و ۵۰۰سال قبل از میلاد مسیح باینها سازمان داده شد و در نتیجه بصورت اصناف نیرومند فلزکاران، درودگران، سنگتراشان، دباغان، صنعتگران عاج، سبدسازان، نقاشان خانه، تزئین کنندگان، کوزه‌گران، رنگ سازان، ماهیگیران، دریانوردان، شکار-ورزان، دام اندازان، قصابان، قنادان، آرایشگران، ریش‌تراشان، مشت‌ومال‌گران، گل‌فروشان، آشپزان، درآمدند. فهرست این اشخاص خود از تنوع و رنگارنگ بودن زندگی آریائی هند حکایت می‌کند. این اصناف، امور داخلی‌صنف را خود تسویه می‌کردند و حتی داوری در بارهٔ مشکلات موجود بین اعضاء و همسران آنان را خود برعهده می‌گرفتند. مبنای قیمت‌ها، چنانکه در زمان ما متداول است، بر اساس عرضه و تقاضا نبود، بلکه روی ساده لوحی مشتری قرار داشت؛ ولی در قصر پادشاه یك مقوم رسمی وجود داشت که مانند ادارهٔ تثبیت قیمتهای آمریکا سری‌بود و قیمت های کالا را برای خرید و فروش مورد آزمایش قرار می‌داد و شرایط لازم را دیکته می‌کرد[۳۹].

تجارت‌ومسافرت تامرحلهٔ استفاده ازاسب وگاریهای‌دوچرخه‌ای‌ترقی کرده بود، ولی هنوز استفاده از آنها مانند قرون وسطی مشکل بود؛ در هرسرحد کوچکی مأمورین وصول مالیات جلو کاروانها را نمی‌گرفتند ودر هر پیچ و گردنه با راهزنان روبرو نمی‌شدند. حمل ونقل ازطریق‌رودخانه ودریا بیشتر تکامل وپیشرفت کرده‌بود: در حدود سال ۸۶۰ ق. م. کشتی ها باشراعهای متوسط وصدها پاروبه بین النهرین، عربستان ومصر کالاهای مخصوص هند حمل می‌کردند، ازقبیل: عطرها، ادویه‌جات،

پنبه وحریر وشال وپارچه‌های نازك تن‌نما (موصلی) مروارید، یاقوت، چوبهای آبنوس وسنگهای قیمتی وزریهای آراسته[۴۰].

کار تجارت براثروجود روشهای ناهنجار مبادله که در آغاز بوسیلهٔ معاملات تهاتری و سپس بوسیلهٔ استعمال چارپایان بجای پول رایج صورت می گرفت، ازرشد بازمانده واز رونق افتاده بود. عروسها مانند «دوشیز گان گاوبر» همسر، باگاوخرید وفروش می‌شدند[۴۱]. بعداً یك سکهٔ سنگین مسین ساخته شد و انتشار یافت که فقط بوسیلهٔ اشخاص غیر رسمی تضمین گشته بود. بانك وجود نداشت، پولهای اندوخته‌را یادرخانه پنهان می کردند ویا درزمین مدفون می ساختند ویادر نزد دوستی بامانت می‌گذاشتند. ولی درروزگار «بودا» یك سیستم اعتبار بوجودآمد وتجار درشهرهای مختلف بادادن اوراق اعتبار امر دادو ستد را آسانتر کردند. ازچنین رو تسچیلد ها ممکن بود بابهرهٔ هیجده‌درصد قرض گرفت[۴۲]، وسخن دربارهٔ سفته وقبضهای وعده‌دار زیاد درمیان بود. ارزش‌مسکوکات‌آن‌اندازه نامناسب نبود که ازعمل قمارجلوگیری کند؛ وخیلی زود طاسهای‌تخته‌نرد از ضروریات تمدن شده بود. دربسیاری‌ازموارد، تالارهای قماربازی بشکل موناکو، امانه‌کاملا به شیوهٔ‌آن بدست پادشاه برای رعایا آماده ومجهز می گشت. یك جزء ازمنافع به خزانهٔ شاهی ریخته می شد[۴۳]. برای ما که عادت نداریم مؤسسات قماربازی‌خود را زیر نظر مستقیم مأمورین عمومی‌قرار دهیم، شاید این ترتیبات بنظر افتضاح آمیز برسد.

اخلاقیات عالم بازرگانی برپایهٔ رفیعی‌قرار داشت. پادشاهان هند ودائی‌مانند شاهان یونانی عصر همر، پروائی از غارت احشام همسایگان خود نداشتند[۴۴]؛ ولی مورخ یونانی نبردهای اسکندر نوشته است که «هندوان از لحاظ راستی و درستی برتری دارند وبقدری رفتارشان عاقلانه است که بندرت به کشمکش و مرافعه متوسل می گردند و چندان شرافت دارند که نه برای درهای خود احتیاج بقفل دارند و نه بتعهد کتبی نیازمندند تاقرار دادهایشان را برپایه‌محکم استوار سازد. آنان‌بعالیترین مرتبهٔ راستی ودرستکاری‌رسیده‌اند.[۴۵]» رگ‌ودا Rig-veda از زنای بامحارم، اغوا، فحشاء، سقط‌جنین وزناصحبت می‌دارد[۴۶]، وعلائمی‌ازلواط هم درآن وجود دارد[۴۷]؛

ولی آن تصویر کلی که ازوداها و حماسه ها در موردروابط جنسی وزندگی خانوادگی بدست می‌آوریم ، ازعالیترین نوع خود می باشد .

باربودن عروس بزور امکان داشت ازدواج کرد وهمچنین ممکن بود عروسی‌را خرید ویا با موافقت طرفین، عروسی کرد ولی ازدواج از روی تراضی‌طرفین ، کمی غیر آبرومندانه‌انگاشته می‌شد . زنان ترجیح‌می‌دادند که خریده شوند واگر دزدیده می شدند ، برای‌آنان جنبهٔ تعریف داشت[۴۸] . تعدد زوجات روا بود و بین بزرگان تشویق می‌شد ؛ زیرا نگاهداری از چند زن وانتقال قابلیت واستعداد خود به‌اخلاف یك عمل شایسته محسوب‌می گشت[۴۹] . داستان دروپادی Draupadi[۵۰] که در یك‌آن باپنج‌برادر ازدواج کرد ، ازیك تصادف اتفاقی حکایت می کند وآن رسم شگفت‌تعدد شوهر Polyandry (یاازدواج یك زن باچند مرد که معمولا برادر بودند) درروزگار پهلوانی بود که‌آثار این رسم تا ۱۸۵۹ درسیلان باقی بود وهنوز هم در دهکده های کوهستانی تبت ، باقی است[۵۱] . ولی چندزنی Polygamy معمولا امتیازی بود کـه بجنس ذکور اختصاص داشت ومرد باقدرت پدر شاهی برخانوادهٔ‌آریائی‌فرمانروائی می کرد . مرد حق مالکیت‌همسران وبچه‌های‌خودرا داشت‌ودر بعض مواردمی‌توانست آنها را بفروشد ویا از خانه بیرون کند[۵۲] .

مع الوصف ، زن در عصر ودائی بمراتب بیش از ادوار بعدی هند ، ازآزادی برخوردار بود . وی در انتخاب همسر خود بیش از آنچه‌رسوم ازدواج اقتضامی‌کرد، حق مداخله داشت . آزادانه درضیافت‌ها ومجالس رقص شرکت می کرد ودر قربانی مذهبی بامردان شریك بود . می‌توانست تحصیل علم کند و مانند گارگی Gargi در محاورات فلسفی شرکت نماید[۵۳] . اگر بیوه می‌شد ، قیدی برای ازدواج مجدد او در بین نبود . [۵۴] درعصر پهلوانی ، چنین بنظر می رسد که زن قسمتی از این آزادی را از دست داد . چنانکـه او را از رفتن بدنبال اشتغالات ذهنی دلسرد می کردند و چنین استدلال می کردند که «برای زن مطالعهٔ وادها نشانهٔ وجود هرج ومرج در ـ کشور است ؛ »[۵۵] ازدواج مجددبیوه‌ها ازرواج افتاد وپرده نشینی(Purdah حجاب) آغاز گردید ؛ وعمل زنده سوزی Suttee ، کـه در عصر ودائی تقریباً وجود نداشت،

روبافزایش گذاشت[۵۶] . و از آنگاه همسر ایده آلی همان سیتا Sita قهرمان راماین Ramayana شد که بافروتنی بدنبال شوهرش راه افتاد وازاواطاعت کرد وتاپایان عمر ازهرنوع تنگنای آزمایش وفاداری و شهامت گذشت .

۵ - مذهب وداها

مذهب قبل از ظهور ودا - خدایان ودائی - خدایان اخلاقی - داستان‌ودائی دربارهٔ آفرینش - زندگانی جاوید - قربانی اسب

قدیمترین دین هند که آریائی های فاتح در میان « ناگاها » یافتند و هنوز درگوشه و کنارهای شبه جزیرهٔ بزرگ آثارش هویداست ، ظاهرا پرستش روحانی و توتمی ارواح بیشماری بود کــه در سنگها وحیوانات و درختها و جویها و کوهها و ستارگان خانه گرفتند ، مارها وافعی ها جنبهٔ الوهیت داشتند و مظاهر نیروی تولید در جنس ذکور محسوب می شدند ؛ درخت مقدس بودی Bodhi متعلق بدورهٔ بودا نشانه‌ای از اسرار باطنی بلکه تجلیل از عظمت بی‌سرو صدای درختان بود[۵۷] . ناگا خدای اژدها ، هانومن Hanuman ، خدای میمون ، ناندی Nandi ، گاونر ایزدی ، یاکشا Yakshas یاخدایان درختی‌در مذهب هندقدیم رخنه کردند[۵۸] . چون‌برخی از این ارواح خوب و بعضی بد بودند ، فقط استادی کامل در جادوگری می توانست جسم را ازتصرف وتعذیب ارواح وبیماری یادیوانه شدن بوسیلهٔ یك ویاچند جن ، که فضا را اشغال کرده بودند ، نجات بدهد . بهمین جهت افسونهای گوناگونی در Atharva - veda و یا کتاب علم سحر گنجانیده شد ؛ برای صاحب فرزند شدن وبرحذر بودن از سقط جنین ، وطولانی کردن زندگانی و دفع شر و خوابیدن و از بین بردن واذیت کردن دشمنان ، هرکس باید اورادی را ازبر می‌خواند .* [۵۹]

قدیمترین خدایان وداها ، نیروها و عناصر موجود درخود طبیعت بودند - از قبیل آسمان ، خورشید ، زمین ،آتش ، نور ، باد ، آب و جنسیت [۶۲] . دیوس Dyaus

* Atharva-veda قسمت ششم ، ۱۳۸ ، وهفتم ، ۳۵ ، ۹۰ که درآن اورادی «مشحون ازنفرت» و « زبانی وحشی و افسار گسیخته» بوسیلهٔ زنان جهت سرنگون کردن رقبای خود ویا عقیم کردن آنان‌خوانده شده[۶۰] . درBrihadaranyaka Upanishad (۱۲-۶) جهت‌زنای‌بعنف بااورادقواعدی نوشته شده وهم چنین برای «مرتکب گناه شدن وآبستن نگشتن» دستورهایی داده شده‌است . [۶۱]

(که بمنزلهٔ زئوس یونانی و ژوپیتر رومی است) در آغاز خود آسمان بود ، ولفظ سانسکریتی Deva ، که بعداً « ایزدی » معنی گرفت ، در اصل « درخشان » معنی می‌داد . خیالپردازی‌های شاعرانه که خدایان بسیار می سازد ، باشیاء طبیعی صورت انسانی داد ، مثلا « آسمان » بصورت پدر Varuna و زمین بصورت مادر Prithivi درآمد ؛ ونتاج اتحاد این‌دو کـه توسط باران انجام می‌یافت[۶۳] ، رستنیها بود . باران خـدای پارجانیا Parjanya ، آتش آگـنی Agni و باد وایو Vayu و باد آفت خیز رود را Rudra و طوفان اندرا Indra و فجر اوشاز Ushas و شیار کشتزار سیتا Sita وخورشید سوریا Surya و میترا M itra یا ویشنو Vishnu بود؛و گیاه مقدس سوما ــ Soma که عصارهٔ آن در آن واحد هم برای خدایان و هم انسانها ، مقدس و مکیف بود خودش هم خـدا بشمار می رفت ؛ سوما یك دیونیسوس هندو بود کـه با مایهٔ نشاط‌آور خود ، الهام خیرات و بصیرت و شادمانی بانسان می‌داد و حیات[٦٤] جاودانی می‌بخشید . یك ملت مانند یك فرد حیات خود را با شعر آغاز می کند و با نثر پایان می‌دهد . و همچنان کـه اشیاءِ باشخاص مبدل می‌شدند ، کیفیات هم بصورت اشیاء در می‌آمد ، و صفات اسم می‌شد ، و القاب ، مقام ایزدی می‌یافت . خورشید حیات بخش بصورت یك‌خدای خورشیدتازه‌مبدل‌گشت بنام Savitar جانبخش ؛ وخورشیددرخشان و یواس وات Vivasvat شد ، یعنی‌خدای درخشان ؛ وخورشید جان‌آفرین = خدای بزرگ پراجاپاتی Prajapati ، یعنی ارباب تمام اشیای زنده گردید*[۶۵] .

برای مدت زمانی ، مهم‌ترین خدایان و دائی ، آگنی بود ؛ و او شعلهٔ مقدسی بود که قربانی را بآسمان بالا می برد ، برقی بود کـه در آسمان ظاهر می گشت ، زندگی آتشین و روح جهان بود . ولی معروفترین خدایان در پانتئون هند ، اندرا بود که آورندهٔ رعد و طوفان بشمار می رفت . زیرا اندرا برای آریائیان هند ، همان باران گرانبهائی‌را می‌آورد که در نظر آنان حتی از خورشید هم حیات بخش‌تر بود؛ بدین جهت او را مهمترین خدایان خود قرار دادند و در جنگهای خود از برقهای

---

* به آیین پراجاپاتی یك نوع یکتا پرستی نسبت داده شده بود تـا اینکه در الهیات بعـدی آئین پراجاپاتی ، بوسیلهٔ « برهما » محو گردید .

جهندهٔ او یاری می‌جستند و با رشك وحسرت او را چون قهرمانی بزرگ می‌نمودند که از صدها گاو نر بزمی برپا می کند و دریاچه هـای پر از شراب می نوشد[۶۶].
دشمن خاص او کریشنا Krishna بود که تا آن هنگام درودها یگانه خدای بومی قبیلهٔ کریشنا بشمار می رفت. ویشنو، یعنی خورشیدی کـه زمین را بزیر قدمهای خود می‌گرفت، نیز یك خدای زیر دست بود؛ و خبر از آن نداشت کـه آینده باو ومظهر اوکریشنا تعلق دارد. ازجملهٔ قدر وارزش «و داها» یکی این است که توسط آنها ما مذهب را درحال تکوین می‌بینیم؛ تولد و رشد و مرگ خدایان و سیرعقائد را از «روان‌پرستی» گرفته تا وحدت الوجود فلسفی و ازخرافات Atharva - Veda گرفته تا توحید عالی اوپانیشادها همه را می‌توانیم دنبال کنیم.

این خدایان از لحاظ شکل و غرض وتقریباً جهالت هم مـانند انسانند. یکی از آنها که نماز گزاران گرداگردش را گرفته‌اند، فکر می کند که به پرستندگان خود چه باید بدهد، «اینست آنچه من خواهم کرد ــ نه، من این کار را نمی کنم باو گاو خواهم داد ــ یا بهتر است اسب بدهم؟ مرددم که آیا واقعاً از دست او سوما گرفته‌ام یا نه؟[۶۷]» ولی بعضی از آنهـا در ایام بعدی عصرودا، تا حـدی از شکوه عالی‌اخلاقی برخوردار شدند. وارونا که درآغازصورت سپهرمحیط داشت وطوفان دم وآسمان جامه بود با پیشرفت پرستندگان‌خود، بصورت اخلاقی‌ترین خدای ایده‌آل و دا درآمد، که دنیارا ازراه چشم بزرگ خود، خورشید، تماشا می کرد، وتبه‌کاریها را کیفر و یا نکوکاریها را پاداش می‌داد و گناهان استغفار کنندگان را می‌بخشود. از این حیث و ارونا متولی و مجری یك قانون ابدی موسوم به ریتا Rita گردید؛ این «ریتا» در آغاز قانونی بود که ستارگان را در سیر خود مستقرنگاه می‌داشت؛ و بتدریج مبدل شد به قانون درستی، و توازن اخلاقی وجهانی، وهرکس که نمی‌خواست راه گمراهی و نابودی بپیماید باید از آن پیروی می کرد[۶۸].

با افزایش تعداد خدایان این سؤال پیش آمد که کـدام یك جهان را آفریده است. این نقش نخستین، گاهی به آگنی و گاه به اندرا و زمانی به سوما وپاره‌ای اوقات به پراجاپاتی داده می‌شد. یکی ازاوپانیشادها، خلقت‌جهان را بیك‌آفریدگار

قدیم قهار نسبت می‌دهد :

« براستی که او هیچ نوع خوشی نداشت ؛ فقط یکی بود که هیچ شادی نداشت ؛ بجفت میل پیدا کرد . در حقیقت باندازهٔ زن و مردی که همدیگر را تنگ در آغوش گرفته‌باشند بزرگ بود . او سبب شد آن نفس بدو قسمت تقسیم (V Pat) شود ؛ و از آنها شوهر (Pati) وهمسر (Patni) بوجود آمدند . ازاین روست که . . . وجود هر کس یك‌نیم‌پاره است ؛ . . . لذا این‌محل خالی با زوجه پر گردید . او بازن جفت گیری کرد . وآدمیزادگان بوجود آمدند . زن بخود گفت : « اکنون چگونه بامن جفت گیری خواهد کرد ، درحالی که مرا از وجود خودش‌آفریده است ؟ بیا ، بگذار بروم خودرا پنهان کنم . » زن گاوماده شد و مرد گاو نر . او بازهم با وی جفت گیری کرد . و ازآنها رمه بوجود آمد . زن مادیان شد و مرد اسب گردید . زن خر ماده ومرد خر نر شد ؛ و براستی که بازهم با اوجفت گیری کرد سپس حیوانات سم دار بوجود آمدند . زن بز ماده شد و مرد بز نر ، زن میش ومرد قوچ گردید . براستی که بااو جفت گیری کرد . لذا بزها و گوسفندان بوجودآمدند. بدینسان او همه و هرچه جفت در عالم وجود دارد ، حتی مورچگان‌را آفرید . او می‌دانست : « در حقیقت منم این آفریده ، زیرا من آنرا از وجود خود پرا کنده ام . » سپس آفریده پای بعرصهٔ هستی گذاشت[۶۹] » .

درین قطعهٔ بی نظیر نطفهٔ وحدت وجود و تناسخ را در دست داریم : خالق بـا مخلوق یکی و تمام اشیاء و جمیع صور زندگی ، یکی هستند ؛ هرشکل زمانی شکل دیگری داشته ، و فقط در اثر تنگ دیدگی و انفصال ظاهری زمان است که از آن شکل مشخص گشته است . این نظر ، اگرچه دراوپانیشادها بصورت مضبوط‌درآمده است ، در ایام ودائی هنوز جزو عقیدهٔ همگان نبود ؛ بجای تناسخ آریائیهای هند ، مانند آریائیهای ایران ، دربارهٔ فنا ناپذیری روح یك عقیـدهٔ ساده پذیرفته بودند . پس از مرگ روح یا دچار مجازات دایمی می‌شد و یا تا ابد خوشبخت‌می‌گردید و بوسیلهٔ وارونا در اعماق ورطه‌یی که نیمه برزخ و نیمه دوزخ است ، افکنده می‌شد ، و یا این که بوسیلهٔ یاما به بهشتی برده می‌شد کـه در آنجا هر نوع خوشی زمینی ، بی پایان و کامل بود[۷۰]. کاتا اوپانیشاد می گوید :«وجود فانی مانند غله تباه می‌گردد و مانند غله از نو بوجود میآید »[۷۱] .

در دین ودائی قبلی ، تا آنجا کـه مدارك و شواهد نشان می‌دهد ، معبد و بت وجود نداشت[۷۲] ؛ ومثل‌ایران زردشتی، محراب هرقربانی‌تازه ازنوبرپا می‌شدوآتش مقدس پیشکشها را بآسمان می‌برد[۷۳] . در این‌جا هم ، مثل اوایل تقریباً هر تمدنی

آثاری از قربانی انسانی دیده می‌شود ؛ ولی این نوع قرائن و آثارمعدود و مبهم‌اند . باز مثل ایران گاهی اسب بعنوان قربانی برای خدایان سوزانیده می‌شد[۷۴] . شگفت‌آورترین مراسم آشوامدها Ashvamedha ویا قربانی اسب بود ، که پس از ذبح آن چنین تصور می‌شد که ملکهٔ قبیله با اسب مقدس جفت گیری می کند [۷۵*] . قربانی در قسمت‌اعظم مراسم با اصطلاحات جاودانی داده می‌شد ؛ اگر درست انجام می گرفت ، پاداش پرستنده صرفنظر از شایستگی اخلاقی او ، داده می‌شد[۷۸] . روحانیان برای کمك کردن بمؤمنین در مراسم پیچیدهٔ قربانی ، پولهای گزافی می گرفتند : اگر مزدی داده نمی‌شد ، مرد روحانی ادعیه لازم را نمی‌خواند ؛ حق الزحمهٔ او بایستی قبل از دادن قربانی بخدا پرداخت‌می‌شد . روحانیان مقرراتی وضع کردند تا معلوم باشد برای هرخدمت چه‌پاداشی ـ چند گاو یا اسب ، چه‌قدر طلا ـ باید وصول شود ؛ مخصوصاً طلا در تحریك خدا و مرد روحانی بخدمت ، بیش از هرچیز دیگر مؤثر واقع می‌شد[۷۹] . کتاب Brahmanas که بوسیلهٔ برهمن ها نوشته شده ، به روحانیون دستور می‌داد چگونه درصورت پرداخت دستمزد غیرکافی ، عبادت ویا قربانی را در نهان بضرر کسانی که از او استفاده کرده ومزد لازم را نپرداخته بودند بکاربرند.[۸۰] مقررات دیگرهم صادرشد ، مبنی براین که آداب و رسم مربوط بهرموقع اززندگی را تقریباً باموارد‌ی‌که عادتاً نیازمند استمداد ازروحانیون‌بود تعیین‌می کرد . آهسته آهسته برهمنان بیك فرقهٔ ممتاز مبدل شدند و حیات معنوی و فکری هند را تحت چنان نظارتی قرار دادند که هراندیشه و تغییری را تهدید به اختناق می کرد[۸۱] .

۶ ـ وداها بعنوان ادبیات

سانسکریت و انگلیسی ـ تحریر ـ چهار « ودا » ـ ریگ ودا ـ سرود آفرینش

زبان آریائیهای هند باید مورد توجه خاص‌قرار گیرد، زیرا سانسکریت یکی ازقدیم‌ترین زبانهای هند و اروپائی‌است وانگلیسی نیزبآن پیوستگی‌دارد . وقتی که شباهت موجود بین سانسکریت ، یونانی لاتین و انگلیسی را در ارقام و اصطلاحات

---

*Ponebatque in gremium regina genitale victimae membrum.۷۶

خانوادگی و آن الفاظ کوچك زبانزدی که، درنتیجهٔ تسامح مورالیست‌ها، افعال ربط* خوانده شده‌اند، مشاهده می کنیم برای یك لحظه ازخلال فاصلهٔ عظیم زمان ومکان

---

* در انگلیسی one, two, three, four, five و در سانسکریت ek, dwee, tree, chatoor, panch, و در لاتن unus, duo, tres quattuor, quinque و در یونانی heis, duo, tria, tettara, pente (quottuor چهار می‌شود، همچنان که درلاتن quercus میشود fir .) یا am' art' is انگلیسی در سانسکریت به asmi' asi' asti ؛ ودرلاتن sum, es, est, و دریونانی eimi' ei' esti تبدیل‌می‌شود. برای اصطلاحات خانوادگی رجوع شود به قسمت تمدن‌ایران تألیف همین نویسنده. قانون Grimm که تغییرات‌حروف مصمت یك‌لفظ را براثرعادات محلی‌اقوام جداگانه تحت قاعده معینی درآورده، ما را از وجود خویشاوندی نزدیك وعجیب سانسکریت و زبان انگلیسی آگاه می کند. این قانون را با در نظر گرفتن استثنا های متعدد می‌توان چنین تلخیص کرد:

۱ـ K سانسکریت (مثلا درلفظ Kratu بمعنی‌قدرت) برابراست با K یونانی (Kartosقدرت)، و c یا qu لاتین (cornu بمعنی شاخ) ، و h و g یا K آلمانی (در لفظ Hart) و H, g یا F انگلیسی (در لفظ hard) ؛

۲ـ g و j سانسکریت (درلفظ jan بمعنی بوجودآوردن) برابر است با g (geno بمعنی نژاد) یونانی ، و g (genus) لاتن ، و ch و یا K آلمانی (مانند Kind بمعنی طفل) و یا K انگلیسی در (Kin) ؛

۳ـ gh یا h سانسکریت (مانند hyas بمعنی دیروز) برابراست با ch یونانی در(chthes)، و h و g و f ، یا v لاتین (مانند heri) و K ، یا g آلمانی (gestern) و g یا y انگلیسی مانند (yesterday) .

٤ـ t سانسکریت (مانند tar بمعنی عبور کردن) برابر است با t یونانی (terma بمعنی پایان) ، و t لاتین (ter-minus) ، و d آلمانی (durch بمعنی از میان) و th یا d انگلیسی (through) ؛

۵ـ d سانسکریت (مانند das بمعنی ده) برابر است با d یونانی (deka) ، و d لاتن (decem) ، و z آلمانی (Zehn) ، و t انگلیسی (ten) ؛

٦ـ dh ، یا h سانسکریت (مانند لفظ dha بمعنی جای دادن) برابر است با th یونانی (ti-the-mi ، من‌جا می‌دهم) ، و f و d ، یا b لاتین (fa-cere ، انجام دادن) ، و t آلمانی (tun انجام دادن) ، و d انگلیسی (Deed-do) ؛

۷ـ P سانسکریت (مثلا در لفظ Patana ، پر) برابر است با p یونانی (pteros ، بال) ، و p لاتن (penna ، پر) ، و F یا V آلمانی (feder) ، و F یا B انگلیسی (feather پر) ؛

۸ـ bh سانسکریت (مثلا درکلمه bhri مایل بودن) ، برابراست با ph یونانی (Pherein)، و f یا b لاتین (fero) ، و p ، یا ph آلمانی (fahren) ، و b ، یا p انگلیسی (مثل bear و birth و brother و غیره)[۸۲] .

وجود ارتباط و تسلسل فرهنگی را احساس می‌کنیم. بهیچوجه احتمال نمی‌رود این زبان قدیمی که بقول سرویلیام جونز «کاملتر از یونانی، پهناورتر از لاتین، وظریفتر از هردوست» زبان تکلم فاتحان آریائی بوده‌باشد[۸۳]. اینکه زبان تکلم آنها چه بوده ما خبر نداریم. فقط می‌توانیم فرض کنیم یك رابطهٔ نزدیك با لهجهٔ ابتدائی ایرانی داشته است که اوستا هم باآن تصنیف شده. سانسکریت و داها وحماسه‌ها واجد علائم زبان کلاسیك و ادبی است که فقط بوسیلهٔ دانشمندان و روحانیان بکار برده‌می‌شده؛ حتّی همین خود لفظ سانسکرت «حاضر، خالص، کامل، مقدس» معنی می‌دهد. زبان مردم درعصر ودا یکی نبود بلکه متعدد بود؛ هر طایفه لهجهٔ آریایی مخصوص بخود داشت[۸۴]. هند هرگز دارای زبان واحد نبوده است.

درو‌داها هیچگونه اشاره‌ای نشده که مؤلفینش باخط و کتابت آشنائی داشته‌اند. درقرن هشتم ویا نهم قبل ازمیلاد بود که بازرگانان هند ـ شایدهم دراویدی بوده‌اند ـ ازآسیای باختری یك خط سامی نظیر خط فینیقی همراه خود آوردند و ازین خط باصطلاح «خط برهما» است که تمام الفباهای بعدی هند اشتقاق یافت[۸۵]. چنین بنظر می‌رسد که چندین قرن نویسندگی منحصراً برای مقاصد بازرگانی و اداری مورد استفاده قرارمی‌گرفته وکمتر بفکر استفاده‌از آن درادبیات می‌افتاده‌اند واین‌هنراساسی «بوسیلهٔ بازرگانان نشوونما یافته‌است نه‌روحانیون»[۸۶]. حتی‌شریعت بودا نیز تصور نمی‌رود پیش از قرن سوم ق.م تدوین شده باشد. قدیمترین کتیبه‌های باقی‌مانده در هند مربوط به‌عصر «آشوکا» است[۸۷]. برای ما که تا پیش از پرشدن فضا ازکلمات و موسیقی، قرن ها با نوشتن و چاپ کردن دارای ذهن بصری بوده‌ایم، دشوار است بفهمیم‌چگونه هند مدتها پس‌ازاینکه نوشتن را فراگرفت توانست‌تن بقبول این‌روش کهن‌دردهدوادبیات خودرا ازراه روایت‌وحافظه نقل کند. وداها وحماسه‌ها سرودهائی بودند که همراه بانسلهائی که آنها را ازبر می‌خواندند رشد و نمو می‌کردند؛ آنها برای‌انشاء نوشته شده‌بودند نه برای دیدن و قرائت کردن* درنتیجه همین بی‌اعتنائی به‌نوشتن است که اطلاعات ما دربارهٔ هند باستان این‌قدر مختصر است.

---

* اگرشعر را بجای‌آهسته خواندن بلند بخوانند شاید بار دیگرنفوذ خود را ازسر گیرد.

پس این وداها که تقریباً جمیع اطلاعات ما دربارهٔ هند باستانی از آن بدست می‌آید چیست؟ مفهوم کلمهٔ «ودا» دانش است*؛ و بطور تحت‌اللفظی، کتاب دانش معنی می‌دهد. هندوها وداها را بردانش مقدس دورهٔ اولیه خود اطلاق می‌کنند؛ و این وداها مانند کتاب انجیل‌ما، بیشتر مفید معنی ادبیات‌است تا یك کتاب. هیچ‌چیز مغشوشتر از ترتیبات و تقسیمات این مجموعه نیست. از میان وداهای بیشماری که روزگاری وجود داشته فقط چهارتا باقی مانده ازاین‌قرار:

۱ ـ Rig - veda یا دانش سرودهای ستایش؛

۲ ـ Sama-Veda یا دانش آهنگ‌ها؛

۳ ـ Yajur-Veda یا دانش قواعد قربانی؛

٤ ـ Atharva -Veda یا دانش قواعد سحر و جادو.

هریك از این چهار ودا به‌چهار بخش تقسیم شده:

۱ ـ Mantras، یا سرودها؛

۲ ـ Brahmanas، یااصول اعمال مذهبی وعبادات وافسون برای روحانیون؛

۳ ـ Aranyaka، یا «نصوص جنگل» برای مقدسین گوشه‌نشین؛

٤ ـ Upanishads، یا محاورات محرمانه برای فلاسفه**.

---

* مرادف یونانی oida (f) و لاتین video و آلمانی Weise و انگلیسی Wit و Wisdom است.

** این فقط یکی از تقسیمات متعدد و امکان پذیر موضوع است. علاوه بر تفسیر های «الهامی» که در برهمانا و اوپانیشادها آمده، دانایان هندو معمولاً مجموعه‌های کوتاهتری مشتمل بر تفسیر و کلمات‌قصار بنام سوترا Sutras (بمعنی ریسمانها از siv سانسکریت بمعنی دوختن‌است)، افزوده‌اند. اینها اگرچه وحی‌منزل محسوب نمی‌شود، باندازهٔ روایات قدیم اعتبار دارد. اغلب بقدری موجز و مجمل است که قابل فهم نیست، و تلخیص مناسبی است از اصول عقاید، و برای دانشجویانی که هنوز برحافظه بیش از تحریر اعتماد داشتند، تدبیر بجایی محسوب می‌شد.

در بارهٔ تصنیف، یا تاریخ این مجموعه شعر و اساطیر و سحر و اعمال مذهبی و فلسفه کسی نمی‌تواند اظهار اطلاع قطعی کند. هندوهای مقدس عقیده دارند که تمام آن ها کلمه بکلمه الهام شده است، و می گویند که برهما خدای بزرگ آنرا با دست خود روی اوراق زرین نوشت[۸۹]؛ و این عقیده‌ای است که نمی‌توان آنرا بسهولت رد کرد.

بزرگان هرمحل در هند به تناسب حدت و حرارت وطن پرستی خود قدیمترین سرود های ودایی را مربوط بسالهای ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ ق.م. دانسته‌اند. گمان می‌رود که جمع آوری وتدوین آنها در فاصلهٔ بین ۱۰۰۰ و ۵۰۰ ق.م صورت گرفته باشد[۹۱].

فقط یکی از وداهای فوق‌الذکر بیشتر جنبهٔ ادبی دارد تا جنبه‌های فلسفی و مذهبی ویاسحری. ریگ‌ودا یك‌نوع منتخبات مذهبی‌است که ترکیب شده از ۱۰۲۸ سرود ویاسرود ستایش ونیایش اشیاء مختلفی که مورد پرستش آریائی‌های هند بود، از قبیل آفتاب، ماه، آسمان، ستاره، باد، باران، آتش، بامداد، زمین، وغیره*. مفاد قسمت‌اعظم این‌سرودها درخواستهائی حقیقی‌است برای تحصیل گله، کشتزار وطول عمر؛ وتنها یك قسمت کوچك آنها دارای مرتبهٔ ادبی و زیبائی و فصاحت سرودهای روحانی‌است[۹۲]. برخی‌از آنها، همچون حیرت‌بی‌غل‌وغش کودك، اشعاری‌ساده‌وطبیعی‌است. دریك سرود اظهار شگفتی می‌شود که چگونه شیرسفید از گاو سرخ بدست‌می‌آید؛ دردیگری بیان تحیراست ازاینکه چرا خورشید هنگام پائین رفتن، عمودی برزمین نمی‌افتد. در دیگری سؤال می‌شود چگونه «آب‌های درخشان همهٔ رودخانه ها در اقیانوس‌ها می‌ریزند. بی‌آنکه‌آنرا پر کنند.» یکی از سرود ها بسبك **تاناتوپسیس** Thanatopsis یونانی مرثیه‌ای است که روی جنازهٔ دوستی که درمیدان کارزار کشته شده، خوانده شده است.

از دست بیجان او کمانی را گرفتم که بکار می‌برد.
تا برای ما قدرت و سلطنت و افتخار بدست‌آورد.
تو در آنجا، و ما دراینجا، بنیروی فرزندان قهرمان تمام حملات دشمنان را دفع خواهیم کرد.
به‌آغوش خاك که همچون مادر است نزدیك بشو،
باین زمینی که گسترده است و موافق؛
باین زمین جوان و نرم که همچون پشم است برای بخشندگان.
نزدیك شو تا ترا از تباهی دور بدارد.
ای زمین، ازهم بگشا و براو چندان فشار میآور،
آسان باو نزدیك شو و با لطف و مهربانـی باستقبالش بشتاب؛

---

* این‌سرودها بصورت بندهائی ترکیب شده که معمولا چهار مصرع دارد. هرمصرع از ۵، ۸، ۱۱ و یا ۱۲ هجا ترکیب یافته و چندان اهمیتی به کمیت و وزن آنها نشده، منتهی چهار هجای آخری مرکب از دو رکن دو هجایی یا یك رکن دوهجایی و یك وتد است.

و همچنان که مادری پسر خود را با ردا می‌پوشاند ،
توهم ای زمین ، این مرد را در کفن بپوشان[۹۳] .

یکی دیگر ازاشعار (Rv . x , 10) گفتگویی است ساده بین نخستین والدین نوع بشر یعنی برادر وخواهر دوقلو Yama ، Yami . یامی برادرش را علی‌رغم نهی الهی بزنای باخود اغوا می کند ووانمود می‌سازد که آنچه اومیخواهد همانا بقای نسل است. یاما بااتکاء برمبانی عالی اخلاقی مقاومت می کند . ولی یامی بانواع واقسام تحریکات متوسل می گردد و بالاخره سلاح آخر خودرا بکار می‌برد و می گوید که او ضعیف و زبون است . داستان چنانکه بدست ما رسیده نا تمام است و نتیجه را تنها از روی قراین موجود حدس می‌زنیم . عالیترین اشعار ، سرود شگفت‌آور آفرینش است که طی آن یك نوع وحدت وجود عالی و یك گونه شکاکیت مقدس درین قدیمترین کتاب و مذهبی‌ترین مردم تجلی می کنند .

نه‌هستی وجود داشت ونه‌نیستی، نه‌آن آسمان درخشان دیده می‌شد ونه‌سقف
پهناور آسمان دربالا گسترده بود .
چه چیز همه را می‌پوشانید ؟ چه پنهانشان می کرد ؟
آیا گرداب بیکران آب بود ؟
مرگ وجود نداشت ـ و معذلك هیچ‌چیز جاودان نبود .
بین روز و شب مرزی وجود نداشت ؛
وجود یکتا بتنهائی نفس می کشید ؛
جز او هنوز دیگری وجود نداشت .
ظلمت بود و همه‌چیز درظلمتی عمیق پنهان بود ـ اقیانوسی بود بدون نور ـ
نطفهٔ حیات که هنوز در پرده نهفته بود
طبیعت یکتا را از درون گرمای سوزان شکفت
آنگاه نخست عشق پدیدآمد ـ و سپس سرچشمهٔ تازهٔ عقل عیان گردید .
آری ، شعراء با تمیز و بینائی دل

وبا تفکر، پیوند بین موجودات خلق شده و خلق نشده را دریافتند
این اخگر از زمین آمده و درهمه‌جا نفوذ کرده ویا از آسمان آمده است؟
سپس بذرها افشانده شد، و قدرت‌های نیرومند برخاستند
– طبیعت در زیر، و قدرت و اراده در بالا –
کیست آنکه براین‌راز آگاه‌است؟ ودراینجا کیست که آشکار گرداند وبگوید
از کجا، از کجا، این آفرینش رنگارنگ سرچشمه گرفت؟
خدایان خود دیرتر خلعت هستی دربر کردند
که می‌داند این آفرینش بزرگ از کجا سرچشمه گرفته است؟
– آن کس که سرچشمهٔ این آفرینش بزرگ است،
اعم ازاینکه آنرا بارادهٔ خود آفریده ویا خاموش و گنگ بوده است،
عالیترین بیننده‌ایست که درعالیترین آسمانها وجود دارد
او ازاین راز آگاه است - یا شاید این راز حتی بر او پوشیده‌باشد.

برای نویسندگان اوپانیشادها این کار باقی‌مانده بود که این مسائل و این اشارات و کنایات را توضیح دهند و آنرا بصورت مشخص‌ترین وشاید عالیترین محصول فکر هندی درآورند.

۷ - فلسفهٔ اوپانیشادها

نویسندگانش - موضوع آنها - عقل دربرابر اشراق - اتمن - برهمن
وحدت آنها - امرسون دربارهٔ برهما

شوپنهاور گفته‌است: «درجهان هیچ‌نوع مطالعه‌ای باندازهٔ اوپانیشادها سودمند وتعالی دهنده‌نیست. اوپانیشادها مایهٔ تسلی خاطر من درحیات بود و پس‌ازمرگ هم تسلی بخش من‌خواهد بود.»[۹۵] دراین‌نوشته، صرفنظراز قطعات‌اخلاقی Ptah - hotep، ریشهٔ قدیمترین فلسفه وروانشناسی نژاد ما نهفته‌است؛ و این مظهر کوششی است که انسان با بردباری و باریک بینی شگفت‌آور، برای درک ذهن و جهان، و رابطهٔ این دومبذول داشته‌است. اوپانیشادها باندازه همر کهنسال و باندازهٔ کانت جوانسال‌است.

این کلمه مرکب است از upa، نزدیک، و Shad نشستن. این «نزدیک

نشستن» به معلم، معنای شریعت سرّی و اصول باطنی گرفت که استاد به بهترین و عزیزترین شاگردان خود تفویض می‌کرد[۹۶]. تعداد گفتارهای اوپانیشادها صدوهشت است که بوسیلهٔ پاکان وفرزانگان مختلف بین ۸۰۰ و ۵۰۰ ق.م. تصنیف شده‌است[۹۷]. این‌ها ترجمان یك دستگاه فلسفی همساز نیست، بلکه مجموعه‌ای است از آراء وعقاید و apercus و درسهای مردان بسیار که فلسفه ومذهب را بهم آمیخته‌اند و می‌کوشند تا در ورای کثرت ظاهری اشیاء بر آن حقیقت سادهٔ اصلی دست یابند و در کمال احترام بدان به‌پیوندند. اوپانیشادها پر از سخنان بیهوده و تناقضات است؛ گاهی‌هم اطناب‌سخن پردازیهای هگل‌را بیادمی‌آورد[۹۸]؛ گاهی فرمول‌هائی بغرابت فرمولهای تام ساویر (نوشتهٔ مارك‌ تواین. مترجم) برای علاج زگیل[۹۹] خود نمائی می کنند؛ گاهی نیز چون عمیقرین تفکر فلسفی در ما تأثیر و نفوذ می کنند.

ما اکنون اسامی بسیاری از نویسندگان اوپانیشاد ها را می‌دانیم[۱۰۰]، ولی از زندگی آنها اطلاعی نداریم، و اطلاعات ما در این باره محدود بآن مطالبی است که گاهگاهی درخلال تعالیم خود بیان می کنند. درخشنده‌ترین چهره درمیان آنان، **یاج ناوالکیا** Yajnavaikya (مرد) و **گارگی** Gargi (زن)است واین‌خود افتخاری است که این زن در زمرهٔ نخستین فلاسفه قرار گرفته است. دربین این دونفر، بیان یاج‌ناوالکیابرّنده‌تراست. معلمینش اورا بدعت‌گذاری خطرناك می‌انگاشتند؛ اخلاف وی شریعت‌اورا بصورت بنیان‌یك‌سنت‌خلل‌ناپذیردرآوردند[۱۰۱]. خودتعریف می کند که برای‌آنکه حکیمی زاهد از کار درآید چگونه دوزن خودرا بترك گفت؛ واز درخواست والتماس‌زنش Maitreyi که‌می‌خواست شوهرش‌اورا همراه‌ببرد، فی‌الجمله درمی‌یابیم که هند باچه شدت‌وحدتی‌هزاران‌سال دین‌وفلسفه را تعقیب می کرده‌است.

وآنگاه یاج‌هاوالکیا درصدد بود روش زندگی دیگری آغاز کند. واج‌ها- والکیا گفت: «میترایی! گوش کن، من می‌خواهم از این وضع بیرون آمده آواره شوم، بگذار تا به کارتو و Katyayani سر وسامانی بدهم.»

آنگاه میترایی بسخن درآمد و گفت: «اگر سرتاسر این‌زمین با ثروتش‌مال من بود، آیا من بدان‌وسیله جاودان می گشتم؟»

یاجهاوالکیا گفت : خیر ، خیر ، هرگز از راه ثروت امیدی به ابدیت نیست .

سپس میترایی گفت : «من با آن‌چیزیکه نمی‌تواند مرا جاودان‌سازد چه‌کنم؟ ای سرور من ، هرچه دربن‌باره می‌دانی برایم تعریف کن. [۱۰۲] »

تم اصلی اوپانیشادها حول اسرار این جهان مجهول دور میزند. «ما از کجا پا بعرصهٔ وجوه گذاشته‌ایم ، کجا زندگی کرده‌ایم و بکجا میرویم ؟ ای برهمنانی که دانای رازید بما باز گوئیدبفرمان چه کس دراین‌جا رخت‌اقامت افکنده‌ایم ؟ آیا باید زمان ، یا طبیعت ، ویا احتیاج ، ویا تصادف و یا عناصر علت شناخته شوند و یا کسی علت شناخته شود که Purusha ـ روح برتر ـ خوانده شده است[۱۰۳] ؟ » هندوستان بیش از آنچه جمعیتش اقتضا می کرد ، دارای مردانی بوده است که دنبال « ملیونها نمی‌رفته‌اند بلکه می‌خواسته‌اند پاسخی برای‌سؤ آلات خود پیدا کنند» دراوپانیشاد **میتری** شرحی دربارهٔ پادشاهی‌می‌خوانیم که قلمروخودرا ترك‌می کند و برای ریاضت بجنگل می‌رود و ذهن خودرا برای ادراك ، مصفا می‌سازد. پس از گذشتن هزار روز ازریاضت‌پادشاه ، حکیمی ،«دانندهٔ اسرارارواح» بنزد وی‌می‌آید ، پادشاه می گوید: «تو تنها کسی هستی که از ماهیت روح با خبری تمنی می کنم اسرار را فاش کن . » حکیم می گوید : « هوسهای دیگری در دل بپرور . » ولی پادشاه در تقاضای خود ابرام می کند ؛ و آنگاه درطی عباراتی که باید برای شوپنهاور خیلی دلنشین باشد» ازآن واکنش شدید علیه زندگی ، وآن ترس نوزادن حکایت می کند ؛ و اینها همه اندیشه هائی است که برکلیهٔ آثار فکری هند سایه افکنده‌است :

« آقا ، از این پیکر متعفن و بی‌بنیاد که توده‌ای بیش از استخوان و پوست و ماهیچه و معز استخوان وگوشت و منی وخون و مخاط و اشك و آب بینی و مدفوع و ادرار وباد و بلغم و صفرا نیست ، چه کام خوش می‌توان برگرفت ؟ در این جسمی که گرفتار خشم و طمعکاری و وهم و ترس و نومیدی و رشك و جدائی از آنچه دلخواه ماست ، و پیوند با آنچه دلخواه ما نیست وگرسنگی و تشنگی و پیری و مرگ و مرض و اندوه و مانند آن است ، بهره بردن از خواهشها چه لذتی تواند داشت ؟ وما می‌بینیم که تمام این جهان مانند پشه ها وعلف ها ودرختان ، که رشد می کنند و می‌پرند ، بتباهی دچار شده ازمیان می‌رود . ازمیان سایرچیزها باید خشکیدن اقیانوسهای بزرگ ، فروریختن‌قلل کوه ، انحراف ستارهٔ قطبی‌ثابت . . . . فرورفتن زمین زیرآب . . . . را درنظرداشت . دریك چنین دایرهٔ وجود »

چه تمتعی از خواهشهای نفسانی توانیم برد ، علی‌الخصوص وقتی که در نظر گرفته شود که پس ازاینکه آدمی ازلذات این جهان برخوردار گردید «مکرربآن مراجعت می کند[۱۰۴]»

نخستین درسی کـه دانایـان اوپانیشادها به‌شاگردان بر گزیدهٔ خویش تعلیم می‌دهند ، عدم کفایت و نارسائی عقل است . این مغز ناتوان که از یك عمل حساب مختصر رنج می‌برد، چگونه می‌تواند فراخنای بغرنج و درهم پیچیدهٔ این‌جهان را که خود جزئی ناپایدار از آنست ، ادراك کند ؟ منظور این‌نیست که عقل بیفایده است ؛ عقل مقـام کهتر خود را دارد و موقعی که با روابط و اشیاءِ سروکار پیدا می کند ، سودمند بحال ما است ؛ ولی در برابر ابدیت ، بی‌نهایت ، و یا حقیقت اصلی ، میدان تهی‌می کند . ما دربرابر آن‌حقیقت گنگ وخاموش که ظواهرهمه بر آن قائم‌اند ودر شعور خودآگاه فیضان می کند، احتیاج به‌بصیرت وادراك دیگری غیر ازاین حواس و عقل داریم . « بوسیلهٔ دانش نمی‌توان به Atman « روح جهان » رسید . آری ، از رهگذر نبوغ ودانش فراوان نمیتوان اتمن را شناخت . . . بگذار یك برهمن بترك درس و بحث گوید و هم چون کودك شود . . . بگذار بدنبال الفاظ فراوان نرود زیرا الفاظ چیزی جز خستگی زبان نیست[۱۰۵] . » به‌گفتهٔ سپینوزا عالیترین نوع ادراك ، بینش بی‌واسطه وادراك مستقیم است وهمان است که برگسون گفته است : عالیترین ادراك ، اشراق ویا درون بینی ذهنی درمورد چیزی است که عالماً عامداً تاحد امکان بوسیلهٔ دروازه های حواس خارجی ، مسدود گشته‌است . « برهمن هویدا ، درمدخل حواس رخنه کرد وآنها به‌خارج متوجه شدند ؛ به‌همین سبب‌است که‌آدمی به‌بیرون از خود می‌نگرد نه بدرون خود ؛ ولی ، اتفاق می‌افتد کـه مرد خردمندی با بستن چشمان خود و آرزو کردن حیات جاودانی ، خود را از ماوراءِ می‌نگرد[۱۰۶] » .

اگر کسی بانگریستن دراندرون‌خویش چیزی‌نیافت، شاید خود این‌موضوع دقت خویشتن نگری اورا مبرهن سازد ؛ زیرا هیچ فرد نباید انتظار داشته‌باشدآنچه را که ابدی است ، درخود بیابد درحالی که خود در چیزهای زودگذر و متعین این جهان گم گشته‌است . قبل‌ازآن که حقیقت باطنی برای‌انسان هویدا ومحسوس شود ، باید خودرا ازهرعمل واندیشهٔ ناپاك وهرنوع آشفتگی روحی‌وجسمی دور کند[۱۰۷] . باید دوهفته روزه بگیرد و فقط آب بنوشد[۱۰۸] ؛ آنگاه ذهن او سکوت و آسایش

می‌یابد و حواس پاك وآرام می گردد ، و چون روح بدین‌سان صفا و آرامش گرفت می‌تواند هم وجود خود و هم آن اقیانوس عظیم روح را که خود جزوی از آنست ، احساس کند ؛ بدین ترتیب جزءِ در کل محو می گردد ووحدت وواقع ظاهر می‌شود. زیرا دراین‌درون‌بینی بی‌شائبه،آنچه آدمی می‌بیند نفس‌انفرادی‌نیست؛ نفس‌انفرادی عبارت است ازیك سلسله حالات مغز یاحالات ذهنی ، و این تنها جسم است که از درون دیده می‌شود . آنچه جوینده می‌جوید اتمن* است یا من‌من‌ها ، روح الارواح و مطلق بی مادهٔ بی‌شکل که چون بترك خود گوئیم در آن محو می‌شویم .

بنابراین نخستین گـام در شریعت سری این است : جوهر وجود ما جسم ، یا فکر ، یاخویشتن فردی‌هم نیست ، بلکه آن وجود خاموش وبی‌شکل ژرفای وجود ماست که اتمن نام دارد . گام دوم برهمن‌است** که یگانه جوهر نافذ ، بی‌جنس*** بی‌تعین ، فراگیرنده و نهفته ، جوهر لمس ناپذیر جهان ، «واقعیت واقعیت‌ها است .» «برهمن زاده نشده وفساد نمی‌پذیرد ونمی‌میرد .»و روح جمیع اشیاء است ، همچنان‌که اتمن روح همهٔ ارواح است ؛ برهمن آن یگانه نیروئی است که در پشت و زیر و بالای همهٔ نیروها و ایزدان قرار دارد .

آنگاه **ویداگداساکایلا** Vidagda Sakayla از او پرسید .«ای یاجناوالکایا چند خدا هست ؟

او جواب داد . . . . «بتعدادی کـه در سرود همهٔ خدایان ذکر شده ، یعنی سیصدوسه ، وسه‌هزاروسه .»

---

* اینکه Atman ازچه‌ریشه‌ای اشتقاق یافته نامعلوم‌است. ظاهراً (چنانکه درریگ‌ودا 16,x آمده) معنی اصلی آن دم (بهلاتن Spiritus)است وآنگاه بمعنی جوهر حیاتی وسپس بمعنی روح آمده است ۱۰۹ .

** برهمنی که در اینجا استعمال شده ، روح بی تعین جهان معنی می‌دهد و باید بین آن و برهمای واجد شخصیت و عضو سه‌گانهٔ خدایان هندو (برهما ، ویشنو ، شیوا) فرق گذاشت . و همچنین باید آنرا ازبرهمن که بیکی ازاعضای طبقهٔ روحانی هند اطلاق می‌شود جدا گرفت ؛ معذلك این‌اختلاف همیشه چنانکه باید وشاید مراعات نمی‌شود وگاهی Brahma بمعنی Brahman استعمال می گردد .

*** مفکرین هندو بین فلاسفهٔ مذهبی‌هنگام نقاشی تصویرخدا کمترازهمه متوسل به جنسیت بشری می‌شوند . حتی‌درسرودهای بعدی Rig Veda بخداوند متعال بی‌آنکه‌توجهی‌شود گاهی باضمیرمذکر وگاه ضمیر خنثی اشاره شده تا بدینوسیله نشان داده شود که خدا مافوق جنسیت قرار دارد۱۱۳ .

«صحیح است ، ولی ای یاجناوالکایا ، تعداد خدایان عیناً چندتاست؟»

«سی‌وسه تا .»

«صحیح است ، ولی ای یاجناوالکایا ، تعداد خدایان عیناً چندتاست ؟ »

«شش تا .»

«صحیح است ، ولی ای یاجناوالکایا ، براستی بگو عینا چند خدا هست ؟ »

« دو .»

«صحیح‌است ، ولی ای یاجناوالکایا ، براستی بگوعیناً چند خدا وجوددارد؟»

«یکی و نصف . »

«صحیح است ، ولی ای یاجناوالکایا ، براستی بگو چند خدا هست ؟»

«یکی» ۱۱۱

قدم سوم ، از همه مهمتر است : اتمن و برهمن یکی است و روح و یا نیروی « غیر انفرادی » درون همسان روح غیرمجسم جهان است . اوپانیشادها با یك تکرار مدام و خسته کننده شعله این شریعت را در دل شاگردان بر می‌افزود . در پس همهٔ صورتها و حجاب‌ها ، وجود ذهنی ووجود خارجی یکی است ؛ ما ، در حقیقتِ غیر مجزای وجودِ خود ، با خدا که روح همهٔاشیاء است یکی هستیم . معلمی این نکته را درطی یك تمثیل چنین بیان می کند :

«از آنجا انجیر باینجا بیاور .»

«اینجاست ، سرور من . »

«تقسیمش کن .»

«تقسیم شد ، سرور من .»

«در آن چه می‌بینی ؟»

«دانه‌های عالی ، ای سرورمن .»

«ازاین دانه‌ها یکی را تقسیم کن .»

«تقسیم‌شد ، ای سرور من.»

«در آنجا چی‌می‌بینی ؟»

«چیزی نمی‌بینم ، ای سرور من .»

«براستی ، عزیز من ، از آن ظریف‌ترین جوهر که تو نمی‌بینی – آری از آن جوهر عالی ، این درخت عظیم برآمده‌است . باور کن ، عزیز من ، که روح همهٔ عالم همین‌عالی‌ترین‌جوهراست . حقیقت‌همین‌است . همین اتمن‌است . ای Shwetaketu، همین وجود تو است ، Tattvam asi .»

«آیا می‌خواهید من بیشتر بفهمم ، سرور من ؟»

«چنین باشد ، ای عزیز من[۱۱۲] .»

این مناظرهٔ منطقی اتمن و برهمن کـه تقریباً باسلوب هگل انجام می‌یابد و هم‌چنین ترکیب آن، روح اوپانیشادهاست . درسهای دیگری هم در اینجا تعلیم داده می‌شود ، اما همهٔ آنها تحت‌الشعاع قرار گرفته‌اند . ما دراین محاوره‌ها عقیدهٔ تناسخ* وشوق نجات« Moksha » از زنجیرسنگین این‌تجدید جسمیت را می‌بینیم .Janaka ، شاه ویدها ، ازواجناوالکایا خواهش می‌کند که باوبگوید چگونه می‌توان از نوزادن حذر کرد . واجناوالکایا با تشریح یوگا Yoga جواب می‌دهد ، می گوید : هر کس باریاضت ودور کردن کلیهٔ خواهشهای‌نفسانی‌می‌تواند ازفردیت نجات‌یابدوغرق‌سعادت ابدی گردد وبه‌روح عالم‌به‌پیوندد وبدینسان ازبازگشت باین‌جهان رهائی‌یابد . پادشاه که تحت تأثیر سخن حکمت‌آمیز او قرار گرفته بود می گوید . « سرور بزرگوار ، من کشور ویدهـا وخود را بشما می‌سپاریم وغلام شما می‌شوم[۱۱۸] .» ولی این بهشت مبهمی است که واجناوالکایا به پارسایان وعده می دهد . زیرا در آن دیگر وجدان انفرادی وجود نخواهد داشت ، وفقط محوشدن در وجود واتصال جزء موقةً جدا شده به کل خواهدبود . «همانطور که رودهای روان در دریا محو وناپدید می‌شوند و اسم و شکل خودرا از دست می‌دهند ، یك مرد خردمندهم کـه از اسم و شکـل آزاد شده است بیك وجود الهی که برهمه برتری دارد ، اتصال می‌یابد[۱۲۰] .»

---

* برای نخستین بار در Satapatha Upanishad است کـه مرگ و تولد مکرر بعنوان مجازات خدایان در برابر بد زیستن ، آمده است . بسیاری از قبایل بدوی خیال می کنند که روح می‌تواند ازانسان به‌حیوان وبالعکس انتقال یابد ؛ باحتمال ، این عقیده درمیان ساکنان پیش‌از آریاهای هند، مبنائی برای عقیدهٔ تناسخ شده است ۱۱۷.

چنین نظریه‌ای دربارهٔ زندگی و مرگ برای یك مرد فرنگی که مذهب او باندازهٔ آیین‌های سیاسی و اقتصادیش از فردیت اشباع شده‌است خوش‌آیند نیست. ولی شگفت آنکه این نظریه، روح فلسفی مرد هندو را طی قرنها خرسند نموده است. فلسفهٔ اوپانیشادها- این الهیات‌رهبانی، این‌حیات‌جاودانی باطنی‌ومبرا ازشخصیت- ازبودا تاگاندی و ازیاجناوالکایا تا تاگور برذهن هندی تسلط داشته‌است. درروزگار کنونی نیز اوپانیشادها درهند، همان مقام را دارد که عهد جدید برای مسیحیان داشته‌است. یعنی کیشی است عالی و شریف که گاهگاه بدان عمل می‌شود و بطور عموم مورداحترام‌است. حتی‌دراروپا وامریکا مکتب دلچسب عرفان، اززنان بیکس و تنها ومردان خسته دل گرفته تا شوپنهوئر و امرسن، میلیونها پیرو پیدا کرده‌است. چه کس می‌توانست تصور کند که فیلسوف بزرگ مکتب فردیت امریکائی می‌تواند بیان کاملی از عقیده هندو کند و بگوید فردیت سرابی بیش نیست؟

برهما

اگرقاتل سرخ، تصور می کند که او می کشد،
یا اگر مقتول می‌اندیشد که کشته شده است،
ازراههای زیرکانه‌ای که من پیش‌می گیرم‌ومی گذرم ومجدد بآن بازمی گردم
آگاه نیستند.

زمان دور وفراموش شده‌ها برای من نزدیك است؛
سایه و نور خورشید برای من یکسان است؛
خدایانِ ناپدید گشته درنظرم هویدا می‌شوند؛
و برای من نام و ننگ یکی است.

کسی که مرا بحساب نمی‌آورد بد حساب کرده است؛
آنگاه که مرا پرواز می‌دهند خود بال و پرم؛
من هم شکم وهم شکاك،
و سرودی هستم که برهمن می‌سراید.

بودا

۱. زندیق‌ها

شکاکان ـ نهلیست‌ها ـ سوفسطائیان ـ ملحدان ـ مادیون ـ ادیان بدون‌خدا.

خود اوپانیشادها گواه بر این حقیقت‌اند که در آن‌عصر هم شکاکانی وجود داشته‌اند. گاهی اوقات، حکماءِ روحانیون را به تمسخر گرفته‌اند، چنانکه Chandogya Upanishad روحانیان خشکه مقدس عصر خودرا به سگانی تشبیه می‌کند که هریك دمِ سلف خودرا گرفته و باورع و پارسائی می‌گویند: «اون*: بگذار بخوریم، اون: بگذار بنوشیم.» در Swasanved Upanishad چنین اعلام می‌شود که نه‌خدائی هست و نه بهشتی، نه‌جهنمی‌وجوددارد ونه‌تناسخی‌ونه‌عالمی؛ ومی‌گوید «وداها» و «اوپانیشادها» تألیف سفهائی است خود بین و اوهامی بیش نیست، و الفاظ هم دروغ و باطلند؛ و مردم فریب سخنان شیرین افسون‌آمیزرا می‌خورند و به‌خدایان و معابد و «مردان مقدس» روی می‌آورند، حال‌آنکه، هیچ فرقی بین «ویشنو» و یك سگ وجود ندارد[۲]. وداستانی از، **ویروکانا** Virocana آورده شده که سی ودوسال درنزد خدای بزرگ خود **پراجاپاتی** Prajapati همچون شاگردی زیست و دربارهٔ «نفسی که از هرنوع بدی آزاد است و هرگز پیر نمی‌شود و نمی‌میرد و غصه نمی‌خورد و گرسنه و تشنه نمی‌شود و بچیزی بغیر از حقیقت دلبستگی ندارد» تعلیمات بسیار دریافت کرد. وسپس وروکانا ناگهان بجهان بازگشت واین شریعت ننگ‌آور را تعلیم داد: «آدمی باید نفس خود را در همین جهان خوشبخت کند. شخص باید بنفس خود

---

* om (به‌تلفظ «اون» حرف ندادرسانسکریت) دراصل هجایی که بمعنی تصدیق ورضا می‌آمد وبعد معنی مانترا (Mantra = طلسم دراستعمال عام.) گرفت که ترکیب سه‌گانه سپهر را بیان می‌کرد. اجزاء سه‌گانه‌آن (A + U + M) عبارتنداز مطلق، نسبی، ورابطه‌آندو. از وبستر.م

خدمت کند. کسی که خودرا درین جهان خوشبخت می کند، کسی که بخودخدمت می کند، هردوجهان از آن اواست، هم این جهان وهم آن‌جهان.»[۳] شایدبرهمنهای نیکو که تاریخ کشور خود را از فنا مصون داشته‌اند، دربارهٔ هم‌آهنگی بین عرفان و دین‌داری هندو، ما را کمی فریب داده‌اند.

در واقع، وقتی که با پژوهشهای علمی از روی بعض مشخصات کم ارج فلسفهٔ ماقبل عصر بودا پرده برداشته می‌شود، تصویری پدید می‌آید که می‌بینیم در کنار پاکان مستغرق در برهمن، عده‌ای نیز هستند که طبقهٔ روحانیان را بچشم حقارت می‌نگریسته‌اند، و دربارهٔ وجود همهٔ خدایان شك روا می‌داشته‌اند و بدون هراس عنوان Nastik (منفی‌باف)، ونهلیست برخود می‌نهاده‌اند. **سانگایا** Sangaya، که‌یکی از لاادریون بود، وجود زندگی پس از مرگ را نه تصدیق و نه تکذیب می کرد؛ ودربارهٔ امکان تحصیل علم، تشکیك روا می‌داشت، وفلسفه را محدود به‌جستجوی صفا و آرامش فکر می‌دانست. **پوراناکاشیاپا** Purana Kashyapa حاضر نشد وجه فارق اخلاقی را قبول کند، وچنین تعلیم می‌داد که روح بردهٔ بی‌دست و پای تقدیر است. **ماسکارین گوسالا** Maskarin Gosala معتقدبود که سرنوشت، بدون توجه به‌لیاقت افراد، همه چیزرا تعیین می کند. **اجیتاکاساکامبالین** Ajita Kasakambalin آدمی را تا مرتبهٔ خاك، آب، آتش، باد تنزل می‌داد، و می گفت «ابلهان و خردمندان همه یکسان، پس‌از تباهی تن دیگر ارتباطی با این جهان ندارند و پس از مرگ وجود نخواهند داشت.»[٤] نویسندهٔ **رامایانا** ازوجود Jabali تصویر یك شکاك نمونه نقاشی می کند و این شکاك، **راما** Rama را بجهت آنکه برای حفظ قول و پیمان خود از پادشاهی سرباز زده مسخره کرده‌است.

جابالی، یك برهمن دانا و سوفسطائی که در نطق و کلام چیره دست بود نسبت بایمان، قانون ووظیفه شك رواداشت وبه مولای ایودیا Ayodhya جوان چنین گفت:

«ای راما! چرا گذاشتی آیین های بی‌اساس قلبت را تیره و عقلت را گمراه کنند،
آیین‌هائی که ساده لوحان وانسانهای بیفکر را بضلالت می‌برند؟....

آه، من گریه میکنم برای این افراد فنا پذیر خطا کاری که به انجام تکلیف گمراه کننده، متمایلند.

واین لذت عزیز را قربانی می کنند تااینکه حیات بیحاصلشان بپایان برسد.
وآنانکه هنوز بخدایان ونیاکان خود بیهوده وعبث قربانی میدهند.

ای دریغ بر این غذا که تلف می گردد ! ، زیرا نه‌خدا و نه نیاگان هیچ یك باین عبودیت مقدس اعتنا ندارد !

و آیا ممکنست کسی غذائی بخورد و دیگران از آن نیرو گیرند ؟ غذائی که ببرهمن داده می‌شود نیاگان ما می‌توانند از آن برخوردار گردند ؟

روحانیان نیرنگ‌ساز ، این آیین‌ها را بافته‌اند واغراض خود خواهانهٔ خودرا منظور نظر دارند آنجا که می گویند :

« هدیهٔ خود رابده وتوبه کن وبحطام دنیوی پشت پابزن وعبادت کن !»

ای راما ، این‌را بدان که آخرتی وجود ندارد وامید وایمان مردم همه پوچ وبیحاصل است.

پس بجستجوی لذت‌های نقد بپرداز ، واز اوهام سست واباطیل بپرهیز .»[۵]

موقعی که بودا رشد کرد و مرد شد ، جمیع محافل وخیابانها وحتی جنگلهای شمال هند را از مباحث فلسفی ، پر غوغا یافت واغلب این مباحث بالحاد و مادیگری تمایل داشت. آخرین «اوپانیشادها» وکهنه‌ترین کتابهای بودائی، مشحون ازاشاراتی است که باین نوع افراد گمراه شده‌است.[۶] طایفهٔ بزرگــی از سوفسطائی های سیار یعنی Paribbajaka ، یاآواره گردان ، بهترین قسمت سال را صرف مسافرت از محلی به‌محل دیگری‌می کردند وبرای‌مباحث فلسفی، شاگرد ویا مناظره کننده می‌جستند. برخی از آنان، منطق را بعنوان فن اثبات همه‌چیز، تعلیم می‌دادند وبرای خودالقابی ازقبیل «موی شکافان» و « لولندگان مارماهی مانند » یافتند ؛ برخی دیگر عدم وجود خدا وعدم ضرورت‌فضیلت‌را اثبات می کردند. برای‌استماع این‌قبیل سخنرانیها و مباحثات ، افراد بیشماری گرد می‌آمدند ؛ و برای پذیرائی از این نوع افراد ، تالارهائی بزرگ ساخته‌شد ؛ وگاهی شاهزادگان بکسانی که دراین مسابقهٔ فکری ، پیروزمی گشتندجوائزی‌می‌دادند.[۷] دوره‌ای بود که‌آزاد اندیشی بطرزشگفت‌آوری رواج داشت و هزاران آزمایش در قلمرو فلسفه بعمل می‌آمد.

از این شکاکان چیز مهمی بما نرسیده و خاطرهٔ آنان تقریباً فقط در مباحث انتقادی دشمنان آنان باقی مانده است.[۸] کهنه‌ترین اسم در بین‌آنان متعلق بشخصی است بنام Brihaspati ، ولی‌کلمات قصار (Sutras) نهلیستی او ازبین رفته وآنچه از او باقی مانده شعری است که درآن روحانیون را بزبانی که از ابهام متافیزیکی‌تهی است محکوم کرده است :

نه بهشت وجود دارد و نه نجات اخروی ،

نه روح وجود دارد و نه جهان دیگر و نه تشریفات فرقه‌ها . . .
ودای سه گانه ، یا سه فرمان بنفس خود ،
وتمام گرد وخاکسترهای پشیمانی -
اینها همه وسائل معیشت انسانهائی را فراهم می کنند
که بری از هوش و مردانگی‌اند . . .
چگونه ممکن است این جسد که مبدل بخاك شده
دوباره بزمین بر گردد ؟ و اگر ممکن بود شبحی به جهانهای دیگر بگذرد ،
چرا مهر شدیدی که وی نسبت ببازماندگانش دارد اورا واپس نمی‌خواند ؟
مراسم و تشریفات پرخرجی که درمورد مردگان ، امر و قدغن شده است
چیزی جز وسائل معیشت نیست که روحانیون محیل ابداع کرده‌اند . . .
آری ، چیزی جز این نیست . . .
مادام که حیات هست ، بگذار زندگی‌ات در آسایش و خوشی طی شود ؛
بگذار انسان از دوستانش پول قرض کند ، و نانش توی روغن باشد .[۹]

از کلمات قصار **بریهاسپاتی** تمام مکتب ماتریالیست‌های هندو نشو ونما کرده و این مکتب بنام یکی از پیروانش که Charvakas نام دارد ، خوانده شده است . این اندیشه که « وداها » حقیقت آسمانی را منکشف می کنند ، مورد تمسخر این طایفه قرار گرفت ؛ و می گفتند که حقیقت هر گز دانسته نخواهد شد مگر از طریق حواس . بزعم آنان حتی نمی‌توان برعقل تکیه کرد ، زیرا صحت و اعتبار هر نوع استنتاج ، نه‌تنها بر مشاهدهٔ دقیق و تعقل صحیح استوار است ، بلکه براین فرضیه نیز تکیه دارد که آینده همچون گذشته خواهد بود ؛ و از این رواست که ، بگفتهٔ هیوم ؛ بهیچ گونه علم‌الیقین نمی‌توان رسید.[۱۰] چارواکاس می گفت : آنچه بوسیلهٔ حواس دیده نمی‌شود، وجود ندارد ؛ بنابرین روح وهم‌است و اتمن فریبی بیش‌نیست. ما درآزمایشها ، یا درتاریخ به مواردی بر نمی‌خوریم که معلوم‌گردد نیروهای مافوق طبیعی درکارهای جهان مداخله کرده باشند . تمام نمونه‌ها طبیعی‌اند ؛ فقط ساده‌لوحان اصل ومنشاءآنها را به‌اجنه ویا خدایان نسبت می‌دهند[۱۱] . اصل حقیقت،ماده است ؛ جسم مجموعه‌ای از اتمهاست ؛[۱۲] و عقل چیزی جز مادهٔ متفکر نیست ؛ آنچه

حس می کند ، می‌بیند و می‌شنود و می‌اندیشد، تن است نه روح[۱۳]. «چه کس روح را درحالتی جدا ازبدن دیده‌است ؟» حیات جاودانی و بازگشت به‌حیاب مفهومی ندارد. مذهب یك خبط دماغی ، یك مرض و یك‌مغالطه وحیله‌بازی است ؛ فرض خدا برای توضیح و ادراك جهان بی‌فایده است . مردم مذهب را فقط از آنرو لازم می‌دانند که بآن عادت کرده‌اند و هنگامی که پیشرفت علم ایمانشان را از میان می‌برد یك نوع گم کردگی وخلائی ناراحت کننده درخوداحساس می کنند.[۱۴] اخلاقیات‌هم‌مبنای طبیعی دارد ؛ اخلاقیات فرمان آسمانی‌نیست ، بلکه یك قرارداد اجتماعی ووسیله‌ای برای تأمین آسایش اجتماع است . طبیعت به نیك و بد ، فضیلت و رذیلت اعتنائی ندارد و خورشید هم‌چنان یکسان بر همهٔ مردم اعم از پاکان و ناپاکان می‌تابد . اگر طبیعت ، کیفیت اخلاقی‌هم داشته‌باشد همان بی‌اخلاقی ما فوق و برتر از این جهان است و بس . هیچ نیازی به دهنه زدن برغریزه وشهوات نیست زیرا اینها فرمانهای طبیعت به آدمیان است . فضلیت یك اشتباه است ؛ هدف حیات زندگی کردن است وبس ، ویگانه حکمت سعادت است[۱۵] .

این فلسفهٔ انقلابی چارواکاس به عصر وداها و اوپانیشادها خاتمه داد . ازنفوذ و اقتداربرهمنها در زندگی‌معنوی هندیان بسی کاست، و درجامعهٔ هند خلائی برجای گذاشت که تقریباً پیدایش و رشد یك‌مذهب جدید را ایجاب کرد . ولی مادیون کار خودرا چنان کامل انجام داده بودند که هر دو مذهبِ جانشین کیش کهن ودائی ، تمایل بالحاد و بی خدائی داشتند ، گر چه این گفته خلاف قاعده و غیرعادی بنظر می‌رسد . هردو مذهب تعلق به‌Nastika و یا نهضت‌های نهلیستی داشتند ؛ وهردو از معتقدات‌اعضاء فرقهٔ سلحشور کشاتریا سرچشمه گرفتند نه‌روحانیون برهمنی . واین واکنشی بود برضد تشریفات پرآب و تاب و الهیات . با آمدن **جینیسم**jainism و بودیسم ، عصر جدیدی در تاریخ هند آغاز گردید .

۲ ـ ماهاویرا و جین‌ها

قهرمان بزرگ ـ کیش جین ـ چند خدایی الحادی ـ ریاضت کشی ـ رستگاری از راه خود کشی ـ تاریخ جین‌ها در مراحل بعدی

در اواسط قرن ششم قبل از میلاد ، در خانودهٔ یك شریفزادهٔ توانگر ازقبیلهٔ

Lichchavi درحومهٔ شهر Vaishali که اکنون بنام استان بهار* خوانده می‌شود، پسری تولد یافت. والدین او با آنکه از ثروت بهرهٔ فراوان داشتند، پیرو فرقه‌ای بودند که نوزادگی را بدبختی وانتحار را مزیتی بابرکت می‌انگاشتند. هنگامی که فرزندآنان به‌سی‌ویك سالگی‌رسید، والدین باگرسنگی عمدی بزندگی خود خاتمه دادند. این پیشامد دراعماق روح فرزند تأثیر کرد، و بدنیا پشت پا زد و لباس از تن درآورد و بدور انداخت، وهمچون یك‌مرتاض دربنگال‌باختری بآوارگی آغاز نهاد. برای تزکیهٔ نفس‌وخویشتن شناسی بتحقیق و جستجو پرداخت. پس‌ازآنکه سیزده سال از عمرخود را درطریق انکار نفس سپری کرد، گروهی از پیروان ازاو همچون یك **جینا** jina «مردپیروز» تجلیل کردند؛ و اورا یکی ازبزرگترین آموزگارانی انگاشتند که سرنوشت مقدر کرده بود تا برای تنویر افکار مردم دیار هند گهگاه پدیدار شوند. پیشوای خودرا «ماهاویرا» یعنی قهرمان بزرگ خواندند و باقتفا از مشخص ترین معتقد خود، نام جین Jain برخویش نهادند. ماهاویرا از میان مردان مجرد یك‌دستهٔ روحانی‌تشکیل‌داد ودسته‌ای اززنان‌تارك‌دنیا بوجودآورد وهنگامی که درهفتاد ودو سالگی درگذشت چهارده هزارنفرمؤمن بعقیدهٔ خود، برجای‌گذاشت.

این کیش بتدریج بصورت مجموعه‌ای از غریب‌ترین شریعت های تاریخ ادیان در آمد. پیروانش با یك نوع واقع بینی منطقی، علم را امری محدود بـه چیز های نسبی وموقتی می‌دانستند. چنین‌تعلیم می‌دادند که هیچ چیزحقیقت ندارد مگر بیك اعتبار، وهمان حقیقت باعتبارات دیگرممکن‌است باطل باشد. داستان شش‌مردکوری راکه دست‌های خودرا براعضای مختلف فیل می‌نهادند، بااشتیاق تمام نقل می‌کردند؛ آن کور که دستش‌را روی گوش فیل می‌گذاشت تصورمی‌کرد فیل یك بادبزن است، آنکه پای فیل را می‌گرفت خیال میکرد که فیل ستون بزرگ مستدیری است[۱۷]. پس تمام قضاوت ها، محدود و مشروط بشروطی است؛ حقیقت مطلق فقط بر نجات دهندگانی منکشف می‌گردد که در فاصله های معین ظاهر میشوند (یعنی جینا ها).

---

* مطابق روایات تاریخی‌تولد ومرگ ماهاویرا ۵۹۹ - ۵۲۷ ق.م است ولی Jacobi عقیده دارد که ۵۴۹-۴۷۷ ق.م بحقیقت نزدیکتر است[۱۶].

حتی از وداها کاری برنمی‌آید ؛ اینها از خدا الهام نشده و کوچکترین دلیل آن هم اینست که خدائی وجود ندارد . جین‌ها می گفتند : لازم نیست فرض کنیم خالق و یا علت نخستین وجود دارد ؛ ادراك خالق غیرمخلوق و یاعلت بی‌علت همانقدرمشکل‌است که ادراك جهان غیرمخلوق و بی‌علت وهر کودکی می‌تواند بااثبات این امر آن فرضیه را رد کند . منطقی‌تر آنست که معتقد باشیم که جهان از اول وجود داشته وتقلبات و انقلابات بی‌پایانش ، از قوای نهفتهٔ طبیعت سرچشمه گرفته‌است نه از مداخلهٔ یك قدرت الهی[۱۸] .

ولی اقلیم هند با کیش طبیعی ثابت و پایدار ، ساز گار نیست . لذا جینها پس ازاینکه آسمان را ازخدا خالی کردند ، بزودی جای خالی را با پاکانی که در تاریخ وافسانهٔ جین بمقام‌خدائی‌رسیده‌بودند، پر کردند. باتشریفات واخلاص به‌پرستش ایشان‌آغاز نهادند ولی حتی این پاکان را معروض قانون تناسخ و تباهی انگاشتند و هرگز آنها را خالق و یا حاکم جهان نپنداشتند[۱۹] . جین ها حتی ماده پرست هم نبودند ؛ و وجه فارق بین روح و ماده در جمیع کائنات را قبول داشتند . به نظر آنان همهٔ اشیاء حتی سنگ و فلزات ، روح دارد ، هر روح که بحیات منزه از گناه نائل می گردد ، بمقام Paramatman یعنی « روح برتر » می‌رسد ، و تا مدتی از تناسخ معاف می گردد ؛ و همین که جزای پاداش آن برابر با شایستگی آن می گردد ، روح برتر از نو لباس‌خاکی برتن می کند وپابعرصهٔ هستی می گذارد . تنها ارواح کامل ومنزه می‌توانند برستگاری کامل نائل گردند ؛ اینها **ارهات** Arhat ویا سروران‌برتر هستند که، مانند خدایان اپیکور، دریك قلمرو دوردست و اسرارآمیز بسر می‌برند و هیچگونه تأثیر و نفوذی در امور مردم ندارند ولی چون سعادتمندند از هرگونه احتمال پیدایش مجدد ، معاف اند[۲۰] .

جین‌ها می گویند راه رستگاری در ریاضت کشی و **آهیمسا** Ahimsa ، یعنی خودداری از آزار موجودات حیه است . هرجین پارسا ، می‌بایست ، پنج عهد کند که عبارتند از : هیچ موجودی را نکشد ، دروغ نگوید ، چیزی را که باو داده نشده نگیرد ، عفیف باشد ، و بلذتهای جسمانی پشت‌پابزند . لذت حسی بعقیدهٔ آنان

همواره گناه بشمار می آید ؛ و ارمان از لذت و درد جدا است ، و از هر گونه شیئی خارجی مستقل است . کشاورزی در آئین جین تحریم شده زیرا درعمل کشت و زرع ، خاك زیرو رو می‌شود وحشرات یا کرمهارا به تلاشی و نیستی می کشاند . یك جین تمام عیار ، عسل را بعنوان اینکــه مایهٔ حیات زنبور است نمی‌خورد ، و آب را از صافی می گذراند تا مبادا موقع نوشیدن آن حشراتی که در آب نهانند نابود گردند ، ودهان خود را می پوشاند تا مبــادا موجود ذره بینی هوا حین تنفس بقتل رسد ، و چراغ خود را با توری می پوشاند تا حشرات را از آسیب شعله مصون بــدارد و موقع راه رفتن زمین را جارو می کند تا مبادا زیر پای برهنه‌اش جانداری تلف شود . جین هر گز نباید حیوانی را بکشد و یا قربانــی کند ؛ و اگر مردی کامل باشد ، برای درندگان زخم دیده یا سالخورده ، نظیر آنچه در احمد آباد برپا شده ، بیمارستان یا آسایشگاه بنا می کند . یگانه حیاتی که وی اختیار از بین بردن آنرا دارد ، حیات خود اواست. شریعت جین سخت از انتحار طرفداری می کند مخصوصاً انتحار از طریق گرسنگی تدریجی ، زیرا این نوع انتحار بمنزلهٔ بزرگترین پیروزی روح بر ارادهٔ کور حفظ حیات است . بسیاری از جین‌ها بدین طریق جان سپرده‌اند ؛ می گویند که رهبران این کیش حتی امروز هــم از طریق گرسنگی دادن بخود جهان را بدرود می گویند[۲۱] .

در کشوری که همواره زندگی برمردم تنگ می گرفته ، مذهبی این‌چنین که برشالدهٔ شك و انکار قطعی حیات استوار شده ، علی‌الاصول باید قبول عام پیدا کند ؛ اما حتی در هند هم بجهت افراط این شریعت در ریاضت ، پیروان اندکی یافت . از همان آغاز امر ، جین ها اقلیت برگزیده ای را تشکیل می‌دادند ؛ و اگر چــه **یوان‌چوانگ** Yuan chwang آنها را درقرن هفتم[۲۲] بیشمار و نیرومند یافت ولی این اوج قــدرت گذرندهٔ آن شریعت در یك دورهٔ آرام بود . حدودسال ۷۹ میلادی ، دربارهٔ مسألهٔ برهنگی ، جدایی عظیمی بین آنان افتاد ؛ از آن هنگام به‌بعد جین‌ها دو دسته شدند یکی Shwetambara - دستهٔ سفید جامگان ، و Digambaras ـ آسمان‌جل ویا دستهٔ برهنگان. امروزه هردو فرقه لباس معمولی محل و زمان خودرا می‌پوشند؛

و فقط پاکان آنان در خیابانها برهنه راه می‌روند. این فرقه‌ها درداخل خود فرقه‌های دیگری‌هم دارند: دگامباراس دارای چهار فرقه، و شویتامبارا دارای هشتادو چهار فرقه است[۲۳]؛ و از ۰۰۰ر۰۰۰ر۳۲۰ نفر جمعیت هند بر رویهم ۰۰۰ر۳۰۰ر۱ نفر پیرو مذهب جین هستند[۲۴]. گاندی سخت تحت تأثیر و نفوذ فرقهٔ جین‌است واصل آهیمسا را بعنوان پایه واساس رویهٔ سیاسی و زندگی خود قرارداده، و فقط بالنگ خودرا می‌پوشاند وممکنست باگرسنگی بحیات خودخاتمه دهد*. جین‌ها شایدهنوزهم تصور کنند که او یکی ازجیناها، یاتجسم دیگری از آن روح بزرگ است که‌گهگاه لباس خاکی برتن می کند تا جهان را نجات بدهد.

۳ ـ افسانهٔ بودا

زمینهٔ بودیسم ـ تولد اعجازآمیز ـ جوانی ـ اندوه های زندگی ـ
فرار ـ سالهای ریاضت ـ هدایت ـ رؤیائی از نیروانا

برای ما بسی دشوار است که بفهمیم شرایط اقتصادی و سیاسی و اخلاقی در ۲۵۰۰ سال قبل‌چگونه‌بوده وچه عواملی باعث شده‌است که کیشهای مبتنی برریاضت و بدبینی از قبیل کیش جین و بودا پدیدار گردد. بی گمان از آن‌هنگام که‌آریائیها در هند بفرمانروائی آغاز نهادند، هند به پیشرفتهای مادی بسزائی نائل شده بود: شهرهای بزرگ ازقبیل پاتالیپوترا و وایشالی‌ساخته شده‌بود؛ صنعت وتجارت، ثروت بدنبال خودآورد، و از پی آن راحت وآسایش فراهم گردید، و آسایش نیز سبب رشد علم و فرهنگ شد. شاید ثروت‌های هند باعث شد که فلسفهٔ اپیکوری و مادی قرنهای هفتم و ششم قبل از میلاد مسیح بوجود آیند. مذهب در ایام کامکاری و پیشرفت رونق نمی گیرد؛ حواس درچنین دوره‌ها خودرا از قید وبند های روحانی آزاد می کند، و فلسفه هائی می‌سازد که آزادی آنها را توجیه کند. همان‌طور که در چین عصر کنفوسیوس و یونان عصر پروتاگوراس رخ داد، صرفنظرازوضع امروز ـ درهند عصر بودا هم انحطاط معنوی مذهب قدیمی، موجبات پیدایش تشکیك و هرج و مرج اخلاقی را فراهم کرده‌بود. مذهب جین وبودا، گرچه از الحادسودایی

---

* البته خوانندگان توجه دارند که این کتاب قبل از شهادت گاندی نوشته شده است. مترجم

آن عصر ِ سرخوردگی، نقشها بدل داشتند، بااینهمه خود واکنشی بود مذهبی‌دربرابر آیین‌های لذت طلب یك‌طبقهٔ «بی بندوبار» و دنیادار ومتنعم *.

برطبق روایات هندی پدر بودا Shuddhodhana مردی بود دنیادار از طایفهٔ Gautama و قبیلهٔ مغرور Shakya ، و فرمانروا یا پادشاه Kapilavastu واقع درپای سلسله کوههای هیمالیا[۲۵] . ولی حقیقت آنکه ما از بودا هیچگونه اطـلاع قطعی و مسلم نداریم ؛ و اگر در اینجا سخن از داستانهائی می گوئیم که در پیرامون نام او گردآمده برای آن نیست که اینها از مقولهٔ تاریخ است ، بلکه از آن جهت‌است که این داستانها یك قسمت اساسی از آداب هندو ومذهب آسیائی بشمارمیرود .تفحصات علمی، تولد اورا حدود ۵۶۳ ق . م. تعیین کرده است ، ودیگرمطلبی براین‌نمی‌افزاید؛ ودنبالهٔ داستان را افسانه بعهده می گیرد ، وراه شگفت نقشبندی ذهن آدمیان ازهمین افسانه آشکار می گردد . یکی ازکتابهای جاتاکا می گوید ، درآن هنگام**

در شهر کاپیلاواستو ، عید ماه کامل اعلام شده بود . ملکه «مایا» ازروزهفتم قبل ازماه چهاردهم بدون مسکرات ، و با استفاده از تاج گلها و عطر های بسیار ، جشن گرفت . روز هفتم صبح زود برخاست ، و درآب معطر خود را پاك شست و انعام کلانی بالغ برچهارصد هزار سکه بعنوان خیرات داد . وپس از آنکه کاملاً خود را بیاراست ، از غذای برگزیده تناول کرد وسوگندهای Uposatha *** را خورد وداخل اطاق خواب آراسته و مزین گردید و بر بستر دراز کشید و بخواب رفت و خوابی دید بدین گونه :

بنظر می‌رسد که چهار پادشاه بزرگ اورا با بسترش بلند کرده و به هیمالیا بردند ، او را برفلات مانوسیلا Manosila نهادند . . . . آنگاه ملکه هـای آن سرزمین آمدند و او را به دریاچهٔ آنوتاتا Anotatta بردند وبشستشویش پرداختند تا ازلکهٔ انسانی پاك گردد ، و لباس آسمانی بر تنش کردند و بـا عطر ها معطرش ساختند و با گلهای روحانی زینتش

---

* اغلب اظهار شده است که دراین دوره ستارگان بسیاری درآسمان نبوغ درخشیده‌اند . ماهاویرا درهند ، لائوتسه و کنفوسیوس در چین ، ارمیا و اشعیای دوم در یهودیه ، فلاسفهٔ قبل‌از سقراط در یونان وشاید هم زرتشت درایران ، دراین دوره ظهور کردند . تقارن وهم زمانی نبوغ دلیل‌آنست که بیش ازآنچه که امروزه بطور قطع می‌توان بتحقیق پرداخت ، بین فرهنگهای کهن روابط دو طرفه و داخلی وجود داشته است .

** « داستانهای مربوطه به تولد » بودا که حـدود قرن پنجم بعـد از میلاد نوشته شده . افسانهٔ دیگر یعنی Lalitavistara در The Light of Asia تصنیف «سرادوین آرنولد» بطورآزاد ترجمه شده است .

*** یعنی سوگندهای مناسب با Uposatha ، یاچهار روز مقدس در ماه : ماه تمام ، ماه نو وروز هشتم بعد از هریك از این دو[۲۶].

دادند. کمی دورتر یك کوه سیمین و روی آن یك کاخ طلائی دیده میشد، در آنجا یك بستر آسمانی که سرش بطرف مشرق قرار می گرفت برای او آماده کردند، وویرا بر آن نهادند اینك Bodhisattwa * به یك فیل سفید مبدل شده بود. در نزدیکی همان محل یك کوه طلائی واقع است؛ پس از رفتن بدانجا فیل فرود آمد و روی کوه سیمین قرار گرفت، در حالی که از جانب شمال بآن نزدیك شده بود. در خرطوم خود که مانند طناب سیمین بود، گل نیلوفر سفیدی حمل می کرد. سپس صدا کرد ووارد کاخ طلائی شد، وسه بار دور بستر مادرش طواف داد، وبه پهلوی راستش زد وچنان بنظر رسید که وارد رحم اوشد. بدین ترتیب وی از یك زندگی جدید.... برخوردار شد.»

روز بعد، ملکه برخاست و خواب خود را به پادشاه گفت. پادشاه شصت و چهار نفر از برهمن‌های برجسته را احضار کرد، وآنانرا مورد تفقد قرارداد، و با غذا های عالی وهدیه های دیگر آنانرا دلشاد کرد. چون از این لذت ها برخوردار شدند، دستور داد رؤیا را تعریف کنند وسؤال کرد چه اتفاق تازه‌ای رخ خواهد داد. برهمنها گفتند: شاها، نگران مباش، ملکه آبستن پسر است نه دختر، و تو دارای پسر خواهی شد؛ و اگر وی درخانه اقامت گزیند پادشاه خواهد شد، پادشاهی جهانی؛ ولی اگر خانهٔ خود را ترك کند و بسیر وسیاحت پردازد، بودا یعنی برطرف کنندهٔ پرده (نادانی) در جهان، خواهد گشت.....

ملکه مایا، مدت ده ماه بودهی‌ساتوا را، همچون روغن درکاسه، حامله بود. چون‌زمان وضع حمل فرا رسید، چنین خواست که به خانهٔ خویشان برود و بهشاه «شودودانا» چنین خطاب کرد: «ای‌پادشاه، من‌میل دارم به دواداها Devadaha شهر خانوادهٔ خود بروم» پادشاه تصویب کرد، و دستور داد جادهٔ بین کاپیلاواستو و دواداها را صاف و هموار کنند و با ظروف پر از موز، و با بیرق و علامت زینت دهند؛ سپس همسرش را در تخت روان طلائی، که هزارتن از درباریان آنرا می کشیدند، نشانید و ملتزمان رکاب متعدد همراهش گسیل داشت. بین دو شهر تفرجگاهی است که درخت های Sal ** فراوان است، وبیشهٔ «لومبینی» نام دارد ومتعلق باهالی هردوشهر است. درآن موقع، از ریشه تا نوك شاخه یك‌پارچه شکوفه رسته بود.... هنگامی که ملکه‌آنرا دید، میل به بازی کردن دربیشه‌ها در او بیدار گشت... پس بپای یك درخت بزرگ «سال» رفت و در صدد برآمد که شاخه‌ای را بگیرد.

شاخه چون نی نازك خم گردید و در دسترس او قرارگرفت. دست دراز کرد و شاخه را گرفت. بیدرنگ درد های زایمان شروع شد. لذا ملتزمان رکاب پرده‌ای در اطرافش کشیدند و خود کناره گرفتند. درحالی که شاخه را در دست داشت وهمچنان ایستاده وضع

---

* ـ یعنی شخصی که مقدر شده «بودا» شود؛ در اینجا مقصود از «بودهی ساتوا» خود بودا است. بودا که بمعنای «نورانی شده» است، یکی از القاب متعددی است که به «استاد» داده شده، نام شخص بودا «سیدارتا» و نام قبیلهٔ او گواتاما بوده است. نام Shakya-Muni، یا «دانای ساکیاها»، و Tathagata یعنی «آنکس که حقیقت را بدست آورده است» نیز باو داده‌اند. تاآنجا که مااطلاع داریم، خود بودا هیچ‌یك ازاین القاب‌را درمورد خود بکارنمی‌برد[۲۷].

** ـ سال «Sal» یك نوع درخت جنگلی هندی است که چوبش گرانبهاست. م

حمل کرد . . . . . سایر موجودات موقع تولد آلوده به ناپاکی هستند اما بودهی‌ساتوا چنین نبود . بودهی‌ساتوا همچون واعظی ازمنبر شریعت فرودآمد ، مانند شخصی که ازپله‌ها پائین بیاید ، دو دست و پای خود را دراز کرد و در حالی که از هر نوع ناپاکی منزه بود ، و درخشان مانند گوهری که روی پارچهٔ بنارس گذاشته شده‌باشد ، ازمادرخود فرودآمد[۲۸] .

باید این راهم دانست که هنگام تولد بودا ، روشنائی عظیمی درآسمان پدید گشت ، و کرها شنوا ، و لالها گویا و گنگ‌ها سالم گشتند ، و خدایان برای یاری او ازآسمان فرودآمدند ، و پادشاهان ازنواحی دوردست باستقبالش شتافتند . راویان ازشکوه و تجملات دوران جوانی اوتصویری رنگین کشیده‌اند. همچون شاهزاده‌ای خوشبخت ، «همچون یك خدا » ، دریك کاخ بسرمی‌برد و پدرمهربانش اورا از گزند هرگونه درد و اندوه زندگی انسانی بر کنار می‌داشت . چهل هزاردختر رقاص اورا سرگرم می‌داشتند ، و هنگامی که بس بلوغ رسید، پانصد دختر بنزدش فرستادند تا یکی‌ازآنهارا بزنی گیرد. همچون یك‌عضو فرقهٔ کشتریا ، دورهٔ تعلیمات دقیق‌نظامی را طی کرد ؛ ولی درعین‌حال پای درس دانایان هند نشست، و برمعارف فلسفی زمان خود تسلط پیداکرد[۲۹] . ازدواج کرد وپدر خوشبختی‌شد وغرق در ثروت وآسایش و نیکنامی زیست .

روایت قدسی می‌گوید : که یك روز از کاخ خود به خیابانها درآمد و میان مردم رفت ، و نظرش بر پیرمردی افتاد ؛ روز بعد باز از کاخ بیرون آمد و بمرد بیماری برخورد ؛ و روز سوم باز بیرون آمد و مرد مرده‌ای را یافت . خود «بودا» این داستان را بطرز تأثرآوری در کتاب های مقدس شاگردانش چنین تعریف کرده است :

آنگاه ، ای راهبان ، منی که از چنین جلال و ظرافت فوق العاده برخوردار می‌باشم ، چنین اندیشیدم : « یك مرد نادان و عامی ، که خود نیز معروض سالخوردگی است ، و از قلمرو پیری چندان دور نیست ، در اثر دیدن پیرمرد ناراحت و شرمنده و بیزار می‌شود ، و وضع و حال او را شامل‌حال خود می کند . منهم معروض سالخوردگی‌ام ، و ازقلمرو پیری چندان دور نیستم ؛ آیا منهم ، که معروض سالخوردگی هستم . . . باید با دیدن پیر مرد ناراحت و شرمنده و بیزار گردم ؟

بنظرم چنین‌رسید که این‌عمل برای‌من زیبنده نیست . هم چنان که می‌اندیشیدم ، ناگهان همهٔ غرور جوانی نابدید شد . . . . بدینسان ، ای راهبان ، پیش از این روشنگری ، چون

خودم گرفتار تولد شده بودم ، بـه جستجوی ماهیت تولد بر آمدم ؛ و چون خود را دچار سالخوردگی دیدم ، در صدد بر آمدم ماهیت پیری ، مرض ، اندوه وناپاکی‌را هم کشف کنم سپس پیش خود گفتم : « چه میشود ، اگر من که گرفتار تولد هستم ، در جستجوی پیدا کردن ماهیت تولد برآیم . . . . و پس از دیدن ناهنجاری تولد ، به جستجوی آنچه تولد نیافته است ، یعنی برترین آرامش نیرو انا بپردازم[۳۰] » .

مرگ منشاء کلیهٔ ادیانست ، و شاید اگـر مرگ نبود ، خدایانی هم وجود نمی‌داشتند. برای‌بودا، این‌مناظر آغاز «روشنگری» بود . همچون کسی که ناگهان دگرگون شود ، برآن شد که پدر* و همسر و فرزند نوزاد خود را ترك کند و در بیابانها به‌ریاضت بپردازد . شب هنگام دزدانه باطاق همسرش رفت ، و برای آخرین بار نگاهی برفرزند خود «راهولا» افکند . در نوشته‌های بودائی طـی عباراتی که برای پیروان بودائی خیلی مقدس است ، چنین‌آمده :

چراغی با روغن معطر می سوخت . روی بستری پوشیده از توده‌های یاسمن و گلهای دیگر مادر راهولا درخواب ناز خفته ودست خودرا برسرپسرش نهاده بود . و بودهی‌ساتوا در حالی که برآستانهٔ در ایستاده بود ، نگاهی افکند ، و پیش خود گفت ، « اگرمن‌دست ملکه را کنار زنم و پسرم را بردارم ، ملکه بیدار می‌شود ، و این پیش‌آمد مانع رفتن‌می خواهدشد . هرگاه ، من‌بودا شدم بازمی گردم و اورا می‌بینم . » سپس ازکاخ فرود آمد[۳۱]

سحرگاهان ، سوار بر اسب خود Kanthaka شد و باتفاق کالسکه‌چی خویش Chauna که مأیوسانه بدم اسب چسبیده‌بود، ازشهر خارج شد . و آنگاه مارا Mara شهریار شر و تباهی پدیدآمد و به وسوسه پرداخت ، و امپراطوریهـای پهناور بدو پیشنهاد کرد . ولی بودا نپـذیرفت ، و بسفر خود ادامه داد . و بایك پرش عظیم از رودخانهٔ پهناوری ، درگذشت . دراین‌هنگام میل‌تماشای زادو بوم دردل اوجوشید ، اما پشت‌نگرداند . آنگاه کرهٔ زمین‌بدور خود گردید تا بودا مجبور نشود به‌پشت‌سر نگاه کند[۳۲] .

در محلی موسوم به Uruvela توقف‌کرد ، و خود اظهار می کند که « درآنجا پیش خود فکر کردم که این محل براستی جای دلکشی است و جنگلی است زیبا . رودخانه‌اش بدرخشندگی روان است ، وشستن‌گاههای آن باصفاست ؛ گردگردش

* مادر بودا در موقع وضع حمل او درگذشته بود .

همه مرغزار و روستا است .» دراینجا تن بشدیدترین ریاضت سپرد ؛ و شش‌سال تمام سعی کرد روشهای ریاضت کشانی‌را که قبلاً درصحنهٔ هند ظاهرشده‌بودند، بکاربندد. با خوردن دانه و علف روزگار می گذراند ، مدتی‌هم پهن می‌خورد . بتدریج غذای خود را محدود به روزی یك حبه برنج کرد . لباس صوف برتن می کرد و موی سر و ریش خود را برای تعذیب نفس می کند ، و ساعتها برپا می‌ایستاد و یا روی خارها می‌خوابید . گردوخاك وچرك ازتن نسترد ورها کرد تا همه جمع‌شود و چون‌درختی کهن‌بنظر آید. بمحلی رفت‌وآمد می کرد که لاشه‌های انسانی درآن‌افکنده می‌شد وپرندگان‌وحیوانات‌وحشی آنهارا می‌خوردند، ودرمیان مردارهای متعفن‌می‌خوابید. باز می گوید :

« فکر کردم چه می‌شود اگر من دندانهایم را بهم کلید کنم ، زبانم را بسقف دهان بچسبانم و مسك نفس کنم و عقل خود را با عقل خود بسوزانم . (همین کار را هم کرد) عرق اززیر بغلهایم روان گردید . . . . سپس اندیشیدم ، چه می‌شود اگرا کنون دربیخودی فرورم و نفس خود را در سینه حبس کنم . از نفس کشیدن با دهان و بینی‌خودداری کردم. چون این کار را کردم ، صدای شدید بادی شنیدم که از گوشم خارج می‌شد . . . چنان که گویی مرد نیرومندی با نوك شمشیر سر کسی را متلاشی کند ، هم چنان بادهای شدید سرم را آشفته کرده بود . . . . سپس اندیشیدم ، چه میشود اگر غذا به‌مقدار خیلی کم ، مثلاً باندازهٔ گودی کف دستم ، مصرف کنم و عصارهٔ حبوبات ، ماش ، نخود و عدس بخورم . . . . تنم خیلی لاغر ونحیف شده‌بود . و درنتیجه کم غذا خوردن و لاغری نشیمنگاه من باندازهٔ کف‌پای‌شتر برزمین اثرمی گذارد . استخوانهای ستون‌فقراتم ، درنتیجهٔ کم‌غذائی هنگام خم شدن و راست سدن ، مثل یك رج دوك بنظر می‌رسید . وهمانطور که در یك چاه عمیق ، تلألؤ عمیق و گود افتادهٔ آب دیده می شود هم چنان در نتیجهٔ کم غذائی ، در چشمخانه های من تلألؤ عمیق و گود افتادهٔ چشمانم دیده می‌شد . و مانند کدوی تلخی که نارس کنده شود ، و در نتیجهٔ باران و خورشید ترك بردارد و پلاسیده شود ، هم چنان در نتیجهٔ کم غذایی ، پوست سر من چرو کیده شد . هنگامی که بپوست شکمم دست میزدم درحقیقت برروی ستون فقراتم دست می گذاشتم، وقتی که بفکر استراحت می‌افتادم درنتیجهٔ بی‌غذایی ، بروی‌شکم می‌خوابیدم . برای‌اینکه جسمم را آسایش دهم اعضای تنم را بادست خود مینواختم ، و چون چنین میکردم ، در نتیجهٔ بی‌غذایی مو های فاسد شده از تنم فرو می‌ریخت ۳۳ » .

ولی یك روز بفکر بودا رسید که خودآزاری طریق صحیح سیروسلوك نیست. شاید بودا درآن روز خلاف معمول گرسنه شده‌بود ، و یا اینکه خاطره‌ای زیبا در

دلش بیدارشده بود . دریافت که ازاین ریاضت‌ها نورعلم تازه‌یی براو نتابیده .«با این سخت گیری‌ها ، من به‌علم وبصیرت مافوق انسانی و واقعاً عالی نائل نخواهم شد . » برعکس غرورآزار دادن بخود ، هرنوع روشنائی راکه ممکن‌بود دردل او پدیدآید ازبین برده بود . از ریاضت کشی دست برداشت وزیر درختی سایه گستر نشست*، و درآنجا بی‌حرکت وثابت قرارگرفت ، و برآن بود تاهنگامی که نوری بردلش‌نتابیده، ازمحل خود برنخیزد . ازخود سؤال کرد ، منبع و سرچشمهٔ اندوه ، رنج و بیماری و پیری ومرگ انسانی چیست ؟ ناگهان رویائی ازتوالی مرگ‌ها و تولدهای جریان حیات پیش چشمش جلوه‌گرشد : چنان دید که هرمرگی ازرهگذر نوزادن بی اثر می‌شود ، و در برابر هر گونــه آرامش و شادمانی ، یك تمنا و نا خرسندی نو ، یك ناکامی و درد و اندوه تازه پدید می‌آید . « بدینسان با اندیشه‌یی متمرکز وصافی و پاك . . . ذهن خودرا به‌مرگ و نوزادگی موجودات متوجه کردم . درروپائی‌مصفا و مافوق انسانی وآسمانی دیدم که موجودات عالی و دانی ، بدرنگ وخوش رنگ ، سعادتمند و شوربخت ، همه می‌میرند و ازنو زنده می‌شوند ، و Karma براین ماجرا حکومت مطلق دارد» و برطبق این ناموس عمومی جهان ، هرعمل نیك وبد دراین دنیا ، یا در تجسم بعدی روح ، پاداش و کیفر می‌بینند .

رؤیای این توالی مرگ‌ها وتولدها که ظاهراً مسخره‌آمیز مینماید ، باعث‌آن گردید که بودا زندگی‌انسانی را مورد استهزاء قراردهد . وی‌بخود می گفت :تولد منشاء جمیع مصائب است . معذلك این‌ماجرا لاینقطع ادامه دارد ، ومدام برچشمه‌سار اندوه بشری مایه‌های تازه‌یی می‌افزاید . ای‌کاش می‌توانستیم این سرچشمه را سد کنیم . . . چرا جریان تولد متوقف نمی‌شود** ؟ . ازاین رو که قانون کارما خواهان تناسخ است تا روح از اینراه بتواند تاوان بدکرداریهای گــذشتهٔ خود را بپردازد . ولی ، اگر آدمی می‌توانست یکسره باعــدل و داد زندگی کند ، و نسبت به همهٔ موجودات همیشه شکیبا و مهربان باشد ، اگر می توانست اندیشه‌های خود را بامور

* این‌درخت همان‌درخت «بودهی» است که بعداً پرستشگاه بودائی‌ها گشت وهنوز در Bodh-Gaya آنرا به سیاحان نشان می‌دهند .

** فلسفهٔ شوپنهاور ازاین نقطه آغازمی گردد .

سرمدی پیوند دهد، وبآن چیزها که می‌زایند ومی‌میرند دل نبندد، آنگاه شایدامکان داشت که از نوزادن رهایی یابد و چشمهٔ شروتباهی بخشکد. اگر کسی می‌توانست خواهشهای خودرا بخاطرخویش فرونشاند و در صدد برمی‌آمد که فقط نیکی کند، آنوقت تفرد، که نخستین وبدترین‌وهم بشراست، مغلوب می‌شد و روح نیز سرانجام در بیخودی سرمدی غرق می‌گشت. در قلبی که از هرنوع خواهش شخصی پاك‌شده چه آرامشی می‌تواند وجود داشته باشد؟ وکدام قلبی است که پس از چنین تصفیه، بآرامش نائل نگردد؟ سعادت، نه‌آنطور که پیروان بت‌پرستی می‌گویند در اینجهان قابل‌تحصیل است و نه آنطور که ادیان تصور می‌کنند، درآخرت قابل‌وصول است. فقط آرامش‌است که می‌توان آنرا بدست‌آورد، تنها آرامش‌تسکین دهندهٔ خواهشهای ازمیان رفته! آری، فقط نیروانا قابل تحصیل است.

وبدین ترتیب بودا پس از هفت سال تفکر و بعد از کشف علت رنج انسانی به شهر مقدس بنارس رهسپار گشت وبه «پارك آهوان» درسرنات **Sarnath** مقام گرفت، ونیروانا را بمردم تعلیم داد.

۴ - تعلیمات بودا*

تصویراستاد - روشهای او - چهار حقیقت عالی - راه هشتگانه - پنج قانون اخلاقی - بوداومسیح - بودای پیرولاادریه وضد طبقهٔ‌روحانی - الحاداو - روانشناسی بدون روان او - معنی نیروانا

بودا نیز مانند دیگر معلمان‌هم زمان از طریق مناظره، نطق، وتمثیل تعلیم

* قدیمترین مدارك موجود که در آن بتعالیم بودا دسترسی پیدا می‌کنیم کتابی است بنام Pitakas و یا «سبدهای قانون»، این کتاب برای شورای بودایی سال ۲۴۱ ق. م تهیه شد، شورا آنرا موثق و معتبر دانست، و بعد از مرگ بودا برای مدت چهارقرن شفاهاً سینه بسینه نقل می‌شد، و بالاخره در ۸۰ ق. م بزبان پالی تحریر گشته است. این «پیتاکاها» به سه دسته تقسیم شده‌اند: Sutta، یا حکایات؛ Vinaya، یا انضباط؛ Abhidhamma یا شریعت. بخش Sutta-Pitaks حاوی گفتگوهای بودا است که Rhys-Davids آنهارا همسنگ با گفتگوهای افلاطون می‌داند ۳۴. ولی اگر بخواهیم بطوردقیق سخن بگوئیم، این‌نوشته‌ها ناچار حاوی تعالیم‌خود بودا نیست، بلکه فقط تعالیم مکتب‌های بودایی درآن‌ها است. Sir Charls Eliot می‌گوید: «اگرچه این حکایات تألیفاتی است که طی چند قرن مطالب تازهٔ دیگری برخود افزوده است، من هیچ دلیلی برای این تشکیك نمی‌بینم که بگوییم قدیمترین این ها حاوی خاطرات افرادی است که خود استاد را دیده وسخنانش را شنیده‌اند ۳۵.»

می‌داد. چون بفکر او هرگز نرسید - هم چنان که بفکر سقراط و یا مسیح هم نرسید - که اصول عقاید خود را تحریر کند، تعالیم خود را بشکل Sutras «رشته» خلاصه کرد تا بیاد آوردن آنها آسان و بسرعت انجام گیرد. این مناظرات، بدان صورت که در خاطرهٔ پیروان او برای ما محفوظ مانده خودبخود نخستین شخصیت برجستهٔ تاریخ هند را پیش دیدگان ما بدین شکل نمودار می‌سازد:

بودا مردی بود قوی‌الاراده و قادر و مغرور، اما رفتار و گفتاری بسیار ملایم و خیرخواهی بی‌حد و حصر داشت. ادعا می کرد که «روشن» شده است ولی ادعای وحی والهام نداشت؛ هرگز وانمود نمی‌کرد که خداوندی بوساطت او سخن می گوید. در مناظره بیش از هر معلم بزرگ دیگر بشری، صبور و باملاحظه بود. شاگردانش شاید برای دادن یك شخصیت ایده‌آلی باو، ویرا هم چون مردی جلوه گر ساخته‌اند که بتمام معنی به آهیمساعمل می کرد: یعنی در باره‌اش گفته اند «گوانهای گوشه‌نشین بترك کشتن موجودات زنده گفته، واو که زمانی ازطایفهٔ سلحشوران (کشتریا) بوده، گرز وشمشیر را بکناری انداخته، وچون ازخشونت شرم دارد وقلبش سرشار (از رحم ومروت است) نسبت بجمیع جان داران جهان، بامهر و محبت است . . . سعایت را کنار نهاده، ازافترا وبهتان‌دوری می گزیند. بدینسان‌همچون الفت دهندهٔ دلهای آنکسان که از هم بریده اند، بسر می برد، وبیم زدگان را جرأت و پروا می دهد، سازندهٔ صلح است، وبه صلح وآرامش عشق می ورزد، شوری عظیم به صلح وصفا دارد، گویندهٔ سخنانی‌است که صلح وآرامش پدید می آورند[۴۶]» بودانیز، هم چون‌لائوتسه ومسیح، آرزو داشت تابدی را به نیکی ونفرت‌را بمحبت، سزا بدهد؛ وهرگاه که بدفهمی پیش‌می آمد ودشنام می‌شنیدسکوت اختیارمی کرد. «اگرمردی ابلهانه بمن‌بدی کند، من‌اورا ازمحبت بی‌دریغ خود برخوردار خواهم کرد؛ وهرچه بدکرداری او نسبت‌بمن افزون‌شود، خوشرفتاری من بیشترخواهد شد.» هنگامی که یك مرد ساده‌لوح بپرخاشجوئی پرداخت، بودا در سکوت بسخنانش گوش داد ولی چون بدزبانی آن مرد بپایان رسید، بودا از او سؤآل کرد: «ای پسر، اگر مردی نخواهد هدیه‌ای که باوپیشکش می‌شود بپذیرد، هدیه بچه کس تعلق خواهد

داشت ؟ » مرد جواب داد : « به کسی که آن را پیشکش کرده است . » بودا گفت : « پسر من ، من نمی‌خواهم دشنام ترا بپذیرم ، واز تو درخواست می کنم که هدیه را برای خودت نگاه بداری[۴۷] » بودا برخلاف اغلب پاکان ، شوخ‌طبع بود ، ومی‌دانست که بی‌خنده سخن گفتن ازماوراءِ الطبیعه خود یك نوع گستاخی است .

بودا ، اگرچه مقداری از تعالیم خود را مدیون‌دوره گردان ، یا سوفسطائیان سیّار همعصر خویش بود ، اما درتعلیم روشی‌شگفت وبی‌نظیر داشت . همراه شاگردان برجستهٔ خوداز شهری‌به شهردیگر می‌رفت ، ونزدیك به هزارو دویست نفرازپیروان نیز بدنبالش حرکت می کردند . هرگز بفکرفردا نبود ، وبهمین قناعت می کرد که‌تنی چند از ستایشگران قوت وغذای اورا فراهم آورند ؛ یك بار باصرف غذا درخانهٔ یك روسبی پیروان خود را ننگین کرد[۸۲] . در پیرامون دهکده‌ای توقف می کرد ، و در باغ یابیشه‌زاری ، و یا ساحل رودخانه‌ای اردوی خودرا بر پا می‌ساخت ؛ بعدازظهرها را به تفکرمی‌پرداخت ، وعصرهارا صرف موعظه‌می کرد . گفتارهای‌او روش سقراطی داشت وبصورت سؤال و جواب ، تمثیلهای اخلاقی ، مباحثات مؤدبانه ویا کلمات قصار وموجز بود ، و بدین وسیله می کوشید تا به‌تعلیمات خودنظمی آسان دهد وبصورت لبّ و ملخّص درآورد . سوترای دلخواه او « چهار حقیقت عالی » بود که طی آن ، نظرخودرا دربارهٔ حیات تشریح کرده است ومی‌گوید : زندگی‌رنج است ، ورنج ناشی ازخواهش ، وخردمندی در فرونشاندن همهٔ خواهشهاست .

۱ ـ اینك ، ای راهبان ، اینست آن حقیقت عالی در بارهٔ رنج : تولد رنج آوراست ، بیماری رنج آوراست ، پیری رنج آور است ، واندوه وزاری وافسردگی ویأس هم همه رنج‌آوراست ...

۲ ـ اینك ، ای راهبان ، اینست آن حقیقت عالی دربارهٔ علت رنج : میل و اشتیاقی که به نوزادگی می‌انجامد ، وبا لذت وشهوت توأم است ، جستجوی لذت دراینجا وآنجا ، یعنی ، اشتیاق به‌شوروشهوت ، اشتیاق به وجود ، واشتیاق به‌عدم وجود .

۳ ـ اینك ، ای راهبان ، اینست آن حقیقت عالی دربارهٔ قطع رنج : قطع آن اشتیاق بی آنکه چیزی از آن باقی بماند ؛ ترك ، چشم‌پوشی ، دل بر کندن ، وعدم تعلق .

۴ ـ اینك ، ای‌راهبان ، اینست آن‌حقیقت عالی‌در بارهٔ‌راهی که منجر به‌قطع‌رنج می‌شود : وآن راه‌عالی‌هشت گانه است : یعنی‌عقائد درست ، نیت درست ، سخن درست ، عمل درست ، زندگی درست ، کوشش درست ، آگاهی درست ، وتمرکز درست .

بودا چنان معتقد بود که درد و رنج زندگی چندان بر لذت و شادمانی فزونی وغلبه دارد که بهتر می‌بود آدمی از ابتدا پای بجهان نمی گذاشت. می گوید، اشکهائی که فرو ریخته خیلی بیش از آبهائی است که در چهار اقیانوس بزرگ روانست[۴۰]. در نظر وی هر گونه لذّت وخوشی، چون سخت کوتاه مدت‌است، زهرآلوده می‌نمود. یکی از شاگردان سؤال می‌کند: «ازاندوه وخوشی کدام یك پایدار است؟» جواب این بود: «اندوه، ای سرورمن[۴۱].» پس شرّ اصلی Tanha، یا میل‌است - اما نه همهٔ میل‌ها، بلکه میل خود خواهانه، میلی که بسود جزیی ازمردم است، وطالب خیر عموم نیست؛ بالاترین شرها، میل جنسی است، زیرا این میل، به تولید مثل منجر می‌شود، وتولید مثل‌هم رشتهٔ زندگی‌را بیهوده وبی‌هدف بوادی تازه‌ای از رنج ودرد می کشاند. یکی ازشاگردان‌او چنین نتیجه گرفت، که‌بودا انتحار را تجویز می کند، اما بودا اورا توبیخ کردو گفت که انتحار بیفایده است، زیرا روح اگر ازصافی تهذیب وکمال نگذشته باشد شاید که بصورتهای دیگر تجسم یابد، وآنقدر این تجسم ادامه پیدا می کند تا سرانجام بترك «خود» گوید.

هنگامی که‌شاگردانش ازاو درخواست کردند تا عقیدهٔ خودرا دربارهٔزندگی درست بیشتر توضیح دهد، برای راهنمائی آنان «پنج قاعدهٔاخلاقی» بضابطه درآورد - این پنج قاعده، احکامی است ساده و مختصر، اما «از احکام دهگانهٔ» موسی شاید جامعتر است و رعایت‌آنها مشکل‌تر»[۴۲]:

۱ - مگذار کسی یك موجود زنده را بقتل برساند.
۲ - مگذار کسی چیزی راکه باوداده نشده، بستاند.
۳ - مگذار کسی دروغ بگوید.
۴ - مگذار کسی نوشابه‌های مستی‌آور بنوشد.
۵ - مگذار کسی فاسق وتردامن باشد.[۴۳]

شگفت آنکه درجای دیگر، بودا ضمن تعالیم خود اصولی را ذکر کرده که مبشر اصول مسیحیت است: «بگذار یك انسان با مهربانی برخشم و بوسیلهٔ‌نیکی برشرچیره شود... پیروزی مورّث نفرت است، زیرا مغلوب افسرده و شور بخت می‌شود.... هرگز در جهان نفرت را با نفرت ازبین نتوان برد؛ نفرت به محبت از

میان می‌رود»[٤٤] بودا، مانند مسیح در حضور زنان ناراحت بود، و مدتها تردید و درنگ کرد تا سرانجام آنان را درفرقهٔ بودائی راه داد.

شاگرد برجستهٔ او «آناندا» یك بار از او سؤال کرد:

«ای سرورمن، چگونه باید نسبت به‌زنان سلوك کنیم؟»
«ای اناندا، چنان سلوك کن که گوئی آنها را نمی‌بینی.»
«ولی اگر آنها را دیدیم، چه بایدمان کرد؟»
«با آنان سخن مگو.»
«ولی اگر آنان با ما سخن گفتند، چه بایدمان کرد؟»
«ای اناندا، درین صورت چشم و گوشت را باز کن وکاملا بیدارباش.»[٤٥]

تصوردینی بوداکاملا جنبهٔ اخلاقی‌داشت؛ توجه اوهمه معطوف باصلاح سلوك و رفتاربود، وبآداب و مراسم مذهبی ویاپرستش وماوراءالطبیعه والهیات ادنی‌اعتنائی نداشت. یکبار برهمنی گفت که می‌خواهد با غسل در «گایا» خودرا از گناهان پاك کند، بودا به‌وی چنین گفت: «ای برهمن، غسلت را در چنین‌جا بکن، آری در همین‌جا. نسبت به‌جمیع موجودات مهربان باش. اگر تو سخن دروغ نگوئی، وکسی را از حیات محروم نکنی، و چیزی را که بتو تعلق ندارد نستانی، و در انکار نفس استوار بمانی، از رفتن به «گایا» چه نفعی بدست خواهی آورد؟ هر آبی برای تو گایا خواهد بود.»[٤٦] درتاریخ دین، هیچ‌چیز شگفت‌انگیزتر ازاین نیست که‌می‌بینم بودا یك دین جهانی بنیاد می‌گزارد، و در عین‌حال از هرگونه بحث دربارهٔ ابدیت، جاودانی بودن‌روح، ویا خدا پرهیزمی کند. می‌گوید بی‌نهایت افسانه‌ای بیش‌نیست، افسانهٔ فلاسفه ای است که آنقدر فروتن نیستند که اعتراف کنند یك‌ذره نمی‌تواند جهان را ادراك کند. به‌بحث ازمحدودیت و یاعدم محدودیت جهان لبخند می‌زند،[٤٧] توگوئی که وی افسانه‌های پوچ نجومی فیزیك‌دانها وریاضیون را که امروزهم همان مسأله‌را موردبحث قرارمی‌دهند، پیش‌بینی کرده‌است. دربارهٔاینکه‌آیا جهان آغازی داشته ویا پایانی خواهد داشت، آیا روح با جسم یکی است، و یا چیزی کاملا مجزا و مشخص؛ وحتی دربارهٔ اینکه آیا به‌بزرگترین پاکان ممکن‌است در بهشت پاداشی داده شود، از هرگونه اظهار عقیده می‌گریزد. این‌گونه مسائل را «جنگل، بیابان،

خیمه شب‌بازی، پیچ وتاب خوردن، آشفتگی فکر»[48] می‌خواند، و بهیچ‌وجه کاری بآنها ندارد؛ این مسائل آدمی را فقط بمناظره ومباحثهٔ پرحرارت، رنجشهای انفرادی و اندوه می‌کشاند؛ و هرگز حکمت و آرامش ببار نمی‌آورد. پارسائی و قناعت، بداشتن علم وادراك دربارهٔ جهان وخدا نیست، بلکه در زندگی نیکی‌بخش ووارسته از خود نهفته‌است[49]. آنگاه با لحنی شوخ و گستاخ می گوید خدایان نیز خود، اگر وجود داشته باشند، نمی‌توانند پاسخی بچنین سؤالات بدهند.

روزگاری، ای کوادها، بذهن برادری که در جمع همین برادران است، دربارهٔ نکتهٔ زیر شك وتردیدی راه یافت:

«این چهارعنصر بزرگ، یعنی، خاك وآب وآتش وباد - بی‌آنکه اثری ازخود بجای نهند بکجا می‌روند؟» برای حل این مشکل، آن برادر چنان حالت وجدی برای خود فراهم آورد که سرانجام در آن رؤیا راهی که بجهان خدایان منتهی می گردد، بر وی منکشف گردید.

سپس، ای کوادها، آن برادر به‌قلمروچهارپادشاه راه یافت وبخدایان متعلق بآن گفت: «ای دوستان، چهارعنصرخاك، آب، آتش وباد، در کجا پایان می‌یابند و اثری از خود برجای نمی گذارند؟»

چون این بگفت خدایان‌آسمان چهارپادشاه بزرگ، باو گفتند «ای برادر ما اطلاعی از آن نداریم. ولی‌چهارپادشاه بزرگ وجوددارند، که خیلی تواناتروبا عظمت‌ترازما هستند. آنها ممکنست ازآن با خبرباشند.»

سپس آن برادر، به‌نزد چهارپادشاه بزرگ رفت و (همان سؤال را مطرح کرد و پاسخ مشابهی‌باوداده‌شد وبنزد سی‌و سه اعزام گشت. آنهاهم‌اورا‌بنزدشاه‌خودساکا Sakka فرستادند؛ ساکا اورا بنزدخدایان یا ما فرستاد وآنها اورا بنزدشاه‌خود سویاما Suyama گسیل‌داشتند؛ واو ویرا بنزدخدایان توسیتا Tusita فرستاد، وآنها ویرا بنزد شاه خود سانتوسیتا Santusita فرستادند؛ واوویرا بنزد خدایان نیماناراتی Nimmana-Rati فرستادواین خدایان اورا بنزد شاه خود سونی‌میتا Sunimmita گسیل داشتند؛ واو ویرا بنزد خدایان پارانی‌میتا واساواتی Para-nimmita Vasavatti فرستاد؛ آنها اورا بنزد شاه خود و اساواتی فرستادند، و او ویرا بنزد خدایان جهان برهما فرستاد.)

وآنگاه، ای کوادها، چنان آن برادر درتوجه بخود، غرق گردید که بآرامش فکری دست یافت وراه جهان برهما بروی آشکار گردید. سپس بخدایان ملتزم برهما نزدیك شد وگفت: «ای دوستان، چهارعنصر بزرگ خاك، آب، آتش و باد در کجا پایان می‌یابند واثری از خود برجای نمی گذارند؟»

چون این بگفت، خدایان ملتزم برهما، پاسخ‌دادند: «ای برادر، ما ازآن خبرنداریم. ولی‌برهما، برهمای بزرگ وجوددارد، برهمای یگانه وقادرمتعال، بصیروحاکم ومالك ناظر

وخالق سرورکائنات ... خدای قدیم و پدرهرچه هست و خواهد بود ، او بسی تواناتر و با عظمت‌ترازماست . شاید اوبداند .»

«آن برهمای بزرگ ، اینک کجاست ؟»

«ای برادر، ما نه می‌دانیم برهما کجاست ونه می‌دانیم چرا وجود دارد و از کجا آمده است . ولی ، ای برادر ، هنگامی که آیات فرا رسیدن اوآشکارمی‌شود وروشنی سرمی‌زند وپرتومجدوجلال می‌درخشد ، درآن هنگام تجلی‌خواهد کرد . زیراآیت ظهور برهما همینست که روشنی سرمی‌زند وپرتو مجد وجلال می‌درخشد .»

ای کوادها ، بسی برنیامد که آن برهمای بزرگ تجلی کرد . وآن برادربنزدیکش آمد و گفت : «ای دوست ، چهارعنصر بزرگ ، خاك ، آب ، آتش‌وباد ـ در کجا پایان می‌یابند و اثری ازخود برجای نمی گذارند ؟ »

چون چنین گفت ، برهمای بزرگ باو پاسخ داد : « من ، ای برادر ، برهمای بزرگ ویگانه قادرمتعال ، بصیر وحاکم ، مالك و ناظرو خالق وسرورکائنات هستم وهرچیزرا بجای خود نهاده‌ام ، خدای قدیم ، وپدر هرچه هست وخواهد بود هستم !»

سپس آن برادربه برهما چنین پاسخ‌داد : «ای دوست ، من ازتونپرسیدم که آنچه‌اکنون گفتی براستی‌هستی یا نه ولی من ازتومی‌پرسم چهارعنصر بزرگ : خاك وآب وآتش وباد، درکجا پایان می‌یابند واثری ازخود برجای نمی گذارند ؟ »

سپس ، ای کوادها برهما بازهمان پاسخ را داد . و آن برادر سومین بار همان سؤال را از برهما پرسید .

آنگاه ، ای کوادها ، برهمای بزرگ برادر را بکناری کشید و گفت . «ای برادر . این خدایان ، این ملتزمان برهما چنانم می‌انگارند که گوئی درجهان هیچ نیست که نتوانم دید و هیچ نیست که نتوانم ادراك کرد ، وهیچ نیست که نتوانم به کنه‌آن رسید . لذا ، در حضور آنان بتوپاسخی‌ندادم . ای‌برادر ، حال می گویم ، من نمی‌دانم ، این‌چهارعنصر بزرگ آب وخاك وآتش وباد درکجا پایان می‌یابند واثری ازخود برجای نمی گذارند .» [50]

چون برخی از شاگردان گفتند که بعض برهمن‌ها مدعی دانستن این پاسخها هستند برآن خندید و گفت : « آری ، ای برادران ، بعضی برهمن ها و هم کیشان آنان همچون مارماهی‌اند؛ و هنگامی که سؤالی دربارهٔ این ویاآن موضوع می‌شود، به‌پیچیده گوئی ویالولیدن مارماهی‌وار می‌پردازند[51] .» هنگامی لحن کلام بودا تند وزننده می‌شود که برضد روحانیان زمان خود سخن می گوید ؛ عقیدهٔ برهمنان را که می گوید وداهاالهام خدایان است ریشخند می‌کرد [52] ، وباپذیرفتن افرادکلیهٔ فرق درجمیت‌خود ، برهمن‌هایی‌را که به‌فرقهٔ خودمی‌نازیدندرسواوننگین می‌ساخت.

بودا صریحاً به نظام طبقاتی حمله نمی کند، ولی آشکارا به شاگردان خویش می گوید: «بهمهٔ کشورها بروید واین عقیده را تبلیغ کنید که فقیر وغنی، پست و بلند، همه یکی هستند، و همهٔ فرقه هادرین آئین بهم می پیوندند، همچنان که رودخانه‌ها دردریا بهم می‌پیوندند[۵۳].» رسم قربانی‌دادن‌به‌خدایان را محکوم‌می کرد، و کشتار حیوانات را رسمی وحشت انگیز می‌دانست[۵۴]، کلیهٔ آئین هـای پرستش موجودات مافوق‌طبیعی، کلیه Mantras منتراهاوطلسمات، کلیهٔ ریاضت‌ها وعبادات را مردود می شمارد[۵۵]. بآرامی و بدون مباحثه، دینی را پیشنهاد می کرد که از اصول جزمی و کهانت کاملاً مبری است، وبرای رستگاری راهی را نشان می‌داد که برروی کافر و مؤمن هردو علی‌السویه گشاده است.

این قدیس معروف هند و گاهگاه ازلاادریه می گذرد وبالحاد آشکار روی می‌آورد[۵۶]* برای انکار وجود خدا ازراه خود منحرف نمی‌شود، وحتی گاه‌چنان سخن می گوید که گوئی برهمایك واقعیت است‌نه‌یك ارمان[۵۸]؛ پرستش عامه‌پسند خدایان راهم نهی نمی کند[۵۹]. ولی براندیشهٔعبادت به خدای‌مجهول لبخند می‌زند؛ می گوید: این فکر که اسباب خوشبختی و بدبختی مـارا موجود دیگری فراهم می کند احمقانه است[۶۰] زیرا سعادت وشقاوت همیشه‌محصول‌سلوك وامیال خودماست. قانون نامهٔ اخلاقی خود را برپایهٔ هیچگونه ضمانت اجرای ما فوق طبیعی استوار نمی کند؛ نه‌بشارت‌بهشت‌می‌دهد نه تخذیر برزخ‌ودوزخ[۶۱]. نسبت به‌دردو کشتاری که براثر روند حیات برموجودات زنده می گذردچندان حساس است که نمی‌تواند تصور کند این کشتار ودرد نتاج ارادهٔخود آگاه یك موجود آسمانی‌است؛ وچنین می‌اندیشد که این خطاهای جهانی بسی سنگین‌تر ومهمتر از نشانه‌ها وآیات تدبیر است[۶۲]. بودادراین صحنهٔنظم وآشفتگی ونیکی‌وبدی، برای بقا وحقیقت‌جاودانی هیچ اصل پای‌برجا و کانون استوار نمی‌یابد[۶۳]، بلکه تنها گردش وسیلان زندگی

---

* سرچارلزایلیوت می گوید که‌در تعالیم بودا «جهان مصنوع‌یك شخصیت الهی نیست‌وقانون‌اخلاقی هم ارادهٔ الهی انگاشته نشده. این حقیقت که دین، بدون داشتن این نوع عقائد می تواند وجود داشته باشد، درخور اهمیت‌فراوان است.[۵۷]»

سرسخت را می‌بینند ، که یگانه غایت ماوراء الطبیعه در این سیلان دستخوش تغییر می گردد .

همان‌طور که درمکتب الهیات بوداخدامحلی ازاعراب ندارد ، درمکتب‌معرفت الروح اونیز ازروح خبری نیست ؛ هر گونه اعتقاد بروح را رد می‌کند ، وحتی بوجودروح درانسانهامعتقد نیست . اعتقاداودربارهٔ جهان موافق‌باعقیدهٔ هراکلیتوس وبرگسن است ، ودر مورد روح با نظر هیوم موافقت دارد . آنچه ما می‌دانیم همه‌از حواس و تأثرات خودماست ؛ بنابراین ، تا آنجا که در حیطهٔ دیدبشر است می‌بینیم ماده نیروست وعناصرهمه نوعی ازحرکتند . زندگی‌عبارتست ازتغیر وجریان طبیعی کون وفساد ؛ روح‌افسانه‌ای بیش‌نیست که‌برای راحت مغزهای ناتوان وعلیل‌خود ، ندانسته‌آنرادرپشت‌یك‌سلسله ازحالات‌خود آگاه‌قرارداده‌ایم [۶۴] . این «پیوستگی ووحدت برترین ادراك ،» این « ذهن » که تأثرات ومدرکات را بصورت اندیشه در می‌آورد ، چیزی جز شبح نیست ؛ هرچه وجـود دارد همان تأثرات ومدرکات است ، که خود بخود بشکل تذکرات و مفاهیم درمی‌آیند [۶۵] . حتی « ذات » گرانبها ، وجودی مشخص ومتمایز ازاین‌سلسله حالات ذهنی‌نیست ؛ بلکه صرفاً عبارتست‌از استمرار این حالات وتذکار حالت سابق بوسیلهٔ‌حالت لاحق وهمراه باعادات اخلاقی وذهنی وخویهاوتمایلات عضوی [۶۶] . توالی‌این‌حالات نتیجهٔ‌یك«مشیت» افسانه‌ای نیست که ازعالم‌بالا برآن بار گردد ، بلکه‌نتاج جبر وراثت ، عادات محیط واوضاع واحوال است [۶۷] . این جان سیال که چیزی جز حالات ذهنی نیست ، این نفس ویا این‌ذات ، که فقط خاصه یامیلی است ساختهٔ دست وراثت وتجربهٔ گذرا ، بهرشکل و مفهومی که مفید معنی‌استمرارِ وجود خود باشد ، جاودانی نخواهدبود[۶۸]. شخصیت پاکان نیز ازجمله خود بودا بهیچ وجه پس ازمرگ زنده نخواهد بود [۶۹] .

امااگر مدار جهان براین قرار بگردد ، نوزادگی چگونه تحقق می‌پذیرد ؟ اگر روح وجود ندارد چطور در وجودهای دیگر حلول می کند تابکیفر گناهان این تجسم برسد ؟ ضعیف‌ترین‌موضع فلسفهٔ بودا همین جاست ؛ اوهرگز متوجه‌تضاد موجود بین روان شناسی عقلی خود وقبول کورکورانهٔ تناسخ نیست . عقیدهٔ‌تناسخ

چندان در هند عمومیت دارد که هر هندو آن‌را یك قضیهٔ بدیهی می‌انگارد وهیچ دربند اثباتش نیست؛ کوتاهی عمر و کثرت نسلها در آن‌سامان لامحاله انتقال نیروهای حیاتی ـ وباصطلاح متألهین روح ـ را پیش می کشد. بودا نیزاین اندیشه‌را، که‌از لوازم اوضاع واحوال محیط زندگی‌خود بود، پذیرفت؛ واین‌اندیشه تنها چیزی‌است که هرگز نسبت بدان شك و تردید بخود راه نمی داد [۷۰]. چرخش نوزادگی Wheel of Rebirth وقانون Karma را مسلم فرض می کرد؛ یگانه اندیشهٔ او این بود که چطور می‌توان ازاین چرخش رهایی یافت وچگونه‌دراین جهان می‌توان به **نیروانا** رسید ودر آنجهان، بفنای محض نائل گشت.

نیروانا چیست؟ پیدا کردن‌پاسخ نادرست برای این سؤال‌دشوار است؛ زیرا استاد این نکته را تاریك گذاشته، وپیروانش هم هرمعنائی که درزیر گنبد آسمان وجود داشته بدان لفظ داده‌اند. در سانسکرت بطورکلی معنی این‌کلمه، «خاموش شده» است. مثل چراغ یا آتش خاموش شده. در نوشته‌های مقدس بودائی لفظ نیروانا دراین معانی بکار رفته است: (۱) یك حالت سعادت بخش درحیات این‌جهان که ازراه‌نابودی کامل امیال خودپرستانه حاصل‌می‌گردد؛ (۲) نجات‌فرد ازنوزادگی (۳) افناءِ خود آگاهی انفرادی؛ (٤) اتصال فرد به خدا؛ (٥) بهشت سعادت پس از مرگ. درتعالیم بود لفظ نیروانا ظاهراً بمعنای اطفاءِ همهٔ امیال انفرادی ونیز پاداش یك چنین ازخودگذشتگی، که رهایی ازتولد دوباره باشد، بکار رفته است [۷۱]. واما درادبیات بودائی این اصطلاح غالباً در مفاهیم دنیوی بکار رفته، زیرا مکرر از Arhat یا قدیس، چنین تعریف شده که اگر این‌هفت جزءِ نیروانا را بدست آرد در این جهان‌به نیروانا نائل می‌گردد: خویشتنداری، تحری‌حقیقت، قدرت، آرامش، نشاط، تمرکز فکر وعلو طبع [۷۳]. اینها محتویات نیروانا است ولی مشکل علت موجبهٔ آن تواند شد: علت موجبه و سرچشمهٔ نیروانا همان خاموش کردن شهوات نفسانی است؛ ودرمتون اولیهٔ ادب بودائی بمعنی آرامشی است که درد ورنج همراه ندارد وپاداش افناءِ اخلاقی نفس بشمار می‌رود [۷٤]. بودا می گوید: «حال اینست آن حقیقت عالی دربارهٔ زوال الم. براستی این فنائی است که هیچ گونه شهوت از

خود برجای نمی گذارد ، این حقیقت عالی عبارتست از ترك وآسودگی ورهایی و نپروردن همین عطش آرزو است [۷۵] . » ـ همین تب امیال خود پرستانـه است . در مجموعهٔ تعالیم استاد ، لفظ نیروانا تقریباً همیشه مرادف با مفهوم خوشی وبرکت[۷۶] ، وخوشنودی آرام آن روح که هیچ نگران نیست ، آمده است . ولی نیروانای کامل شامل فناست . پاداش عالیترین مقام پارسائی این است کـه هرگز دوباره پا بعرصهٔ هستی نگذارد[۷۷] .

بودا در پایان تعالیم خود می گوید پوچی فردیت اخلاقی و روانی را مادرك می کنیم . نفسهای مشوش و مضطرب ما درحقیقت موجودات و قوای جداگانه‌یی نیست ، بلکه آژنگ‌های زود گذری است برجویبارحیات ، عقده‌های کوچکی‌است برتار وپور بادخور تقدیر که مدام باز وبسته می گردد . هرگاه ما خودراهم چون جزوی ازیك کل‌بشمار آوریم ، ونفوس وامیال خودرا هم‌آهنگ کل اصلاح کنیم، آنوقت ناکامیها وشکست‌های شخصی ما ، مصائب رنگارنگ ومرگ چاره ناپذیر دیگر مارا باندازهٔ پیش غمگین نمی سازد ؛ واین مصائب در فراخنای ابدیت محو و نابود می گردد . اگر یاد بگیریم که زندگی انفرادی خودرا دوست نداشته باشیم ، بلکه نسبت بهمهٔ افراد انسانی و کلیهٔ موجودات زنده مهر بورزیم ، آنوقت آرامش بدست توانیم آورد .

۵ - بودا در آخرین ایام زندگی خود

معجزات او - ازخانهٔ پدر دیدن می کند - راهبان بودائی - مرگ او

ازفلسفهٔ عالی بودا که بگذریم به‌افسانه‌های ساده‌ای‌می‌رسیم که دربارهٔزندگی بعدی و مرگ بودا در دست داریم . با اینکه بـودا معجزات را مسخره می کرد ، شاگردانش هزاران داستان در اطراف کارهای شگفت او بافته‌اند . مثلاً گفته‌اند که وی دریك لحظه بطرز اعجازآمیز از رود گنگ عبور کرد ؛ خلال دندانی کـه از دست وی افتاد ، خود درختی تناورشد ؛ درپایان یکی از وعظ های او « دستگاه هزارلای جهان تکان خورد[۸۰] . » هنگامی که دشمن او Devadatta ، یك فیل‌وحشی برای حملهٔ بروی گسیل داشت ، بودا فیل‌را چنان ازمهر ومحبت اشباع کرد که‌مطیع

وی گردید[۸۱] . سنارت Senart ودیگران‌بااستدلال از روی‌این قبیل لطیفه‌ها چنین نتیجه گرفته‌اند کـه افسانهٔ بودا بر پایهٔ افسانه‌های باستانی خورشید استوار گشته است[۸۲] . این موضوع اهمیتی ندارد ؛ زیرا برای ما« بودا» همان اندیشه‌هایی‌است که درنوشته‌های بودائی به بودا نسبت داده‌اند ؛ واین بودا زنده است .

نوشته هـای مقدس بـودائی تصویر دل انگیزی از او می سازد . بسیاری از شاگردان گرد او جمع می‌شوند ونام بودای فرزانه درشهرهای شمال هند می‌پیچد. چون پدر درمی‌یابد که بودا نزدیك کاپیلاواستو است قاصدی می‌فرستد وفرزند را دعوت می کند تا یك روز در خانهٔ دوران کودکی خود بسر آورد . بودا بخانهٔ پدر می‌رود ، این همان پدری است کـه در فقدان شاهزادهٔ خود ماتم گرفته بود و اینك لحظه‌یی از بازگشت آن پارسا شادمان می گردد . همسر بودا کـه در سراسر ایـام جدائی وفادار مانده بود ، دربرابر وی زانو برزمین می‌زند وقوزك پایش‌را می گیرد وپاهای اورابسرنزدیك می‌سازد وهم‌چون خداوند ازاوتکریم وتعظیم می کند سپس شاه « شودودانا » مطالبی دربارهٔ عشق عظیم‌همسر بودا بوی می گوید : « ای سرور من ، هنگامی کـه عروس من آگاه گردید که لباس زرد راهبان دربر کرده‌ای اوهم جامهٔ زرد برتن کرد ؛ و هنگامی که فهمید فقط روزی یك وعده غذا می‌خوری ، او هم یك وعده بیشتر غذا نخورد ؛ چون اطلاع حاصل کرد کـه از خوابیدن دربستر بزرگ دست برداشته‌ای ، اوهم بر نیمکت باریك می‌خوابد ؛ وهنگامی کـه آگاه شد که دیگر تاج گل وعطر بکار نمی‌بری ، اوهم‌بترك آنها گفت.» بودا همسرخودرا دعا کرد وراه خویش درپیش گرفت .

ولی اکنون پسرش « راهولا » بنزدش آمد و او هم بودا را دوست داشت . راهولا گفت : « ای زاهد ، سایهٔ توچه دلپذیر وباصفاست ، » اگر چه مادر راهولا امیدوار بود که پسررا برتخت شاهی ببیند ، ولی استاداورا به‌فرقهٔ بودایی پذیرفت. سپس شاهزادهٔ دیگری بنام ناندا Nanda برای جانشینی فرا خوانده شد ؛ اما ناندا که گوئی حال جـذبه‌یی داشت ، پیش‌از آنـکه پایان تشریفات فرا رسد پادشاهی را کنار نهاد وبسوی بودا رفت واز او خواهش کرد کـه اجازت دهد اوهم درسلك

پیروان درآید. چون شاه از این ماجرا خبر یافت افسرده گشت و از بودا بخششی خواست. گفت: «هنگامی که توای سرور من، بجهان پشت‌پا زدی، درد من‌اندك نبود؛ هم‌چنین بود هنگامی که ناندا را از دست دادم، خیلی بیشتر از آن دردمند شدم هنگامی که راهولا را هم از دست دادم. مهر فرزند درپوست و گوشت و رگ وپی ومغز استخوان پدر رخنه‌ونفوذ می کند. ای سرورمن، اجازت بده که‌بزرگان آیین‌تو هیچ پسری را بدون کسب اجازت از پدر ومادر بآیین بودا نپذیرند». بودا خواهش پدر را اجابت کرد و گرفتن اجازهٔ قبلی‌را شرط لازم برای قبول عضویت قرارداد[۸۴].

این مذهب که فاقد طبقهٔ روحانی بود، اینك چنین می نمود که یك فرقه از راهبان بهم زده بود واینان باندازهٔ روحانیان هندو خطرناك بودند. ازمرگ بودا بسی نگذشت که این راهبان همان دستگاه برهمن ها را برپا کردند. حقیقت‌آنکه گروهی از همین برهمن ها بودند که پیش از همه آیین بودا راپذیرفتند؛ سپس عده‌ای از میان ثروتمندترین جوانان بنارس و شهرهای اطراف آن به‌آیین بودا گرویدند؛ این راهبان یا Bhikkhus در روزگار بودا مقررات ساده‌ای را اجراء می کردند. بیکدیگر و برکلیهٔ مخاطبان خود با این فراز دلپسند سلام می گفتند: «سلام برهمهٔ موجودات*» هیچ جانداری را نمی بایستی بقتل رسانند، چنین وظیفه داشتند که چیزی مگر آنچه بآنها داده می شد، از کسی نستانند؛ می بایستی از دروغ وافترا بپرهیزند؛ می بایستی آتش اختلافات‌را فرو نشانند و صلح وسازگاری‌برقرار سازند؛ می‌بایستی‌نسبت به‌کلیهٔ افرادانسانی وجمیع‌حیوانات رحیم باشند؛ می‌بایستی از همهٔ تفریحات جسمی، از هر نوع موسیقی، رقص های Nautch، تماشاخانه‌ها، بازیها، تفننات، صحبت‌های‌پوچ، بحث‌وجدل، یافالگوئی برکنارباشند؛ می‌بایستی از دخالت درهرگونه کار وکسب وخرید وفروش‌خودداری کنند؛ بالاتر ازهمه آنکه می بایستی ازهرزگی بپرهیزند واززنان دوری گزینند

---

* شکل زیبای سلام‌یهودان را ملاحظه کنید: Shalom aleichem (سلام‌علیکم) منتهی‌الامال‌انسانها، سعادت نیست، بلکه صلح وآرامش است.

و در کمال عفت روزگار بگذرانند ۸۵ . بودا در اثر خواهشهای زیاد ، سرانجام تسلیم شد وبزنان هم اجازه داد تا در زمرهٔ راهبات درآیند ، ولی وی هرگز بطور کامل نسبت باین اقدام سازگاری‌نشان نداد . می گفت : « ای آناندا ، بدان که اگر بزنان اجازه داده نمی‌شد که باین فرقه درآیند ، آئین پاك مدت‌ها دوام می کرد ، و قانون نیك‌هزارسال‌پابرجای‌می‌ماند . ولی‌چون زنان چنین‌اجازه‌ای بدست‌آورده‌اند، این آئین بیش‌از پانصد سال‌دوام نخواهد آورد ۸۶ » بودا راست می‌گفت : این‌فرقهٔ بزرگ یا Sangha تا بامروز پا برجای مانده است ؛ ولی مدتهاست که نفوذ سحرو جادو ، تعدد خدایان وخرافات بیشمار دیگر اصول آن استادرا تباه کرده است .

هنگامی که عمر درازش رو بسر انجام می‌رفت ، پیروان او کم کم بوی جنبهٔ الوهیت دادند ، حال آنکه وی آنان‌رادائماً تشویق می کرد که دربارهٔ تعالیمش‌شك کنند و خود آزادانه بیندیشند . واینك یکی ازآخرین گفتارهای او :

ساری پوتای Sariputta محترم بمحلی آمد که پیامبر عظیم‌الشان در آنجا بود ، سلامش کرد وبا احترام درکنارش نشست وگفت :

« سرور من ، چنان ایمان به‌شما دارم ، که گمان نمی کنم ، هرگز درگذشته کسی بوده ، ویا درآینده کسی خواهدآمد و یااکنون کسی باشد ، چه درطائفه درویشان وچه در گروه برهمنان ، که درحکمت علیا برشما برتری داشته باشد . »

استاد جواب داد ، « ای ساری‌پوتا سخنان توخیلی بزرگ و جسارت آمیز است ؛ حق اینست که بگویم عبارات تو ، چون سرودی از وجد وحال است ! پس چنین می‌نماید که تو همهٔ اولیاء قدیم را شناخته ای . . . . بعقل خودت آراء آنها را درك نموده‌ای و دریافته‌ای آنها چگونه سلوك می کرده‌اند . . . . وچگونه می‌اندیشیده‌اند . . . . وبه چه‌نوع رستکاری رسیده‌اند ؟ » .

« خیر ، سرور من : بچنین مقامی نائل نگشته‌ام »

« پس ، البته توکلیهٔ دانایان آینده را دیده . . . . و آراء آنان را با عقل خود ادراك نموده‌ای ؟ »

« خیر ، سرور من ! حتی باین مقام نرسیده‌ام . »

« پس ای ساری‌پوتا ، لااقل ، مرا شناخته‌ای . . . ودر ضمیر من‌رخنه کرده‌ای ؟ »

« ای سرور من ، حتی بیك چنین مقام نائل نگشته‌ام . »

« ای ساری‌پوتا ، پس می‌دانی که از دانایان توانای گذشته وآینده باخبر نیستی . درین صورت چرا سخنانت اینقدر عظیم و جسارت آمیز است ؟ چرا چنین سرود پراز وجد وبیخودی سرمی‌دهی ؟ » ۸۷

و به آناندا ، بزرگترین وعالیترین درس خودرا تعلیم داد :

« ای آناندا ، هر کس ، چه اکنون وچه بعداز مرگم ، باید چون چراغ رستگاری خود باشد ، و بخود پناه ببرد ، به پناهگاه خارج از خود روی نیاورد ، اما ، هر کس باید محکم برحقیقت تکیه کند وآن را چراغ راه خود قرار دهد . . . . هیچ کس نباید بکسی جز خود پناه ببرد - فقط کسانی که چنین‌اند ، می‌توانند ببالاترین مقام نائل گردند ! ولی ، آنها باید مشتاق آموختن باشند ! » ۸۸

بودا بسال ۴۸۳ پیش‌از میلاد درهشتاد سالگی در گذشت . آخرین سخنانش براهبان چنین بود : « حال ، ای راهبان‌من بشماخطاب می‌کنم . هرچه مرکب‌است دستخوش تباهی و فناست . با شور وشوق تلاش و کوشش کنید . »

فصل شانزدهم

از اسکندر تا اورنگ زیب

۱ - چاندراگوپتا

اسکندر در هند - چاندراگوپتای آزادی بخش - مردم - دانشگاه تخسیلا -
کاخ شاهی - روزی اززندگی یك شاه - ماکیاولی متقدم -
کشورداری - قانون - بهداشت عمومی - حمل
ونقل وراهها - حکومت‌شهری .

بسال ۳۲۷ ق . م . اسکندر کبیر ازسرزمین ایران‌پیش تاخت ، وبه هندوکش روی آورد و از آنجا به هند سرازیر گردید . یك سال تمام ، در میان کشور های شمال غربی هند ، که روزگاری یکی از غنی‌ترین ایالات امپراطوری ایران بشمار می رفت ، مشغول‌لشکر کشی بود ، واز آن سرزمینها برای سربازان خود خواربار ومهمات ، وبرای خزانهٔ خویش طلا می‌ستاند . درآغاز سال ۳۲۶ پیش‌از میلاد ، از رود سند عبور کرد وآهسته‌آهسته با جنگ وستیز ازتخسیلا Taxila* وراولپندی Rawalpindi بسوی‌جنوب وشرق هندراه‌گشود وبالشکرشاه **پوروس** Porus هندی برخورد کرد و ۳۰،۰۰۰ پیاده و ۴۰۰۰ سواره و ۳۰۰ گردونهٔ جنگی و ۲۰۰ فیل اورا شکست داد و ۱۲۰۰۰ نفررا هلاك کرد . چون پوروس تاآخرین نفس جنگید و سرانجام تسلیم گشت ، اسکندر دلاوری وقامت بلند و سیمای خوش اورا تحسین گفت ، وپرسید چه نوع رفتار وسلوکی‌ازوی انتظار دارد . پوروس درجواب گفت: «بامن ای اسکندر ، شاهانه رفتار کن» اسکندر گفت: «ازسوی شخص من باتوچنین سلوك خواهد شد ؛ از سوی خود هررفتاری را که دلخواه تست بخواه» اما پوروس

---

* تاکشه چیلا ، به‌ضبط یونانی تخسیلا Taxila . م

گفت در آنچه خواهش کـردم همه چیز نهفته است. اسکندر از این پاسخ بسیار خرسند شد، و سراسر قسمت‌های متصرفی هند را بعنوان یك کشور خـراجگزار مقدونیه، دراختیار پوروس گذارد. بعدها نیز اسکندر اورا متفقی پرقدرت ووفادار یافت[۱] آن گاه اسکندر درصدد برآمد که بسمت دریای شرقی پیشروی کند اما با اعتراض سربازان مواجه شد. پس‌از احتجاج و گفتگوی‌فراوان، سرانجام اسکندر تسلیم گشت وآنها را از میان طوائف دشمنکام ووطن پرست که در هرقدم سربازان خستهٔ اورا به نبرد می کشیدند، بسوی هیداسپس Hydaspes سرازیر کرد وبطرف ساحل بالارفت و از طریق Gedrosia به بلوچستان برد. بعد از بیست ماه که پشت به‌متصرفات‌خود کرد وبر گشت، چون به شوش‌رسید، ازلشکرانبوهی که سه سال‌قبل باتفاق‌اوبهند حمله کردند، معدودی‌شور بخت دراختیارش باقی مانده بود. هفت سال بعد، تمام آثار اقتدار مقدونیان ازهند رخت بربست[۲]. عامل اساسی و نابود کنندهٔ این‌اقتدار، یکی‌ازداستانی‌ترین‌شخصیت‌های تاریخ‌هندبود که هرچند درسلحشوری بپای اسکندر نمی رسید، ولی در کشورداری براو برتری داشت. چاندرا گوپتا Chandragupta ازشریف‌زادگان فرقهٔ کشتریا بود که از طرف خانوادهٔ فرمانروای ناندا (که باآن نسبت خویشاوندی داشت) به ماگادها تبعید شده بود. این جوان بکمك مشاور ماکیاولی منش خود، یعنی Kautilya Chanakya سپاه کوچکی تشکیل داد وبرساخلوهای مقدونیان غلبه یافت وآزادی هندرا اعلام کرد. آنگاه بسوی‌پاتالیپوترا Pataliputra * پایتخت پادشاهی ماگادها به‌پیشروی پرداخت، و شورشی برپا کرد، وتخت سلطنت را بتصرف درآورد وسلسلهٔ Mauryan را تأسیس کرد که بیش‌ازصدوسی‌وهفت سال برهند وافغانستان فرمان راند. این پادشاه جوان چون جرأت وجسارت خودرادرپناه خردمندی فاقد اصول مشاور خود قرار می‌داد، بسی نگذشت کـه دولت او قویترین دولت های‌آن روز جهان شد. هنگامی که Megasthenes بعنوان سفیر ازطرف سلوکوس‌نیکاتر، پادشاه سوریه، به پاتالیپوترا آمد، چون دیدتمدن آن کشور همطراز تمدن یونان است تعجب کرد وچگونگی

---

* Patna امروز

این تمدن‌را برای یونانیان دیرباور که خود هنوز باوج تمدن‌خویش نرسیده بودند، تعریف کرد[۳].

این‌مرد یونانی شرح دلپسند و شاید هم ارفاق آمیزی راجع به زندگی هندوهای همعصر خود، داده است. این حقیقت که درمیان مردم هند برخلاف مردم یونان، بردگی وجود نداشته یک اختلاف بسیار پسندیده درنظرش جلوه می کرد؛* وهمچنین برای اوخیلی جالب توجه بود که می دید مردم هند برحسب شغلهای خود بچند فرقه تقسیم شده و این طبقه بندی امری طبیعی و قابل تسامح انگاشته می‌شود. سفیر یونانی دربارهٔ هند چنین گزارش داد:

> باندازهٔ کافی سعادتمندانه زندگی می کنند، ودر سلوك ورفتارساده‌اند وبسیار صرفه‌جو. هرگز شراب نمی‌نوشند مگر به هنگام قربانی دادن . . . . سادگی قوانین و تعهداتشان از روی این حقیقت ثابت می‌شود که بندرت بدادگاه مراجعه می کنند. دربارهٔ تعهدات وودایع خود، اقامهٔ دعوی نمی کنند، واحتیاجی هم به‌صحه گذاردن و شهود آوردن ندارند، اما تعهدات‌خودرا گردن می گیرند وبهم اعتماد دارند . . . . راستی وفضیلت، هردو درنزدآنان گرامی است . . . . وبهر دو بیك اندازه احترام می گذارند . . . . قسمت اعظم سرزمینشان آبیاری می‌شود و لذا طی سال دو بار محصول بر می‌دارند . . . . بهمین جهت تـائید شده است که قحطی هرگز هندرا زیارت نکرده وهیچ وقت کمبود کلی درموادغذائی وجود نداشته است[۵].

ازمیان دوهزار شهر شمال هند[۶] درعصر چاندرا گوپتا ازهمه قدیمتر تخسیلا بود، که‌در بیست‌میلی‌شمال‌غربی‌راولپندی‌امروزین‌واقع شده. آریان Arrian آنرا «یك شهر بزرگ ومترقی» توصیف کرده؛ استرابون گفته است که شهری‌است بزرگ ودارای قوانین عالی.[۷] تخسیلا هم یك شهر نظامی‌وهم دانشگاهی بود زیرا از لحاظ سوق الجیشی برجادهٔ اصلی که بسوی آسیای باختری می‌رفت، قرارداشت ودارای دانشگاهی بود که از معروفترین دانشگاههای متعدد هندوستان در آن عصر، بشمار می‌رفت و هم‌چنان که محصلان درقرون وسطی بپاریس روی می آوردند، در آن زمان هم شهر تخسیلا مرکزاجتماع دانشجویان بود؛ درآنجا ممکن بود تمـام فنون وعلوم را زیر دست استادان عالیمقام تحصیل کرد و مخصوصاً مدرسهٔ طب آن

---

* آریان می گوید: «درهند، این یك‌امر مهمی‌است که‌کلیه ساکنینش آزادند وحتی یك هندی برده نیست.[۴]»

درسراسر جهان خاوری، شهرت واعتبار داشت*.

مگاستنس، پایتخت چاندرا گوپتا، یعنی پاتالیپوترا را از لحاظ وسعت به طول نه‌میل وبه عرض تقریباً دومیل توصیف کرده‌است[10]. کاخ پادشاه ازالوارساخته شده بود، اما سفیر یونانی آنرا خیلی بهتر از اقامت گاههای شاهی موجود درشوش واکباتان یافته وفقط کاخهای پرسپولیس را برتراز آن دانسته است. ستونهای قصر مزبور مطلا بود، وبا تصاویری از زندگی پرندگان وسبزه زارها نقاشی شده بود؛ داخل آن اثاث تجملی فراوان داشت وبافلزات وسنگهای گرانبها زینت یافته‌بود.[11] در فرهنگ پاتالیپوترا یك نوع جلوه و خودنمائی شرقی وجود داشت؛ چنانکه مثلاً ازظروف طلائی بقطر شش‌پا استفاده می کردند[12]؛ ولی یك مورخ انگلیسی ازمدارك ادبی وتصویری ومادی آن دوره‌چنین نتیجه می گیرد که: «درقرون‌چهارم وسوم پیش‌از میلاد، اشیاء تجملی وکارهای صنعتی وهنر دستی موجود در اختیار شاهان موریائی، بهیچوجه پست‌تراز تجملات موجود دردربار امپراطوران مغول‌در هیجده قرن بعد، نبوده است[13]».

دراین کاخ چاندرا گوپتا، پس‌از تصرف تخت سلطنت، مدت بیست‌وچهارسال چنان‌زیست که گوئی‌دریك‌زندان‌مطلا‌بسرمی‌برد. گاهگاهی‌درملاء عام ظاهرمی‌شد، درحالی‌که ململ ظریف برودری دوزی شده با نخهای آبی و طلائی دربر می کرد و برتخت‌روان طلائی ویا برفیلی پرشکوه وجلال سوارمی‌شد. جز آنگاه‌که برای‌شکار سواره بیرون می‌رفت، ویابطریقی دیگر بتفریح وتفرج می‌پرداخت، همهٔ اوقات او صرف رتق وفتق امور قلمرو مترقی وی می‌شد. روز او بشانزده بخش نود دقیقه‌ای تقسیم شده بود. دربخش اول روز؛ از خواب بر می‌خاست وخود را برای تفکرات مذهبی آماده‌می کرد؛ دربخش دوم گزارش کارگزاران‌خودرامی‌خواند، ودستورهای

---

* در حفریاتی که توسط سرجان مارشال در تخسیلا شده سنگهایی بدست آمده که باظرافت تراشیده شده‌اند وهمچنین هیکل تراشیهای‌خوب صیقل شده وسکه‌هایی که متعلق به قرن ششم قبل از میلاد هستند وبلور آلات‌بدست آمده است ۸. ونسان اسمیت می گوید: «آشکاراست که هند بیك‌درجه عالی ازتمدن مادی رسیده بود وباکلیهٔ هنرها وپیشه‌ها که لازمهٔ زندگی یك‌شهرمتمدن وثروتمنداست آشنایی داشت ۹».

محرمانه صادر می کرد ؛ بخش سوم را با مشاوران خود در تالار پذیرائی خصوصی صرف می کرد ؛ دربخش چهارم امور مالی دولت ودفاع ملی را رسیدگی می کرد ؛ دربخش پنجم شکوائیه‌ها و مرافعات رعایای خودرا می‌شنید ؛ در بخش ششم بحمام می‌رفت وناهار می خورد ونوشته‌های مذهبی را می‌خواند ؛ در بخش هفتم مالیات و خراج می گرفت ومقامات اداری را منصوب‌می کرد ؛ دربخش هشتم هیأت مشاورین خود را ملاقات می کرد و گزارش جاسوسان خودرا که فاحشه‌ها هم در میان آنها بودند [۱۴]، گوش می‌داد ؛ دربخش‌نهم باستراحت وعبادت‌می‌پرداخت ؛ ودربخش‌دهم ویازدهم بمسائل نظامی رسیدگی می کرد ، ودربخش دوازدهم مجدداً بگزارشهای محرمانه گوش می‌داد ، در بخش سیزدهم به حمام عصرانه می رفت وشام می‌خورد ، و بخش چهاردهم و پانزدهم وشانزدهم صرف خواب می شد[۱۵] . شاید این مورخ ، چاندراگوپتا را چنان که بایستی بود ، یاچنان که کایتلیا مشاوراو می‌خواست مردم اورا چنین تصور کنند ، بما معرفی کرده باشد و آن پادشاه درواقع این گونه نبوده باشد ؛ بهرحال حقیقت وواقع کمتر از کاخ پادشاهان بخارج نشر پیدا می کند .

گردش واداره واقعی امور دولت دردست وزیر محیل اوبود . کایتلیا برهمنی بود که برارزش سیاسی مذهب آگاهی داشت ، ولی ازمذهب هیچ‌گونه بهرهٔ‌اخلاقی نمی‌گرفت ؛ مانند فرمانروایان خود کامهٔ معاصر ، چنین اعتقاد داشت که استفاده ازهمهٔ وسائل درست وبجا است بشرطی که درراه‌خدمت بدولت بکار برده شوند . مردی‌رذل وخیانتکار بود ، ولی‌هرگزنسبت بشاه خود خیانت‌نمی‌کرد ؛ وی چه‌در تبعیدگاه وچه درایام شکست‌وچه درهنگام‌ماجراجویی ، وچه‌درهنگامهٔ تحریکات وقتل وپیروزی همه‌جا به ارباب خود خدمت می کرد ، وباخردمندی زیرکانهٔ خویش امپراطوری‌او را به بزرگترین امپراطوریهائی که تاآن روز درهند بوجود آمده بود مبدل کرد. او نیز مانند نویسندهٔ شهریار* شایسته چنان دید که قواعد و معتقدات خود را در بارهٔ آیین جنگ ودیپلوماسی بنویسد ؛ وبنا برروایتی ، کتاب Arthashastra را باو نسبت می دهند واین کتاب قدیمترین کتابی است که در ادبیات سانسکریت نوشته

---

* اشاره به ماکیاولی است . مترجم

شده است[۱۶]. بعنوان ذکر نمونه‌ای از واقع‌بینی ظریف او می‌توانیم فهرستی از وسائلی را که برای تسخیر یك دژ جائز دانسته نـام ببریم: «تحریك، جاسوسان، بدست آوردن قلب ملت دشمن، محاصره وحمله[۱۷]. واینها خود یك نوع صرفه جوئی عاقلانه‌ای است در بکار بردن فعالیت‌های جسمی.

دولت بهیچ‌وجه تظاهر بدموکرات بودن نمی کرد، وشاید شایسته ترین دولتی بود که تا آن موقع هند بخود دیده بود[۱۸]. اکبر، بزرگترین پادشاه مغول گورگانی هند «چیزی نظیر آن نداشت ودراین نیز تردیداست که حتی یکی ازشهر کشورهای یونانی تشکیلاتی بهتر از آن داشته‌اند.»[۱۹] این دولت بدون پرده پوشی کار خود را براساس قدرت نظامی قرار می‌داد. اگرسخنان مگاستنس را بتوان باور داشت، (در بارهٔ اونیز مثل هرخبرنگار خارجی دیگر می‌توان ظنین بود) چاندرا گوپتا ارتشی مرکب از ۶۰۰،۰۰۰ سرباز پیاده و ۳۰،۰۰۰ سوار، و ۹۰۰۰ فیل و تعدادی نامعلوم گردونه های جنگی داشت. دهقانان و برهمنان ازخدمت نظام معاف بودند؛ واسترابوچنین توصیف می کند که دهقانان در بحبوحهٔ جنگ نیزبا فراغ بال بشخم زدن زمین سرگرم‌اند.[۲۱] من حیث نظر، قدرت پادشاه نامحدود بود، ولی درعمل شورای وزیران قدرت اورا محدود می کرد و این شورا - درمعیت شاه وگاه در غیاب او قانون های تازه وضع می کرد و امور مالی مردم وامور خارجه را منظم می‌ساخت و بانتصاب کلیه ماموران مهم دولت می‌پرداخت. مگاستنس «شخصیت و خردمندی عالی» مشاوران چاندرا گوپتا وقدرت مؤثر آنها را گواهی کرده است.[۲۲]

سازمان دولت بادارات مختلف تقسیم شده بود ووظائف هریك کاملا معلوم و مشخص بود و مأمورانی داشت که با یك نوع سلسله مراتب بسیار دقیق، بترتیب امور مالی، گمرك، مرزبانی، گذرنامه‌ها، ارتباطات، رسومات، معادن، کشاورزی، رمه، تجارت، انبارها، دریانوردی، جنگلها، تفریحات عمومی، فحشاء و ضرابخانه را اداره می کردند. رئیس کل رسومات، فروش دارو ها و نوشابه های الکلی را اداره می کرد و شماره و محل میخانه ها و مقدار نوشابه‌هائی را که بفروش می‌رسید، تعیین می کرد. رئیس کل‌معادن، مناطق معدن دار را بافراد اجاره می‌داد، وآنها اجاره بهای‌ثابت وسهمی ازمنافع بدولت‌پرداخت می کردند. سازمانی‌نظیرهمین‌سازمانها درمورد کشاورزی بکار برده می‌شد، زیرا تمام اراضی به‌دولت تعلق داشت. رئیس کل بازیهای عمومی، برقمارخانه‌ها نظارت داشت، و طاسهای تخته نرد تهیه می کرد، و برای بازی بـا آنها مبلغی می گرفت و پنج درصد پولی را که «بانك» دریافت می کرد به‌خزانه اختصاص داده می‌شد. رئیس کل فحشاء، بکارهای مربوط به روسپیان رسیدگی می کرد ونرخ کار وهزینه‌های آنان را زیر نظر قرار می‌داد و در آمد دو روز آنها را در هرماه می گرفت و دو تن از آنها را جهت سرگرمی و جاسوسی در قصر بخدمت می گماشت. ازهمهٔ حرفه‌ها، شغلها، وصنعت ها مالیات اخذ می‌شد؛ بعلاوه گاهگاهی ثروتمندان را ترغیب می کردند تا هدایائی به پادشاه بدهند. دولت قیمت‌هارا تعیین و هرچند وقت

یکبار وزنها و مقیاسها را مورد رسیدگی قرار می‌داد ؛ دولت بعضی محصولات را نیز در کارخانه های دولتی می‌ساخت ؛ وسبزیجات می‌فروختند ، ومعادن ونمك و الوار وپارچه‌های ظریف واسب هاو فیلها نیز در انحصار دولت بود . ۲۳

قانون دردهات بوسیلهٔ ریش سفیدان محل و یا Panchayat - یعنی شورای پنجنفرهٔ ده - اجراء می‌شد ؛ درشهر، قصبات واستانها ، دادگاههای بدوی وعالی، قانون را اجراء می کردند ؛ در پایتخت شورای سلطنتی، دادگاه عالی بشمار می‌رفت وشاه آخرین ملجاء دادخواهی بشمارمی‌آمد. مجازات شدید بود : وشامل قطع عضو ، شکنجه واعدام بود ، ومعمولا اساس‌آن برLex talionis ویا معاملهٔ بمثل قرار داشت . اما دولت فقط دستگاهی برای جلوگیری وممانعت نبود ؛ بلکه به بهداشت عمومی واقدامات صحی نیز می‌پرداخت ، بیمارستانها و سازمانهای خیربه برای فقراء نگاه داری می کرد ، در سالهای قحطی ، خواربارى که برای چنین اتفاقات فوق العاده در انبارها گرد می آمد ، همه توزیع می‌شد ، وپولداران را مجبور می کرد تابفقراء وبیچارگان کمك کنند ، وبرای نگهداری از بیکاران درسالهای سختی ، کارهای بزرگ عمومی براه می‌انداخت .

اداره دریاداری حمل و نقل دریایی را انتظام می‌داد ، واز مسافرانی که بررودخانه‌ها ودریاها سفر می کردند محافظت می کرد ، بدست همین اداره پلها و بندرگاهها نگاهداری می‌شد وعلاوه بر قایقهای‌شخصی ، دارای قایق‌های مخصوص بخود بود[۲۵]. بدین‌سان دولت ترتیبات قابل تحسینی داده بود تا رقابت عمومی از تاراج انفرادی جلوگیری کند ، و رقابت انفرادی هم جلو افراط و تفریط اداری را بگیرد . ادارهٔ ارتباطات در سراسر امپراطوری جاده ها - از جاده های باریك گاری رو دهات گرفته تا جاده های تجارتی بعرض سی و دو قدم و جاده‌های شاهی بعرض شصت و چهار قدم - ایجاد و یا تعمیر می کرد . یکی از این جاده های سلطنتی ، هزار و دویست میل طول داشت و از پاتالیپوترا شروع شده به مرز شمال باختری پایان می یافت ۲۶ ، - و این فاصله برابر است با نصف پهنای قاره‌ای ایالات متحدهٔ امریکا . مگاستنس می‌نویسد : تقریباً بفاصلهٔ هر میل این جاده ها برای نشان دادن جهت‌ها و فاصلهٔ مقصد ، باستون و سنگ راه شمار علامت گذاری شده بود[۲۷] . درختان سایه گستر ، چاهها ، مراکز پلیس ومهمانخانه درطول جاده ، در فاصله‌های معین فراهم شده بود[۲۸]. حمل و نقل با گردونه ، تخت روان ، گاری (که با گاونر کشیده می‌شد) اسب ، شتر، فیل، الاغ، و افراد انسانی انجام می گرفت . فیل از تفننات اختصاصی خانوادهٔ سلطنتی و دولت بود و بقدری ارزش داشت که تصور می‌شد ناموس یك زن بهای متوسطی است برای خرید یك فیل*

همین روش ادارهٔ امور اداری ، در مورد حکومت شهرها اجراء می‌شد . برپالیپوترا هیأتی مرکب از سی‌نفر که بشش دسته تقسیم‌شده بودند ، فرمانروایی می کرد . یك دسته بر صنایع نظارت

---

* زنانشان که خیلی عفیف و پارسا هستند و بهیچوجه از جادهٔ عفاف خارج نمی گردند با دریافت یك فیل حاضر می‌شوند باعطاء کنندهٔ هدیه همخوابه شوند . درنزد هندوها ننگ وعارنیست که برای فیلی ناموس خود را بفروشند و زنان حتی مایه افتخار می‌دانند که زیبائیشان باندازهٔ بهای یك فیل بنظر رسد » آریان ، اندیکا بخش هفدهم .

داشت ، و دیگری بامور بیگانگان رسیدگی و برای آنها محل سکونت و نوکر تعیین می کرد و رفت وآمدهایشان‌را می‌پائید ؛ دستهٔ دیگر بامر تولد وفوت رسیدگی می کرد ؛ دیگری ببازرگانان اجازه نامه می‌داد ، و فروش محصولات را منظم و مرتب می کرد ، اوزان و مقادیر را می‌سنجید ؛ دستهٔ دیگر ، فروش کالاهای ساخته شده را نظارت می کرد ؛ دیگری مالیات ده درصد را از کلیهٔ فروشها می گرفت . هاول Havell می گوید : « مختصر آنکه بنظر می‌رسید که پاتالیپوترا در قرن چهارم یك شهر کاملا سازمان داده شده بوده و بر طبق بهترین اصول علم اجتماعی اداره می شده است[28a] . وینسنت اسمیت Vincent Smithمی گوید :« کمال‌ترتیبات نامبرده مایه بسی‌شگفتی‌است ، حتی اگر با نظر اجمالی مورد توجه قرار گیرد. براستی جزئیات اداری و اینکه چنین سازمانی در قرن سوم پیش از میلاد در هند وجود داشته و با موفقیت مورد اجرا قرار گرفته است ، بیشر ما را متحیر می‌سازد ۲۸ »

یگانه نقص این دولت اتوکراسی (حکومت مطلق) بود ، ولذا بر پایهٔ زور و جاسوسی دائم اتکاء داشت . مانند سایر دیکتاتور ها چاندرا گوپتا احساس می کرد که قدرتش برپایهٔ متزلزلی قـرار گرفته است ، وهمیشه از بروز انقلاب وسوء قصد بیمناك بود . هرشب دراطاق جداگانه‌ای می‌خوابید و پیوسته دراطرافش‌چند نگهبان دیده می‌شدند . روایت‌های هندوئی که مورد قبول مورخان اروپانیز هست، حکایت می کنند که چگونه ، هنگامی که یك قحطی‌ممتد (طبق روایت مگاستنس) بهند روی آورد ، چاندرا گوپتا ، در نتیجهٔ عجز وناتوانی ، از سلطنت کناره‌گرفت و دوازده سال آخر عمر خود را همچون یك مرتاض متعلق به طائفهٔ جین بسربرد و سرانجام آنقدر گرسنه ماند تا مرد . ولترمیگوید : « وقتی که موضوع را ازهر نظر مورد توجه قراربدهیم ، زندگی یك « کرجی‌بان» خیلی بهتر از زندگی‌یك رئیس جمهور « ونیز » است ، ولی من‌معتقدم فرق زندگی‌آن دوبی ارزشتر از آن باشد که مورد بررسی قرار گیرد . »

۲ . پادشاه ـ فیلسوف

آشوکا ـ فرمان تساهل ـ هیأت های اعزامی آشوکا ـ
شکست‌او ـ موفقیت او

جانشین چاندرا گوپتا ، یعنی بیندوسارا Bindusara ، ظاهراً مردی بود کـه بکارهای فکری تمایل داشت . گفته شده است کـه وی از آنتیکوس ، شاه سوریه ، درخواست کردتاباو یك‌فیلسوف حقیقی‌یونانی هدیه کند ؛ بیندوسارا به‌آنتیکوس

اطلاع داد که در ازای یك فیلسوف حقیقی، حاضر است وجهی معتنابه بپردازد.[30] پیشنهاد او عملی نشد، زیرا آنتیکوس فیلسوفی برای فروش پیدا نکرد؛ ولی تقدیر با اعطای یك پسر فیلسوف به بیندوسارا، این خواهش را برای او برآورد.

آشوکاواردهانا Ashoka Yardhana به سال ۲۷۳ پیش از میلاد بر تخت شاهی نشست. وی خودرا فرمانروای سرزمینی یافت که خیلی وسیعتر از جمیع امپراطوری هایی بود که شاهان سابق هند دیده بودند: افغانستان، بلوچستان و سرتاسر هند معاصر باستثنای قسمت آخر هند جنوبی، که کشور تامیل یا تامیلا کام خوانده می شد. مدت زمانی وی با روحیه‌ای نظیر روحیهٔ پدربزرگش ظالمانه ولی بشایستگی بسلطنت پرداخت. یوان چوانگ که یك مسافر چینی بود ودرقرن هفتم میلادی سالها در هند بسر برده بود، می گوید: زندانی که بوسیلهٔ آشوکا در قسمت شمال پایتخت نگاهداری می‌شد، هنوز در روایت‌های هند بعنوان «جهنم آشوکا» بیاد آورده می‌شود. مخبرین او اظهار داشته‌اند که در آنجا کلیهٔ شکنجه‌های جهنم ارتودکس برای مجازات جنایتکاران بکاربرده شده‌است؛ وبراین مجازات شاه حکمی اضافه کرد مبنی براین که هیچ کس از کسانی که وارد این زندان می‌شود نباید زنده باز گردد. اما یك روز، یکی از اولیاء بودائی که بی جهت در آنجا حبس شده بود و درون یك دیگ مملو از آب افگنده شد، هیچگونه آسیبی باو نرسید. زندانبان چگونگی امر را باطلاع آشوکا رساند و آشوکا هم آمد و ماجرا را از نزدیك دید ودرشگفت شد. هنگامی که شاه خواست اززندان خارج شود، زندانبان بیادش آورد که برطبق فرمان خودش نباید از زندان، زنده خارج شود. پادشاه قوت این اظهار را تصدیق کرد و دستور داد زندانبان را در دیگ بیندازند.

می گویند هنگامی که آشوکا به قصرخود باز گشت، تغییر عمیقی درافکار اوایجادشد. دستور داد زندان‌را ویران کنند وقانون جزا را ملایمتر گردانند. در همان موقع اطلاع حاصل کرد که لشکریانش پیروزی عظیمی برطایفهٔ شورشی Kalinga بدست آورده‌اند و هزار ها شورشی را بقتل رسانده و بسیاری را باسارت گرفته‌اند. آشوکا بفکر فرو رفت و از اینهمه «عنف، کشتار و جدائی اسراء از

کسانی که دوست می‌دارند» متأثر گشت و پشیمان شد. دستور داد کلیهٔ اسراء را آزاد کنند، و اراضی را بمردم کالینگا پس داد، و برای آنها پیامی حاکی ازعذر خواهی فرستاد که درتاریخ نظیر نداشته و فقط چند تقلید معدود از آن شده‌است. سپس بآئین بودائی گروید و تا مدتی جامهٔ یك راهب برتن کرد و ازشکار رفتن و گوشت خوردن دست برداشت، و بسیر وسلوك درطریق عالی هشتگانه پرداخت[31]

فعلاً محالست بگوئیم چه قدر از مطالب فوق افسانه وچه‌قدرش تاریخ‌است؛ و نمی‌توانیم ازیك چنین فاصلهٔ دور، عواملی کـه پادشاه را باین کار برانگیخت ببینیم. شاید وی متوجـه رشد و نمو بودیسم شده بود، و خیال می کرد آئین جوانمردی و صلح گستری آن، می‌تواند آیین مطلوب و مناسبی برای ملت خود فراهم کند و بدین‌وسیله وی را ازاستخدام پاسبان‌های بیشمار آسوده کند. درسال یازدهم سلطنت، آشوکا بصادر کردن برجسته‌ترین فرمانهای تاریخ حکومت خود آغاز نهاد، ودستورداد این فرمانها را برصخره‌ها وستونها باجملات ساده و زبان‌های محلی حك کنند، تا هرهندوی با سواد بتواند معانی آنها را بفهمد. **سنگ‌نبشته‌ها** تقریباً درسراسر خاك هند دیده شده‌است، از ستونها، ده ستون درجای خودباقی مانده، و محل بیست ستون دیگر معلوم گشته است. دراین فرمانها، می‌بینیم که امپراطور کیش بودائی را بطور کامل پذیرفتـه، و اصول آن را با عزمی ثابت در آخرین حوزهٔ امورانسانی یعنی سیاست اجراء کرده‌است. این بدان‌می‌ماند که‌یك امپراطور معاصر ناگهان اعلام کند که ازاین پس اصول مسیح را بکارخواهدبست.

اگرچه‌این فرمانها، دربارهٔ آئین‌بودایی‌است، ولی بنظرما کاملاً دارای جنبهٔ مذهبی نیست. دراین‌احکام زندگی بعدی قبول شده وازاین رهگذر معلوم می‌گردد که شکا کیت بودا چه زود جای خودرا به‌ایمان پیروانش داده‌است. اما درآنها هیچ ازاعتقاد بیك خدای شخصی‌اظهاری نشده واساساً ذکری ازاین خدا نرفته است.[32] همچنین کلمه‌ای راجع به بودا درآنها پیدا نمی‌شود. دراین فرمانها نشانی از علقهٔ به‌الهیات نیست: فرمان سارنات Sarnath طالب‌هم‌آهنگی درعبادتگاه است، وبرای کسانی کـه باتولید شقاق در صدد تضعیف آن برمی‌آیند، مجازاتهایی تجویز

می کند؛ [۳۴] ولی سایر فرمانها مکرر تساهل مذهبی را تعلیم می‌دهند. دستور چنین است که مردم باید هم به‌برهمن‌ها و هم به روحانیون بودا صدقه بدهند، واز سایر کیشهای مردم بد نگویند. شاه چنین اعلام می کند که کلیهٔ اتباع او، اطفال اویند، وبدستاویز گوناگون بودن کیشهای آنان تبعیض نسبت بهیچیک قائل نخواهد شد. [۴۳] درسنگ نبشتهٔ شمارهٔ دوازدهم تقریباً باقتضاءِ روز چنین نوشته شده است:

> ذات مقدس و بخشیدهٔ شاهنشاه نسبت بافراد کلیه فرقه‌ها و کیشها، اعم‌از ریاضت کشان و خانه‌دارها بااعطای خلعت و بعمل‌آوردن انواع و اقسام احترامات، تجلیل و احترام‌می کند. ولی ذات مقدس شاهانه آنقدر که مایلست جوهر مطلب در کلیهٔ مذاهب رشد و نمو کند، اعتنائی به‌هدایا ویا احترام ظاهری‌ندارد. رشد جوهر مطلب شکلهای مختلف بخودمی گیرد. ولی ریشه واساس آن، خودداری ازسخن گفتن‌است؛ یعنی، شخص نباید فقط به‌عقیدهٔ خود احترام بگذارد، یا عقاید دیگران را بدون علت بی‌قدر و بی‌اعتبار گرداند. تحقیر فقط باید برای جهاتی معلوم و مشخص صورت گیرد، زیرا فرقه‌های دیگر نیزهریك بجهتی ازجهات شایستهٔ احترامند.
>
> با عمل کردن بدین‌شیوه، هرفرد مقام و مرتبت فرقهٔ خود را بالا می برد، و در عین‌حال به‌فرقه‌های دیگر مردم نیز خدمت می کند. ولی با عمل کردن بطریقهٔ مخالف آن، آدمی به‌فرقهٔ خود آسیب و بفرقه‌های سایر مردم زیان می‌رساند... سازش و هم‌آهنگی‌شایسته و ستوده است.

مفهوم «جوهر مطلب» در **فرمان دوم ستون** بیشتر توضیح گشته است. «قانون تقوی عالیست. ولی قانون تقوی درچه چیز نهفته است؟ قانون تقوی دراین چیزهاست: بی‌تقوایی اندك، اعمال نیك فراوان، شفقت، رادی، راستگوئی، و صفا.» آشوکا برای آنکه سرمشقی‌هم داده باشد، بمأموران خود دستور داد در همه‌جا مردم را چون اطفال خویش بدانند، و با آنها به‌شکیبائی و بمهربانی رفتار کنند، و هرگز آزارشان نرسانند و بدون علت موجه، آنها را بزندان نیفکنند؛ ودستور داد این تعلیمات را در فاصله‌های معین باطلاع مردم برسانند[۳۵].

آیا این فرمانهای اخلاقی نتیجه‌ای در اصلاح رفتار مردم داشت؟ شاید در ترویج اندیشهٔ آهیمسا، وترغیب طبقات عالیهٔ مردم هند بپرهیز ازخوردن گوشت

و نوشابه‌های الکلی تأثیری کرده باشد.[۳۶] خود آشوکا به‌اثر بخش بودن وعظ های سنگ نبشتهٔ خویش، اطمینان کافی داشت؛ درسنگ‌نبشتهٔ چهارم اعلام می کند که چه نتایج شگفت‌آوری ازاین عمل بدست آورده است؛ مطلبی که باختصار درین باره نوشته است، تصویر روشنی از شریعت او را بدست می‌دهد:

اینك بعلت آنکه ذات مقدس بخشندهٔ شاهانه عمل به‌تقوی کرده است، طنین طبل جنگ تبدیل یافته به‌طنین قانون . . . برخلاف آنچه درسالهای قبل اتفاق افتاده، اینك بعلت تلقین قانون تقوی بوسیلهٔ ذات مقدس و بخشندهٔ همایونی، خودداری از کشتار موجودات زنده بعنوان قربانی و پرهیز ازقتل موجودات جاندار رو بکاهش‌نهاده؛ و سلوك و رفتار شایسته نسبت به قوم وخویش و برهمن‌ها، اطاعت از والدین و ازبزرگتران رو بافزایش گذاشته است. بدین‌سان، عمل به قانون تقوی بطرق مختلف افزایش یافته، و ذات‌مقدس و بخشندهٔ شاه، سعی خواهد کرد اجرای این قانون باز توسعه یابد.

پسران: نوه‌ها و نبیره‌های ذات مقدس وبخشندهٔ شاه، موجبات آن را فراهم خواهند کرد که عمل باین قانون تازمانی که قوهٔ ازلی جهان متلاشی می گردد، توسعه یابد.

شاه نکونهاد درباره تقوای‌مردم ووفاداری پسران‌راه مبالغه پیمود. اوخود در راه مذهب جدید، رنج فراوان کشید؛ خود را رئیس کلیسای بودائی کرد، و هدایائی برای آن داد، و ۸۴۰۰۰ صومعــه برای آن ساخت،[۳۷] و بنـام آن در سراسر کشور، برای حیوانات و انسانها بیمارستانها تأسیس کرد.[۳۸] آشوکا، بهمهٔ قسمت‌های هند و سیلان وحتی سوریه و مصر و یونان[۳۹] مبلغان بودائی فرستاد؛ و شاید در یونـان همین مبلغان بودائی در پیدایش اخلاقیات مسیحی کمك هائی کرده باشند؛ و کمی پس از مرگ او، مبلغان هندوستان را ترك کردند تا بشارت بودا را به‌تبت وچین و مغولستان و ژاپون، برساننـد. آشوکا علاوه بریك چنین فعالیت در قلمرو مذهب، با شوق و حرارت برتق وفتق امور دنیوی امپراطوری خود می‌پرداخت؛ اشتغال او بچنین کارها طولانی‌بود، ودرکلیهٔ‌ساعات برای‌رسیدگی بامور عامه، خودرا دردسترس همکاران مخصوص خویش می گذاشت.[۴۱]

عیب بزرگی او خودپسندی بود؛ مشکل است کسی درآن واحدهم فروتن وهم مصلح‌باشد. درهرفرمان، احترام فراوانی که برای نفس‌خود قائل بود منعکس شده، و ازاین رهگذر باید او را بطورکامل برادر مارك اورل دانست. از این امر

آگاه نشد که برهمن‌ها از او نفرت دارند و منتظر فرصت‌اند، تا اورا نابود کنند، همچنان که کهنهٔ شهرطبس هزارسال پیش ازاو، ایخناتون را نابود کردند. نه‌تنها برهمن‌ها که برای‌خود وبرای خدایان‌بکشتارحیوانات می‌پرداختند، بلکه هزاران نفر ازشکارچیان وماهیگیران، ازاین فرمان‌ها که بیجان کردن حیوانات را محدود ساخته بود رنجیده خاطر شدند؛ حتی دهقانان از این فرمان: «نباید گاو را در صورت وجود موجودات زنده در درون آن، بر آتش نهند»[۴۲] ناخرسند بودند. مختصر آن که نیمی ازمردم امپراطوری، منتظر مرگ آشوکا بودند.

یوان چوانگ نقل می کند که برطبق روایت بودائی، آشوکا در سالهای آخر عمر از طرف نوهٔ خود، که بکمك مأموران دربار فعالیت می کرد، معزول گشت. بتدریج تمام قدرت ازشاه پیر گرفته‌شد، و هدایای او به‌معبد بودائی بانتها رسید. جیرهٔ کالا و حتی خواربارآشوکا کاسته شد، تا سرانجام روزی رسید که‌تمام بهرهٔ او از خواربار، نصف میوهٔ Amalaka بود. شاه بااندوه و تاثر بآن نگاه کرد، و سپس آن را بنزد برادران بودائی فرستاد و خبر داد که جز این چیزی ندارد بآنها بدهد.[۴۳] ولی حقیقت آنست که ماز سالیان آخر عمر او وحتی سال‌مرگ او، اطلاعی نداریم. طی یك نسل که از فوت وی‌گذشت، امپراطوری او نیزمانند امپراطوری ایخناتون قطعه قطعه شد. وقتی معلوم شد که حاکمیت و اقتدار پادشاهی ماگادها بیشتر برپایهٔ استوار و بی‌حرکت سنت‌ها نهاده شده تا برسازمان نیروها، دولت ها یکی پس از دیگری از متابعت پادشاهی پاتالیپوترا سرپیچی کردند. اخلاف آشوکا تا قرن هفتم بعد از میلاد به حکومت بر ماگادها ادامه دادند؛ ولی سلسلهٔ موریائی که چاندراگوپتابنیان نهاده بود، با کشته شدن شاه Brihadratha بپایان رسید. دولت‌ها برپایهٔ ایده‌آلها بنانمی‌شوند، بلکه برطبیعت افراد آدمی استوار می گردند.

ازنظر سیاسی، آشوکا شکست خورد؛ از نظر دیگر، وی یکی ازبزرگترین کارها را درتاریخ بانجام رساند. درعرض ۲۰۰ سال پس از مرگ او، مذهب‌بودائی درسراسر هند انتشاریافت، و بفتوحات بی‌خونریزی خود درآسیاآغاز نهاد. اگر

امروز از **کاندی** Kandy در سیلان گرفته تا **کاماکورا** Kamakura در ژاپون چهرهٔ آرام «گواتاما» بافراد انسانی فرمان‌می‌دهد که باهم مهربان باشند وصلح و آشتی را دوست بدارند، تااندازه‌ای ازاین رهگذر است که روزگاری یك‌مرد خیالپرست و شاید یك مرد پاك برتخت سلطنت هند جلوس کرده بود.

۳. عصر طلائی هند

دورهٔ تهاجم - شاهان کوشان - امپراطوری گوپتا - مسافرت‌های فا - هین - احیای ادبیات - هونها در هند - هارشای سخاوتمند - مسافرت‌های یوان چوانگ

ازهنگام مرگ آشوکا تاامپراطوری گوپتاها، یعنی نزدیك به‌هشتصد سال، کتیبه‌ها واسناد هندوئی بقدری کم‌است که سراسر تاریخ این‌مدت، درتیرگی‌محو گشته است. ۴۴ ولی این دوره را نمی‌توان ضرورتاً عصر ظلمت خواند؛ چه دانشگاههای بزرگی‌نظیر دانشگاههای تخسیلا بفعالیت‌خود ادامه می‌دادند، ودر قسمت شمال‌غربی هند با نفوذ معماری ایران وحجاری یونان بلافاصله بعداز حملهٔ اسکندر بهند، تمدن شکوفانی بوجود آمد. در قرنهای اول و دوم قبل از میلاد، سوریه‌یی‌ها و یونانیان وسکه‌ها به‌پنجاب روی آوردند، وآنرا تصرف کردند ودر آنجا برای مدت سیصدسال‌فرهنگ یونانی - باختری Greco - Bactrian را برقرار ساختند. در قرن اول، که ما از رهگذر کوتاه فکری خود آنرا عصر مسیحی می‌خوانیم، کوشانها Kushans که طایفه‌ای‌ازآسیای میانه بودند و پیوند خویشی با ترکها داشتند، کابل را تصرف کردند وآن را بعنوان پایتخت قرار دادند وسپس سلطهٔ خود را در سراسر هند شمال‌غربی و قسمت اعظم آسیای میانه توسعه‌دادند. در زمان فرمانروایی بزرگترین شاهان آنها، **کانیشکا** Kanishka، فنون و علوم پیشرفت کرد: حجاری‌یونانی- بودائی‌بعضی ازعالیترین شاهکارهای خودرا بوجود آورد، وچندبنای عالی درپیشاور، تخسیلا، **ماتورا** Mathura پی‌افکنده شد، ودر **چراکا** Charaka فن طبابت ترقی کرد، و **ناگارجونا** Nagarjuna و **آشواغوشا** Ashvaghosha شالد های **ماهایانابودیسم** Mahayana Buddhism را بنیاد نهادند و این امر به‌پیروزی گواتاما درچین وژاپون کمك کرد: کانیشکا، نسبت‌به کیشهای

فراوان تساهل روا داشت، باخدایان متعدد آزمایشها کرد؛ سرانجام، بودیسم اساطیری جدید را پذیرفت که بنا براصول آن بودا خداست و آسمانها پراز بودی ساتوا و آرهات است؛ شورای بزرگی از الهیون بودائی فرا خواند تا آئین بودا را برای قلمرو فرمانروایی او بصورتی منتظم و مضبوط درآورند؛ وخود نیز در ترویج آئین بودا آشوکای ثانی گردید. شورای مزبور ۳۰۰،۰۰۰ **سوترا** تصنیف کرد، و ازیك سو فلسفهٔ بودا را تا سرحد احتیاجات روحی مردم عادی تنزل داد و از سوی دیگر بودا را بمسند الهی نشاند.

دراین ضمن چاندرا گوپتای اول (که علی رغم اسم و شماره‌اش از چاندارا گوپتای موریائی کاملاً جدا است) در ماگادها سلسلهٔ شاهان بومی را بنام گوپتا بنیادنهاد. جانشین‌او **ساموداگوپتا** Samudragupta طی پنجاه سال سلطنت، خود را در زمرهٔ یکی از بزرگترین شاهان تاریخ دراز هند درآورد. وی پایتخت‌خود را ازپالیپوترا به **آیودهیا** Ayodhya که مسکن قدیمی‌رامای اساطیری‌است، انتقال داد و لشکرها ووصول کنندگان مالیاتی خویش را به‌بنگال، آسام، نپال و هند شمالی‌گسیل داشت، وگنجهایی راکه ازدولت‌های زیردست تحویل می‌شد، صرف ترقی ادبیات، علم، دین و فنون کرد. خود او درفاصلهٔ دورهای جنگ، بعنوان یك شاعروموسیقی‌دان افتخاراتی بدست‌آورد. پسراو **ویکرامادیتیا** Vikramaditya (خورشید قدرت)، این فتوحات مادی و معنوی را توسعه داد، و از درام نویس بزرگ، **کالیداسا** Kalidasa حمایت می کرد، و در پایتخت **اوجین** Ujjain محفل درخشانی از شعراء و فلاسفه و هنرمندان و دانشمندان و محققان ترتیت داد. بدوران فرمانروایی این‌دوپادشاه، هند بچنان پیشرفت‌هائی نائل گشت که اززمان بودا چنین ترقیاتی نصیب هند نشده‌بود، و چنان وحدت سیاسی درهند برقرارشد که فقط عصرآشوکا واکبرشاه می‌توانست باآن برابری کند.

از شرحی که **فا ـ هین** Fa-hien دربارهٔ مسافرت خود بهند، در اوائل قرن پنجم مسیحی داده است، می‌توانیم به‌شمّه‌ای ازتمدن گوپتا دست یابیم. فا ـ هین، ازجمله بودائی‌هایی بود که در این دورهٔ طلائی از چین بهند آمدند؛ و این زوار

شاید تعدادشان خیلی کمتر از تجار و سفرایی بود که با وجود موانع کوهستانی، اینك ازشرق وغرب (حتی از روم) به‌هندآرام یافته وارد می‌شدند، وآن را بامراسم و عقاید خارجی آشنا می‌ساختند. فا-هین، پس از بخطر انداختن جان خود در حین عبور از چین باختری، در کمال سلامت بهند رسید، و بدون اینکه کسی مزاحمش گردد و یا با دزدان روبرو شود، سراسرهند را سیاحت کرد.[۴۵] ازسفرنامهٔ او چنین برمی‌آید که شش سال طول کشید تا بهند رسید، و شش سال هم درهند طی کرد وبه سه‌سال هم‌احتیاج داشت تا ازطریق سیلان وجاوه به‌خانهٔ خوددرچین مراجعت کند.[۴۶] ثروت و کامکاری وفضیلت وخوشبختی‌هندوها وآزادی اجتماعی و دینی آنان را، بالحنی تحسین‌آمیز شرح می‌دهد. از تعداد شهر های هند و وسعت و جمعیت آنها و از بیمارستانهای مجانی و سایر مؤسسات خیریه که جابجا دیده می‌شد*، و تعداد دانشجویان دانشگاه ها وطلاب صومعه ها، وسعت و شکوه کاخهای شاهانه،[۴۸] درشگفت شده بود. توصیفات او جنبهٔ خیالی وجابلقایی دارد مگر درمورد قطع دست راست بزهکاران:

> مردم بیشمارند وخوشبخت؛ آنها احتیاجی بآن ندارند که لوازم خانه وزندگی‌را به‌ثبت برسانند ویا بدادگاههای محلی مراجعه و بقوانین خود توسل جویند؛ فقط افرادی که در اراضی‌سلطنتی مشغول‌فلاحتند، باید یك‌قسمت ازآنچه‌را بدست می‌آورند. تحویل بدهند. اگر مایل باشند بروند، می‌روند، و اگر بخواهند بمانند، می‌مانند. پادشاه بدون اجرای اعدام ویا مجازات جسمی حکومت می کند. ازجنایتکاران جریمهٔ مختصری اخذمی گردد... حتی‌درمواردِاقدام به‌انقلاب مکررظالمانه، فقط دستهای راست شورشیان‌قطع می‌شود.... درسراسر کشور، مردم موجود زنده‌ای نمی کشند، پیاز وسیرهم نمی‌خورند. تنها چاندالاها مستثنی هستند.... درآن کشور مردم خوك و ماکیان نگاه نمی‌دارند، و اغنام و احشام زنده را نمی‌فروشند؛ دربازارهایش قصابی ونوشابه‌فروشی وجود ندارد.[۴۹]

فا-هین متوجه نگردیده بود که برهمن‌ها که اززمان‌آشوکا، موردبی‌مهری سلسلهٔ موریائی‌واقع‌شده‌بودند، اکنون‌مجدداً درتحت‌فرمانروائی‌شاهان‌شکیب‌پیشهٔ گوپتا کسب نیرو می کنند وثروتمند می‌شوند. برهمنان سنت های ادبی و مذهبی

---

* این مؤسسات سه قرن قبل از ساختمان نخستین بیمارستان در اروپا یعنی بیمارستان موسوم Maison Dieu که در قرن هفتم بعد از میلاد تأسیس شد، وجود داشته‌اند.[۴۷]

دورهٔ ماقبل بودا را از نو زنده کردند و زبان سانسکریت را در سراسر هندبصورت زبان اسپرانتوی محققان درآوردند. در تحت تأثیر و نفوذ آنها و حمایت دربار بود که‌حماسه‌های‌بزرگ‌هندوئی‌یعنی، مهابهارات‌وراما یانا Ramayana و Mahabharata بشکل و صورت فعلی‌تحریر گردید[۵۰]. همچنین، بدوران این سلسله، هنربودائی بصورت نقاشی آبرنگ بر روی گچ در غارهای آجانتا Ajanta، باوج خود رسید. بنظر یك‌محقق معاصر هندو، «تنها نامهای کالیداسا، وارهامیهیررا Varahamihira، گوناورمان Gunavarman، واشوباند و Vashubandu، آریابهاتا وبرهما گوپتا کافی است که این عصر را دراوج عظمت خود نشان بدهد.»[۵۱] هاول می گوید: «یك تاریخ نگار بیطرف‌می‌تواند بحق خیال کند که بزرگترین پیروزی‌تشکیلات‌اداری انگلیس در هند، این خواهد بود که هندرا از آنچه هند درقرن پنجم بعدازمیلاد دارا بوده، برخوردار سازد»[۵۲]

زمانی که این‌فرهنگ بومی‌دردورهٔ‌اقتدار خودبود، بدست امواجی ازحملات هونها، که اکنون هم آسیا و هم اروپا را تهدید می کرد، از پیشرفت بازماند، و بدینسان هند نیزمدت زمانی‌مانند روم به ویرانی افتاد. درآن‌هنگام که‌آتیلا، اروپا را تاراج می کرد، تورامانا Toramana به تصرف مالوا Malwa سرگرم بود، مهیرا گولای وحشتناك Mihiragula فرمانروایان گوپتا را از سریر سلطنت پائین می‌آورد. هند یك قرن تمام از نو گرفتار آشوب وبی‌نظمی شد. سپس مردی‌ازشاخهٔ خاندان گوپتا، یعنی‌هارشا- واردهانا Harsha-Vardhana هندشمالی رامجدداً‌تسخیر کرد و پایتخت خود را در کانوج Kanauj مستقر ساخت و مدت چهل و دو سال به یك قلمرو وسیع آرامش‌وامنیت بخشید، ودرآن سرزمین هنرها وادبیات‌بومی از نو به پیشرفت‌افتاد. وسعت وشکوه وکامکاری کانوج را از یك خبر باورنکردنی می‌توان حدس زد و آن اینست: موقعی که مسلمانان هند را بسال ۱۰۱۸ میلادی غارت کردند، ده هزار معبد آن را با خاك یکسان ساختند[۵۳]. باغهای عمومی هند و استخرهای مجانی آن، فقط جزء کوچکی از احسان و نکوکاری سلسلهٔ جدید را تشکیل می‌داد. هارشا خود ازآن شاهان نادرالوجودی بود که آیین

پادشاهی را ـ البته فقط برای مدتی کوتاه ـ چنان جلوه گر می‌سازند که گوئی این آیین بهترین نوع حکومت هاست. هارشا دارای جذابیت شخصی و کمالات ذاتی بود، اشعاری گفته و درامهائی نوشته است که حتی در هند امروز نیز خوانده‌می شود؛ اما هیچ نمی گذارد که این‌ضعف‌ها مزاحم کشورداری شایستهٔ او شود. یوان چوانگ می‌نویسد: «وی از کار خسته نمی‌شد، و روز برای او خیلی کوتاه‌بود؛ بقدری بانجام کارهای نیك علاقه‌داشت که خوابیدن را فراموش می کرد[۵۴].» در آغاز شیوا Shiva پرست بود، ولی بعد بآیین بودا گروید، و در نکوکاریهای‌دین دارانهٔ خود آشوکای ثانی شد. خوردن غذای حیوانی را ممنوع کرد، و در سراسر کشور آسایشگاههائی برای مسافران ساخت وهزاران پرستشگاه بودائی در کنار گنگ بنیاد نهاد.

یوان چوانگ که از معروفترین‌بودائیهای چین بود، وهند را زیارت کرده می گوید که هرپنج سال یك‌بار هارشا جشن بزرگ خیریه را اعلام می کرد، ودر این جشن اولیاء همهٔ ادیان و تمام فقراء و مستمندان کشور را دعوت می کرد. در این اجتماع، رسم چنین بود که تمام مازاد خزانهٔ دولت که از پنج سال پیش گرد آورده‌شده بود، بعنوان خیریه بین‌عامه توزیع‌می‌شد. یوان‌وقتی می‌دید که‌مقداری زیاد طلا، نقره، سکه، جواهرات، لباسهای عالی، پارچه‌های زری ظریف‌دروسط میدان آزاد ریخته‌اند و در اطرافش یك صد کلاه فرنگی که هر کدامش هزار نفر را درخود جای می‌داد، برپای ساخته‌اند سخت تعجب می کرد. سه روز صرف برگزاری مراسم دینی می‌شد؛ روز چهارم (اگربتوان سخنان این زائر غیرموثق را باور کرد)، توزیع صدقه آغاز می گشت. ده‌هزار راهب بودائی اطعام می شدند و بهر کدام یك مروارید، لباس، گل و عطر ویك صد قطعه طلا اعطاء می‌گردید. سپس تقریباً بهمین مقدار، به برهمن‌ها صدقه داده می شد؛ سپس نوبت به جین ها و سایر فرقه‌ها می‌رسید، و آن‌ گاه مستمندان و ایتام فقیر که از گوشه و کنار آمده بودند، ازاین‌خوان یغما برخوردار می‌شدند. گاهی‌امر توزیع سه یا چهار ماه طول می کشید. در پایان هارشا خرقهٔ گرانبهای خودرا که مزین به جواهرات

بود از دوش برمی گرفت و آنرا بر خیرات می‌افزود ۵۵ .

خاطرات یوان چوانگ نشان می‌دهد که روح عصر توأم بایك نوع نشاط و وجد عارفانه بوده است . این تصویر بسی دل‌انگیزاست وحکایت ازاین می کند که هند درمیان سایر کشورها شهرت داشته است که این آریستوکرات چینی آسایش زندگی‌خودرادرچانگ‌آن Ch'ang-an آن‌ناحیهٔ دوردست‌ترك گفت، وازچین‌غربی نیمه‌متمدن عبور کرد ، وازراه تاشکند وسمرقند (که درآن‌زمان‌خود شهرآبادی می‌بود) گذشت و از طریق هیمالیا به هند آمد و سپس مدت سه سال در دانشگاه صومعه‌ای نالاندا Nalanda با جد و جهد بتحصیل پرداخت . شهرت علمی و شأن‌و مقام وی موجب شد که شاهزادگان هند دعوت هائی از او بعمل آورند . چون هارشا شنید که یوان در دربار کومارا ، شاه آسام می‌زید ، به کومارا فرمان داد تا در معیت یوان به کانوج بیاید . کومارا ، این فرمان را رد کرد و گفت هارشا می‌تواند سر مرا بدست‌آورد اما نمی‌تواندمیهمان‌مرا بگیرد . هارشاجواب‌داد :«من به خاطر سرتست که میخواهم دچار زحمت شوی . » و کومارا آمد . هارشاازدانش و حسن سلوك یوان در شگفت شد ، و انجمنی از برجستگان بودائی فراهم آورد تا بتفسیرات یوان دربارهٔ شریعت Mahayana گوش فرا دارند . یوان رسالهٔ خود را بر دروازه‌کاخی کوبید که قرار بود در آنجا بمباحثه پردازد ، و در حاشیهٔ آن بر طبق رسم آن روز چنین نوشت : « اگر کسی در اینجا برهان خطا بیابد و بتواند آنرا رد کند، حاضرم سرم بدست او از تن جدا گردد.» مباحثات هجده روز طول کشید،ولی‌یوان(چنانکه‌خودگزارش‌می‌دهد) به‌همهٔ‌ایرادات پاسخ‌گفت و کلیهٔ‌زندیق‌ها را حیران کرد .(گزارش دیگرمی‌گوید‌که مخالفان اوباآتش زدن جایگاه کنفرانس بموضوع خاتمه دادند.)۵۶ پس ازماجراهای‌بسیار، یوان به چانگ ـ آن بازگشت و پادشاه روشنفکر آن دیار یادگارهای مقدس بودائی را که این **پولو** مقدس همراه آورده بود ، در معبدی بسیار فخیم جای داد و دسته‌ای از محققان را در اختیارش گذاشت تا در ترجمهٔ نوشته‌های خطی ، که ازهند خریده بود ، باو کمك کنند .۵۷

بااین همه که گفته شد ، حکومت هارشا مصنوعی و ناپایدار بود ، زیرا بنیاد آن برتوانائی وبخشندگی یك پادشاه فناپذیر استوار بود . چون هارشا درگذشت مردی غاصب برتخت شاهی نشست و بدین‌سان ناهنجاریهای آیین پادشاهی هویدا گشت . آشفتگی حکمفرما شد و تا قریب هزارسال، اوضاع بااین‌صورت باقی‌ماند. دراین موقع هند مانندارو پا ، قرون وسطای خودرا طی‌می کرد، واقوام وحشی‌بر آن حمله کردند و درنتیجه هند به تصرف آنان در آمد و تجزیه شد و اموالش را بیغما بردند . هند از صلح ووحدت بی‌بهره ماند تاآن هنگام که اکبرشاه بزرگ ظاهر گردید .

۴ . تاریخچهٔ وقایع راجپوتانا

سامورای هند ـ عصر بهادری ـ سقوط چیتور

این عصر ظلمت با حماسهٔ **راجپوتا** Rajputana یك‌دم روشن گردید . اینجا ، درایالتهای **موار** Mewar ، **مارواو** Marwar ، **آمبر** Amber ، **بیکانر** Bikaner ، و چندین شهر دیگر که همه نامهای خوش آهنگ دارند ، مردمی نیمه بومی و نیمه سکه‌یی و هونی ، یك گونه تمدن فئودالی درتحت فرمانروائی راجه‌های سلحشور برپای کرده بودند که بیشتر به هنر زندگی دلبستگی داشتند تا زندگی هنر . این مردم کار ساختمان تمدن خود را با شناسائی اقتدار موریاها و گوپتاها آغاز نهادند ؛ وبا دفاع از استقلال خود واستقلال تمام هند دربرابر تاخت وتاز اردوهای مسلمان‌بکارخود پایان دادند. غیرت وشجاعت‌نظامی که معمولاً بانام هند توأم نیست* وجه امتیاز این طوائف‌بود ؛ واگربتوان به گفته‌های مورخ ستایشگر هند یعنی **تود** Tod اعتماد کرد ، هرمرد راجپوت ، یك مرد جنگی غیور و بی‌باك بود (Kshatriya) ، و هر زن راجپوت یك قهرمان . خود این نام راجپوت‌ها بمعنی « پسران شاهان » است ؛ و اگر آنها گاهی کشورشان را **راجستان** میخواندند ، ازاین جهت بود که می‌خواستندآنرا «خانهٔ شاهی» قلمداد کنند .

---

* ولی آریان دربارهٔ هند باستانی می‌نویسد : «درجنگ ، هندیان از همهٔ نژادهای ساکن آسیا در آن موقع ، دلیرتر بودند.»۵۸

همهٔ مهملات و دلبریها ـ تمام آن شجاعت ها ، وفاداری ها ، زیبائی ها ، کتیبه‌های‌خانوادگی ، سموم ، قتلها ، جنگ ها ، اسارت زن ها ـ که روایت های اروپایی به **دورهٔ شوالیه‌گری** نسبت می‌دهند، می‌توان در تاریخ این امارت نشینهای پردل و جرأت پیدا کرد . تود می گوید : « سران طوائف راجپوت از تمام فضائلی که درشوالیه گری غرب وجود داشت، برخوردار بودند، ودر کمالات معنوی بر آنها بسی برتری داشتند .» زنان زیبائی داشتند که هنگام سردادن در راه آنان هیچ درنگ نمی کردند ، و زنان نیز زنده زنده سوختن و همراه شوهر به‌قبر رفتن را صرفاً آداب‌دانی و نراکت تلقی می کردند . بعضی زنان تحصیل کرده و مهذب بودند ؛ برخی از راجه‌ها ، شاعر یا دانشمند بودند ؛ و مدت زمانی یك‌نوع نقاشی ظریف باآب رنگ به‌سبك قرون وسطائی ایران ، دربین آنان رواج داشت . مدت چهار قرن ثروت آنان روزبروز افزایش می‌یافت و بدانجا رسید که می‌توانستند ، مبلغ ۲۰٫۰۰۰٫۰۰۰ دلار برای تاجگذاری شاه موار خرج کنند .[۶۰]

غرور وتراژدی آنها این بود که جنگ‌را عالیترین هنرها می‌دانستند، وآنرا یگانه کارشایسته‌ودرخور هرراجپوت‌شریف می‌انگاشتند. همین زوحیهٔ سپاهیگری آنان را قادر ساخت تاباشجاعتی تاریخی‌دربرابر مسلمانان ازخود دفاع کنند،* ولی همین روحیه کشورهای کوچك آنان را دراثر منازعه چنان متفرق و ناتوان نگاه داشته بود که با همهٔ شجاعت خود نتوانستند تا پایان کار از خود محافظت کنند . شرحی که تود از سقوط چیتور ، یکی از پایتخت های راجپوت ، می‌دهد مانند افسانه‌های مربوط به **آرثر** Arthur ویا شارلمانی رمانتیك است ؛ حقیقت آنکه (زیرا این داستانها صرفاً برپایهٔ روایت های مورخان بومی قرار گرفته که خیلی به میهن خود وفادار بوده‌اند و در نتیجه نمی‌توانستنداند عاشق حقیقت باشند) این **وقایع شگفت آور راجستان** ممکن‌است‌مانندداستان‌مرگ **آرثر** Lemorte D,arthur یا سرود **رولاند** Le Chanson De Roland افسانه‌ای‌باشد . درین تاریخچه چنین

---

* کنت کیسرلینگ دربارهٔ چیتور می گوید: « درهیچ‌جای‌دنیا یك‌چنین صحنه‌ای‌ازدلاوری وبهادری ویا آمادگی شرافتمندانه برای مردن ، بوجود نیامده است »[۶۱]

آمده که مهاجم مسلمان ، یعنی علاءالدین ، نمی‌خواست چیتور را متصرف شود ، بلکه طالب شاهزادهٔ **پودمینی** Pudmini (عنوانی‌است که فقط بر اشخاص فوق‌العاده زیبا اطلاق می‌شود) بوده‌است . سپهسالار مسلمان حاضرشد از محاصره دست‌بردارد بشرط آنکه حکمران چیتور شاهزاده‌خانم را تسلیم کند . چون این درخواست رد شد ، علاءالدین چنان موافقت کرد که اگر باو اجازه داده شود پودمینی را **ببیند** عقب‌نشینی خواهد کرد . سرانجام گفت که اگر باو اجازه داده شود تا پودمینی را همینقدر در آئینه تماشا کند عزیمت خواهد کرد ؛ ولی باین درخواست هم ترتیب اثر داده نشد . بجای موافقت با پیشنهادهای او، زنان چیتور دردفاع از شهرهمدوش مردان شدند ؛ و چون راجپور ها مرگ زنان و دختران خود را در کنار خویش دیدند همه تاآخرین نفس‌جنگیدند وهمه مردند . هنگامی که علاءالدین به‌پایتخت درآمد ، نشانی از زندگی انسانی بدرون دروازه‌های شهرنیافت؛ تمام مردان درنبرد کشته شده بودند و زنان نیز طی مراسم هولناك Johur خودرا زنده بآتش سوخته بودند .۶۲

۵ . جنوب در اوج عظمت

سلطنت‌های دکن - ویجایانگار - کریشنارایا - شهر بزرگ قرون وسطائی
قوانین - هنرها - دین - تراژدی

هرچه مسلمانان در هند بیشتر پیشرفت می کردند ، فرهنگ بومی بیشتر بسوی جنوب پس می کشید ؛ و درپایان این‌دورهٔ قرون‌وسطائی عالیترین‌پیشرفتهای تمدن هندو ، ازآن دکن بود . تا چندی قبیلهٔ چالیوکا Chalyuka کشور مستقلی بنیاد نهاد که مرزهای آن تا هند میانه امتداد داشت ، و در عصر پولاکشین دوم Pulakeshin ، قدرت و جلال این کشور بدانجا رسید که توانستند هارشا را شکست دهند ، و یوان چوانگ را بسوی خود جلب کنند و سفیر برجستهٔ خسرو دوم شاهنشاه ایران را پذیرا شوند . در زمان سلطنت همین پولاکشین و در قلمرواو بود که عالیترین نقاشیهای هندی - یعنی نقاشی‌های روی گچ ، در آجانتا تکمیل گشت . پولاکشین بدست شاه پالاواس Pallavas برافتاد ، و این پادشاه مدتی یگانه

مرد صاحب اقتدار در هند میانه شد. در انتهای جنوبی هند، و در قرن اول بعداز میلاد، پاندیاها Pandyas قلمروی ایجاد کردند که شامل مادورا Madura، تینولی Tinnevelly و قسمت‌هائی از تروانکور Travancore می‌شد؛ پاندیاها، شهر مادورا را بیکی از عالیترین شهرهای قرون وسطائی هندو مبدل کردند، و آن را با یك معبد عظیم و هزاران آثار کهتر در هنر معماری، زینتش دادند. آنها نیز بنوبهٔ خود اول بتوسط چولاها Cholas، و بعد بتوسط مسلمانان مغلوب گشتند. چولاها بر ناحیه بین مادورا و مدرس و از آنجا طرف مغرب نواحی شهر میسور حکومت می کردند. چولاها تاریخ درازی دارند چنانکه نامشان در فرمانهای اشوکا ذکر گردیده‌است؛ ولی تا قرن نهم اطلاعی از آنان نداریم؛ و دراین قرن بیك سلسله فتوحات نایل شدند و از سراسر هند جنوبی و حتی سیلان برای آنها باج وخراج می‌رسید. سپس قدرت آنان روی بافول نهاد، و زیر سلطهٔ بزرگترین کشورهای جنوبی یعنی ویجایاناگار vijayanagar*

ویجایاناگار که هم نام کشور و هم پایتخت آنست، نمونهٔ اندوه آوری است از شکوه فراموش شدهٔ روزگاران گذشته. این کشور در دوران عظمت خود کلیهٔ امارت‌نشین‌های بومی شبه‌جزیرهٔ سفلی و میسور و تمام‌حوزهٔ مدرس را شامل بود. ما می‌توانیم قدرت و منابع آنرا بـا توجه باین نکته دریابیم که شاه کریشنارایا Krishna Raya درنبرد تالیکوتا Talikota با ۷۰۳،۰۰۰ نفر پیاده و ۳۲،۶۰۰ نفرسواره و ۵۵۱ فیل و چند صد هزار بازرگان و روسپی و سایر بدرقه کنندگان اردو که در آن زمان همراه با قشون عازم کارزار می‌شدند، بمیدان جنگ رهسپار گشت[۶۳].

---

* در اثنای پیدایش این کشورهای گوناگون فراموش شده، دوره‌هائی از آفرینش ادبی و هنری علی‌الخصوص معماری پیش‌آمد؛ پایتخت‌های غنی، کاخهای فخیم، سلاطین قـادر وجود داشته‌اند، ولی هند بقدری بزرگ و وسیع است و تاریخش بقدری دراز و طولانی است که در این قسمت ملخص مجبوریم بدون ذکر نام مردانی که در زمان خودخیال‌می کردند برجهان فرمانروائی‌می کنند بگذریم. مثلا ویکراماداتیا که مدت نیم قرن (۱۰۷۶-۱۱۲۶) برچالیوکانس حکومت می کرد، بقدری درجنگ موفق بود که مثل نیجه پیشنهاد کرد یك دوره تاریخی نو پدید آورد و تـاریخ را بدو قسمت تقسیم کند: تاریخ قبل از او و تاریخ بعد از او، ولی امروز اسم او در زیرنویس این صفحه جای داده می‌شود.

استقلال داخلی دهکده‌ها وظهور اتفاقی یك پادشاه روشنفکر ورئوف استبداد آیین پادشاهی را ملایمتر می کرد. کریشنارا یا که درعصر هانری هشتم بر ویجایانا گار حکومت می کرد، بـا همین شاه عاشق پیشه قابل مقایسه است. کریشنارایا عادل و متواضع بود، و خیرات فراوان می‌داد، و باکلیهٔ کیشهای هندو تساهل می کرد، و حامی و دوستدار ادبیـات و هنر بود، بر دشمنان شکست خورده بخشایش روامی داشت و بشهرهای آنان آسیبی نمی‌رساند، و ساعیانه بکارهای جزئی کشوررسیدگی می کرد. یك مُبلغ پرتقـالی بنـام Domingo Paes (۱۵۲۲) او را چنین وصف کرده است:

در هیبت و کمال کاملترین پادشاهی است که ممکن است وجود داشته بـاشد؛ گشاده رو و بسیار خوش خلق است؛ کسی است که می‌خواهد به بیگانگان احترام بگذارد، و از آنها با مهربانی پذیرائی کند..... حاکمی‌است بزرگ و مردی است بسیار عادل، ولی دچار حملات ناگهانی خشم و غضب می‌شود...... بر هر کس دیگر از لحاظ قشون و اراضی متصرفی برتری دارد؛ ولی از بس در همه چیز جوانمرد و کامل است، چنین مینماید که هیچ چیز او قابل مقایسه با مردی همرتبه و هم شأن او نیست۶۴*

پایتخت این کشور که بسال (۱۳۳۶) بنیادگرفت، شاید ثروتمندترین شهری بود که تاآن زمان درهندبوجودآمده‌بود. **نیکولو کونتی** Nicolo Conti که حدود سال ۱۴۲۰ بآن سرزمین رفتـه، محیط آن را شصت میل تخمین زده است؛ **پائس** آن را «باندازهٔ رم بزرگ وخیلی خوش منظره» توصیف کرده؛ و اضافه‌می کند که «درداخل آن بیشه‌زارهای زیادوآبگذرهای‌متعددوجود دارد»، زیرامهندسین آن سد عظیمی بررودخانهٔ **تونگابدرا** Tungabadra ساخته بودند، و مخزنی بطول چندین میل در صخره‌ای ایجاد کرده بودند، کـه آب آن از فاصلهٔ پانزده میلی بداخل شهر انتقال داده‌می‌شد. عبدالرزاق که شهررا بسال ۱۴۴۳ دیده است، چنین گزارش می‌دهد: «چنان بود که گوئی هیچ چشم و گوشی هرگز محلی مانندآن در سراسر بسیط زمین ندیده ووصفش نشنیده.» پائس دراین باره می گـوید:

* در بین این دارائیهای نسبةً کم، حرمسرائی بود کـه در آن ۱۲ هزار نفر زوجه بسر می‌بردند۶۵.

«مجهزترین شهر دنیاست . . . . زیرا دراین شهرهمه چیز بحد وفور وجود دارد . » هم او می گوید : منازل آن از صد هزار بیشتراست - و جمعیتش نیم میلیون نفر است . دربارهٔ قصری که یك اطاقش سراسر از عاج ساخته شده بود ، اظهار شگفتی می کنند ؛ «بقدری غنی و زیباست که شما مشکل بتوانید چیزی مانندآن درجای دیگر پیدا کنید[۶۶] » هنگامی که فیروزشاه ، سلطان دهلی ، دختر شاه ویجایاناگار را درپایتخت این کشور بزنی گرفت ، روی جاده بفاصله شش میل ، مخمل و ساتین و پارچه زربفت و پارچه‌های گرانقیمت دیگر فرش شده بود .[۶۷] ولی از این نکته نباید غافل بود که جهاندیده دروغ گواست .

درجوار چنین ثروتی ، رعایا و کارگران در فقر و فاقه وجهل می‌زیستند ، و گرفتارسلسله قوانینی‌بودند که باسخت گیریهای وحشیانه ضامن اجرای‌اخلاقیات تجارتی بود . مجازات از قطع دست وپا بود تاافگندن جلو فیلها ، سر کندن ، زنده بسیخ کشیدن، یا آویزان‌کردن مقصربافرو‌بردن قلابی زیرچانه‌اش تاجان‌بسپرد[۶۸]؛ زنای‌بعنف ودزدیهای بزرگ بطریق اخیرالذکرمجازات می‌شد . فاحشگی مجاز بود، و نظم و سازمـان خاصی داشت عوایدش به خزانهٔ دربار ریخته می‌شد . عبدالرزاق می گوید : «درمقابل ضرابخانه ، ادارهٔ شهربانی قرار دارد که گفته می‌شود دوازده هزار محتسب درخدمت خود دارد، . . . وحقوق آنها ازعواید فاحشه‌خانه‌ها تأمین می‌گردد. شکوه این‌خانه‌ها ، زیبایی دلربایان، نوازشها و کرشمه‌های آنان ، توصیف ناپذیراست».[۶۹] زنان تابع مردان بودند ، و ازآنان انتظار می‌رفت که پس‌ازمرگ شوهر ، خود کشی کنند ، و گاهی‌هم بآنها اجازه داده می‌شد زنده بگور روند .[۷۰]

در زمان فرمانروائی شاهان رایا ، یا پادشاهان ویجایاناگار ، ادبیات اعـم از کلاسیك سانسکریتی‌ویاادبیات زبان **تلوگو** Telugu ، که مردم جنوب‌هند باآن تکلم می کردند ، روبترقی نهاد . خود کریشنا رایاهم شاعر وهم حامی روشنفکران ادبیات بود ؛ و ملك‌الشعرای او **آلاسانی‌پدانا** Alasani-peddana یکـی از بلند-پایه‌ترین آوازه‌خوانان هند شناخته شده‌است . نقاشی‌ومعماری رونق گرفت ، معابد عظیم ساخته‌شد، وتقریباً هرقدم ازسطح آنها بایك مجسمه یا نقش ونگاری برجسته

مزین شده بود . بودیسم تسلط خود را از دست داده بود ، و یك نوع برهمنیسم ، که احترام خاص برای ویشنو قائل بود ، حکمفرمائی داشت. گاو مقدس بشمار می آمد و هرگز ذبح نمی گردید ؛ ولی بسیاری از انواع احشام و ماکیان ها برای خدایان قربانی می شد ، ومردم آنهارا می خوردند. خود مذهب وحشیانه بود ، ولی آداب وسلوك آن پر از ظرافت بود . اینهمه شکوه وجلال و آسایش در یك روز منهدم گردید . مسلمانان فاتح آهسته آهسته بسوی جنوب پیش رفته بودند ، و اکنون سلاطین **بیجاپور** Bijapur **احمدنگر** Ahmadnagar **گلکنده** Golkonda و **بیدار** Bidar برای فتح این آخرین دژشاهان بومی هند قوای خود را متحد کرده بودند . نیروهای متحد آنان ، با نیم میلیون سربازان راماراجه در « تالیکوتا » روبرو گشتند ؛ فزونی تعداد مهاجمین ، غلبه کرد و راماراجه اسیر گردید و روبروی پیروان سرش از تن جدا شد ، وسربازان او چون روحیه از دست دادند ، روی بگریز نهادند ؛ هنگام عقب نشینی تقریباً صد هزار نفر آنها بقتل رسیدند ، و خونریزی چنان شدت یافت که همهٔ جویها برنگ خون آلوده گشت؛ قشون فاتح پایتخت ثروتمندرا غارت کرد ، وچندان غنیمت بدست آوردند « که هرسربازی از قشون متفق ازلحاظ طلا ، جواهرات ، لوازم زندگی ، چادر ، اسلحه ، اسب وبردگان ، غنی شد .[۷۱] » تاراج شهر تا پنج ماه ادامه داشت : فاتحان ، ساکنان بی حفاظ رابیرحمانه قتل وعام کردند وانبارها ودکانهارا تهی ساختند ، همهٔ معابد وکاخها را ویران کردند ورنج بسیار بردند تا توانستند همهٔ مجسمه ها و نقاشیهای موجود درشهر را ازبین ببردند ؛ سپس بامشعلهای فروزان به خیابانها درآمدند وبرهرچیز سوختنی آتش فکندند . سرانجام چون سرباران باز گشتند ، ویجایانا گارچنان ویران شده بود که گوئی زلزله ای برآن روی داده ، وهیچ سنگی را برسنگ دیگر برجای نگذارده است . انهدامی وحشیانه و کامل بود ، ونمونه ای ازآن حملات وحشیانه و مخوف مسلمانان بود کـه هزارسال پیش آغاز یافته واینك بحد کمال خود می رسیده است .

٦ . استیلای مسلمانان

تضعیف هند - محمود غزنوی - سلطنت دهلی - انحرافات فرهنگی آن
سیاست وحشیانه آن - عبرت تاریخ هند

داستان استیلای مسلمانان برهند شاید خونین ترین داستانهای تاریخ بشری باشد . داستانی است افسرده کننده ، زیرا نتیجهٔ اخلاقی مشهودآن اینست که تمدن چیزی است نا پایـدار ، و سازمان دقیق و بسیار ظریف سامان و فرهنگ و صلح آن ، هردم ممکنست بدست وحشیانی که از بیرون حمله می کنند ، ویا در درون رو بافزایش می گذارند ، نابود شود . هندوها چنان بودند که نیروهایشان در شقاقهای داخلی وجنگ تلف گردید؛ مذهبی ازقبیل مذهب بودا وجین داشتند واین مذاهب آنها را برای انجام تکالیف زندگی ناتوان ساخت؛ برای محافظت مرزها و پایتختها و ثروت وآزادی خود درمقابل سکه‌ها ، هونها ، افغانها و ترکها ، کـه در اطراف مرزهای هند کمین کرده و منتظر بروز ضعف داخلی آن بودند تا بتوانند درداخل هند رخنه کنند ، از سازمان دادن قوای ملی خود غفلت کردند . وضـع هند تـا مدت چهارصد سال (از ٦٠٠ تا ١٠٠٠ بعد ازمیلاد) چنان بود که بیگانه را دعوت بتسخیر می کرد ؛ و سرانجام مدعوین فرا رسیدند . نخستین حملهٔ مسلمانان یورش زود گذر آنان بر **مولتان** Multan در پنجاب غربی بود (٦٦٤ ب . م .) یورشهای نظیرآن طی سه قرن بعد ، بنفع حمله کنندگان صورت گرفت و درنتیجه مسلمانان در درهٔ سند مستقر شدند واین واقعه درآن هنگام انجام گرفت که اعراب هم کیش آنها برای تسلط بر اروپـا در نبرد Tours (٧٣٢ ب . م) می‌جنگیدند . ولی فتح حقیقی هند بوسیلهٔ مسلمانان ، تاآمدن نخستین هزارهٔ میلادمسیح بوقوع نپیوست.

بسال ٩٩٧ سر کردهٔ یکی ازطوایف ترك بنام محمود، سلطان کشور کوچك غزنه درخاور افغانستان گردید . محمود می‌دانست که سریر سلطنت او نوپدید و کشورش فقیر است ولی هند که همسایهٔ غزنه است سالخورده و ثروتمند است ؛ نتیجه آشکار بود . بدست آویز شوقی مقدس برای برافگندن آئین بت پرستی ، و با نیروئی که شور و شوقی مقدس برای تاراج و غارتگری در آنها دمیده شده بود ، از مرز های

هند درگذشت و بحمله پرداخت. محمود با هندوهای غیر آماده در **بهیم نگر** Bhimnagar تلاقی کرد، و بکشتار آنان پرداخت، و شهرها را بدست تاراج داد، و معابد را ویران ساخت،و گنجهای انباشتهٔ چندین نسل را در ربود. سپس به‌غزنه روی آورد وبانمایش «جواهرات ومرواریدهای ناسفته ویاقوت‌هائی که چون‌اخگر می‌درخشید، یا چون شراب یخ‌بسته تلؤتلؤمیزد، و زمردهای همچون ترکهٔ جوان درخت مورد، والماسهائی بوزن واندازه انار» ۷۲ سفرای خارجی را حیران ساخت. محمود هرزمستان برهند فرود می‌آمد، وصندوق گنج خودرا از غنایم آن‌سرزمین مالامال می‌کرد، و سربازان را با آزاد گذاردن کامل درقتل و غارت مردم شادمان می‌ساخت؛ در هرفصل بهار، ثروتمندتر از پیش به پایتخت خویش بازمی‌گشت. در**ماتورا** Mathura (درجمنا) مجسمه‌های زرین معبد را که سنگهای قیمتی برآن نشانده بودند، برکند، و خزانه‌های پراز طلا و نقره و جواهرات آنرا خالی کرد؛ وی معماری این معبد بزرگ را بدیدهٔ اعجاب و تحسین نگریست و تخمین زد که ساختن چیزی همانند آن، یك صد میلیون دینار تمام می‌شود و دویست سال کار لازم دارد، آنگاه بفرمان او آنرا با نفت خیساندند و سراسر سوختند ۷۳. شش‌سال بعد، شهر دولتمند دیگری واقع در شمال هند، یعنی سومنات را غارت کرد. و پنجاه هزار اهالی آنرا بقتل رساند، و ثروت آنرا به‌غزنه کشید، در پایان کارشاید ثروتمندترین پادشاهی شد که تاریخ بیاد دارد. گاهی از کشتن مردم شهرهای تاراج شده چشم می‌پوشید و آنهـا را بموطن خود می‌برد تا بعنوان برده بفروشد؛ ولی تعداد این اسرا چندان زیاد بود که پس از چند سال کس پیدا نمی‌شد برای هربرده بیش‌ازچندشلینگ بپردازد. محمود قبل ازهر کارزار، زانو برزمین‌می‌زد وعبادت‌می کرد و ازخداوند توانایی‌وبرکت می‌طلبید. باندازهٔ ثلث یك‌قرن‌سلطنت کرد؛ و چون سالخورده و غرق در افتخارات درگذشت، مورخـان مسلمان او را بزرگترین شاه زمان خود و بزرگترین شهریار روزگار بشمار آوردند ۷۴.

سایرفرمانروایان اسلام چون‌بچشم‌خویش‌دیدند که توفیق و پیروزی‌محمود دزدیهای بزرگ وی‌را موجه ومشروع جلوه داده‌است همه راه او درپیش گرفتند،

گواینکه هیچ یك نتوانست تعلیمات او را بصورت بهتری درآورد. بسال ۱۱۸٦، **غوری** که از طوایف ترك نژاد افغانستان بود بهند هجوم برد، و دهلی را بتصرف خود درآورد، و معابد آن را ویران ساخت، وثروتش را ضبط کرد، وبرای برقرار کردن **سلطنت دهلی** درکاخهای شهر رحل اقامت افگند، و بدین سان سه قرن تمام استبدادی بیگانه در شمال هند مستقر گردید، و فقط گاهگاه بنیان این دستگاه از رهگذر آدمکشی‌ها وشورش‌ها بلرزه درمی‌آمد. نخستین پادشاه خونخوار این گروه، **قطب الدین ایبك** بود، که نمونهٔ عادی این دسته پادشاهان بشمار می‌رود. مردی بود متعصب ووحشی و بیرحم. یکی از مورخان مسلمان می‌نویسد که «هدایای او صدها هزار و کشتارهای وی نیز صد ها هزار بود» درطی یکی از پیروزیهای این مرد جنگی (که قبلا بردهٔ زرخریدی بیش نبود) «پنجاه هزار نفر بزیر یوغ بردگی درآمد ودشت از کشتگان هندو قیر گون گردید.»[۷۵] سلطان دیگری بنام بالبان شورشیان و راهزنان را زیر پای فیل انداخت، برخی را پوست کند و بکاه آگند و بر دروازه‌های دهلی آویخت و بدینسان کیفر داد. هنگامی که بعض افراد مغول، که دردهلی اقامت گزیده وبدین اسلام گرویده بودند، سر بشورش نهادند، سلطان علاءالدین (فاتح چیتور) همهٔ مردان شورشیان را که پانزده تا سی هزار نفر می‌شدند، بیك روز از دم تیغ گذراند. سلطان **محمد بن طغلك** با کشتن پدر بر اورنگ پادشاهی نشست، خود دانشمندی سترك و نویسنده‌یی ظریف طبع از کار درآمد ودر ریاضیات و فیزیك و فلسفهٔ یونان به‌تفنن مطالعاتی کرد؛ این پادشاه درخون ریزی و درنده خوئی بر اسلاف خود سبقت گرفت، و یکبار گوشت نوهٔ مردی از شورشیان را بخورد همسر و فرزندانش داد، و با غروری بی‌پروا کشور را ویرانه کرد، وچندان بکشتار وتاراج کوشید تاسرانجام ساکنان ملك بجنگلها گریختند. بدان اندازه از هندوان کشت که بگفتهٔ یك مورخ مسلمان همیشه روبروی کاخ سلطنتی و دربار کشوری او توده‌ای از اجساد مردگان و تلی از کشتگان انباشته شده بود ورفت گران و دژخیمان ازبس قربانیان را بوسط جمعیت کشانده و گروه‌گروه بقتلشان رسانده‌بودند از کارخسته‌شده بودند.»[۷٦] برای اینکه پایتخت جدیدی

در دولت آباد بوجود آورد کلیهٔ ساکنان دهلی را ازدهلی بیرون کرد و آنرا بصورت بیابان درآورد؛ وچون اطلاع حاصل کرد که‌مرد کوری دردهلی مانده‌است، دستور داد او را کشان کشان به‌پایتخت جدید آورند وچون آن شوربخت سرانجام بمقصد رسید فقط یك‌پای اوباقیمانده بود .[۷۷] سلطان شکایت می کرد که مردم اورا دوست نمی‌دارند ، وبرداد گستری انحراف ناپذیر او، واقف نیستند. بیست وپنج‌سال‌برهند حکومت کرد و دربستر خود مرد . جانشین او فیروز شاه ، بر بنگال هجوم برد و بهر کس که یك سرهندو می‌آورد ، انعام می‌داد ، و برای ۱۸۰،۰۰۰ سرهندو انعام داد، وبرای بدست‌آوردن برده دهات هندرا تاراج کرد وبه‌هشتاد سالگی‌در گذشت. سلطان‌احمدشاه ، هر گاه که تعداد کشتگان‌هندوان بلادفاع به روزی بیست‌هزار نفر می‌رسید ، سه روز جشن می گرفت .[۷۸]

این فرمانروایان اغلب مردان بـا استعدادی بودند و پیروان شجاع وپر کاری داشتند ؛ تنها از همین نکته می‌توان دریافت کـه چگونه در میان مردم دشمنکام ، مردمی که این همه از لحاظ نفرات بر آنها برتری داشتند ، فرمانروایی می کردند.

اینان همگی بامذهبی مسلح بودند که در عمل دارای جنبهٔ نظامی بود ، ولی جنبهٔ توحید رواقی آن بر کلیهٔ مذاهب رایج هند برتری داشت ؛ اما بـا غیر قانونی شناختن‌اجرای مراسم‌مذهبی هند ودر ملاء عام جذابیت آن مذهب را پنهان کردند وبدین وسیله هندوها را بیش از پیش در روح هندوئیسم مستغرق ساختند . برخی از این مستبدان خونخوار ، علاوه برلیاقت ، بـا فرهنگ هم بودند ؛ از هنر حمایت می کردند ، وهنرمندان وصنعتگران را (که اغلب دارای اصل ونسب هندوبودند) بکار وا می داشتند تابرای آنها مساجد و منابر باشکوه بسازند ؛ برخی از آنها نیز محقق ودانشمند بودند ، واز گفتگو بامورخان‌وشعراء وعلماء لذت می‌بردند . یکی از بزرگترین محققان آسیا یعنی **البیرونی** ، همراه با محمود غزنوی بهند رفت ، در بارهٔ هند مطالبی دانشمندانه نوشت که با **تاریخ‌طبیعی پلینی** Pliny و Cosmos **هومبولد** Humboldt قابل‌مقایسه است . شمارمورخان مسلمان‌نیزمانندسر کردگان سپاهی فراوان بود ، ودر لذت بردن از خونریزی و جنگ کمتر از آنها نبودند .

این پادشاهان از طریق فن قدیمی مالیات بندی ، وهمچنین دزدی سرراست، تاآنجا که ممکن بود مردم را لخت می کردند ؛ ولی درهند ماندند ، وآنچه‌را بغارت برده بودند درخود این کشور بمصرف‌رساندند وبدین وسیله همه چیز را به‌زندگی اقتصادی هند باز گرداندند . بااینهمه ، دراثر ایجاد وحشت واستثمار ، بنیهٔ هندوها را که دراثر آب‌وهوای جانکاه ، غذای‌غیرکافی ، نفاق سیاسی ومذاهب بدبین، ضعیف شده بود ، روحاً وجسماً ناتوان‌تر کردند .

روش معمولی این پادشاهان را علاء الدین بطور واضح و آشکار طرح ریزی کرد ، علاءالدین بمشاورین خود تکلیف کرد تا «قانون ومقرراتی جهت‌خرد کردن هندو ها و محروم ساختن آنها از ثروت و اموالی که مساعد به تولید نارضایی و شورش است » [۸۰] وضع کنند . نصف محصول زمین بوسیلهٔ حکومت جمع آوری می‌شد ؛ حکام‌بومی فقط یك‌ششم‌را تحویل‌می گرفتند . یك‌مورخ مسلمان‌می گوید: «هیچ هندوئی جرأت نداشت سربرافرازد ودر منازل آنان دیگر اثری ازطلاونقره ویااشیاء تجملی دیگر ، نبود . برای تحمیل مالیات ، شلاق ، حبس و کند و زنجیر معمول بود . » هنگامی که‌یکی از مشاوران‌خود علاءالدین‌برضد این رویه‌اعتراض کرد علاءالدین‌جواب‌داد : «ای‌مجتهد ، تومرددانشمندی هستی ، ولی تجربه‌نداری؛ من سواد ندارم ولی‌مجربم . اطمینان داشته‌باش‌هندوها هرگز تسلیم ومنقادنخواهند شد مگر آنکه بینوا گردند . لذا من دستور داده‌ام سالیانه باندازهٔ بخور ونمیرذرت، شیر و ماست در اختیارشان گذاشته شود ولی بآنها اجازه داده نشود ، اموال یا اندوخته‌ای بدست‌آورند . » [۸۱]

راز تاریخ سیاسی هند همینست . هند در اثر نفاق ناتوان شد و تسلیم حمله کنندگان گشت ؛ وچون بدست مهاجمان کارش به بینوائی کشید ، قدرت مقاومت از دست داد وبه اندیشه‌های آرامش بخش ونوازشگرماوراء الطبیعی پناه‌آورد ؛ پیش خود چنین بحث می کرد که ارباب وبرده بودن ، هردو از اوهام ساختگی است و چنین نتیجه می گرفت که دفاع از آزادی فرد ویاملت در این عمر کوتاه ، چندان بدرد ورنج آن نمی‌ارزد . درس تلخی که از این سرگذشت دردناك می‌توان گرفت

اینست که بیداری مدام و ابدی بهای تمدن است. هرملتی باید دوستدار صلح باشد ولی در عین حال باروت خودرا خشک نگهدارد.

۷. اکبر بزرگ

تیمور لنگ - بابر - همایون - اکبر - حکومت او - شخصیت او
حمایت او از فنون - علاقهٔ او بفلسفه - رفاقت او
باهندوئیسم ومسیحیت - مذهب جدید او
آخرین ایام اکبر

در طبع حکومت ها جرثومهٔ فساد نهفته است؛ زیرا بقول شللی، قدرت هردستی را که بآن می‌خورد، مسموم می کند. [۸۲] زیاده رویهای پادشاهان دهلی نه تنها سبب شد که هندوها از حمایت آنان دست بردارند، بلکه پیروان مسلمان‌نیز همین رویه را در پیش گرفتند. هنگامی که حملات جدید از شمال هند صورت گرفت، این‌سلطانها بهمان آسانی که‌خودهند رافتح کرده بودند، شکست خوردند.

نخستین فاتح آنان تیمور لنگ ترك نژاد بود که اسلام را چون سلاحی برّا پذیرفت، و برای آنکه حمایت قبایل مغول را جلب کند، اصل و نسب خود را به چنگیزخان رساند.

چون سریر پادشاهی سمرقند رابدست آورد احساس کرد که بطلای‌بیشتری نیاز دارد؛ در افق‌ذهنش این فکردمید که هند هنوز پراز کفار است. سران‌سپاهی او که از شجاعت مسلمانان باخبر بودند، اعتراض کردند و گفتند کفاری که از سمرقند می توان بآنها دست یافت، هم اکنون در لوای حکومت اسلام‌قرار دارند. ملاها باقرآن استخاره کردند واین آیهٔ الهام بخش را بنقل آوردند: «یاایهاالنبی جاهدالکفار والمنافقین و اغلظ علیهم.» [۸۳]* آن گاه تیمور از سند عبور کرد (۱۳۹۸)، واز ساکنان هند آن‌عده را که نتوانستند فرار کنند قتل عام یابرده کرد، وقوای سلطان محمود طغلق را شکست داد، ودهلی را تصرف کرد، ویك‌صدهزار زندانی را باخونسردی بقتل رساند وثروتی‌را که سلسلهٔ افغانی در دهلی‌فراهم‌آورده

---

* «ای پیغمبر باکفار ومنافقان جنگ کن وبرآنان سخت گیر.»

بود ، تاراج کرد و آن‌را باهزاران زن وبرده بسمرقندبرد ، وبدنبال خود هرج‌ومرج وقحطی وطاعون برجای گذاشت. ۸۴

پادشاهان دهلی از نو برتخت‌شاهی نشستند ، وتایك قرن دیگر ازهند مالیات گرفتند تااینکه فاتح حقیقی آمد . بابر ، مؤسس سلسلهٔ بزرگ مغول* مردی بود سراپا همچون اسکندرشجاع وپرجذبه . ازاعقاب تیمور وچنگیزخان بود ، توانایی این هردو تازیانهٔ آسیا را داشت واز درنده خویی آنان عاری بود . از فراوانی‌توش و توان جسم وروح رنج می برد ؛ و باشور وحرص تمامی ناپذیر می جنگید ، شکار می کرد ، و بمسافرت می‌پرداخت ، برای او کار خیلی ساده ای بود که بتنهائی پنج تن از دشمنانش را در پنج دقیقه بقتل رساند . ۸۷ در دو روز ، صد و شصت میل سوار براسب راه پیمود ، و درین ماجرا دوبار در گنگ شنا کرد . ودر سالهای آخر عمر گفت که از یازده سالگی ، دورهٔ ماه رمضان را دوبار در یك جا بر گذار نکرده است . ۸۸

دفتر خاطرات خود را چنین آغاز می کند : «در دوازده سالگی فرمانروای کشور فرغانه شدم» ۸۹ در ۱۵ سالگی سمرقند را محاصره و تصرف کرد ؛ و چون از عهدهٔ پرداخت مواجب لشکریان برنیامد ، مجدداً سمرقند را از دست داد ؛ دراثر ابتلاء به‌بیماری نزدیك‌بود بمیرد ؛ مدتی در کوهستانها پنهان‌شد ، و سپس سمرقند را بکمك دویست وچهل سرباز مجددا بتصرف خود درآورد، باز دراثر خیانتی که باو شد آنرا از دست داد ، و مدت دو سال در فقر و گمنامی بسربرد ؛ می‌خواست از کشورداری کناره گیرد ودرچین ، زندگی دهقانی پیشه‌کند ؛ ازنو سپاهی تدارك‌دید و بیاری جسارت و دلیری خود در بیست و دوسالگی کابل را متصرف گردید ؛ و با دوازده هزارسرباز وچند اسب عالی ، یك‌صد هزارسرباز سلطان ابراهیم را درجنگ **پانیپات** Panipat مضمحل کرد ، و هزارها تن ازاسراء را بقتل رساند ، و دهلی را

---

* مغول Mogul شکل‌دیگر منگول Mongol است. مغولها درحقیقت ترك بودند ؛ ولی‌هندوها تمام مسلمانان شمالی را (غیر از افغانها) مغول میخواندەاندوهنوز هم آنهارا بهمین نام می‌خوانند . ۸۵ بابر یك کنیهٔ مغولی بود وبمعنی شیراست ؛ نام حقیقی نخستین امپراطور مغول درهند ، ظهیرالدین محمد بود . ۸۶

بتصرف درآورد، و درآنجا بزرگترین ومفیدترین سلسله پادشاهان بیگانه را که تاآنروز درهند حکومت کرده بودند استوار ساخت، و مدت چهارسال اززندگی پر آرامش و صفا برخوردار گشت، و طی این سالها اشعار عالی سرود و خاطرات خودرا نوشت، و پس‌از بسر آوردن یك‌قرن زندگی درعمل وتجربه، درچهل‌وهفت سالگی درگذشت.

پسر او همایون، بسیار ضعیف‌النفس و مذبذب و معتاد به تریاك بود، و لذا نتوانست کار بابر را ادامه دهد. شیرشاه، ازسران طوایف افغانی، در دو نبرد خونین همایون شاه را شکست داد و مدت زمانـی حکومت افغان را برهندوستان مستقر ساخت، شیرشاه، گرچه به‌بهترین شیوهٔ اسلامی از عهدهٔ کشتار برمی‌آمد، دهلی را با ذوق عالی معماری ازنو ساخت، و در کشورداری اصلاحاتی بعمل آورد که راه را برای حکومت منور اکبرشاه باز کرد. دوشاه کوچك دیگر زمام قدرت هند را مدت ده سال در دست داشتند؛ آن‌گاه همـایون، پس از دوازده سال سختی و سرگردانی، نیروئی در ایران گردآورد، و مجدداً وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت. هشت ماه بعد همایون از مهتابی کتابخانه‌اش افتاد و درگذشت.

همسر او درایام تبعید و بینوائی، برای او طفلی آورد که همایون به‌پیروی از تقدس خود او را **محمد** خواند، ولی محمد در هند بهاکبر شهرت یافت. برای بزرگ ساختن اکبر ازهیچ گونه کوششی فروگذاری نشد؛ حتی جد او همه نوع اقدامات احتیاطی بکار برده بود، زیرا در شرائین او خون بابر و تیمور و چنگیز خان جریان داشت. فراوان معلم سرخانه برای او فراهـم شد، ولی اکبر آنها را طرد کرد، وحاضر نشد خواندن فراگیرد. بجای آن، باورزشهای مدام وخطرناك خودرا برای‌پادشاهی تربیت می کرد؛ سوار کار کاملی‌شد، و چوگان را شاهانه بازی می کرد، و ازفن رام کردن وحشی‌ترین فیلها آگاه بود؛ برای‌اینکه شخصاً هرنوع خستگی را تحمل کند و با هرنوع مخاطره روبرو گردد، همیشه برای شکارشیر یا ببر آماده بود. مانند یك‌ترك‌خوب، نسبت به‌خون‌انسانی هیچ گونه بی‌رغبتی زنانه‌نشان نمی‌داد؛ چون درچهارده سالگی ازاو دعوت شد تا با کشتن یك اسیر هندو بگرفتن

لقب **غازی** مفتخر شود ، در دم با یك ضربه شمشیر سر آن هندو را از تن جدا کرد . چنین بود سرآغاز های دفتر زندگی مردی که مقدر بود عاقلترین، انسان ترین وبا فرهنگترین شاهان تاریخ گردد .*

در ۱۸ سالگی اداره امور راکاملاً از نایب‌السلطنه تحویل گرفت . قلمرو فرمانروائی او در آن موقع بیش از یك هشتم هند بود - سرزمینی بوسعت قریب سیصد میل در پهنا ، و از مرز شمال غربی در مولتان شروع می‌شد و به‌بنارس در شرق‌خاتمه می‌یافت. با شوق وحرصی همانند جدخود، بتوسعهٔ این مرزها پرداخت؛ وبا یك رشته جنگ‌های بیرحمانه ، خودرا بفرمانروائی سرتاسر هندوستان رساند ، باستثنای کشور کوچك **موار** Mewar که متعلق به راجپوت‌ها بود . چون به دهلی باز گشت زره از تن انداخت ، و یکسره به‌نوسامانی قلمرو خود پرداخت . قدرت‌او مطلق بود ، و کلیهٔ مناصب مهم ، حتی در ایالت هــای دور دست ، بوسیلهٔ او تعیین می‌شد . دستیاران اصلی او چهارنفر بودند : یك نخست وزیر ویا **وکیل** ، یك وزیر دارائی که گاه **دیوان** خوانده می‌شد ، یك وزیر دربار یا **بخشی** ویك رئیس الخلفا ویا**صدر** ، کــه رهبری دین اسلام درسراسر هند بعهدهٔ او بود . هرچه حکومت او استوارتر می‌شد و حیثیت او بالاتر می رفت ، کمتر برنیروی نظامی اتکامی کرد ، و بهمین قناعت داشت کــه قشون ثابتی در حدود بیست و پنج هزار نفر نگاهدارد . هنگام جنگ باسربازانی که حکام نظامی‌محلی‌می‌گرفتند این‌نیرو تقویت می گردید و این خود ازجمله اقدامات موقت ومتزلزلی بشمار می‌رفت که بدوران اورنگ‌زیب در سقوط امپراطوری مغول مؤثر واقع گردید .**

---

* اکبر بعدها به‌ارزش کتاب‌ها پی برد و چون هنوزهم نمی‌توانست بخواند ساعت ها بمطالبی که دیگران برای او می‌خواندند گوش می‌داد . این مطالب غالباً از کتاب های مشکل و پیچیده برای او خوانده می‌شد . درپایان اکبر بصورت یك محقق بیسواد درآمد که عاشق ادبیات و هنر بود وبا اعطای بخششهای شاهانه ، ادباء و هنرمندان را تشویق می کرد .

** قشون به‌بهترین مهمات جنگی ، که تا آن روز درهنـد دیده نشده بود ، مجهز بود ، ولی این مهمات خیلی پست‌تر ازمهماتی بودند که دراروپا بکارمی‌رفت . کوششهای اکبر برای تهیهٔ تفنگ‌های بهتر با شکست مواجه شد ؛ وهمین پست‌تر بودن آلات قتاله باضافهٔ فساد و انحطاط اخلاق ، موجب گردید که هند بدست اروپائیها افتد .

رشوه گیری و اختلاس در بین این حکام وزیردستان رواج داشت ، و بهمین‌جهت اکبر وقت زیادی صرف رسیدگی به‌ارتشاء و فساد می کرد . با صرفه جوئی تمام مخارج دربار و خاندان خود را منظم کرد ، و قیمت‌های خواربار و کالاهائی را که برای آنان خریداری می‌شد ، و همچنین مزدکارگرانی را که بوسیلهٔ حکومت استخدام می‌شدند ، تعیین می کرد. هنگامی که در گذشت مبلغی معادل بایك‌بلیون دلار درخزانه برجای گذاشت ، وامپراطوری او نیرومندترین امپراطوری‌های روی زمین بود .[۹۰]

هم قانون وهم مالیات بندی شدید بود ، ولی شدتش خیلی کمتر از پیش بود یك ششم الی‌یك سوم محصول زمین ازدهقانان اخذ می گردید ، ومالیات سالیانهٔ زمین بالغ بر ۱۰۰٫۰۰۰٫۰۰۰ دلار می‌شد . امپراطورهم مقنن بود وهم‌قاضی وهم‌اجراء کنندهٔ قانون ؛ امپراطور بعنوان مرجع تمیز ساعتها به مرافعه کنندگان مهم بار می‌داد وبشکایتهای آنها گوش می کرد . در قوانین او ازدواج اطفال ورسم زنده‌زنده سوزاندن اجباری زنان Suttee ملغی شد وتجدیدزناشویی بیوه زنان تضمین گردید، برده کردن‌اسراء و کشتن‌حیوانات بعنوان قربانی منسوخ شد ، به‌کلیهٔ ادیان‌آزادی داد ، و شغلها را بروی هرشخص بااستعداد ، بدون در نظر گرفتن دین و یا نژاد او باز گذاشت ، وجزیه را که‌افغانها برهمهٔ‌هندوان‌غیرمسلمان بسته بودند برانداخت[۹۱]. درآغاز دورهٔ فرمانروائی وی قانون او شامل کیفرهایی ار قبیل قطع عضو بود ، ولی در پایان ، شاید بتوان گفت که قانوننامهٔ او خردمندانه ترین قانوننامه های حکومت قرن شانزدهم بشمار می‌رفت . هردولتی باشدت عمل وعنف آغاز می کند و (هرگاه امنیت‌یافت‌واستوار گشت) بتدریج کارهای او پخته ونرم می‌شود وبآزادی می گراید .

ولی قدرت حاکم غالباً دلیل‌ضعف حکومت اوست . دستگاه حکومت‌اکبر چندان بر کیفیات عالی فکری وشخصیت او تکیه داشت که پیدا بود پس ازمرگ او ازهم خواهد پاشید . البته اکبرفضائل بسیار داشت ، زیرا اغلب مورخان رابخود مشغول داشته است : بهترین ورزشکار ، بهترین سوارکار ، بهترین شمشیرباز ، یکی از بزرگترین معماران ، واز غرائب آنکه زیباترین مرد کشور بود . اما حقیقت

آنکه دستانی دراز ، پاهایی کمانی ، چشمانی تنگ ومغولی ، سری متمایل بسمت چپ وزگیلی بربینی‌داشت.[۹۲] باپاکیزه نگهداشتن‌خود وآرامش ووقار ، وچشمانی که (بقول یکی از معاصرینش) همچون « دریا در آفتـاب می‌درخشید » خود را خوش برخورد نشان می‌داد ، ویاچنان برمی‌آشفت که خاطی مانند **واندام** درمقابل ناپلئون از ترس می‌لرزید . لباس خیلی ساده در بر می کرد و کـلاه و پیراهن روئی وشلوارش زربفت ومزین به جواهر آلات بود ، اما پابرهنه راه می‌رفت . چندان اعتنائی به گوشت نمی کرد ودر سالهای آخر عمر خود گوشتخواری را ترك کرد ومی گفت : « انسان‌حق ندارد شکم‌خودرا بقبرستان حیوانات مبدل کند . »معذلك جسماً قوی واراده‌اش‌نیرومند بود ، ودر بسیاری از بازیهای ورزشی برهمگنان‌پیشی می گرفت ، وروزی بیست و شش میل راه رفتن برای او امری عادی بود . چوگان بازی را بقدری دوست می‌داشت که توپ روشنی ابداع کرد تابتواند به هنگام شب بچوگان بازی بپردازد . شهوات تند خاندانش را بارث برده بود ، ودرجوانی(مانند مسیحیان همزمان خود) می توانست با قتل نفس مسائل معضله را حل کند . اکبر بگفتهٔ **وودرو ویلسون** بتدریج یادگرفت که چگونه‌بر کوه‌آتش‌فشان خودبنشیند؛ واز حیث نصفت و دادگستری کـه همیشه حکام شرقی از آن برخوردار نبوده‌اند ، بردوران خود برتری فراوان‌جست . **فرشته** Firishta می گوید : « شفقت اوبی‌پایان بود ؛ و در این فضیلت بیش از حد احتیاط می کرد . »[۹۳] سخای بسیار داشت ، و وجوه عظیمی را صرف خیرات‌می کرد ؛ نسبت بهمهٔ مردم ، خاصه نسبت به‌افتادگان مهربان بود ؛ یك مبلغ یسوعی می گوید : « پیشکشهای کوچك آنهـا را بانگاهی بسیار شادمانه می‌پذیرفت ، وآنانرا بآغوش می کشید ، حال آنکـه نسبت بهیچ یك از هدایای بزرگ نجباء چنین عملی ازاو سرنمی‌زد» یکی از معاصران اومی‌نویسد که اکبر مبتلا به صرع بود ؛ اغلب گفته اند کـه بحد بیماری دچـار حزن واندوه بود . برای اینکـه واقعیت را در روشنائی بیشتری جلوه‌گر سازیم ، خوبست اینرا هم ذکر کنیم که وی بحد اعتدال شراب می‌نوشید وتریاك می کشید ؛ پدر واطفال

او هم همین عادات را داشتند، نهایت آنکه خویشتنداری او را نداشتند.* حرمسرائی داشت که با وسعت امپراطوری او مناسب بود؛ شایع است که «شاه در آکره و فتح پورسیکری یك هزار فیل، سی‌هزار اسب، و هزار وچهار صد آهوی رام، وهشتصد صیغه داشته است» ولی تصور نمی‌رود کـه وی در امور شهوانی ذوق و زیاده طلبی داشته است. چندین زن گرفت، ولی زن گـرفتن او جنبه هـای سیاسی داشت؛ با بر گزیدن دختران راجپوت بـه همسری خود، شاهزادگان راجپوت را از خود خرسند ساخت، و بدین وسیله آنها را وادار کرد تا از تاج و تخت او حمایت کنند؛ و از آن هنگام به‌بعد سلسلهٔ نیمه‌بومی شد. یکی از راجپوت‌ها از سپهسالاران بزرگ او گردید، و یکی از راجه‌ها در زمرهٔ بزرگترین وزراء او در آمد. آرزوی اکبر این بود که یك هند متحد بوجود آورد.[۹۴]

ذهن اکبر باندازهٔ سزار و ناپلئون واقع بین و خونسرد نبود و خونسرد ومطمئن در حقایق امور کنجکاوی نمی کرد؛ به‌امور ماوراءالطبیعه سخت دلبستگی داشت و اگر خلع می‌شد، شاید عارفی گوشه‌نشین از کار درمی‌آمد. پیوسته‌در اندیشه سر می کرد، ومدام مشغول باختراعات، وطرح اصلاحات بود.[۹۵] مانند هارون‌الرشید در لباس مبدل شبانه میان مردم می گردید، و چون باز می گشت با شور و گرمی به‌اصلاحات می‌پرداخت. در گرمـا گرم این فعالیت های پیچیده و درهم، توانست کتابخانه بزرگی برای خود فراهم آورد، و کتابهای آن‌همه عبارت‌بود از نسخه‌های دست‌نویس که خطی بسیار زیبا و برجسته کاریهای ماهرانه داشت و اینهمه بدست خطاطانی فراهم آمده بود که اکبر آنان را بانقاشان و معمارانی که دوران سلطنت اورا زیبایی بخشیده بودند، برابر می‌دانست. فن چـاپ را، بعنوان اینکـه امر میکانیکی و غیر شخصی است بچشم حقارت نگاه می‌کـرد، و ازاینرو نمونه های برگزیدهٔ چاپی اروپائی را که دوستان یسوعی باو داده بودند، بدیگران داد. تعداد کتابهای کتابخانهٔ او، از بیست و چهار هزار جلد تجاوز نمی کرد، ولی آنها که خیال می کنند چنین اندوختهٔ معنوی را می‌توان با موازین مادی، ارزیابی کرد

* دوتن از فرزندان او براثر ابتلاء به خمر مزمن درجوانی درگذشتند.[۹۶]

بهای این کتابهارا به ۳،۵۰۰،۰۰۰ دلار تخمین زده‌اند. بی‌آنکه تنگ‌چشمی بخرج دهد ازشعرا حمایت می کرد ویکی از آنان را - بیربال هندو - چنان دوست می‌داشت که اورا در سلك مقربان درگاه‌آورد، و سرانجام به فرماندهی سپاهی ارتفاء داد؛ و بیربال‌هم بی‌هیچ پرواز شاعرانه دریك لشکرکشی کشته‌شد.[98*] اکبر دستیاران ادبی خود را واداشت تا شاهکار های ادبیات و تاریخ و علوم هندو را بزبان فارسی که زبان رسمی دربار او بود ترجمه کنند، وخود او سرپرستی ترجمهٔ **مهابهارات** مطول را بعهده گرفت.[100] به‌حمایت و تشویق او، هنر ها همه به پیشرفت افتاد. موسیقی و شعرهندو اکنون باشکوه‌ترین دوران خودرا طی می کرد؛ و در نتیجهٔ ترغیب او، نقاشی (هم ایرانی وهم هندوئی) به‌دومین اوج ترقی خود رسید.[101] در اگره‌کار ساختمان دژ معروف خود را رهبری کرد، و درداخل دیوار های آن (بدست و کیل خود) پانصد بنا ساخت که معاصرینش آنها را جزو زیباترین بناهای جهان شمرده‌اند. اینهمه بدست **شاه جهان** مشهور وبی‌باك ویران‌شد، وفقط عظمت آنهارا می‌توان از روی بقایای معماری اکبر بدست آورد، ازقبیل **قبرهمایون** در دهلی وبقایای تاریخی در **فتح‌پورسیکری** که درآنجا مقبرهٔ عالی دوست محبوب اکبر، شیخ‌سلیم چشتی، قراردارد، واینها ازجمله قشنگ‌ترین آثارمعماری هنداست.

عمیقتر از این علایق، تمایل او به تفکرات فلسفی بود. این امپراطور قادر مطلق، درنهان مشتاق آن بود که فیلسوف شود همچنان که فلاسفه آرزو دارند امپراطور شوند واین بلاهت تقدیر راکه از تاج و تخت استحقاقی محرومشان کرده نمی‌توانند درك کنند. اکبر از تسخیر جهان، ناخرسند بود زیرا نمی‌توانست این جهان را بشناسد. خود می گوید: «گرچه فرمانفرمای سرزمین وسیعی هستم، و زمام حکومت دردست منست، چون عظمت حقیقی دراینست که شخص **ارادهٔ الهی** را بانجام‌برساند، فکر من ازمشاهدهٔ این فرقه ها و کیشهای گونه گون مشوش‌است؛ وصرف نظر از این دبدبه وشکوه ظاهر گرداگرد من، چگونه توانم در این‌افسرده

---

۱ - مسلمین از بیربال نفرت داشتند، واز مرگ او خوشحال شدند. یکی از آنها که مورخی بنام Badaoni است واقعهٔ مرگ اورا بالذت وحشیانه‌ای اینطورذ کرمی کند: «بیربال که ازترس‌جان فرار کرد کشته، و در سلك سگان جهنم جای گرفت.»[99]

دلی ، بارضای‌خاطر بکشورداری‌پردازم ؟ من‌چشم براه مردی بصیر وصاحب‌مسلکی روز می گذارم که قادر بگشایش مشکلات وجدان من خواهد بود .... گفتگوهای فلسفی چندان مجذوبم می کند که ازماسوای آن قطع علقه می کنم ، ومن باجبار از گوش دادن به چنین گفتگو ها خویشتن نگه می‌دارم ، تامبادا تکالیف ضروری هرحال دربوتهٔ اهمال‌بیفتد » [۱۰۲] بادونی می گوید : « گروه گروه دانشمندان کلیه ملل وحکمای ادیان وفرقه های مختلف به دربار اکبر آمدند وبافتخار و گفتگوی بااو نایل شدند . پس‌ازتحقیق‌وتفحص که کارشبانه روزی آنها بود ، دربارهٔ موضوعات عمیق علمی ونکات ظریف مکاشفه و وحی و الهام و غرائب تاریخ وعجایب طبیعت ، باهم بگفتگو می پرداختند . » [۱۰۳] اکبر می گفت :« شرف آدمی بداشتن گوهر عقل است . » [۱۰۴]

چون فیلسوف شد علاقه یی عمیق به دین پیدا کرد . مطالعهٔ دقیق در مها- بهارات ، و دوستی باشعراء و حکمای هندو ، او را بمطالعهٔ مذاهب هندی کشاند . لااقل برای مدتی نظریهٔ تناسخ را قبول کرد ، وبا گذاشتن علائم مذهبی‌هندو برپیشانی وظاهر شدن‌بااین هیأت درملاءِ عام ، پیروان مسلمان را مفتضح کرد . برای سازش باهمهٔ مذاهب صاحب استعداد بود : با پوشیدن پیراهن مقدس‌زرتشتی و بستن کمربند بزیر لباس ، زرتشتیان را خرسند می کرد ، وبه جین ها میدان داد تادیگر نگذارند او بشکار برود ، ودر روزهای معین کشتارحیوانات را ممنوع‌سازد . چون از دین تازهٔ مسیحیت که پس‌ازاشغال **گوا** بتوسط پرتقالیها وارد هند شده بود ، اطلاع حاصل کرد، به میسیونهای مسیحی پیام فرستاد که دونفرازدانشمندان خودرا بنزدش بفرستند . بعداً‌بعض یسوعیها به دهلی آمدند وبقدری اورا به مسیح علاقمند ساختند که‌وی به نویسندگان خود دستورداد تاعهد جدید را ترجمه‌کنند . [۱۰۵] به یسوعیها آزادی کامل داد تا هر کس را بخواهند بدین مسیح درآورند ، و بآنها اجازه داد یکی از پسرانش‌را تربیت کنند . درآن هنگام که کاتولیك های فرانسه پروتستانها را بقتل می‌رساندند ، وپروتستانها در عهد سلطنت ملکهٔ الیزابت کاتولیك ها را! در انگلستان می کشتند ، ومحکمهٔ تفتیش عقاید، یهودیها را دراسپانیا غارت می کرد

ومی کشت و **برونو** را در ایتالیا زنده زنده می‌سوزاندند ، اکبر از نمایندگان کلیهٔ مذاهب در امپراطوری خود دعوت کرد و کنفرانسی تشکیل داد وبآنها قول امنیت داد وحکم تساهل در مورد کلیهٔ ادیان وعقائد صادر کرد وبرای اثبات بیطرفی خود، زنان برهمنی ، بودائی و مسلمان را بهمسری بر گزید .

پس از آن که جوش وخروش جوانی فرونشست ، بزرگترین لذت او آن بود که آزادانه در بارهٔ عقائد مذهبی بگفتگو پردازد . اصول جزمی کیش اسلام رادر بوتهٔ فراموشی افکند ، وبی اعتنائی او باسلام بدان اندازه شد که اتباع مسلمان از حکومت بیطرفانـهٔ او آزرده خـاطر شدند . **فرانسیس گزاویر** Francis Xavier با کمی اغراق چنین گزارش می دهد : « این پادشاه کیش دروغین اسلام را ازبین برده ، وآنرا کاملاً از اعتبار ساقط کرده است . در این شهر نه مسجدی وجود دارد ونه قرآنی . مساجدی که درآنجا وجود داشت همه به آخور اسبان وانبار کالا مبدل شده است . پادشاه به‌الهامات اعتنائی نداشت ، و هیچ عقیده‌ای را که باموازین علمی وفلسفی توافق نداشت ، قبول نمی کرد . برای‌اوامری عادی‌بود که دوستان ورؤسای فرقه‌های مختلف را دریك جا جمع کند و ازعصر پنجشنبه تا ظهرجمعه با آنها دربارهٔ دین بمباحثه بپردازد . هنگامی که ملاهای مسلمان و کشیشان مسیحی باهم بنزاع می‌پرداختند ، وی هر دودسته را سرزنش می کرد ، ومی گفت خدا را باید ازطریق عقل و خرد پرستش کرد نه از طریق تبعیت کور کورانه والهامات کذائی . او شاید در تحت تأثیر **اوپانیشادها** و **کبیر** بود کـه می گـفت : « هر کس متناسب باوضع وحال خود نامی بر پروردگـار متعال می گـذارد ؛ ولی حقیقت آنکـه نامگذاری برآنچه نادانستنی است ، کاری بیهوده است . » برخی از مسلمانان پیشنهاد کردند که مسیحیت در برابر اسلام بوسیلهٔ آتش‌آزمایش گردد : قرار شد ملائی قرآن را بدست‌گیرد و کشیشی یکی ازدوعهد جدید وقدیم را دردست‌گیرد ووارد آتش شود ، و هر یك که بدون آسیب دیدن از آتش بیرون بیاید ، معلم حقیقت شناخته شود . اکبر چون ملائی راکه برای انجام این تجربه پیشنهاد شده بود ، دوست نمی‌داشت با شور و حرارت از این پیشنهاد پشتیبانی کرد ولی مرد یسوعی بعنوان این کـه

چنین آزمایش صرفنظر از خطرناك بودن آن، کفر آمیز و برخلاف موازین دینی است، تن بدان نداد. بتدریج دسته‌های الهیون که بایکدیگر همچشمی داشتند، از حضور در این کنفرانس ها خودداری کردند و آنرا در اختیار اکبر شاه و دوستان او گذاشتند.۱۰۶

چون از اختلافات مذهبی کشور خود ناراحت بود، و می‌ترسید که مبادا این اختلافات پس از مرگش امپراطوری او را متلاشی کند، بالاخره تصمیم کرد که مذهب جدیدی را تبلیغ کند ـ مذهبی که اصول کلیهٔ مذاهب مخالف را با هم دریك جا و به شکل ساده گردآورد. بارتولی Bartoli مبلغ یسوعی این موضوع را چنین شرح داده است:

> یك شورای عمومی تشکیل داد، علمای اعلام و فرماندهان نظامی شهر های اطراف را دعوت کرد، فقط کشیشی بنام ریدولفو Ridolfo دعوت‌نشد زیرا ازاوانتظاری جز این نمی‌رفت که با این قصد موهن بمقدسات مخالفت کند. چون همه در برابر اواجتماع کردند، با روشی زیرکانه و تقلب آمیز گفت:
>
> «برای یك امپراطوری که بدست یك نفراداره‌می‌شود، این‌امری ناپسند است که اعضای این امپراطوری‌متشتت باشند ونسبت بهم‌ضدیت داشته باشند... بهمین جهت‌است که به‌نسبت تعداد مذاهب، دسته بندیهای مختلف بوجود آمده. پس ما باید کلیهٔ ادیان را یکی کنیم، ولی باید این کارطوری صورت بگیرد که‌آن مذهب «یکی» باشد و «همه» را دربر گیرد؛ این ترتیب، دارای مزیت بزرگ هم خواهد بود که آنچه دریك مذهب نیك است ازدست نمی‌دهیم و آنچه در مذهب دیگر بهتر است بدست می‌آوریم. با پیش گرفتن این رویه ما بخدا احترام می گذاریم وبه‌مردم صلح‌وصفا می‌بخشیم، وبه‌امپراطوری اهمیت می‌دهیم.»۱۰۷

شورا بناچار بفرمان اکبر تن درداد، واکبرمنشوری صادر کرد مبنی براین که وی‌خلیفهٔ‌خطا ناپذیردستگاه‌مذهبی‌است؛ این‌عمل، بزرگترین‌خدمت مسیحیت بـه مذهب جدیدالتأسیس بود. آئین اکبر یك توحید وحدت‌الوجودی بود متکی بر بهترین سنت هندوئی، و توام با آفتاب و آتش پرستی زرتشتی، و توصیهٔ نیمه جینی دائر بخودداری از خوردن گوشت. کشتار گاو یك گناه کبیره اعلام گردید، و این امری بود که هیچ‌چیز نمی‌توانست هندوان را بیش از آن خوشحال و مسلمانان را بیش ازاین ناخرسند کند. یك حکم دیگر گیاهخواری را تا مدت

لااقل صد روز در سال برای کلیهٔ افراد اجباری اعلام کرد؛ و برای اینکه توجه بیشتری به عقائد بومی شده باشد، مصرف سیر و پیاز را ممنوع ساخت. ساختن مسجد، روزهٔ رمضان، زیارت مکه و سایر مراسم اسلامی را تحریم کرد. بسیاری از مسلمانان که با این احکام مخالفت کردند، تبعید شدند. ۱۰۸

دروسط **دیوان صلح** فتح پورسیکری، پرستشگاهی برای دین متحد ساخته شد. (این پرستشگاه هنوز وجود دارد)، و این پرستشگاه نشان و رمز امید اکبر شاه باین بود که اکنون تمام ساکنان هند بایدباهم برادرباشند ویك خدارا بپرستند.

ازلحاظ مذهبی این **دین الهی** توفیقی بدست نیاورد، سنن کهنسال نیرومندتر از آن بود که اکبر بتواند خود را مصون ازخطا نگهدارد. آئین جدید را چند هزار نفر بیشتر، آنهم برای کسب مقام اداری قبول نکردند؛ اکثریت مردم کمافی السابق به خدایان موروثی خود چسبیده بودند. از نظر سیاسی این ضربه چند نتیجهٔ مفید در برداشت. لغو جزیه که از هندو ها وصول می‌شد، و اعطای آزادی بمذاهب*، ضعیف شدن تعصبات واختلافات واصول جزمی نژادی ومذهبی، ازدیدهٔ اهمیت برانانیت و زیاده رویهای آئین نو اکبر شاه، بسیار می‌چربید. این عمل چنان هندو ها را نسبت به اکبرشاه وفادارساخت، که گرچه آنها هم کیش تازه‌را قبول نداشتند، مقصود اصلی او یعنی وحدت سیاسی تا اندازهٔ زیادی حاصل گشت.

ولی برای مسلمانان همکیش او، **دین الهی** سرچشمه تألم و آزردگی خاطر شد، ویك بارمسلمانان درصدد شورش برآمدند، وشاهزاده جهانگیربه خیانت برضد پدرتحریك شد. جهانگیر شکایت می‌کرد که اکبر مدت چهل‌سال سلطنت کرده، و چنان بنیه‌ای قوی دارد که امید نمی‌رود باین زودیها بمیرد. لذا قشونی مرکب از سی هزار سوار فراهم آورد و **ابوالفضل** را که مورخ درباروعزیزترین دوست اکبر بود، بقتل رساند وخود را امپراطور اعلام کرد. اکبرشاه فرزند را تشویق به‌تسلیم کرد، یك روزبعد مورد عفوقرارش داد؛ ولی بی‌وفائی پسر، ومرگ مادرودوستش روحیهٔ او را در هم شکست و او را طعمه سهل‌الوصول آن **دشمن بزرگ** ساخت.

---

* بااین استثناء که مدت زمانی مسلمانان‌را زجر وآزار می‌داد (۵-۱۵۸۲)

در ایام آخر عمر ، فرزندان وجودش را نادیده می‌انگاشتند ، و همهٔ قدرت خود را برای تحصیل تاج وتخت بکار می‌بردند . سرانجام گویا براثراسهال ، وشاید هم براثر مسمومیت بدست جهانگیر ، دیده بر جهان فروبست و در این حال بیش از چند تن ازدوستان نزدیك در کنارش نبودند . ملاها به بسترمرگش آمدند تادوباره به‌اسلام بازش گردانند ، ولی بمنظورخودنرسیدند ؛ پادشاه «بدون بهره‌مندشدن ازدعا ونماز هیچ‌یك ازفرقه‌ها درگذشت . »[۱۰۹] درتشییع ساده‌ای که ازجنازهٔ اوشد هیچ‌جماعتی شرکت نکرد ؛ و پسران ودرباریان که صبح روزمرگ او لباس سیاه پوشیدند ، عصر همان روز سیاه از تن درآوردند ، و از اینکه وارث امپراطوری او شده اند بشادمانی پرداختند . عادلترین و عاقلترین فرمانروائی که آسیا تـا بامروز بخود دیده است مرگ تلخی چشید .

۸ . انحطاط مغولان در هند

اولاد مردان بزرگ ـ جهانگیر ـ شاه جهان ـ عظمت او ـ سقوط او ـ اورنگ زیب تعصب او ـ مرگ او ـ آمدن انگلیسها .

فرزندانی که ناشکیبا چشم براه مرگ پدربودند ، نگهداری آن امپراطوری را که‌آفریدهٔ نبوغ اکبربود، دشواریافتند. راستی‌علت چیست که اغلب‌اعقاب‌مردان بزرگ، متوسط‌الحال ازکار درمی‌آیند ؟آیاعلت آنست که تلاقی و برخورد ژنهای آفرینندهٔ مردان بزرگ ـ یعنی بهم‌آمیختگی خصوصیات برجستهٔ اجدادی وامکان های معرفت‌الحیاتی ـ اتفاقی است و نبـاید انتظار تجدید این تلاقی و برخورد را داشت ؟ یاعلت‌آنست که نابغه نیروئی راکه بایستی به‌فرزند انتقال یابد ، درراه فکر کردن و زحمت کشیدن بکار می‌برد ، و فقط خون رقیق خود را برای وارث برجای می گذارد ؟ و یا آنکه فرزندان در تنعم وآسایش ، فساد می‌پذیرند ، وثروت و رفاه دوران اولیهٔ عمر ، انگیزهٔ جاه طلبی ورشد را درآنان‌می کشد ؟

جهانگیر مردی بود قادرومنحط وچندان میانه‌حال‌نبود . پدرش‌ترك ومادرش یك شاهزادهٔ هندو بود و از همهٔ تنعمات ولیعهد بالاستحقاق برخوردار می‌شد ، و در شرابخواری و شهوت‌رانی افراط می کرد ، وبه لذتی که ازبیداد گری و درنده‌خویی

می‌برد میدان می‌داد، واین خصلتی بود که درو‌جود بابر و همایون و اکبر پوشیده بود، اما بهرحال درخون مردم تاتار نهفته بوده. از تماشای زنده سوزاندن، وپوست کندن و بسیخ کشیدن، ویا پاره‌پاره شدن بدست فیلها لذت می‌برد. در **خاطره‌های** خود می‌نویسد «چون‌نوکران بی‌توجه به‌میدان شکارقدم‌نهادند وشکار رم کرد، لذا میراخور را کشتم و دستور دادم که نوکران میراخور را پی زنند ـ یعنی با قطع پی پشت زانوانشان مادام‌العمرچلاق گردند؛ می گویدپس‌ازانجام این‌عمل بشکار کردن ادامه‌دادم.»[۱۱۰] هنگامی که پسرش خسروبرضد اوتوطئه کرد، دستورداد تاهفتصد تن از حامیان اورا درطول یك خط درخیابانهای لاهور بمیخ بکشند؛ وباخوشحالی ومسرت خاطرازطول مدت جان کندن این‌مردان تعریف می کند.[۱۱۱] حرمسرائی مرکب از شش هزار زن داشت که شریك حیات جنسی او بودند،[۱۱۲] و با علاقه‌یی که بعد ها به نورجهان پیدا کرد ـ واین زن را با کشتن شوهرش بدست آورده بود توفیق او در این راه بکمال رسید. در اجرای عدالت هم بیطرف بود و هم سختگیر، اما ولخرجیهای او، بردوش مردمی که در اثر رهبری خردمندانهٔ اکبر و چندین سال صلح و صفا ازهمهٔ ملل جهان کامکارتروبختیارتر شده بودند، بارسنگینی نهاد.

جهانگیر در اواخر دوران سلطنت؛ بیش از پیش بمیخواری می‌پرداخت، و درانجام وظایف کشورداری سهل‌انگاری می کرد. لامحاله توطئه‌هائی برای تعویض او براه افتاد؛ و پیش از آن بسال ۱۶۲۲ پسرش **جهان** یکبار کوشش کرد تا تخت شاهی را تصرف کند. چون جهانگیرمرد، **جهان** از دکن که محل اختفای او بود، با شتاب آمد و خود را امپراطور اعلام کرد، وبرای آسودگی خاطر، کلیهٔ برادران خود راکشت. این پادشاه اسراف کاری وبی اعتدالی وستمگری را از پدربارث برده بود. مخارج دربار شاه جهان و حقوقهای گزاف کارمندان بیشمار او بیش از پیش عایدات صنعتی وتجارتی مردمرا بلعید. تساهل دینی‌اکبر، ولاقیدی جهانگیر نسبت به‌مذهب ازمیان برخاست و آنگاه مذهب اسلام، وتعقیب وزجرمسیحیان، وتخریب بیرحمانهٔ بتکده های هندی بطور دسته جمعی جای آن را گرفت.

شاه‌جهان نسبت به‌دوستان وفقراء بخشنده و کریم بود، وبه‌هنرعلاقه داشت،

و بآراستن هند با زیباترین بنا هائی که تا آن روز هند بخود دیده بود شوقی نشان می‌داد، وهمچنین به‌همسرش **ممتاز محل** ـ زینت کاخ ـ دلبستگی‌داشت وازاین راه‌ها تاحدی معایب خودرا جبران می کرد. در بیست و یك سالگی، باآنکه ازهمسرسابق خود دوفرزندداشت، باممتازمحل ازدواج کرد. ممتاز برای شوهرخستگی ناپذیر خود درهیجده‌سال چهارده فرزند آورد، ودر سی ونه سالگی‌هنگامی که طفل آخرخودرا میزاد در گذشت. **تاج محل** بی‌نقص وعیب‌را بعنوان بنای یادگار وبیاد باروری ممتاز محل بر پا کرد، و مجدداً در شهوت رانی فضیحت‌آمیز غرقه شد.[113] زیباترین قبر های جهان یکی از جمله صد ها شاهکاری بود که شاه جهان قسمت اعظم آن را دراگره و قسمتی دیگررا دردهلی‌نو، که مطابق با طرح اوتوسعه می‌یافت، بنانهاد. ازروی‌مخارج هنگفتی که برای‌ساختمان این کاخها بمصرف‌رسیده، وتجملات دربار، وجواهرات فراوان تخت‌طاووس* می‌توان بمیزان مالیاتی که ازهندخراب شده گرفته می‌شد، پی برد. با اینهمه، اگرچه یکی از بدترین قحطیهای تاریخ هند در دورهٔ شاه جهان رخ داد، سی سال زمامداری او دوران اوج ترقی و حیثیت هند بشمار می‌رود. این شاه با جلال فرمانروای لایقی بود، واگرچه درجنگ خارجی مردان بسیار بکشتن داد، ولی برای کشور خود نسلی برخوردار از صلح بوجود آورد. مونستوارت‌الفینستون Mountstuart Elphinstone بعنوان یك‌حاکم لایق انگیسی در بمبئی می‌نویسد:

> کسانی که هند را در وضع فعلی مورد مطالعه قرار می‌دهند، ممکنست گمان برند که نویسندگان بومی در مقام صحبت از سعادتمندی هند در ایام گذشته اغراق می گویند؛ ولی شهرهای متروك، کاخهای ویران شده، مجرا های آب مسدود که هنوز دیده می شوند، و همچنین مخازن بزرگ و حصار های وسط جنگلها، و سنگ راه های مخروبه، چاه ها و کاروانسراهای جاده‌های پادشاهی، همهٔ اینها باگواهی مسافران معاصر هم‌آهنگی‌می‌کند مارا مطمئن می‌سازد که مورخان مزبور دلائل خوبی برای تفریط های خود داشته‌اند.[115]

* این تخت که تکمیل آن هفت سال بطول انجامید، تماماً از جواهرات و فلزات، و سنگهای قیمتی ساخته شده بود و نشیمنگاه آن روی چهارپایه طلائی قرار داشت، دوازده ستون که اززمرد ساخته شده بود، آسمانهٔ میناکاری شده را استوار نگهداشته بود. هرستون حامل دو طاووس بود که جواهرنشان شده بودند، ودربین هریك جفت طاووس، درختی مستور ازالماس، زمرد، یاقوت و مروارید، دیده می‌شد. بهای کل آن متجاوز از ۷۰۰,۰۰۰ دلار بود. نادرشاه تخت طاووس را درسال ۱۷۳۹ بایران برد واین تخت برای تکافوی مخارج دربارایران بتدریج ازهم مجزا گشت.

شاهجهان با کشتن برادران بسلطنت پرداخت، ولی وی در کشتن پسران، که یکی از آنها درصدد بر آمد او را سرنگون کند، کوتاهی کرد. درسال ۱۶۵۷ لایقترین پسر او اورنگ زیب، از دکن علم طغیان برداشت. شاه جهان، نیز مثل داود، به سرکردگان سپاهی خود دستور داد تا لشکر طاقی را شکست بدهند، و درصورت امکان پسرش را نکشند. اورنگ زیب برتمام نیروهائی که برضد او گسیل شد چیره گشت، و پدر را اسیر کرد، و دردژ آگره بزندانش افکند. مدت ۹ سال پادشاه معزول در آن‌جا ماند، و پسر حتی یك بار بملاقات او نرفت، وفقط دختر وفادارش جهان آرا، باو خدمت می کرد، وشاهجهان ازبالای دژ یاسمن، ایام خود را صرف تماشای آنسوی رود جمنا می کرد ــ همانجا که ممتازمحل، محبوب او در مقبرهٔ آراسته با جواهر خود خفته بود.

فرزند وی که اینچنین بیرحمانه او را عزل کرد، خود یکی از بزرگترین قدیسان تاریخ اسلام بشمار می‌رود، و شاید یکی از امپراطوران بی نظیر مغول نیز باشد. ملاهائی که تربیت او را بعهده داشتند چنان ذهن وی را از امور و معتقدات مذهبی پر کردند که شاهزادهٔ جوان یك بار درصدد بر آمد از تاج و تخت دست کشد، وبترك دنیا گوید. علی‌رغم روش مستبدانه و دیپلوماسی زیرکانهٔ خود و یك عقیدهٔ اخلاقی که فقط درمورد همکیشان خود بکارمی‌بست، درسراسر زندگی یك مسلمان مقدس باقی ماند و ساعت ها دعا می‌خواند و تمام قرآن را از بر می‌دانست و بر ضد کفار می‌جنگید. ساعت‌ها بعبادت می‌پرداخت وچندین روز روزه می گرفت. غالباً بهمان شدت که اصول مذهبی خود را تعلیم می‌داد، عمل هم می کرد. حقیقت آن است که درسیاست خونسرد وحسابگر بود، ومی‌توانست بنفع کشور و خدای خود، زیرکانه دروغ بگوید؛ مع‌الوصف از تمام پادشاهان مغول کمتر ظلم می کرد، ودر دوران سلطنتش کشتار رو بکاهش نهاد، ودرمبارزه باجنایت تقریباً هیچ نوع مجازاتی بکار نمی‌بست. درسلوك ورفتارخود پیوسته متواضع بود واگر برآشفتگی براو دست می‌داد خویشتن‌داری می کرد، ودرصورت برخورد بامصیبت تسلیم‌بود. بحد وسواس از اکل وشرب وتلذذ ازچیزهائی که مذهبش حرام دانسته بود خودداری می کرد؛

اگرچه در موسیقی چیره دست بود، بعنوان اینکه موسیقی یك لذت شهوانی است از آن دست کشید؛ و ظاهراً تصمیم کرد که جز از درآمدی که از طریق کارهای دستی تحصیل می کرد، چیزی برای خود خرج نکند.[۱۱۶] سن اگوستینی بود که بر تخت شاهی تکیه زده بود.

شاه‌جهان نصف عایدات خود را برای پیشرفت معماری وسایر هنرها اختصاص داده بود؛ اما اورنگ زیب به هنراعتنائی نداشت، و بسائقهٔ تعصبی خشك، بناهای یادگاری «کفار» را خراب کرد، ودرمدت پنجاه سال سلطنت خود، کوشید تاکلیهٔ ادیان را بغیر از اسلام از خطهٔ هند براندازد. به حکام شهرستانها، وسایرزیردستان خود دستور داد تا کلیهٔ معابد هندو وکلیسا های مسیحی را با خاك یکسان کنند، و بت‌ها را بشکنند وهمهٔ مدارس هندو را ببندند. درعرض یك سال (۱۶۷۹ ـ ۸۰) تنها در آمبر Amber شصت و شش بتکده، و در چیتور شصت و سه، و در اودیپور یکصد و بیست و سه معبد ویران شد.[۱۱۷] و درنزدیکی معبد بنارس که نزد هندو ها تقدس خاصی داشت، برای توهین بهندوها عمدا یك مسجد ساخت.[۱۱۸] کیشهای هندوئی و عبادت در ملا عام را برای همهٔ هندوها تحریم کرد، و از هندوهائی که تن بتغیر کیش خود نمی‌دادند، جزیهٔ سنگین می گرفت.[۱۱۹] در نتیجهٔ این تعصب، هزاران معبد که نماینده، یا نگهدارندهٔ هنر هند در طی هزاران سال بود، بویرانی افتاد. با تماشای منظرهٔ امروزین هند هرگز نمیتوان حدس زد که روز گاری هند دارای چه جلال و جمالی بوده است.

اورنگ زیب یك مشت هندوی ترسو را مسلمان کرد، ولی‌درعوض سلسله و کشور خود را نابود ساخت. تنی چند مسلمان او را هم چون قدیس می‌پرستیدند، ولی بدیدهٔ میلیونها تن از افراد خاموش و مرعوب هند چون غول می‌نمود، و از برابر وصول کنندگان مالیات‌اومی گریختند وبرای مرگش دعامی کردند. بدوران پادشاهی او، امپراطوری مغول درهند باوج قدرت خود رسید، و تا دکن بسط و امتداد یافت؛ ولی این قدرتی بود که بنیادی در قلوب مردم نداشت، ودربرخورد با نخستین مانع خصمانه و پرزور محکوم بسقوط بود. خود اورنگ زیب درآخرین

سالهای سلطنت دریافت که با این دینداری تنگ‌نظرانه میراث پدران خود را نابود کرده است. نامه‌هائی که دربستر مرگ نوشته اسناد تأثرآوری هستند.

« من نمی‌دانم کیستم وبکجا می روم، ویا اینکه برسر این گناهکار غرق در گناه، چه بلائی خواهد رسید... عمرم ببطالت گذشته است. وبا اینکه خدا درقلبم بوده، چشمان غبارآلوده‌ام قادر بدرك روشنائی اونشد... امیدی بآینده ندارم. تن رفته و فقط پوست باقی مانده است. مرتکب گناهان زیادی شده‌ام و نمی‌دانم چه شکنجه‌هائی درانتظار منست... امیدوارم رحمت الهی شامل حال توباشد[۱۲۰]. »

وصیت کرد تشییع جنازهٔ او بسادگی تمام‌برگزار شود، وبغیرازچهار روپیه‌ایکه ازطریق بافتن عرقچین بدست‌آورده بود، پولی بابت کفن اومصرف نشود. تابوتش‌از يك قطعه پارچه کرباس عادی پوشانده شود. برای فقراء سیصد روپیه باقی گذاشت که ازطریق استنساخ قرآن بدست آورده بود[۱۲۱]. اورنگ زیب که بیش ازمدت موعود دراین جهان بسر برده بود به ۸۹ سالگی در گذشت.

درعرض هفده سال پس‌از مرگ او، امپراطوری وی از هم پاشید. حمایت و طرفداری مردم که با خردمندی اکبر بدست آمده بود، دراثر ظلم جهانگیر، ولخرجی‌های شاه جهان، وتعصب اورنگ‌زیب از دست رفت. اقلیت مسلمان که در گرمای هند ناتوان شده بود، غیرت نظامی وقوت جسمانی اولیهٔ خود را ازدست داد و از شمال هندهم دیگر قوای تازه‌ای برای تحکیم قدرت ساقط آن نیامد. دراین اثناء، یکی‌از جزائر دوردست باختر هند، دسته‌ای ازبازرگانان خودرا برای بدست آوردن ثروت های هند گسیل داشت. این جزیره بزودی تفنگ های خود را هم می‌فرستاد تااین امپراطوری با عظمت را که هندوان ومسلمانان باتفاق هم یکی‌از بزرگترین تمدنهای جهان را درآن بوجود آورده بودند، تحویل بگیرد.

فصل هفدهم

زندگی مردم*

۱ . تولیدکنندگان ثروت

زمینه جنگل ـ کشاورزی ـ استخراج معادن ـ صنایع دستی ـ تجارت
پول ـ مالیات ـ قحطی ها ـ فقر وثروت

خاك هند بآسانی تن بتمدن نداده است . قسمت اعظم آن جنگل است ، وشیران ، پلنگان ، فیلان ، افعیان ودیگر پیروان اصالت فرد ، که همچون روسو بچشم حقارت بر تمدن می‌نگرند ، در آن مکمن داشته‌اند . درورای کوششهای اقتصادی و سیاسی همواره مبارزهٔ بیولوژیك نیز جریان داشته است تا کشور را از این دشمنان خانگی پاك سازند. اکبر درنزدیکی ماتورا شیرشکار می کرد ، ودر بسیاری جاها که اکنون فیل در آنها پیدا نمی شود ، فیلهای وحشی می گرفت ؛ درادوار ودائی ، پلنگ در هرناحیه‌ای‌ازهند شمال‌غربی ویاهندمیانه‌پیدا می‌شد ؛ ولی اکنون تقریباً درسراسر شبه جزیره‌اثری‌از آن‌دیده‌نمی شود . ولی‌مار وحشره‌هنوزجنگ را ادامه‌می‌دهند . بسال ۱۹۲۶ نزدیك بدوهزار هندو ، بوسیلهٔ حیوانات وحشی بقتل رسیدند (۸۷۵ نفربوسیلهٔ پلنگان مهاجم کشته شدند) ؛ ولی‌بیست هزار هندو درنتیجهٔ مارگزیدگی کشته شدند.[۱]

بتدریج که‌خاك‌ازشرحیوانات وحشی آزادمی گشت ، بکشت برنج ، عدس ، ارزن ، سبزیجات ومیوه‌جات اختصاص می‌یافت . درقسمت‌اعظم تاریخ هند ، اکثریت مردم با امساك تمام ازاین‌غذاهای طبیعی خورده‌اند وزندگی کرده‌اند وگوشت وماهی و ماکیان را برای مطرودین (طبقهٔ نجس) و

---

* تحلیل آتی بیشتر در مورد هند بعداز دورهٔ ودا وقبل‌از دورهٔ‌انگلیس‌ها صدق می کند . خواننده باید بخاطر داشته باشد که هند اکنون معروض تغییرات پی‌درپی قرار گرفته ومؤسسات واخلاقیات و طرز سلوك ورفتاری که زمانی ازخصوصیات هند بشمار می‌رفت ، اینك درحال از بین رفتن است .

ثروتمندان کنار نهاده‌اند.* ۲ هندوها برای اینکه غذای خود را بیشتر تحریک‌آمیز کنند، وشاید هم برای کمک به آفرودیت۳ مقدار زیادی کاری، زنجبیل، قرنفل، زردچوبه وادویهٔ دیگر بعمل می‌آوردند ومصرف می‌کردند، اروپائیها بقدری باین ادویه اهمیت می‌دادند که درجستجوی آن، خود را تصادفاً دریك نیمکرهٔ دیگر یافتند. چه کس می‌داند، شاید امریکاهم درراه عشق کشف شده باشد؟ دردوران ودائی کشورمتعلق بمردم بوده، ولی ازدوران چاندراگوپتای موریائی، عادت پادشاهان بر این قرار گرفت که تمام خاك را ملك طلق خود بدانند و آن را در برابر اجاره بها ومالیات سالیانه در اختیارزارع بگذارند. ٦ آبیاری معمولا برعهدهٔ دولت بود. یکی ازسدهائی که چاندراگوپتا ساخته بود تا ۱۵۰ ب. م دائر بود. بقایای قنات‌های قدیمی هنوزدرهمه‌جا دیده می‌شود؛ و هنوز نشانه‌های دریاچهٔ مصنوعی که **راج سینگ، راجپوت رانای** موار، بصورت مخزن آبیاری ساخت(۱۶۶۱) و اطرافش را با دیوارمرمرین بطول دوازده میل محصور کرد، دیده می‌شود. ۷

گویا هندوها نخستین مردمی بودند که طلا استخراج کردند. ۸ هرودوت ۹ ومکاستنس۱۰ از «مورچه‌های طلاحفر کن» بزرگ، که‌درحجم کمی کوچکتر ازسگ وبزرگتر ازروباه است، صحبت می‌کنند، این مورچه‌ها خاك را درمحلهائی که خراشیده بود، زیرورومی کردند و برای یافتن طلا از این راه به معدنچیان کمك می‌دادند. قسمت اعظم طلائی که در قرن پنجم پیش از میلاد در امپراطوری ایران مصرف می‌شده، از هند می‌آمده. نقره، مس، سرب، قلعی، روی و آهن نیز در ۱۵۰۰ پیش از میلاد ـ استخراج می‌شده است. ۱۱ صنعت آب دادن آهن و ریخته‌گری قبل از ظهورآن در اروپا، در هند مراحل رشد وتکامل را پیموده بود؛ مثلا، ویکراماديتيا در دهلی (تقریباً ۳۸۰ ب. م) ستون آهنی برپا کرد که هنوز بعد ازپانزده قرن از جلا نیفتاده است؛ و نوع فلزوطرزبعمل آوردن آن، که اززنگ‌خوردن وفاسدشدن آن مانع شده هنوزبراهل فن‌امروزین مجهول است.۱۲ قبل ازحملهٔ اروپا بهند، ذوب‌آهن در کوره‌های کوچك ذغال چوب یکی ازصنایع عمدهٔ هند بشمارمی‌رفت.۱۳ انقلاب صنعتی، راه ارزان بعمل‌آوردن وتولید فراوان‌آهن را یاد داد، وصناعت هند درنتیجهٔ رقابت‌آن ازبین رفت. فقط در دوران ما است که منابع فنی فلزات هند ازنو اکتشاف واستخراج می‌گردد.۱۴

بنظر می‌رسد که پنبه در هندوستان خیلی زودتر از سایر جاها کشت شده؛ و ظاهراً در موهنجودارو، پنبه برای‌تهیهٔ پارچه مصرف‌می‌شده‌است۱۵. درقدیمترین‌مرجع موجود که اشاره‌هایی به پنبه شده، هرودوت با یك نوع بی‌اطلاعی دلپسند می‌گوید: «بعضی درخت های وحشی آنجا بجای میوه پشم می‌دهند، و این پشم از حیث زیبائی و جنس خیلی بهتر از پشم گوسفند است؛ هندیان پارچه های خود را از این درختان تهیه می‌کنند۱۶.» رومیان در اثنای جنگهای خود در شرق نزدیك بود که با این «پشم» درختی آشنائی پیدا کردند۱۷. مسافرین عرب از هند قرن نهم گزارش می‌دهند که «در این کشور لباسها را چنان کامل تهیه می‌کنند که نظیرش در هیچ جای دیگر دیده نمی‌شود؛ این جامه ها چنان با ظرافت بافته و دوخته شده که می‌توان آنها را از

---

* ویجایانگر مستثنی بود. مردمانش ماکیان وگوشت (باستثنای گوشت گاونر وگاوماده) و همچنین مارمولك، موش‌وگربه میخوردند ٤.

میان یك انگشتر متوسط گذراند[۱۸] .» . اعراب قرون وسطی ؛ این هنر را از هند فرا گرفتند ، و از لفظ « قطن » آنها ، کلمهٔ Cotton انگلیسی اشتقاق یافته است[۱۹] . نام Muslin دراصل بر پنبه بافته‌های ظریفی اطلاق می‌گردید که برطبق مدلهای هندی درموصل ساخته می‌شد ؛ Calico (چلوار) از آنجهت بدین نام خوانده می‌شود که نخستین بار (۱۶۳۱) از کالیکوت Calicut ، واقع در ساحل جنوب غربی هند آمده است . مارکوپولو ضمن صحبت از گجرات در ۱۲۹۳ بعد از میلاد می‌نویسد : « در اینجا برو دری دوزی بیش از هرناحیهٔ دیگر دنیا با ظرافت تهیه می‌شود[۲۰] . » شالهای کشمیر و قالیچه های هند حتی امروز برتری هند را دربافت و طرح ثابت می کند* . ولی بافندگی فقط یکی از کارهای دستی هند بود و بافندگان فقط صنفی از اصناف تجار متعدد بودند که بصنعت هند سازمان دادند ، و منظمش ساختند . اروپائیان تقریباً در هررشته صناعت ازقبیل کار چوبی ، کارعاج ، فلزکاری ، سفیدگری ، رنگرزی، دباغی ، صابون‌پزی، شیشه‌گری، باروت‌سازی، آتش بـازی ، سیمان و غیره ـ هندو را متخصص شناخته اند[۲۱] . چین بسال ۱۲۶۰ ب . م از هند عینك وارد می کرد . برنیه Bernier ، ضمن مسافرت خود به هند در قرن هفدهم ، آن کشور را از لحاظ صناعت پرسروصدا توصیف کرده است . فیچ Fitch بسال ۱۰۸۵ ناوگانی از صدوهشتاد قایق مشاهده کرد که انواع و اقسام کالاها را از رود جمنا می گذراند .

تجارت داخلی هند هم رونق داشت ؛ کناره‌ای هر جاده و خیابان بازار بود و اکنون نیز هست . تجارت خارجی هند باندازهٔ تاریخ هند قدمت دارد[۲۲] ؛ اشیائی که در سومر ومصر پیدا شده نشان می‌دهد که بین این کشورها و هند حتی در ۳۰۰۰ قبل از میلاد رفت و آمد و ارتباط برقرار بوده است[۲۳] . تجارت بین هند و بابل از طریق خلیج فارس بین ۷۰۰ و ۴۸۰ ق . م رونق داشته است ، و شاید « عاج و میمون و طاووس » سلیمان نیز همه از یك راه و از یك جا آمده باشد . کشتی های هند در عصر چاندراگوپتا ، از راه دریا به برمه و چین می‌رفتند ؛ و بازرگانان یونانی که هندوان آنانرا یاوانا (ایونی) می‌خواندند ، دربازارهای هند دوران دراویدی ، در قرون قبل و بعد از میلاد مسیح رفت‌وآمد فراوان داشته‌اند[۲۴] . رم درایام اپیکوری خود برای تحصیل ادویه ، عطرها ، و روغن‌ها برهند تکیه داشت ، و پولهای گزافی برای ابریشم وپارچه‌های زربفت ومسلین وپارچه‌های زری می‌پرداخت ؛ پلینی ولخرجیهای رم راکه سالی ۵۰۰۰۰۰۰۰ دلار برای‌تدارك تجملات خـود به هند می‌فرستاد نکوهش کرده است . یوز و پلنگ و فیل هندی ، در بازیهای گلادیاتوری و مراسم قربانی کلوسئوم شرکت داشته‌اند[۲۵] . جنگ‌های رم با پارت ها بیشتر برای آن بود که راه بازرگانی خود را با هند همچنان مفتوح نگاه دارند . در قرن هفتم ، اعراب ایران و مصر را تصرف کردند ، و از آن به بعد تجارت بین اروپا و آسیا بدست مسلمین افتاد ؛ وبالنتیجه جنگهای صلیبی و کریستف‌کلمب بوجود آمدند . بدوران مغولان تجارت خارجی هند ازنوبپیشرفت افتاد ؛ ثروت ونیز ، ژنوا و سایرشهرهای ایتالیا ، نتاج خدمت این بنادر درراه تجارت اروپا با هند

---

* ما نمی دانیم این «مورچه‌ها» چه بودند ؛ بیشتر امکان دارد مورچه‌خوار بوده‌اند نه مورچه .

و آسیا بود ؛ رنسانس به‌ثروتی که از این تجارت بدست آمد بیشتر مدیون شد تا به نوشته‌های خطی که بوسیلهٔ یونانیان بایتالیا آورده می‌شد . اکبر شاه یك‌ادارهٔ دریاداری داشت ، که بر کشتی‌سازی و تنظیم و رفت‌وآمد وسائل نقلیهٔ دریائی نظارت می کرد ؛ بنادر بنگال وسند در کشتی‌سازی شهرت یافتند ، و بقدری خوب ازعهدهٔ کار برمی‌آمدند که سلطان قسطنطنیه کشتی‌سازی درآنجا را خیلی ارزانتر از کشتی سازی در اسکندریه یافت ؛ حتی شرکت هند شرقی بسیاری از کشتی‌های خود را در حوضچه‌های بنگال تهیه می کرد۲۶ .

تکامل فن ضرب سکه جهت تسهیل این تجارت چندین قرن طول کشید . در عصر بودا از طریق متصدیان امور اقتصادی و سیاسی مختلف ، سکه‌های مستطیل شکل ساخته می‌شد ، ولی درقرن چهارم قبل‌ازمیلاد مسیح ، درهند نیز که تحت‌تأثیرایران ویونان قرار گرفته بود بضمانت دولت سکه ضرب‌شد . ۲۷ شیرشاه سکه‌های‌خوش‌نقش ونگارازمس‌ونقره وطلا ساخت وروپیه‌را بعنوان سکهٔ اساسی کشورخویش ، انتخاب کرد . ۲۸ طریقهٔ ضرب سکه درزمان فرمانروائی اکبروجهانگیر ازلحاظ هنری وخالص بودن فلز برسکه‌های کشورهای‌اروپائی برتری داشت . ۲۹ درهند قرون‌وسطی نیزمانند قرون وسطی‌اروپا درنتیجهٔ کراهت مذهبی‌ازتنزیل، رشد صنعت وتجارت ازپیشرفت بازماند. مگاستنس می گوید : «هندیان نه‌پول خودرا بتنزیل‌می‌دادند ونه می‌دانستند چطور باید قرض کرد. اگرهندی خطایی مرتکب شود یا معروض خطایی قرار گیرد خلاف رسم معمول عمل کرده است، لذا هندیان نه‌قراردادی می‌بندند ونه‌احتیاجی به‌ضمانت‌نامه دارند .» ۳۰ هنگامی که هندو نمی‌توانست پس‌اندازهای خودرا درکارهای مهم اقتصادی شخص‌خویش بکاراندازد ، ترجیح می‌داد آن‌راپنهان کند ویابعنوان بهترین ثروت اندوختنی جواهر بخرد . ۳۱ شاید همین عجزهندیان درایجاد و تکامل آئین اعتبارسهل وساده ، به‌انقلاب‌صنعتی کمك کرد تاسلطهٔ اروپائیان را برآسیا محرزسازد . معذلك علیرغم مخالفت برهمن‌ها ، رسم وام‌دادن‌آهسته‌آهسته رواج گرفت . میزان تنزیل به‌تناسب فرقهٔ‌متبوع وام‌گیرنده ، ازدوازده تا شصت تغییرمی کرد ، ولی معمولا میزان آن درحدود بیست درصد بود.۳۲ برای تصفیه‌بدهیها ، ورشکستگی جایزنبود ، اگروام گیرندهٔ معسر می‌مرد ، اخلاف او تا شش نسل مسؤول تعهدات اوبودند .۳۳

برای تأمین مخارج حکومت‌هم ازمحصولات کشاورزی وهم از کار بازرگانی مالیات سنگین گرفته می‌شد . دهقانان بایستی یك ششم تا نصف محصول خودرا تحویل دهند ، ومانند اروپای‌قرون وسطی واروپای معاصر، باجهای‌هنگفتی از گردش ومبادلهٔ‌کالاها اخذمی گردید ۳٤ . اکبرشاه‌مالیات زمین را تایك‌سوم بالابرد ولی سایر عوارض را ملغی کرد۳۵ . مالیات زمین باجی سنگین بود ، ولی هنگام رونق بازار افزایش می‌یافت و هنگام کسادی پائین می‌آمد ، و در سالهای قحطی ، فقراء لااقل بدون پرداخت مالیات می‌توانستند چشم ازجهان فروبندند ؛ زیرا در دوران فرخندهٔ اکبرشاه نیزقحطی اتفاق‌می‌افتاد ، ودرقحطی‌سال ۱۵۵٦ گویاآدمخواری وویرانی همه‌جا گیرشد . جاده‌هاخراب بود ، ووسائل حمل ونقل بکندی رفت‌وآمدمی کرد وانتقال مازاد یك ناحیه به‌ناحیهٔ قحطی‌زدهٔ دیگر، زحمت داشت .

درهند نیز مثل همه جای جهان ، فقر و توانگری بحد افراط وجود داشت ، ولی شدت آن باندازه‌ای که درحال حاضر برهند یاآمریکا حکمفرماست نبود . درطبقهٔ سافل جامعه ، اقلیت کوچکی ازبردگان قرارداشت ؛ بالاترازآنها شود راها بودند که برده نبودند ولی مزدور بشمار می‌رفتند ، گواینکه مقام ومرتبهٔ آنان‌مانند مقام اغلب هندوها موروثی‌بود. فقری که پردوبوا Père Dubois (۱۸۲۰) ۳۶ توصیف کرده است نتیجهٔ پنجاه سال آشوب سیاسی بود ؛ هنگام فرمانروائی مغولها مردم نسبةً مرفه زندگی می کردند .۳۷ مزدها نسبةً کم‌بود ، وبدوران اکبربه‌کارگران یدی روزی دو ریال وده شاهی تا هفت ریال مزد داده می‌شد ؛ ولی قیمت‌ها نیز بهمین میزان پائین بود . بسال ۱۶۰۰ با یك روپیه (که بطورعادی تقریباً معادل با شصت ریال بود) می شد ۱۹۴ پوند گندم و یا ۲۷۸ پوند جوخرید ؛ بسال ۱۹۰۱ با یك روپیه فقط ۲۹ پوند گندم ویا ٤٤ پوند جو خریداری می‌شد . ۳۸ یك مرد انگلیسی که بسال۱۶۱۶ مقیم هند بود می گوید : «درسراسر کشور همه نوع خواربارفراوانست» واضافه می کند که : «درآنجا همه کس می‌تواند بی آنکه در مضیقه افتد نان بخورد .»۳۹ یك مرد انگلیسی دیگر که درقرن هفدهم هند را سیاحت می کرده متوجه شد که‌مخارج روزانهٔ اوبطورمتوسط سه ریال ودهشاهی است ۴۰

ثروت کشور در دوران پادشاهی چاندارا گوپتای موریائی و شاه جهان بذروهٔ خود رسید . در دوران پادشاهی شاهان گوپتا ثروت هند درسراسر جهان‌ضرب‌المثل بود . یوان چوانگ یکی از شهر های هند را چنین توصیف می کند که به باغها و استخرها ومؤسسات هنری وفرهنگی آراسته است . «اهالی آن در زندگی آسوده بودند و خانواده‌های بسیار توانگرداشته است ، وبحد وفور از گل ومیوه برخوردار بوده است . . . ساکنان این شهر چهرهٔ ظریفی داشتند ، و جامهٔ ابریشمین در بر می کردند . . . و سخن گفتن آنان روشن ومتقاعد کننده بود ؛ وبدو دستهٔ مساوی کیش حنیف وتجددخواهان تقسیم شده بودند . »۴۱

الفینستون می گوید : « سلطنت های هندو که بدست مسلمانان سرنگون گردید ، بقدری ثروتمند بودند که قلم مورخان از شرح جواهرات و سکه های کلانی که مهاجمین‌بیغما بردند،عاجزاست.»۴۲ نیکولو کونتی Nicolo Conti سواحل گنگ (تقریباً سال۱۴۲۰)را توصیف کرده است ومی گوید دراین‌سواحل‌شهرهای آباد فراوان یکی پس از دیگری کنار هم قرار گرفته است ، وهمه خوش ساخت و نیکو بنا است وباغها وبوستانها ، نقره وطلای فراوان وتجارت وصنعت پیشرفته‌یی دارند :۴۳ خزانهٔ شاه‌جهان چنان‌مالامال‌است که وی دواطاق محکم زیرزمینی‌ساخته

و این اطاقها هریك دارای ۱۵۰،۰۰۰ پای مکعب گنجایش دارد و تقریباً مملو از زر و سیم است[۴۴] . و ینسنت اسمیت Vincent Smith می گوید : « مدارك معاصر بدون گفتگو حکایت ازاین می کند که شهرنشینان‌مهمترین شهرهای هند ثروتمند بوده‌اند . »[۴۵] مسافرین ، شهر اگره ، وفتح پورسیکری را بزرگتر و غنی‌تر ازلندن توصیف کرده‌اند.[۶] آنکوتیل‌دوپرون Anquetil Duperron که‌بسال ۱۷۶۰به‌نواحی مهاراجه‌نشین مسافرت‌می کرده ، خودرا در «قلب سادگی وسعادت عصرطلائی» یافته است . وی می‌نویسد« مردم گشاده رو ونیرومند و بسیار تندرست بودند . »[۷] کلایو Clive که بسال ۱۷۵۹ « مرشدآباد » را زیارت کرد ، این پایتخت قدیمی بنگال را از لحاظ وسعت ، جمعیت و ثروت بالندن دوران خود برابر دانسته و می گوید کاخهائی خیلی بزرگتر ازکاخهای موجود اروپا دارد ، و مردانی خیلی پولدارتر از پولداران لندن‌درآن بسرمی‌برند[۴۹] . پارلمان‌انگلیس کلایورا بعلت سعی‌درتصاحب این‌ثروت محاکمه کرد ، وباشرح مطالبی بسیار زیرکانه تبرئه شد . ثروت‌هائی را که در هند دیده بود توصیف کرد و توضیح داد که شهرهای متمول حاضر بودند برای جلوگیری‌ازغارت‌بی‌بندوبار، هرنوع رشوه‌ای را که‌می‌طلبید باوبدهند ، وبانکداران حاضربودند سردابه‌های پرازجواهرات‌وطلارا در اختیارش‌بگذارند . سپس‌وی‌بیانات خود را چنین‌پایان داد : « درین‌لحظه من از قناعت و میانه روی‌خود درشگفتم.[۵۰]

۲ . سازمان جامعه

سلطنت ـ قانون ـ قانوننامهٔ«مانو» ـ رشد وتکامل دستگاه فرقه‌ای ـ ترقی برهمن‌ها امتیازات و قدرت آنها ـ تعهدات آنها ـ دفاع از فرقه .

چون جاده‌ها خراب وحمل ونقل بدشواری انجام می‌یافت، تصرف هندآسانتر ازفرمانروائی برآن بود . وضع طبیعی هند چنان مقدر کرده بود که این شبه قاره ، تا هنگام‌پیدایش قطار راه‌آهن ، همچنان آمیزه‌ای از دولت های مجزا باقی بماند . با چنین شرایط یك دولت فقط هنگامی تأمین پیدا می کرد که قشون شایسته‌یی داشته باشد ؛ وچون در بحران های کثیرالوقوع ، قشون احتیاج بیك رهبر دیکتاتور داشت تا دربرابربلاغت سیاسی مصون بماند ، بالطبع نوع دولتی که درهند رشد کرد دولت پادشاهی‌بود . مردم‌بهنگام‌فرمانروائی‌سلسله‌های بومی‌هند ازآزادی‌فراوان‌برخوردار

بودند، ومنشاءِ قسمتی ازاین آزادی‌ها جامعه‌های مستقل روستائی وتجارت درقصبات بود، و قسمت دیگر آن ناشی از محدودیت هائی بود که اشرافیت برهمنان براقتدار پادشاه تحمیل می کرده.[۵۱] قوانین مانو، اگرچه بیشتر جنبهٔ اخلاقنامه داشت تایك دستگاه قانونی‌عملی، ترجمان اندیشه‌های اساسی مردم هنددربارهٔ پادشاهی‌بود: بدین شرح که دستگاه پادشاهی باید بدون جانب گیری، سخت ونیرومند باشد، وپدرانه علاقه‌مند به‌رفاه همگان.[۵۲] حکام مسلمان کمتراز اسلاف هندوی خود به این ارمانها وموانع توجه داشتند؛ اقلیت فاتحی بودند که حکومت خود را آشکارا برپایهٔ تفوق جنگی خود قرار دادند. يك مورخ مسلمان با صراحتی شیرین می‌نویسد: «قشون پایه و مایهٔ فرمانروائی است».[۵۳] اکبرشاه مستثنی بود، زیرا وی بیشتر برحسن نیت مردمی تکیه داشت که زیر فرمانروائی خود کامه و خیرخواهانهٔ او آسوده بسر می‌بردند. شاید درآن شرایط حکومت اوبهترین حکومت‌های ممکن‌الحصول بود. نقص اساسی آن دستگاه، چنان که قبلاً هم ملاحظه کردیم، این بود که براخلاق و شخصیت شخص پادشاه تکیه داشت؛ واین اقتدار عالی ومتمرکز که بدوران اکبر سودبخش‌می‌بود، بدوران اورنگ‌زیب موجبات نکبت و ویرانی‌فراهم کرد. افغانان و مغولان چون از طریق عنف و اعمال شدت بقدرت رسیده بودند، همیشه معروض خطرقتل‌بودند؛ وجنگهای جانشینی باندازهٔ جریان انتخابات امروزین پرخرج بود، ولی البته باندازهٔ همین انتخابات به حیات اقتصادی مردم زیان نمی‌رساند.*

---

* داستان اینکه چطور نصیرالدین پدرش غیاث‌الدین، سلطان‌دهلی (۱۵۰۱) رامسموم کرد تصور مسلمانان را دربارهٔ جانشینی مسالمت‌آمیز آشکار میسازد. جهانگیر که برای خلع پدرش اکبرسعی و کوشش خود را بکار برد، داستان را چنین می گوید:

«بعد از آن من به ساختمانی که مقابر فرمانروایان خلجی در آن بود رهسپار گشتم. قبر نصیرالدین هم، که برای همیشه سیه‌رو و رسوا شده درآنجا بود. معروفست که این مرد تیره‌روز با کشتن پدر خود جلو رفت. اودوبار پدر را مسموم کرد، وپدرش با پادزهری که همیشه بربازوهمراه داشت اثرات سم را خنثی نمود. بار سوم پسر سم را در يك لیوان شربت ریخت و آنرا با دست خود به پدر داد... چون پدر متوجه شد پسر با این اقدامات چه منظوری در سر دارد، تعویذ حاوی پادزهر را ازبازو درآورد و جلو پسرانداخت وسپس با حالتی پر ازفروتنی و التماس بسوی

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

بدوران فرمانروائی مسلمانان قانون چیزی جز ارادهٔ سلطان و یـا امپراطور نبود ؛ بهنگام فرمانروائی هندو ، قانون آمیزهٔ درهمی بود از فرمانهای پادشاه ، سنت های دهکده ومقررات فرقه‌ای . رئیس خانواده ، رئیس‌دهکده ، رئیس‌فرقه ، دادگاه صنف ، حاکم شهرستان ، وزیر پادشاه ، ویا خود پادشاه داوری می کردند.[۵۷] طرح مرافعه کوتاه وداوری فوری‌بود ؛ وفقط پس ازاستقرارسلطهٔ انگلیسها بود که وکلاء هم پدیدار شدند.[۵۶] در دوران همهٔ پادشاهان زجر و شکنجه معمول بود ، تا اینکه فیروزشاه آن را ملغی کرد .[۵۷] مجازات اعدام در مورد انواع واقسام جنایت ها اجراء می‌شد ؛ ازقبیل خانه زنی ، آسیب رساندن باموال سلطنتی ، سرقت بمیزانی که اگر کسی امروزه بهمان میزان بدزدد یکی از ارکان جامعه بشمار خواهد رفت. مجازات ها بسی ظالمانه ومشتمل بود برقطع دست ، پا ، گوش ، بینی و بیرون آوردن چشم ، ریختن سرب گداخته درحلق ، خرد کردن استخوانهای دست و پا با چکش چوبی ، سوزاندن درآتش ، فروبردن میخ دردست ، پا ، یا سینه ، قطع رگ وپی ، ارّه کردن بدن ، شقّه کردن ، بمیخ کشیدن ، زنده زنده کباب کردن ، زیرپای فیلان انداختن ، و یا سپردن گناهکاران به سگ های وحشی و گرسنه .*[۵۸]

هیچ قانوننامه‌ای در سراسر نواحی هند مورداجراء قرارنمی گرفت . درامور عادی زندگی ، دهارمـا ـ شاسترا هـا Dharma-Shastras یعنی متن های موزون مقررات و تکالیف فرقـه‌ای ، کـه بوسیلهٔ برهمن ها و با دید خود آنها تصنیف شده بود ، جای قانون را می‌گرفت . قدیمترین اینها « قانوننامهٔ مانو » بود . مانو ، نیای

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

بارگاه پروردگار روی نمود و گفت : «خداوندا ، عمرم به هشتاد سالگی رسیده ، و طی این مدت چنان کامکار و بختیار زیسته‌ام که هیچ پادشاهی از چنین سعادت برخوردار نبوده است . حال که آخرین لحظهٔ زندگیم فرارسیده ، امیدوارم « نصیر » را برای ارتکاب قتل من مورد بازخواست قرار ندهی و با در نظر گرفتن اینکه مرگ من امری مقدر است ، ازاو انتقام نگیری . » پس از گفتن این سخنان شربت آلوده به سم را با یك جرعه سر کشید و جان‌بجان ستان داد .

جهانگیر پرهیزگار می‌نویسد : « وقتی که به مقبره‌اش (یعنی مقبرهٔ نصیر) رفتم لگدی چند برآن زدم . »[۵۴]

* مجازات های سادیستی ظریف دیگری در نوشتهٔ «دوبوا» صفحهٔ ۶۵۹ ذکر گردیده است .

افسانوی قبیلهٔ Manava (ویامکتب) برهمنان نزدیك دهلی است، مانو بصورت پسر خداوند تصور شده، وچنانست که قوانین خودرا بی‌واسطه از برهما دریافت می کند.[۵۹] این قانوننامه ۲۶۸۵ بیتی را روزگاری متعلق به ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌دانستند، واکنون بااندك تردیدآنرا ازقرون نخستین این‌عصر می‌دانند.[۶۰] قانوننامه دراصل به صورت کتاب دستی ویا راهنمای حسن سلوك فرقه‌ای جهت برهمن‌های مانوا تدوین شده بود، و بتدریج بعنوان قانوننامهٔ آداب و سلوك همگانی هندوان پذیرفته شد؛ و با آن که پادشاهان مسلمان هرگز آن را برسمیت نشاختند، درحد سازمان فرقه‌ای، قدرت قانونی کسب کرد. کیفیت و خاصهٔ آن طی تحلیل آتی ما از جامعه و اخلاقیات هندو تا اندازه ای هویدا می گردد. از خصوصیات کلی آن این بود که بسائقهٔ خرافه‌پرستی، محاکمه ازطریق آزمایش‌را پذیرفته‌بود* وباقانون **قصاص‌بعین** Lex Talionis سخت تطبیق داشت، ومدام فضائل، حقوق و اختیارات فرقهٔ برهمن را تلقین می کرد.[۶۳] اثرآن این‌بود که یوغ تسلط خارق‌العادهٔ نظام فرقه‌ای‌را درجامعه هندو نیرومندتر ومستحکم‌تر ساخت.

این دستگاه از دورهٔ ودائی به بعد سخت‌تر و پیچیده‌تر شده بود؛ و علت هم تنها این نبود که آیین‌ها با گذرسالها سخت‌تر می‌شود، بلکه عدم ثبات نظام سیاسی و تاخت و تاز ملل ونحل بیگانه به‌هند، بنیان فرقه را استوارتر کرد و خودبصورت سدی درآمد که از اختلاط خون هندو و مسلمان جلوگیرد. در ایام ودائی فرقه بر مبنای Varna، یا رنگ قرار داشت؛ در هند قرون وسطائی بر مبنای Jati، یا تولد قرار گرفت. ماهیت آن، دوگانه بود: موروثی بودن مقام، و قبول dharma یعنی وظائف آباء و اجدادی و مشاغل بومی مربوط به فرقه.

رئیس و وظیفه خواران اصلی این دستگاه جمعاً هشت میلیون ذکور فرقهٔ برهمن بودند.[۶۴] برهمن‌ها، که بدوران آشوکا بـا پیشرفت بودیسم انـدك مدتی ناتوان شدند، با سرسختی تمام که از خصوصیات روحانیت است، در کمین‌نشستندتا

---

* تاد Tod معتقد است که برخی از این منشورها حقه‌های زاهدانه بوده‌است.[۶۶]

آنکه قدرت و مقام رهبری را از نو درعهد فرمانروائی سلسلهٔ گوپتا بدست آوردند. از قرن دوم بعد از میلاد، گزارشهائی در دست است که از اعطای هدایای بزرگ غالباً بصورت زمین به فرقهٔ برهمن حکایت می کند. [۶۵]* این بخشش ها مانند تمام اموال برهمن، از مالیات معاف بود تا این که انگلیسها آمدند. [۶۶] قانوننامهٔ مانو به پادشاه اخطار می کند که هرگز از برهمن مالیات نگیرد، ولو همهٔ منابع درآمد از میان رفته باشد؛ زیرا اگر برهمن بخشم آید، می‌تواند در دم شاه و تمام سپاهیان او را با لعن و نفرین و خواندن متون رمزی از میان بردارد. [۶۷] در بین هندوها مرسوم نبود که وصیت‌نامه بنویسند، زیرا سنت‌های آنان چنین اقتضا می کرد که اموال یك خانواده همگانی باشد، وبازماندگان ذکور خودبخود وارث اموال‌مردگان شوند [۶۷]**؛ اما هنگامی که با نفوذ مکتب فردیت اروپائی، موضوع وصیت‌نامه نیز در هند رواج گرفت، برهمنان سخت طرفدار آن شدند، و آن را یك نوع افزار مناسبی دانستند که می‌توانست اموال‌را جهت مصارف روحانی تأمین کند. مهمترین عنصر درهمهٔ قربانی‌ها برای خدایان، مزدی بود که‌به روحانی ملازم پرداخت می‌شد واوج این دین‌داری، گشاده دستی در پرداخت این گونه مزدها بود. [۷۱] معجزات و هزاران‌نوع خرافات‌دیگر منبع فیاض‌دیگری‌برای‌ثروت طبقهٔ‌روحانیان‌بود. یك‌برهمن ممکن بود دربرابر پاداش، زن‌سترون را مداوا کند؛ برای‌تأمین امور مالی، پیشگوئی هائی انجام می گرفت. اشخاصی استخدام می‌شدند که خود را دیوانه نمایند و اقرار

* دوبوا با اینکه نسبت بهندوها روی خوش نشان نمی‌دهد، زجرهایی‌را که برمتهمین در آن زمان (۱۸۲۰) روا می داشتند، بخوبی بیان کرده است، می گوید: «انواع زیاد دیگری از محاکمه بطریق شکنجه و آزمایش وجود دارد. از آن جملهٔ روغنی که با تپالهٔ گاو مخلوط شده می‌جوشانند و دست متهم را تا بازویش در آن فرو می کنند. از آن جملهٔ آزمایش افعی است که عبارتست از اینکه افعی خطرناکی را دو سبد سربسته‌ای می گذارند و در آن سبد انگشتر و یا سکه‌ای می‌گذارند. متهم موظف است که این سکه را در حالیکه چشمانش بسته است بیرون بیاورد: اگر پوست او در مورد اول دچار سوختگی نشود و در مورد دوم افعی او را نگزد، دلیل بیگناهی متهم است.» [۶۲]

** در بین دراویدیها اناث وارث بودند. [۶۹]

کنند که در نتیجهٔ‌خست نسبت‌به روحانیان بچنین سرنوشتی دچار شده‌اند. در مورد هر بیماری ، هر مرافعه ، هرشگون بد ، یا رؤیای نا مطلوب ، یا اقدام بکارهای مهم ، مشورت با برهمن مطلوب بود و مشاور استحقاق مزد داشت . [۷۲]

قدرت برهمن بر پایهٔ انحصار دانش قرارداشت . برهمنان متولی ومفسران سنت ، مربیان اطفال ، مؤلفان یا گردآورندگان ادبیات ، کارشناسان آیات وداهای مهم و خطا ناپذیر بودند . اگر یك نفر از فرقهٔ شودرا به تلاوت کتاب‌های مقدس گوش می‌داد ، بر طبق قوانین برهمنی ، در گوشهای او باید سرب گداخته ریخته شود ؛ و اگر نوشته های مقدس را تلاوت می کرد ، زبانش بایستی نصف شود ؛ و اگر مطالبی از آن را از برمی کرد باید پیکرش بدو پاره شود . [۷۳] چنین بود تهدیداتی که‌بندرت مورد اجراءِ قرار می گرفت و بوسیلهٔ آن روحانیان می کوشیدند از حکمت خود چون گنجی محافظت کنند . بدینسان برهمنیسم بصورت یك‌مسلك انحصاری درآمد و از شرکت عوام در آن بشدت جلوگیری می‌شد [۷۵] . برطبق قانوننامهٔ مانو ، برهمن من جانب‌الله حق داشت که در رأس جمیع مخلوقات قرار بگیرد [۷۶] ؛ ولی وی از کلیهٔ اختیارات و مزایای این حکم برخوردار نمی‌شد ، مگر اینکه پس از سالها تربیت مقدماتی ، بوسیلهٔ مراسم با شکوه اعطای قیطان سه‌لا ، از نو خلق شود « دوباره زاده » . [۷۷] از آن لحظه به بعد یك مرد مقدس می‌شد ؛ وخود اوواموالش مصونیت می‌یافت ؛ در واقع ، بر طبق قانوننامهٔ مانو « هرچه دراین جهان وجود دارد متعلق به برهمن است . » [۷۸] مقرر این بود که با هدایای شخصی و عمومی از برهمنان نگهداری شود واین هدایا صورت صدقه نداشت ، بلکه وظیفهٔ مقدس مردم تلقی‌می شد ؛ [۷۹] مهمان‌نوازی از یك برهمن ، بزرگترین وظائف دینی تصورمی‌شدوبرهمنی که بخوبی ازاو پذیرایی نمی‌شد می‌توانست تمام اندوختهٔ اعمال نیك صاحب‌خانه‌را همراه خود ببرد . *[۸۰] حتی‌اگربرهمن مرتکب جنایت می‌شد ، نباید کشته‌می‌شد .

* گویا بعضی دسته های فرقهٔ برهمن از نظر تمتع جنسی حقوق ویژه‌یی می‌داشتند . برهمن های نامبوردی از «حق‌شب اول» برتمام عروسانی که درمنطقهٔ آنان عروسی می کردند برخوردارمی‌شدند ؛ و کاهنان پشتیمارجیا در بمبئی تا دوران اخیر از این حق استفاده می کردند . [۸۱] اگر آنچه را که Père Dubois می گوید بپذیریم ، کاهنان معبد تیروپاتی (در جنوب شرقی هند) معالجهٔ نازائی زنان را بشرطی که یکسال در معبد بگذرانند ، می‌پذیرفتند .

ممکن بود پادشاه او را تبعید کند ، ولی باید اجازه می‌داد که اموال خود را همراه ببرد. کسی که قصد دست درازی به برهمن می کرد صد سال در جهنم می‌سوخت و آنکه برهمن را واقعاً می‌زد هزار سال در جهنم می‌سوخت. [85] اگر یك شودرا ، همسر برهمن را از راه بدر می کرد اموال شود را توقیف می‌شد و آلت تناسلی او قطع می گردید. [86] اگر یك شود را یك شود رای دیگر را می کشت ، می‌توانست به کفاره گناه ، ده گاو به برهمن‌ها تقدیم کند ؛ اگر یك «وایسیا» را می کشت ، بایستی صد گاو به برهمنان می‌داد ؛ و اگر یك کشتریا را می کشت بایستی هزار گاو می‌داد ؛ و اگر یك برهمن را می کشت بایستی اعدام می شد ؛ فقط قتل یك برهمن قتل واقعی محسوب می‌شد [87] .

وظایف وتعهدات برهمنان دو برابر این مزایا ، بیشمار وسنگین بود . برهمن نه تنها نقش یك روحانی را بازی می کرد* بلکه خود را برای کارهای منشیگری، معلمی فن تربیت و ادبیات پرورش می‌داد . بر اوفرض بود حقوق بخواند و «وداها» را یادبگیرد ؛ وظایف دیگر تحت‌الشعاع این وظائف قرار می گرفت [89] ؛ حتی مکرر خواندن وداها بتنهائی برهمن را از سعادت ابدی برخوردار می کرد ، ولو اینکه هیچیك از آداب مذهبی را مورد عمل قرار نمی داد [90] ؛ و اگر ریگ ودا را از بر می کرد می‌توانست تمام دنیا را ویران کند بدون اینکه کمترین گناهی مرتکب شده باشد . برهمن نباید خارج از فرقهٔ خود با کسی ازدواج کند ؛ اگر با یك شودرا ازدواج می کرد ، بچه‌هایش پاریاه محسوب می‌شدند ؛** زیرا مانو گفته است مردی که دارای اصل و نسب خوب باشد در اثر معاشرت‌های پست، پست می شود، ولی آن کس که اصل ونسب پست دارد نمی‌تواند بامعاشرت‌های عالی برتری بدست آورد [92]

---

* کلیهٔ روحانیان برهمن نبودند ، و در زمانهای بعد هم همهٔ برهمن ها روحانی بشمار نمی‌رفتند . در ایالات متحدهٔ هندوستان یك عده زیادی از برهمن ها آشپزاند .[88]

** پاریاه Pariah ازکلمه Paraiyan که بزبان تامیل (Tamil) فردی ازفرقهٔ پست معنی می‌دهد ، اشتقاق یافته است .

برهمن بایستی هرروز خود را شست و شو می‌داد، و هر گاه یك سلمانی ازطبقهٔپست سر و صورتش را اصلاح می کرد بایستی از نو خود را می‌شست؛ خوابگـاه خود را بایستی بوسیلهٔ تپاله گاو پاکیزه می کرد؛ ودرهنگام قضای حاجت ناچار بود اصول بهداشتی بسیارسخت‌را، رعایت کند.[۹۳] ازتناول غذای حیوانی (بانضمام تخم‌مرغ) و همچنین پیاز، سیر، قـارچ و تـره فرنگی خودداری می کرد. بغیر از آب هیچ مشروبی نبایستی می‌نوشید، و این آب را بایستی برهمن بدست‌آورده و حمل کرده باشد.[۹٤] از هر نوع مرهم، عطر، لذت‌جنسی، حرص وغضب خودداری‌می‌کرد.[۹۵] اگر بیك شیئی ناپاك و یا یك شخص بیگانه، (ولو آنکه آن شخص نایب‌السلطنهٔ هند بود)، دست می زد، بایستی با تشریفات خاصی غسل می‌کرد. اگر مرتکب قتلی می شد، باید به مجازاتی شدیدتر از افراد فرقهٔ پست تن می‌داد؛ مثلا اگر یك شود را مرتکب دزدی می‌شد هشت‌برابر بهای مال دزدیده شده از او وصول می‌شد؛ واگر یك وایسیادست به‌سرقت می‌زد شانزده برابربهای مال سرقت شده ازاو وصول می گردید؛ واگر یك کشاتریا دزدی‌می کردسی‌ودو برابر، واگربرهمن می‌دزدید شصت و چهار برابر بهای مال بسرقت رفته وصول می‌شد.[۹٦] برهمن حق نداشت به هیچ موجود زنده‌ای آزار برساند.[۹۷]

چون توجه معتدلی برعایت این مقررات می‌شد، و مردم نیز زیربار کشت و کار پشت دوتا می‌داشتند، و لذا بیش از آن تابع (ظاهراً) هوسهای خاص محیط طبیعی بودند که بتوانند دل از خرافه بر کنند و روی بـآموزش و پرورش آورند، ناچار قدرت و اختیار روحانیان نسل به نسل افزایش یافت، و سرانجام از این‌دسته پایدارترین دستگاه اشرافی‌تاریخ بوجود آمد. این‌یك پدیدهٔ شگفت انگیز دیگری است که کندی جریان تغییر هند را مجسم می کند، و نشان می‌دهد چگونه طبقات بالا برتری و امتیازات خود را بدوران همهٔ فتوحات، سلسله‌ها وحکومت‌های‌مختلف در مدت ۲۵۰۰ سال محفوظ داشتند. فقط چاندال‌های مطرود دراین دوام‌وپایداری باآن رقابت می کنند. کشاتریاهای قدیمی کـه در ایام بودا، هم قلمرو فکری وهم سیاسی را زیر سلطهٔ خود داشتند، بعد از دورهٔ گوپتا از صحنه خارج شدند واگر

چه برهمن‌ها سلحشوران راجپوتی را همردیف فرقهٔ جنگجوی کشاتریا تشخیص دادند، معذلك اینها هم پس از سقوط راجپوتانا بزودی از بین رفتند. بالاخره‌فقط دوطبقه بندی بزرگ باقی ماند: برهمن ها که فرمانروایان روحانی واجتماعی هند بودند وبعد ازآنهاسه هزار نوع فرقه که درحقیقت اصناف صنعتی بودند*.

دردفاع‌ازچیزی که بعدازآیین‌یك زنی، ناچاریکی‌ازآیین‌هایی‌شده که‌بیش‌از همه‌موردسوءِ استفاده‌قرار گرفته، سخن‌هامی‌توان گفت. سامان‌فرقه‌ای‌ازحیث‌اصلاح نژاد این ارزش را داشت که دودمانهای باصطلاح مهذب تر را از انحلال و امحاء در اختلاطهای‌نامشخص‌محفوظ نگاه می‌داشت؛ این دستگاه، بعض عادات غذاخوردن و پاکیزگی‌را بعنوان‌یك قاعدهٔ برتر، مستقرساخت تاهمه‌آنرا رعایت وبرآن‌همچشمی کنند؛ ونظمی به عدم‌مساوات واختلافات درهم برهم انسانها بخشید، وروح‌راازتب بالارفتن ومنفعت‌بردن عصر جدید رهائی داد؛ این نظم باتعیین یك Dharma (یعنی طرز سلوك فرقه‌ای) برای‌هرفرد، زندگی اورا منظم ساخت؛ به‌کلیهٔ پیشه‌هاوحرفه ها نظم داد، وهرشغل را به حرفه‌ای‌مبدل کرد که تعویض وتغییر آن بآسانی میسر نبود، وباتبدیل مباشران‌هرصنعت به‌یك‌فرقه، اعضای‌آن‌رابوسائل‌اقدام دسته جمعی دربرابراستثمار وظلم تجهیز کرد. برای فرار از استبداد نظامی که ظاهراً شق ثانی حکومت اشراف است، راه گریزی باز کرد؛ هم‌چنین بکشور هند که از رهگذر صدها یورش وانقلاب از هم گسسته بود، چنان دوام و انتظام اجتماعی و اخلاقی و فرهنگی داد که فقط چین‌می‌توانست باآن رقابت کند. برهمنان درمیان صدهاتغییر توأم باهرج ومرج بیاری همین سامان فرقه ای جامعه را ثابت و پایدار نگاهداشتند وتمدن‌را تقویت کردند ومنتقل‌ساختند. ملت، باشکیبائی‌وحتی‌غرور، وجودآنها را تحمل کرد زیرا هر کس می دانست که در پایان کار، حکومت برهمنان یگانه حکومتی است که جدائی پذیر ازجامعهٔ هند نیست.

---

* دربارهٔ سامان فرقه‌ای هند درعصر حاضر به‌فصل بیست و دوم مراجعه شود.

۳. اخلاقیات و ازدواج

«دهارما» - کودکان - ازدواج در دورهٔ طفولیت - فن عشق ورزی - روسپی گری - عشق آتشین - ازدواج - خانواده - زن - زندگی عقلی او - حقوق او - حجاب - سوتی - زن بیوه.

هر گاه که **درهند آئین** فرقه‌ای می‌میرد، زندگی اخلاقی مردم نیز به تغییر طولانی و نابسامان دچار می‌گردد، زیرا قانون اخلاقی در هند تقریباً جزءِ لاینفك فرقه بوده است. اخلاقیات همان دهارما Dharma بود - یعنی قانون زندگی که فرقه برای هر فردی معین می کرد. هندو بودن چندان مفید این معنا نبود که عقایدی مورد قبول قرار گیرد، بلکه بیشتر این معنا را داشت که هر فرد در دستگاه فرقه محلی برای خود اتخاذ کند و دهارما، یا تکالیف خاصی را که بر طبق سنن و نظامات کهن منضم بدان محل بود، بپذیرد. هر منصب الزامات، محدودیت‌ها و حقوق خاص خود داشت؛ و هندوی مقدس با آنها و درون آنها زندگی خود را طی می کرد و باین وضع ثابت خشنود بود و هرگز بفکر آن نمی‌افتاد که داخل فرقهٔ دیگری بشود. بهگوات گیتا[۹۸] می گوید «اگر تو کارخود را، و لو ناقص، بادست خود انجام دهی، بهتر از آنست که دیگری آنرا، ولو بطرز بسیار عالی، انجام دهد.» دهار ما برای فرد بمنزلهٔ رشد طبیعی دانه است - یعنی تحقق دادن منظم به فطرت وقضای کامن.[۹۹] این نوع تصور از اخلاقیات، بقدری کهن است که امروز نیز برای همهٔ هندوان تصور این معنی مشکل است (و برای بسیاری غیر ممکن است) که خود را وابسته به فرقهٔ خاص، و ملزم و مهتدی به حکومت آن ندانند. یك مورخ انگلیسی می گوید: «بدون فرقه جامعهٔ هند و غیر قابل تصور است.[۱۰۰]»

علاوه بر دهارمای هر فرقه، هندوها یك دهارما یا الزامات کلی داشتند که شامل حال همهٔ فرقه‌ها بود، و این دهارما مخصوصاً برهمنان و گاوان را احترام می نهاد.[۱۰۱] بعد از این‌ها، تکلیف بوجود آوردن فرزندان قرار داشت. قانون نامهٔ مانو[۱۰۲] می گوید: «مرد فقط وقتی کاملست که سه تا باشد: خودش، همسرش و پسرش» اطفال نه تنها سرمایهٔ اقتصادی والدین می‌شدند و بالطبع در سالخوردگی از آنها نگاهداری

می کردند بلکه پرستش خانوادگی نیاکانی خودرا اجراء می کردند وآنها را بطور مرتب غذا می‌دادند تا این اشباح از گرسنگی هلاك نگردند.[۱۰۳] در نتیجه تحدید نسل در هند وجود نداشت، و سقط جنین چنان جرم بزرگی انگاشته می‌شد که با کشتن یك برهمن برابربود.[۱۰٤] البته کشتن نوزاد رواج داشت[۱۰۵]، ولی این یك امر استثنائی بود؛ پدر از داشتن فرزندان خوشحال می‌شد، و اگر چندین فرزند می‌داشت بخود می‌بالید. ملاطفت سالخوردگان نسبت به‌نونهالان اززیباترین جنبه های تمدن هندوست.[۱۰۶]

از زادن طفل بسی بر نمی آمد که والدین بفکر ازدواجش می‌افتادند. زیرا ازدواج در آئین هندو امری اجباری بود؛ مرد بی‌زن مطرود بشمار می‌رفت. وهیچ مقام وشأن اجتماعی نداشت، وبکارت طولانی مایهٔ ننگ بود.[۱۰۷] امرازدواج بدست هوس افراد یا «عشق آتشین» سپرده نمی‌شد؛ ازدواج برای جامعه و نژاد امری حیاتی به حساب می‌آمد، ولذا دور از حزم بود که این امر به نزدیك بینی شهوات و یا تصادفات مجاورت، واگذار گردد[۱۰۸]؛ مقدمات ازدواج باید قبل از اینکه تب جنسی طغیان کند ووصلتی‌را که درنظرهندوها محکوم به‌عواقب تلخ وسرخوردگی است پدیدآورد، بوسیلهٔ والدین فراهم‌شود. درقانوننامهٔمانو Gaandharva بروصلت هائی اطلاق شده که به تمایل طرفین صورت می گرفت، واین نوع وصلت ها را زادهٔ هوس معرفی کرده است؛ این نوع ازدواجها مجاز بود، ولی پسندیده نبود.

بلوغ پیشرس هندوها، که ازرهگذرآن یك دختردوازده سالهٔ هندی باندازه یك دختر چهارده یا پانزده سالهٔ آمریکائی رسیدگی پیدا می کند، مشکلی برای استقرار نظم اخلاقی و اجتماعی بود*.

آیا باید ازدواج طوری ترتیب داده می‌شد که هم آهنگ با بلوغ جنسی صورت‌بگیرد، ویاباید، چنانکه درامریکا معمول‌است، تابلوغ اقتصادی مرد بتعویق

---

* باید اضافه کرد که گاندی معتقد نیست که بلوغ پیشرس اساس مادی داشته باشد. می نویسد: «من ازازدواج دردوره طفولیت نفرت دارم، من‌ازوحشت میلرزم وقتی‌طفلی را بیوه می‌بینم. بنظر من خرافه‌ای فاحش‌تر ازاین وجود ندارد که هوای هند را مسبب بلوغ پیشرس جنسی‌می‌داند. آنچه موجبات بلوغ نابهنگام را فراهم می کند محیط فکری و اخلاقی است که بر زندگی خانوادگی حکمفرماست.[۱۰۹]»

افتد ؟ نخستین راه حل ظاهراً بنیهٔ ملی را ضعیف می کند[۱۱۰]، و بی جهت افزایش جمعیت را بجلومی‌اندازد ، وزن را تقریباً یکسره درراه تولید مثل قربان می کند ؛ راه حل دوم دشواریهای دیگری بوجود می‌آورد ، از جمله تأخیر غیرطبیعی، ناکامی جنسی، فاحشگی وامراض زهروی . هندوهاازدواج درطفولیت‌رابعنوان اقل‌الضررین پذیرفتند ، و سعی کردند با فاصله گذاردن بین ازدواج و نکاح که درطی آن عروس تاسن بلوغ نزد والدین می‌ماند ، ازخطرات آن بکاهند[۱۱۱]. این آئین قدرت داشت و لذا مقدس بود ؛ ریشهٔ این آئین از آنجا بود که می‌خواستند ازدواجهای ناشی از جاذبهٔ جنسی و اتفاقی را در داخل فرقه جلو گیرند ؛ [۱۱۲] بعداً این رسم اندك اندك استحکام و قوت پیدا کرد و علت آن بود که در این صورت مسلمانان فاتح و بیرحم برعایت اصول مذهبی خود ، ازربودن زنان متأهل وبکنیزی گرفتن آنان خودداری می کردند ؛[۱۱۳] و سرانجام آن رسم بااین صورت خشك وجامد درآمد که پدر ومادر بجد دختر خود را از احساسات عاشقانهٔ مرد محافظت می کردند .

این که احساسات آنان به وجهی معقول حاد بوده، ومرد باندك تحریك به‌وظائف حیاتی‌خوداقدام‌می‌کرد ازادبیات عاشقانهٔ هندوآشکارمی‌گردد. کاماسوترا Kamasutra ویا «آئین کامرانی» معروفترین کتاب ازرشته کتابهائی‌است که‌همهٔ آنهاتوجه ومشغولیت خاص هندوهارا درباره فنون روابط جنسی، جسمی وروحی، نشان می‌دهد. نویسندهٔ این کتاب به‌ما اطمینان می‌دهد که کتاب وی « برطبق دستور اخلاقی **نوشته های مقدس** و برای استفادهٔ جهانیان ، بقلم واتسیایانا Vatsyayana که آن زمان دربنارس طلبه بوده و در پارسائی روزگار می گذرانده و غرق ذکر خدا بوده ، تحریر گشته است .[۱۱۴] این زاهد گوشه‌نشین می گوید« کسی که دختری‌را ، بخیال این که خیلی خجول است ، بحال خود می گذارد ، دختر او را حیوانی می‌داند که از طرز کارضمیر زنان بی‌خبر است ، و او را مورد تحقیر قرار می‌دهد[۱۱۵].» واتسیایانا از دختری که عاشق است تصویر دل‌انگیزی می‌پردازد[۱۱۶] ولی گفتار های وی بیشتر صرف این تعلیم می‌شود که پدر و مادر چگونه برای دختر ، شوهر پیدا کنند و شوهرچگونه زن را از حیث جنسی راضی نگاهدارد .

ما نباید تصور کنیم که حساسیت جنسی هندو اورا به بی‌بند و باری غیرعادی می کشانید . ازدواج درطفولیت مانعی در برابر روابط قبل از ازدواج بود ، و ضمانت های نیرومند مذهبی که برای تلقین وفاداری زنان شوهردار بکارمی‌رفت اقدام به‌زنا را بسیار مشکل‌تر و کمتر از آن می‌ساخت که اینك در اروپا و آمریکا رواج دارد . قسمت اعظم روسبی گری محدود به معابد بود . درجنوب احتیاجات شهوانی مردان را مؤسسه خدایی Devadsi ها برمی‌آورد و اینان باصطلاح «چاکران خداوند» و به حقیقت روسبی بودند . هرمعبد« تامیل » یك دسته «زنان مقدس» داشت ، که در آغاز برای این استخدام شده بودند که در برابر بت ها برقصند وآواز بخوانند ، و شاید هم مشغولیاتی برای برهمن ها فراهم آورند . چنین می‌نماید که برخی از آن زنان زند گی رهبانی و گوشه‌نشینی داشته‌اند ؛ و برخی دیگر اجازه داشتند که بهر کس پول دهد خدمت کنند بشرطی که یك قسمت عایدات خود را تحویل طبقهٔ روحانی بدهند . بسیاری از این روسبیان معابد ، یا دختران Nautch* ، در ضیافت های عمومی واجتماعات بسبك Geisha های ژاپونی،آوازمی‌خواندند ومی‌رقصیدند، برخی ازآنها خواندن می‌دانستند ، ومانند Hetairai یونان ، درخانه‌هایی که نه زنان را به درس خواندن تشویق می کردند و نه به مجالست و هم نشینی با میهمانان مجاز می‌دانستند ، گفتارهای فرهنگی تدارك می کردند . بسال ۱۰۰۴ میلادی ، بر طبق نوشتهٔ یك کتیبهٔ مقدس معبد « چولا » پادشاه « راجاراجا » در تانجور چهار صد « دیواداسی » داشته است . این رسم جنبهٔ تقدس زمان را بخود گرفت ، و چنین می‌نماید که هیچ کس آنرا غیراخلاقی نمی‌انگاشت ؛ گاه‌گاه زنان محترم یکی از دختران خودرا ، بهمان شکل که پسری‌برای روحانیت وقف می‌شود ، به‌روسبی گری در معبد وقف می کردند .[۱۱۷] دوبوا در آغاز قرن نوزدهم معابد جنوب را چنین توصیف می کند که دربعضی موارد «بصورت فاحشه‌خانه درآمده‌است»؛ دیواداسی‌ها ، صرفنظر از وظائف اصلیشان ، از جانب مردم روسبی خوانده می‌شدند ، و بااین‌عنوان مورد استفاده قرار می گرفتند . اگر ما حرف abbé سالخورده را باور داشته باشیم

* Nautch از واژهٔ هندو Nách بمعنی رقاص گرفته شده است .

که دلیلی نداشته تا از هند جانبداری کند، می گوید:

« وظائف رسمی آنها عبارت‌از اینست که روزی دومرتبه درداخل معابد ... وهم‌چنین درمراسم عمومی، آواز بخوانند وبرقصند. رقص‌را بخوبی ودلربائی انجام می‌دهند، اگر چه طرز رقصیدنشان گاهی شهوت انگیز وحرکاتشان مغایر آداب است. واما در بارهٔ آواز خواندنشان، باید گفت که‌همیشه‌محدود به اشعار هرزه‌ای است که قسمتی ازماجراهای‌شهوانی تاریخ خدایانشان‌را توصیف می کند». ۱۱۸

بااین اوضاع واحوال روسبی‌گری درمعابد وازدواج‌در دورهٔ طفولیت، دیگر برای آنچه ما «عشق آتشین» می‌خوانیم چندان محلی‌باقی نمی‌ماند. این‌دلبستگی ایده‌آلی یك جنس‌بجنس دیگر درادب‌هند مثلاً دراشعار چاندی‌داس Chandi Das وجایادیوا Jayadeva - معمولاً بشکل نشان روحی است که تسلیم خدا می گردد؛ ولی در زندگی واقعی اکثراً بشکل دلبستگی کامل زن به‌همسر در می آید. شعر عاشقانه گاهی ازنوع اشعار آسمانی **تنی سون** و **لانگفلو** است که درآنها پرده‌ها از سنت صفائیه* پرداخته‌اند، وگـاه شورها وهیجانهای جسمانی دوران الیزابت را در آنها تجسم داده‌اند. ۱۱۹

یك نویسنده دین وعشق را بهم می‌آمیزد ووجد وحال این هردو را همسان می‌یابد. ودیگری ازسیصد وشصت گونه عاطفه کـه دل عاشق را مالا مال می کند، نام می‌برد، وآثار دندانهای خودرا برپیکرمعشوق برمی‌شمارد، یاپستانهای معشوق راکه ازخمیر صندل برآن‌ها نقش گل نشانده‌اند نشان می دهد؛ ونویسندهٔ ماجرای Nalaو Damayanti در Mahab - Harata به بهترین سبك خنیاگران فرانسه، ۱۲۰ آههای حزن انگیز وپریشانی عشاق را توصیف می‌کند. درهند خیلی بندرت‌اجازه می‌دادند که عنان ازدواج بدست اینگونه شهوات نفسانی بیفتد. قانون‌نامهٔ مانو هشت نوع ازدواج مختلف را روا دانسته، که دربین آنهـا ازدواج ازراه «ربایش» و ازدواج مبتنی به «عشق»، درپائین‌ترین درجهٔ اخلاقی قرار داشت، وازدواج با خرید زن، عملی‌ترین راه وصلت دانسته شده است؛ قانونگزار هنـد فکر می کرد

---

* صفائیه (Puritans)، پروتستانهای سختگیر در انگلستان سابق. عقـاید و اصول وابسته باین فرقه را Puritanism می‌خوانند. م.

که درعاقبت امر فقط ازدواجهایی پایدار می‌ماند که برمبنای اقتصادی قرارگرفته است. [۱۲۱] درایام دوبوا کلمهٔ «ازدواج» باکلمهٔ «زن‌خریدن» مترادف بود.[۱۲۲]* چنین انگاشته می شد که عاقلانه‌ترین‌طرز ازدواج آنست که والدین بارعایت کامل مقررات ازدواج در داخل قبیله وازدواج در خارج آن، ترتیبات ازدواج را فراهم کنند: جوانان‌باید درداخل فرقه ویاخارج ازدستهٔ Gotra خود ازدواج‌کنند.[۱۲۳] مرد می توانست چندین زن بگیرد، ولی‌ازفرقهٔ خود یکی بیش نمی‌توانست بگیرد واین زن برهمهٔ زنهای دیگر برتری داشت؛ مانو می گفت مرجح اینست کـه مرد یك زن بیشترنگیرد.[۱۲٤]** اززن انتظار می رفت که بااخلاص‌تمام شوهررا دوست بدارد، شوهرهم می‌بایست پدرانه اززن‌خود حمایت کند نه اینکه باو محبت‌عاشقانه ابراز بدارد.[۱۲٦]

خانوادهٔ هندو پدر شاهی بود، وپدر تسلط‌کامل بر زن واولاد وبردگان خود داشت.[۱۲۷] زن موجودی دوست داشتنی ولی مادون انگـاشته می‌شد. یك افسانـهٔ هندوئی می گوید: در آغاز هنگامی که Twashtri، صنعتگر الهی، بآفرینش زن پرداخت متوجه شد که همهٔ مواد را صرف مردگرده ودیگرعناصر صُلب دراختیارش نمانده است. وچون باین بن‌بست رسید زن را از قطعات متفرقه وبازمانده‌های عالم خلقت بیـافرید.

«او گردی‌ماه ونرمش‌گیاه خزنده، وچسبندگی پیچك، ولرزش علف، وباریکی نی، و رعونت گل، وسبکباری برگ، وانعطاف خرطوم فیل، ونگاههای آهو، وگرد آمدن دسته های زنبور، و خندهٔ شادی بخش پرتو خورشید، وگریهٔ ابر، وبی‌ثباتی باد، و جبن

---

* استرابو (تقریباً ۲۰ بعداز میلاد) بااعتماد برقول آریستوبولوس «بعضی مراسم غیرعادی ونادر الوجودتخسیلا» را توصیف می کند: «کسانی که بعلت‌فقرنتوانسته‌اند بدختران خود شوهردهند، دختران خویش‌را باصدای شیپور وطبل (یعنی عیناً همان سازهایی که درجنگ برای اعلان آماده باش بکار می‌رود) به‌بازار می‌برند ودور خود افراد راگرد می‌آورند. هرمردی که جلو می آید، اول قسمت‌های عقب تاشانه‌های زن را نشان می‌دهند وسپس قسمت‌های جلورا، اگر دخترموافق‌میل پسر بود وبه خریده شدن هم رضا داد، پسر برحسب شرائط خاص باوا ازدواج می کند.» ۱۲۸

** درمیان راجپوت‌ها اگر حرف «تود» را باور کنیم، رسم این بود که شاهزاده هرروز هفته‌را با یك زن سر کند. ۱۲۵

خرگوش ، وخودبینی طاووس ، ونرمی سینهٔ طوطی ، وسختی صخره صمّا ، وحلاوت عسل ، ودرندگی ببر ، وروشنی گرم آتش وسردی برف وقیل وقال سبزقبا ، وغنج ودلال «کوکیلا» ودوروئی کلنگ ، ووفاداری «چکراواکا» راگرد آورد ؛ واز این گرد آوردهها زن را آفرید وبمرد تحویل داد . [۱۲۹]

معذلك ، علی رغم تمام این تجهیزات ، زن درهند روزگار تیرهیی می‌گذراند . مقام عالئی کــه زن در دورهٔ « ودا » داشت ، تحت تأثیر نفوذ روحانیون و سرمشق اسلامی ازدست رفت . درقانوننامهٔ مانو بالحنی که الهیات مسیحیان اولین را بخاطر می‌آورد ، دربارهٔ او صحبت‌می‌کند : « زن سرچشمهٔ بی‌آبروئی‌است ؛ زن سرچشمهٔ نزاع است ؛ زن سرچشمهٔ زندگی خاکی است . لذا اززن حذر کن . » [۱۳۰] در یك بند دیگر می گوید : « زن نه‌تنها مرد احمق ، بلکه مرد خردمندرا می‌تواند ازراه صحیح زندگی منحرف کند ، ومی‌تواند مردرا اسیرهوی‌وهوس ویاخشم سازد [۱۳۱] . » قانوننامهٔ مانو مقرر می‌دارد که زن باید در طول حیات زیر قیمومیت باشد ، نخست قیمومیت پدر وسپس شوهر وسرانجام قیمومت پسر . [۱۳۲] زن شوهر خودرا خاضعانه « سرور » و یا «ارباب» وحتی «خدای من» خطاب می کرد ؛ در ملاء عام کمی از او دورتر راه می‌رفت ، و بندرت از او سخنی می‌شنید . [۱۳۳] ازاو انتظار می‌رفت که دلبستگی خود را با انجام کوچکترین کارها ، یعنی تهیهٔ غذا ، و خوردن ـ پس از آنکه همه خوردند ـ آنچه ازغذای شوهر وپسران باقی مانده ، بوسیدن پای شوهر بهنگام خواب ، نشان دهد . [۱۳۴] مانو می گوید . « یك زن وفادار باید به سرور . . . خود چنان خدمت کند که گویی به خدا خدمت می کند ، و شوهرش هر وزن و مقامی که داشته باشد ، ولو آنکه یکسره از فضیلت هم بی بهره باشد ، هرگز کاری نکند که شوهرآزار بیند . » [۱۳۵] زنی که از شوهرخود اطاعت نمی کند ، در حیات بعد بیك شغال مبدل خواهد گشت [۱۳۶] .

زنان هند نیز مانند خواهران اروپائی و امریکائی خود در دوران ماقبل عصر جدید ، فقط وقتی از نعمت تعلیم و تربیت برخوردار می‌شدند که مقام عالیرتبه‌یی می‌داشتند ، و یا درمعابد روسبی‌گری می کردند . [۱۳۷] هنرخواندن برای زن نامناسب تشخیص داده شده بود ، تسلط زن برمردان از راه خواندن افزوده نمی‌شد ، وازسوی

دیگر تحصیل دانش، از دلربائی زن بسی می کاست. چیترا در نمایشنامهٔ تاگور می‌گوید: «وقتی که زن فقط زنست ـ وقتی که خودرا با تبسمها وگریه‌ها وخدمتها و نوازشها، بیش ازپیش در دل مرد جا می کند، آنگاه شادمان خواهد بود. علم و تحصیلات‌عالی بچه‌درد اومی‌خورد؟»[۱۳۸] زن از کسب دانش وداها محروم بود[۱۳۹]؛ مهابهاراتا می‌گوید: «زیرا زن‌ا گروداها را بخواند، دلیل آشفتگی مُلك‌است.»[۱۴۰]*

مگاستنس ازدوران چاندرا گوپتا گزارش می‌دهد که: «برهمن‌ها زنان خودرا ـ هر برهمن چندین زن دارد ـ ازهرگونه فلسفه بی‌اطلاع نگاه می‌دارند؛ زیرا اگر زنان تعلیم و تربیت پیدا کنند و بادید فلسفی بر لذت و الم، زندگی و مرگ نظر کنند، یا فاسد می گردند و یا دیگر در انقیاد مرد باقی نمی‌مانند.»[۱۴۱]

در قانوننامهٔ مانو سه نفر استحقاق تملك مال نداشتند؛ همسر، پسر و برده؛ هرچه‌اینها تحصیل می کردند، اربابشان مالك‌می‌شد.[۱۴۲] ولی زن‌می‌توانست جهیزه وهدایایی‌را که درهنگام زفاف دریافت‌کرده بود برای خودنگاهدارد؛ ومادرشهزاده می‌توانست درایام خردسالی شاهزاده‌بجای اوفرمانروایی کند.[۱۴۳] شوهرمی‌توانست همسرش را بعلت بی‌عفافی طلاق بدهد، ولی زن نمی‌توانست بهیچ علتی شوهرش را طلاق گوید.[۱۴۴] زنی که شراب می‌نوشید و یا مریض و یا عاصی و یا ولخرج و یا مرافعه طلب می‌شد، ممکن بود درهرلحظه زن دیگری جای اورا بگیرد، بدون این که طلاق داده شود. قسمت هایی از قانوننامهٔ مانو یك نوع رفتار مهربان و تازه‌یی را نسبت بزن توصیه می کند و می گوید: آنها را نباید زد «ولو با یك گل»؛ یا نباید باسختگیری تحت‌نظرشان قرارداد، چه دراین صورت تند هوشی آنهـا راهی برای شرارت باز خواهد کرد. واگر لباس عالی خواستند عاقلانه‌ترآنست که برای آنها تهیه گردد، زیرا «اگر لبـاس خوب نپوشد شوهرش را خوشحال نخواهـد کرد»، ولی هنگامی که «زن بطرزی مسرت‌بخش آراسته شده باشد، موجب زینت تمام خانه خواهد شد.»[۱۴۵] همانطور که برای مرد سالخورده و یا مرد روحانی باید

---

* ما این رویه را نباید بمعیار نظرات معاصر اروپائی و امریکائی مورد مقایسه قرار دهیم بلکه باید باوضع روحانیون قرون وسطائی مقایسه کنیم که قرائت عمومی کتاب مقدس و تعلیم و تربیت فکری زنان را با بی‌میلی اجازه می‌دادند.

راه باز کرد ، برای زن هم باید راه باز کرد ؛ و «زنان باردار ، عروسان ، دوشیزگان باید قبل ازهمهٔ مهمانان غذا تناول کنند.»[۱۴۶] اگرچه زن بعنوان یك همسر نمی‌تواند برمرد حکومت کند ، ولی بعنوان مادرمی‌تواند برخانواده فرمان راند ؛ به مادری که چند فرزند داشت مهرآمیزترین رفتار ها را مرعی می‌داشتند ؛ و حتی قانوننامهٔ مانو که برپایهٔ پدرشاهی قراردارد می‌گوید : «مادر ، ازلحاظ حق احترام ، برهزار پدربرتری دارد .»[۱۴۷]

بدون شك اختلاط ایده های اسلامی در پایین آوردن مقام زن هندی بعد از دورهٔ ودائی ها کمك کرد . رسم حجاب و یا پرده‌نشینی زنان شوهر کرده ، بوسیلهٔ ایرانیان و مسلمین وارد هند شد ، و بهمین جهت این رسم در نواحی شمال بیش از نواحی‌دیگراستحکام‌داشته‌است . شوهران هندو تا اندازه‌یی برای‌محافظت‌همسران خود ازدست درازی مسلمین یك گونه رسم‌پرده‌نشینی شدیدی برقرارکردند که بنابرآن رسم یك زن آبرومند فقط می‌توانست چهرهٔ خود را بشوهروفرزندانش نشان بدهد ، و درملاء عام نیز تنها پس ازدر بر کردن چادری سنگین میتوانست راه برود ؛ حتی پزشکی که او را درمان می کرد و نبضش را می گرفت باید از پشت پرده چنین می کرد .[۱۴۸] در بعض محافل نشانهٔ بی‌تربیتی بود که کسی ازچگونگی وضع وحال همسر دیگری بپرسد ، و یا در هنگام مهمانی با خانمهای منزل صحبت کند .[۱۴۹]

رسم سوزاندن بیوه زنان با شوهران مرده برتودهٔ هیزم نیز از واردات هند بوده است . هرودوت آنرا یکی ازمراسم سکه‌ها وتراکی ها دانسته است ؛ اگر ما حرف هرودوت را باور داشته باشیم ، زنان تراکی می‌جنگیدند تا امتیاز آنرا پیدا کنند که روی قبر شوهرانشان کشته شوند .[۱۵۰] احتمال می‌رود که این رسم از عرف وعادات ابتدائی (وتقریباً جهانی) قربان کردن یك ویاچند زن یا صیغه‌های یك شاهزاده ویا مرد پولدار همراه بابردگان وسایر دخلهای اتفاقی بوده است ، تااز او درسرای دیگر پرستاری کنند .[۱۵۱] **آتار واودا Atharva - Veda** آنرا یك رسم قدیمی جلوه می‌دهد ودر ریگ‌ودا چنین گفته می‌شود که از شدت آن درایام ودائی کاشته شد وبهمین قناعت می کردند که زن بیوه ، لحظه‌ای قبل شروع مراسم

سوزاندن جسد ، درکنارشوهرمرده‌اش برتودهٔ هیزم بنشیند.[۱۵۲] از مهابهارات چنین برمی‌آید که این رسم عودت داده شده وازبازگشت آن نیز هیچ اظهار پشیمانی نمی‌شود ؛ مهابهارات چندین مثال ازرسم سوتی* می‌آورد ، وچنین مقررمی‌دارد که بیوه‌زن پارسا مایل نیست بعداز شوهرش زنده بماند ، بلکه مغرورانـه داخل آتش می‌شود.[۱۵۳] قربانی یاسوزاندن زن درداخل گودال انجام می‌گرفت ، ویاچنانکه در میان‌تلوگوها در جنوب رسم‌بود ، زن را زنده زنده‌دفن می کردند.[۱۵۴] استرابون گزارش می‌دهد که « سوتی » درزمان اسکندر درهند رواج داشت ، ودریك قبیلهٔ پنجابی موسوم به Kathaei ، رسم سوتی بصورت قانون درآمده بود ، تازنان نتوانند شوهران خودرا مسموم کنند.[۱۵۵] درمانو هیچ ذکری ازاین رسم نشده است. برهمن‌ها درآغاز باآن مخالفت کردند ، ولی بعد پذیرفتند ، وبالاخره بااین تعبیرکه آن رسم بازناشویی جاوید پیوند دارد ، تقدس مذهبی بدان دادند : زنی که یك بار بامردی ازدواج می کرد ، تاابد مال او باقی می‌ماند ، ودرجهان بعدی نیز باو ملحق می گشت.[۱۵۶] در راجستان تملك مطلق یك زن بوسیلهٔ شوهر بصورت جـوهور Johur ظاهر می شد ؛ معنی جوهور این بود که یك راجپوت هنگام روبرو شدن با شکست قطعی ، قبل از این که خود در جنگ کشته بشود ، همسرانش را از هستی محروم می کرد.[۱۵۷] این رسم علی‌رغم نفرتی که مسلمین از آن داشتند ، در زمان سلاطین مغول شیوع فراوان یافت ؛ و حتی اکبر نیرومند هم نتوانست آنرا از بین ببرد. یك بار اکبر سعی کرد عروسی هندو را ، که می‌خواست برتودهٔ آتش نامزد مرده، خودرا بسوزاند ، ازاین کار منع کند ، وبا آنکه برهمن‌ها با اکبر هماهنگ شدند ، وی دست ازاصرار برنداشت ؛ وچون شعله‌ها به‌پیکر اورسید ، و دانیال پسر اکبر هم‌چنان به گفتگوی بااو ادامـه می‌داد ، چنین می‌گفت : « مزاحمم نشوید ، مزاحمم نشوید. » یك‌بیوهٔ دیگر پس‌از ردکردن درخواستهایی ازاین‌گونه انگشت خودرا بر شعلهٔ چراغ آنقدر گرفت تاکاملاً بسوخت ؛ و با خودداری از اظهار درد آنهائی‌راکـه اندرزش می دادند به سخریه گرفت.[۱۵۸] درویجایانگر ، گاه سوتی

---

* کلمهٔ صحیحتر آن Sati است که Suttee تلفظ می‌شود ومعنی آن « زن باوفا » است.

جنبهٔ عمومی بخود می گرفت ، یعنی نه یك ونه چندین بلکه جمیع همسران یك شاهزاده و یا فرمانده بدنبال او بوادی مرگ می شتافتند. کونتی **Conti** گزارش می دهد که **رایا** ، یا پادشاه ، سه‌هزار ازدوازه هزارهمسران را بعنوان سوگلی خود انتخاب کرده بود « بشرط آنکه آنها درهنگام مرگ وی ، داوطلبانه ، خودرا همراه او بسوزانند ، ودراین عمل افتخار بزرگی برای آنان تصور می‌شد . » ۱۵۹ مشکل می توان گفت که یك بیوه زن قرون وسطائی هندو را تا چه اندازه با تلقینات و معتقدات مذهبی حاضر بقبول‌سوتی می کردند ، وباو امیدواری‌می‌دادند‌که درحیات دیگر بوصلت شوهر نائل خواهدگشت .

باافزایش روابط‌هندو اروپا رسم‌سوتی روزبروز سست‌تر شد ، ولی بیوهٔ هندو همچنان ازناتوانیها رنج میبرد . چون ازدواج زن‌را تاابد بشوهر پیوند می داد ، لذا ازدواج مجدد او پس از مرگ شوهر ، یك جرم عظیم محسوب می شد ، و اضطراراً آشوب‌هائی در زندگانیهای بعدی او ایجاد می کرد . بهمین جهت قانون برهمائی بیوه‌را ملزم می ساخت که همچنان بیوه بماند وسرش را بتراشد و (اگر نمی‌خواهد تن بسوتی دهد) بقیت روزگار را بپرستاری فرزندان خود سپری کند و باعمال خیر خواهانه دست یازد . اورا فقیر و مستمند رها نمی کردند ؛ بلکه برعکس برای نگاهداری خود نسبت باموال‌شوهر حق تقدم داشت . ۱۶۱ این مقررات فقط بوسیلهٔ زنان سنت‌پرست‌طبقات میانه وبالا یعنی‌سی درصد جمعیت رعایت می‌شد ؛ ومسلمانان ومسیحیان وفرقه‌های پائین‌تر ، بآن بی‌اعتناء بودند . ۱۶۲ بنا برعقیدهٔ هندوان این بکارت دوم بیوه‌زن به عفاف راهبات عالم مسیحیت شباهت دارد ؛ در هردو حال بعض زنان ازازدواج چشم می‌پوشیدند وخودرا برای انجام‌امور خیریه آماده می‌کردند*.

* درمورد مراسم بیگانگان باید پیوسته بخاطر داشته باشیم که مراسم خارجی‌را نمی‌توان به اعتبار آئین اخلاقی خودمان عاقلانه داوری کنیم « تود » می گوید : « بینندهٔ ظاهر بین که با موازین خود در بارهٔ مراسم همهٔ ملل داوری می کند ، بسائقهٔ نوع پرستی عمیق خود بر وضع منحط زنان هندوتأسف می‌خورد ، ودرین عقیده وی‌زن هندورا خیلی مایل بعقیدهٔ‌خود تصور خواهد کرد۱۶٤. » درمورد تغییرات جدیدی که دراین مراسم داده شده به فصل بیست و دوم مراجعه شود .

۴. رفتار، آداب و رسوم وسجایا

آزرم جنسی ـ بهداشت ـ لباس ـ ظاهر ـ هنر ظریف هندوها ـ
معایب وفضائل ـ بازیها ـ جشن ها ـ مرگ.

برای مردم کوته‌بین این امر باورنکردنی می‌نمایدکه بگوئیم همان مردمی که مراسمی ازقبیل ازدواج در دوران طفولیت، وروسپی‌گری در معابد و زنده سوختن زنان‌را پذیرفته بودند، درمهربانی ونزاکت وادب مقامی شامخ داشته‌اند. صرفنظر ازچند دیواداسی‌معدود، فاحشه درهند بندرت پیدا می‌شد، وعفت جنسی آن‌مردم فوق‌العاده عالی بود. دوبوا که ازهر گونه جانبداری بر کنار است می گوید: «باید تصدیق کرد که مقررات معاشرت وادب اجتماعی هند، بالنسبه بمردم همزمان و هم شأن آنان در اروپا خیلی روشن‌تر وضع شده بود واز جانب تمام طبقات پائین، خیلی بهتر رعایت می گردید. [۱۶۴]» نقش اساسی که «امورجنسی» درصحبت‌ها وشوخی‌های مردم باختر زمین بازی می کند، در سلوك هندی کاملاً بیگانه است، وهر گونه صمیمیت علنی بین زن و مرد ممنوع گردیده است، وتماس‌بدنی دوجنس هنگام رقص‌عملی ناشایسته ومذموم تلقی می‌گردید.[۱۶۵] یك زن هندو می‌توانست بدون ترس از آزار یا توهین علناً میان مردم رفت و آمد کند [۱۶۶]؛ و در واقع، بدانسان که شرقیان بر این مسأله می‌نگرند، خطر همه از جانب مرد بود. در قانوننامهٔ مانوبه مردان چنین اخطار می‌شود. «زن طبیعةً میل دارد مردرا اغوا کند؛ لذا مرد نباید دریك جای خلوت حتی باخویشان نزدیك خود بنشیند»؛ ونباید به بالاتر ازقوزك پای دختر عابر نگاه کند [۱۶۷].

در هندوستان پاکیزگی مرادف با خدا شناسی بود؛ بهداشت، چنان که آناتول فرانس معتقد بود، تنها اخلاق نبود، ولی برای یك هندو از مبانی اساسی پرهیز کاری بشمار می‌آمد. چندین قرن پیش، قانوننامهٔ مانو مقررات سخت‌جهت پاکیزگی جسمی‌وضع کرد. در یکی از دستور ها چنین گفته می‌شود: «بگذار او (برهمن) صبح‌زود خودراغسل بدهد، تن را بیاراید، ودندانها را بشوید، وسرمه بچشم‌کشد، وخدایان را پرستش‌کند.»[۱۶۸] مدارس بومی، حسن‌سلوك وپاکیزگی شخصی را در رأس برنامهٔ مدرسه قرار می‌دادند. هندوی عضو فرقه هرروز صبح تن

خود را می‌شست ، وردای سادهٔ خودرا که بایستی می پوشید تمیز می کرد . بنظراو نفرت‌آور بود که جامهٔ نشسته را بیش از یك روز برتن کند . ۱۶۹ سرویلیام هوبر می گوید :«هندوها ازلحاظ تمیز نگاهداشتن جسم سرمشقی برای نژادهای آسیائی، بلکه نژادهای دنیا ، توانند بود، غسلهای هندو ، ضرب‌المثل گشته است . » ۱۷۰*

یوان چوانگ در ۱۳۰۰ سال پیش ، آداب غذا خوردن هندو ها را این‌طور شرح داده است :

«آنها خود بخود بتمیز نگاهداشتن خوردنی همت‌می گمارند واجباری در کار نیست . قبل از هرغذا باید خود را بشویند ؛ خرده ریز وبقایای غذا دوباره صرف نمی شود ؛ ظروف غذا از فردی بفرد دیگر تحویل نمی گردد ؛ ظروف سفالین‌یاچوبین پس از صرف غذادور انداخته می‌شود . ظروف زرین وسیمین ومسین مجدداً صیقل‌زده می‌شود . تاصرف غذا پایان می‌پذیرد ، باخلال دندان‌خودرا تمیزمی کنند . قبل‌از شستشو باهم‌تماس نمی گیرند . » ۱۷۲

برهمن معمولاً قبل و بعد از صرف غذا دست و یا دندان خود را می‌شست ؛ غذا را که بربرگ درخت می گذاردند با انگشتان تناول می کرد ، و از پاکیزگی بدور می‌دانست که بشقاب ، کاردیاچنگالی را دوبار مصرف کند ؛ وچون غذای‌خود را می‌خورد هفت‌بار آب را در دهان مضمضه می کرد .۱۷۳ مسواك دندان همیشه نو بود ، و از یك تر کهٔ کوچك و تازه درست می‌شد ؛ برای هندو مایهٔ رسوائی بود که یك مسواك را دوبار بکار برد ، ویادندان خود را باموی حیوان پاك کند .۱۷٤ راستی که انسانها از راههای بسیار می‌توانند یکدیگر را به تمسخر گیرند . هندو تقریباً مدام برگ تنبول می‌جوید ، واین برگ بطرزی که برای اروپائی نامقبول وبرای خودش مقبول بود ، دندان هندو را سیاه می کرد . این برگ ومصرف‌اتفاقی تریاك برای هندو که از مصرف تنباکو ونوشابه های الکلی خودداری می کرد مایهٔ تسلی بود .

---

* یك هندوی بزرگ Lajpat Rai به اروپا تذکر داده که « مدتها قبل از اینکه اروپائیان چیزی ازبهداشت بفهمند ومدتها پیش ازاینکه بارزش مسواك دندان وشستشوی روزانهٔ تن پی ببرندهندو ها بهردو معتاد بودند . همین بیست سال پیش خانه‌های لندن وان حمام نداشت و مسواك دندان جزو تجملات بود . ۱۷۱

در کتاب های قانون هندوئی دستور های صریح و روشن در بارهٔ بهداشت عادت ماهانهٔ زن ، [۱۷۵] وقضای حاجت می‌دهند . از لحاظ پیچیدگی وتشریفات مفصل هیچ چیز نمی‌تواند برطرز طهارت هندو برتری جوید[۱۷۶] . انسان نوزاده باید در این مراسم فقط دست چپ خودرا بکار برد، وشرمگاههای خود را باآب بشوید . درنظر هندو صرف حضور اروپائیان که هنگام طهارت بکاغذ اکتفا می کنند ، خانه را نجس می کند[۱۷۷] . ولی نجس ها وبسیاری از شودراها کمتر در این قسمت دقت می کردند ، وپیچ هرخیابانی را ممکن بود تبدیل به مبال کنند . [۱۷۸] در مناطقی که این طبقات بسر می‌بردند ، بهداشت عمومی محدود به یك مجرای فاضل آب در وسط خیابان بود[۱۷۹] .

در چنین اقلیم گرم پوشاك امری زائد بود وفقراء واولیاء طبقه بندی اجتماعی را باصرفنظر کردن ازلباس همسطح می کردند . یك فرقهٔ جنوبی ، مانند دوخوبورهای کانادائی ، تهدید کردند که اگر اعضای آنرا بپوشیدن رخت مجبور کنند دست‌بمهاجرت خواهند زد . [۱۸۰] تااواخر قرن‌هیجدهم گویا در جنوب هند رسم این بود (چنانکه هنوز در بالی رسم‌است) که هم زنان وهم مردان قسمت بالای کمر را لخت رها می کردند . [۱۸۱] قسمت اعظم تن بچه ها را با حلقه‌ها ومهره می‌پوشانیدند . وقسمت اعظم جمعیت پای‌برهنه راه می رفت ؛ اگر هندوی سنت پرست کفش می پوشید ، کفشهای پارچه ای می پوشید ، زیرا بهیچوجه حاضر نبود کفش چرمی بپا کند . یك عدهٔ بسیاری از مردان بابستن لنگی قناعت می کردند ؛ واگر بپوشاك بیشتری احتیاج پیدا می کردند ، پارچه‌ای‌دراطراف کمر می‌بستند ، وقسمت آزاد آنرا بردوش چپ خود می‌افگندند . راجپوت هاشلوار از همه رنگ وبهمه شکل می‌پوشیدند ، ویك نیم تنه که در قسمت پائین بریدگی داشت بتن می کردند ، و شال بر گردن می‌انداختند ، وکفش راحت ویا پوتین بپا می کردند ، وعمامه برسر می‌نهادند . عمامه با درآمدن‌مسلمانان بهند متداول‌شد وهندوها بدقت مطابق رسوم فرقهٔ خود بشکلهای گوناگون آنرا بدور سر می‌پیچیدند ، اما این عمامه ها ازیك نوع پارچهٔ ابریشمین شگفتی بود که جمع نمی شد و همواره مقدار فراوانی از آنرا صرف این‌کار می کردند ؛ گاه یك عمامه را چون باز می کردند طول آن‌به‌هفتاد پامی‌رسید . [۱۸۲] زنان جامهٔ موج‌دار : ساری‌رنگارنگ ابریشمین ، یاخدرخانه‌بافت برتن می کردند - این جامه ازروی هردو شانه رد می‌شد ودر قسمت کمر می‌چسبید و آنگاه تاروی پاها می‌آمد ؛ واغلب قسمت زیر سینه چند انگشت از بدن برنزی رنگ آنان برهنه می‌ماند . برای محافظت مو در برابر نور خشك کنندهٔ خورشید بآن روغن می مالیدند ؛ مردان موی خود را از وسط نصف می کردند و هر دو قسمت را با هم در پشت گوش چپ بصورت طره در می‌آوردند . زنان یك قسمت از گیسوانشان را روی سرشان تاب‌می‌دادند وبقیه را آزادانه رها می کردند واغلب باگلها زینتش می‌دادند ، ویابرآن روسری می‌افگندند . مردان خوش‌قیافه وزنان جوان‌زیبا بودند ووضع وحرکت هردوموقر بود ؛ [۱۸۳] یك‌هندوی عادی باهمان‌لنگش بیش از دیپلمات اروپائی‌سراپا پوشیده ، وقار داشت . پیرلوتی می گوید : «بدیهی است که زیبائی‌نژاد آریائی در بین‌طبقات عالیهٔ (هند) بعالیترین درجهٔ کمال وظرافت می رسد . [۱۸۴] » . مردان وزنان دربکار بردن وسائل آرایش

استاد وماهر بودند ، وزنان اگر جواهر نمی آراستند خودرا عریان احساس می کردند . وجود یك حلقه درسوراخ بینی چپ نشان تأهل بود ؛ دراغلب موارد ، نقشی که نشان‌نحلهٔ مذهبی بود برپیشانی نقاشی می‌شد .

پرده برداشتن ازاین ظواهر وتوصیف‌سجایای هندو دشوار است زیرا همهٔ مردم تمام فضائل و تمام رذائل را باهم دارند ، و گواهان در این میان چیزهایی را انتخاب می کنند که روحیهٔ خود آنها را می‌نماید و به داستان آنان زینت می‌بخشد . دوبوا می گوید : « گمان می کنم بزرگترین رذیلت هندوها آنست که غیر قابل اعتماد و مزورند ... و این صفات در کلیهٔ هندوها وجود دارد ... می‌توان اطمینان داشت که هیچ ملتی دردنیا وجود ندارد که این‌قدرسوگند و یاپیمان شکنی‌را امری حقیر بداند[۱۸۵] . » وسترمارك Westermarck می گوید : « دروغگوئی را رذیلت ملی هندوها خوانده‌اند[۱۸۶]. » ماکولی Macaulay می گوید : «هندوها محیل و مزورند[۱۸۷] .» برطبق قانون‌نامهٔ مانووچنان که معمول دنیاست ، دروغ مصلحت آمیز بخشودنی است ، مثلا اگرراستگوئی‌منجر به‌مرگ یك‌روحانی شود ، دروغگوئی‌موجه است[۱۸۸] . ولی یوان‌چوانگ می گوید :« آنها تقلب نمی کنند ، وتعهدات مؤکد بسوگندرا انجام می‌دهند . . . هیچ چیزرا ازراه نادرست‌تحصیل نمی کنند ، وبیش‌از آنچه‌انصاف را مقتضی‌است ، می دهند[۱۸۹] .» ابوالفضل که له هندیان تعصبی‌ندارد ، هندوهای قرن شانزدهم را چنین وصف می کند : « دیندار ، مهربان ،گشاده رو ، هواخواه عدالت ، انزوا طلب ، ماهر درکسب و تجارت ، دوستدار حقیقت ، حق شناس ، وفوق‌العاده وفادارند[۱۹۰] . » کی‌یرهاردی Keir Hardie راستگو می گوید : « راستگوئی آنها ضرب المثل است . آنها با تعهدشفاهی ازهم قرض می گیرند و بهم قرض می‌دهند ، و نکول وام تقریباً دیده نمی‌شود[۱۹۱] . » یك‌قاضی بریتانیائی در هند می گوید : « من در دادگاه خود صدها دعوی داشته‌ام که مال ، آزادی و جان یك شخص بگفتن دروغی ازجانب‌او بستگی‌داشته ، وحاضرنمی‌شده دروغ بگوید[۱۹۲].» اکنون چگونه می‌توانیم این شهادات نقیض را با هم آشتی دهیم ؟ شاید قضیه خیلی ساده باشد . برخی هندوها راستگو و درستکارند و برخی ، چنین نیستند .

دیگر آنکه هندو ها هم ظالم‌اند و هم مهربان . زبان انگلیسی یك کلمه کوتاه و زشت از انجمن سری و عجیبی که تقریباً برای خود فرقه‌ای بود - یعنی از انجمن Thugs - گرفته است ، و این انجمن در قرن هیجدهم و نوزدهم مرتکب هزاران قتل فجیع شد تا (بقول خود) قربانیان را به‌الههٔ خود ، **کالی** Kali ، پیشکش کند[۱۹۳] . » وینسنت‌اسمیت Vincent Smith دربارهٔ این Thugs (که معنی تحت الفظی آن « کلاه برداران » است) چیز هائی می‌نویسد که با زمان ما چندان نامربوط نیست .

> این دسته ها بیم و وحشتی نداشتند ، وتقریباً بطورکامل ازمصونیت برخوردار بودند ... و همواره حامیان نیرومند داشتند . اخلاق مردم بقدری منحط شده بود که در قبال جنایات

بیرحمانهٔ Thug ها هیچ گونه سرزنش عمومی احساس نمی‌شد. اینها را جزئی از نظم موجود تلقی می کردند؛ و تا موقعی که اسرار این سازمان کشف نشده بود، غالباً غیر ممکن بود مدارکی حتی علیه بدنامترین آنها بدست آورد ۱۹۳a. »

معذلك جنایت در هند نسبةً کم رخ می‌دهد، و جوروتعدی بسیار اندك است. بتصدیق همهٔ جهانیان، هندوها تا سرحد جبن، ملایم و مهربانند؛ ۱۹۴. و آن قدر والامنش و خوش‌خلقند ودر چرخ استعمار حکومت‌های استبدادی بیگانه چندان خرد گشته‌اند که نمی توانند جنگجویان خوبی باشند، مگر در این‌معنا که با شجاعت بی‌نظیری رنج را تحمل می کنند۱۹۵. بزرگترین عیب آنها شاید بیحالی و تنبلی آنهاست؛ ولی این عیب هندو نیست، بلکـه مانند خوشخوئی ملل لاتن و تب اقتصادی امریکا، جزو ضروریات اقلیمی ومقتضیات محیط است. هندوها حساس، پرجوش، دمدمی، و خیال پرورند؛ لذا هنرمندان و شعرای شایسته‌تری هستند تا حکام ومجریان‌قانون. باهمان‌حرارتی که در همه جا از خصوصیات مقاطعه‌کاران است، می‌توانند همنوعان خود را استثمار کنند؛ معذلك خیلی بخشنده و سخی هستند، و درین سوی عالم بر بریت، میهمان‌نوازترین میزبان مردم‌اند۱۹۶. حتی دشمنان هندو ادب آنها را اذعان کرده‌اند ۱۹۷، و یك مرد بریتانیائی وسیع الصدر تجربیات دراز خود را خلاصه می کند و بطبقات عالیهٔ مردم کلکته این صفات را نسبت می دهد: « دارای حسن سلوك، ادراك روشن وجامع، آزاد اندیشی واستقلال رأی‌اند و اینها صفاتی است که هندیان را در هریك از کشورهای دنیا ممکن بود بزرگوار معرفی کند۱۹۸. »

بدیدهٔ یکنفرخارجی، ازنبوغ هندو غم و اندوه می‌تراود، وبدون شك برای هندوها وسائلی که آنان را بخنده برانگیزد فراهم نبوده است. گفتارهای بودا حاوی انواع و اقسام بازیهاست که یکی از آنها بطرز شگفت آوری شباهت به شطرنج دارد؛ ۱۹۹* ولی نه این بازیها و نه بازیهای بعدی، هیچ یك دارای نشاط و سرزندگی بازیهای غربی نیست. اکبرشاه در قرن شانزدهم بازی

---

* شطرنج بقدری قدیمی‌است که نصف ملل باستانی اختراع آنرا بخود نسبت می‌دهند. بنابه‌نظری که بطور کلی باستانشناسان اکثراً قبول دارند بازی مـزبور در هند پیدا شده است؛ و بـه تحقیق قدیمترین بازی شبیه و نظیر آنرا که چون و چرا بردار نیست (در حدود سال ۷۵۰ میلادی) در هند می‌یابیم. کلمهٔ Chess از کلمهٔ فارسی شاه Shah اشتقاق یافته‌است؛ Checkmate همان شه‌مات یعنی « شاه مرده » می‌باشد. ایرانیان آنرا شطرنج می گویند و هم بازی و هم نام آنرا، بوسیلهٔ تازیان، از هنـدوها اقتباس کرده‌اند، در هنـد شطرنج Chaturanga خوانده می‌شد، یا « چهار گوشه» ـ فیلها، اسب‌ها، گردونه‌ها وسرباز پیاده خوانده می‌شد. اعراب مهره‌یی‌را که فرنگی‌ها Bishop (= اسقف) می‌نامند الفیل‌می گویند. یعنی‌فیل (از Aleph-Hind بعربی« گاونرهندی» معنی می‌دهد) ۲۰۰.

برای بیان چگونگی پیدایش این بازی هندوها داستانی شیرین نقل می کنند، بدینگونه که در آغاز قرن پنجم یکی از پادشاهان هندو نسبت بدوستداران برهمنی و کشاتریائی خود بی‌مهری

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

چوگان را وارد هند کرد* این بازی ظاهراً از ایران آمد و از تبت به چین و ژاپون راه یافته بود[۲۰۲]؛ و اکبر از بازی پچیسی Pachisi (که امروز پارچسی Parchesi خوانده می‌شود) لذت می‌برد بدینسان که در حیاط کاخ خود دراگره مربعاتی پدید آورده بود، و کنیزکان زیبا را بجای مهره بکار می‌برد[۲۰۳].

اعیاد دینی متعدد، زندگی عمومی را رنگین می‌کرد. بزرگترین آنها عید Durga - Puja بود که بافتخارالههٔ بزرگ مادر، یعنی کالی برپا می شد. هندوها چندین هفته قبل از آمدن این عید جشن می گرفتند وآواز می خواندند، ولی اوج این مراسم هنگامی بود که هرخانواده مجسمهٔ الهه را به گنگ می برد وآنرا باموا‌ج می‌سپرد، وپس‌از پایان تفریح وتفرج، به‌خانه بازمی‌گشت.[۲۰۴] عید هولی Holi که بافتخارالههٔ واسانتی Vasanti برگزار می‌شد، قیافهٔ شیطانی Saturn بخود می گرفت: بدین معنی که نشان های آلت تناسلی مرد را رژه می‌دادند، و آنرا طوری بحرکت در می‌آوردند که گوئی عمل جماع را انجام می‌دهد.[۲۰۵] درچوته ناگپور، برداشت خرمن علامت آزادی هرزگی عام بود؛ « مردان همهٔ قوانین و مقررات را بکنار می گذاردند و زنان شرم و حیا را فراموش می کردند، بدختران آزادی کامل‌اعطاء می‌گردید.» پاراگانایت Parganait فرقه‌ای‌ازدهقانان درتپه‌های راج محل، یك عید سالیانه فلاحتی برگزار می‌کردند که طی‌آن بکسانی که تأهل اختیار نکرده‌بودند، اجازه داده می‌شد تاآزادانه روابط جنسی داشته باشند.[۲۰۶]

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

آغاز کرد و با آنان دیگر بمشاوره نپرداخت. فراموش کرده بود که محبت رعیت پایه و اساس سلطنت است. یك برهمن بنام سیسا Sissa در صد برآمد تاشاه را براین غفلت واقف گرداند. لذا وی باختراع بازئی دست زد که در آن مهرهٔ نمایندهٔ شاه با همهٔ برتری شأن وشوکت وارزش‌خود (چنانکه در اکثر جنگ‌های شرقی دارد) چون تنها می‌ماند، تقریباً درمانده می گردد. بدینسان بازی شطرنج بوجودآمد. شاه بقدری ازاین بازی خوشش‌آمد که ازسیسا تقاضاکرد هرپاداشی‌را که می‌پسندد بخواهد. متواضعانه چنددانه برنج‌خواست بشرطاین که مقدارآن بااین‌ترتیب‌تعیین گردد که یك‌دانه ازآن درنخستین مربع از شصت‌وچهار مربع‌شطرنج گذاشته شود و درهریك ازمربعات بعدی تعداد آن دو برابر گردد. شاه فوراً قبول کرد، و بزودی با حیرت تمام دریافت که لازمهٔ وفای بعهد آنست که همهٔ پادشاهی خودرا از دست بدهد. «سیسا» فرصت را غنیمت شمرد و بارباب خود حالی کرد که چگونه یك پادشاه ممکنست در نتیجهٔ تحقیر نظر مشاوران گمراه گردد.[۲۰۱]

* از کلمهٔ تبتی Pulu و Polo زبان هندو بالتی، بمعنی توپ است که لاتن آن Pila می‌شود.

بدون شك این مراسم نیز یادگارهائی است ازجادوی نشو ونما که مقصود از آن بارور ساختن خانواده‌ها و کشتزارها بوده‌است. جشن‌های ازدواج که بزرگترین واقعه زندگی یك هندو بود، بطرز شایسته‌تری برگزار می گردید؛ و چه بسا پدرانی‌که برای خاطر تهیهٔ یك جشن مجلل جهت عروسی دختر و یا پسر خود، خویشتن‌را دچار فقر وافلاس می‌کرده‌اند.[۲۰۷]

درآن سوی دیگر زندگی، مراسم نهائی بود - سوزاندن جسد درایام بودا، طریقهٔ زرتشتی‌ها که اجسادمردگان را معروض کرکسان می‌گذاردند، طریقهٔ‌معمول بود؛ ولی‌شخصیت‌های‌برجسته‌رابعدازمرگ، برتودهٔ‌هیزم‌می‌سوزانیدند، وخاکستر آنرا زیر ستوپا Stupa، یا مزار یادگاری دفن می کردند.[۲۰۸] ولی بعد سوزاندن جسد برای کلیهٔ افراد مزیتی شد؛ هرشب دیده می‌شد که هیزم ها را بررویهم توده می‌کردند تامردگان‌را بسوزانند، درزمان «یوان چوانگ» این امری عادی بود که اشخاص فرتوت باختیار خود بسوی مرگ می شتافتند، یعنی از اولاد خود درخواست می‌کردند تاآنان‌را باقایق بوسط رودگنگ ببرند، وبآنجا که می‌رسیدند خودرا باامواج نجات بخش آب می‌سپردند[۲۰۹]. انتحار درشرایط معینی همیشه‌در شرق بیش‌ازغرب جایز شمرده شده است؛ مثلا قوانین اکبر شاه به سالخوردگان و یاکسانی که‌دچار بیماری‌های درمان ناپذیر می‌شدند ویا می‌خواستند خودرا قربانی خدایان کنند، اجازه می‌داد خودکشی کنند. هزاران هندو آخرین فدیهٔ خود را بصورت گرسنگی کشیدن تاسرحد مرگ، تقدیم کرده‌اند، ویا این که زنده خودرا دربرف مدفون ساخته‌اند، ویاخودرا باتپالهٔ گاو پوشانیده آنرا آتش‌زده‌اند، وگاهی‌هم به تمساحان‌اجازه داده‌اند که آنان‌را درمصب رود گنگ ببلعند. درمیان برهمن‌ها یك نوع هاراکیری Hara-Kiri مرسوم شد که بوسیلهٔ آن برای تلافی از یك صدمه ویاخطاکاری خودکشی انجام می گرفت. هنگامی که یکی از شاهان «راجپوت» مالیاتی برفرقهٔ‌روحانی وضع کرد، چندین تن‌از ثروتمندترین برهمن‌ها درحضور او خود را کشتند، وبدینوسیله بخیال خود بدترین ومخوفترین لعنت‌هارا

کـه عبارت از مردن یك روحانی باشد بر گردنش انداختند . در کتابهای قانون برهمنای چنین مقرر شده که هر کس که تصمیم بخود کشی دارد سه روز روزه بگیرد ؛ واگر پس از روزه گرفتن نمرد ، باید بسخت‌ترین وجه توبه کند . زندگی صحنه‌ایست که تنها یك درورودی وچندین درخروجی دارد .

فصل هجدهم

بهشت خدایان

درهیچ کشوری باندازهٔ کشور هند دین این‌همه قدرت واهمیت ندارد. اینکه هندوها به بیگانگان اجازه داده‌اند تا مکرر برآنان فرمانروائی کنند جزئاً علتش آن بوده که زیاددربند آن نبوده‌اند که چه کس برآنها حکومت می کند واز آنان بهره بر می‌دارد (اعم ازبومی یا خارجی) ؛ آنچه نهایت اهمیت را داشت مذهب بود نه سیاست ؛ روح‌بود نه‌جسم ؛ حیات اخروی‌بود نه حیات گذرندهٔ این دنیا. هنگامی که آشوکا درشمار پاکان درآمد ، واکبر تقریباً ملیت هندو پیدا کرد ، سلطهٔدین حتی برمقتدرترین افراد آشکار گردید. دراین عصر نیزیك‌قدیس برای نخستین‌بار هندوستان‌را متحد کرد ، نه‌یك سیاستمدار.

۱. تاریخ بعدی بودیسم

بودیسم دراوج قدرت - دو گردونه - « ماهایانا » - بودیسم
آئین رواقی ومسیحیت - انحطاط بودیسم - مهاجرت
های‌آن به سیلان - برمه - تر کستان- تبت -
کمبودج - چین - ژاپون.

دویست سال پس‌از مرگ آشوکا ، بودیسم درهند باوج قدرت خود رسید. دورهٔ رشد بودیسم از زمان « آشوکا » تا « هاشا » ازچند حیث دورهٔ اوج قدرت مذهب ، تعلیم وتربیت وهنر هند بود. ولی بودیسم که دراین زمان فرمانروائی می کرد همان آئین بودا نبود. بهتر است این آئین را ازآن شاگرد سرکش او **سوب هادا** Subhadda بدانیم ، که چون شنید استاد درگذشته است به راهبان‌چین خطاب کرد : « آقایان‌بس‌است ! گریه نکنید ندبه نکنید ! ما اینك از شر **سامانای** Samana بزرگ راحت شده‌ایم. از این که مدام بما گفته می‌شد : «این عمل برشما

زیبنده است و آن عمل زیبنده نیست » ناراحت می‌شدیم. ولی اکنون ما می توانیم هرچه دلخواه ماست همان کنیم، و آنچه را که دوست نمی‌داریم انجامش ندهیم! »

نخستین سودجویی آنان از این آزادی آن بود که بچند فرقه تقسیم شدند. طی دو قرن پس از مرگ بودا، میراث او به هجده نوع آئین بودائی منقسم گشت. بودائیهای جنوب هند وسیلان تامدتی از آئین ساده وبی آلایش **بنیادگزار** تبعیت می کردند، واین آئین هینایانا Hinayana (گردونهٔ کوچك) خوانده می‌شد. بودا را بعنوان یك آموزگار بزرگ می‌پرستیدند، ولی به او مقام الوهیت نداده بودند. نوشته‌های مقدس آنان عبارت بود از متون « پالی » آئین قدیمی. اما در سراسر هند شمالی، تبت، مغولستان، چین و ژاپون آن مذهب بودا سلطه ورواج داشت که ماهایانا Mahayana (گردونهٔبزرگ) خوانده می‌شد واین مذهب‌راشورای **کانیشکا** Kanishka تفسیر وترویج می کرد؛ این متألهین الهام گرفته (البته ازنظر سیاسی) الوهیت بودرا اعلام‌کردند، وگرداگرداورا یك عده حوری وفرشته‌نشاندند، و ریاضت‌کشی Yoga را اتخاذکردند، وکتاب مقدس نوینی بزبان سانسکریت منتشر ساختند، واین‌گرچه دراندك زمانی در پیچ وخم موشکافی‌های ماوراء الطبیعه وقشری افتاد، ولی‌مذهبی‌را رواج داد که ازمذهب بدبینی Shakya-muni بیشترقبول‌عام یافت.

ماهایانا بودیسمی‌بود که باایزدان ومراسم واساطیر برهمنی ملایم‌ترشده بودم، وبرطبق احتیاجات تاتارهای **کوشان** Kushan ومغولهای تبت‌که زیر سلطهٔ کانیشکا بسر می‌بردند، تعدیل یافته بود. بهشتی تصور شده بود که در آن بوداهای متعدد بسرمی‌بردند، ودرمیان‌این‌بوداها **آمیدا بودا** Amida Budha نجات‌دهنده، بیش‌از همه نزد مردم محبوب بود؛ این بهشت و جهنم آن، پاداش ومکافات کارهای خوب وبدمردم درروی زمین بود؛ وبدین‌سان همیشه قسمتی ازنیروی نظامی پادشاه برای خدمات دیگر آزاد می گردید. بزرگترین قدیس دربن الهیات جدید **بودهی‌ساتواس**Bodhisattwas ویا بوداهای آینده بودند، که باختیار خود ازنیل به نیروانا (دراینجا منظور بر کناری ازتولد دوباره است) که درحیطهٔ قدرت‌آنهابود چشم پوشیده بودند تا پی‌درپی دراین جهان خاکی متولد شوند و راه **رستگاری** را

بدیگران نشان بدهند.* پرستش مردم‌ازاین قدیسان‌وستایش آنان ازطریق کارهای هنری چندان مقبولیت عام بدانها داد که مانند قدیسان سواحل مدیترانه سرحلقهٔ قدیسان‌راتحت‌الشعاع قراردادند. تکریم بقایا، استعمال آب‌مقدس، شمع‌ها، بخور، تسبیح، لباسهای روحانی، «تشریفات نماز میت»، راهبات وخدایان را تحت الشعاع قرارداد؛ راهبان، سرتراشی کشیش وتجرد، اعتراف، ایام روزه‌گیری، تقدیس‌اولیاء، طلب آمرزش‌برای مردگان، مانندِدورهٔقرون وسطای‌مسیحی‌در آیین بودارواج گرفت وچنین بنظرمی‌رسد که برای‌نخستین‌بارهم درآن ظهور کرده‌است**. ماهایانانسبت به هینایانا (ویا آئین ابتدائی بودائی) همان وضع‌را پیدا کرد که آئین کاتولیک ها نسبت بـه‌آئین رواقی ومسیحیت ابتدائی پیدا کرد. بودا مانند لوتر مرتکب این اشتباه شد که خیال کرد مواعظ واخلاقیات را می‌توان جایگزین درام شعائر مذهبی کرد؛ وپیروزی آن بودیسم که ازحیث اساطیر، خرق عادات، تشریفات وپاکان واسطی غنی است، با پیروزی پیشین و کنونی آئین نظر گیر و دراماتیک کاتولیک بر سادگی بی پیرایهٔ مسیحیت اولیه ویاپروتستانیسم تطبیق می کند.

همان‌رجحان عام‌چند خدایی، معجزات، اساطیر که بالاخره باعث ازبین رفتن بودیسم خود بود اگردید، بودیسم «گردونهٔ بزرگ» را نیز در هند از میان برد. زیرا ـ بنابرآنچه چشم پس‌نگرمورخ می‌بیند ـ اگربنامی‌شد بودیسم اینهمه‌افسانه، شعائر مذهبی واینهمه خدا را از مذهب هندو اقتباس کند، همان روز های نخست هرگونه فرقی بین آن وهندوئیسم ازمیان می‌رفت؛ وآن مذهبی که ریشهٔ عمیقتر وهواخواه بیشتر داشت ودارای منابع اقتصادی غنی‌تر و حمایت سیاسی قویتربود، بتدریج آن دیگری را درخود جذب می کرد. خرافات که ظاهراً خون حیاتی نژاد

---

* دریکی ازپوراناها افسانه‌یی است ازیك پادشاه. این پادشاه با اینکه استحقاق بهشت را دارد در جهنم می‌ماند تاوسائل راحت وآسایش دردکشان را فراهم آورد وحاضر بترك جهنم نمی‌شود مگر پس‌ازنجات دوزخیان[۲].

** فرگوسن‌می گوید: «بودائی‌ها دراختراع وبکار بردن مراسم وآداب مشترك هردومذهب پنج سال جلوتراز کلیسای‌روم بودند.[۳]» ادموندز تطابق وتشابه عجیب نوشته‌های بودائی‌را بانوشته‌های مسیحی بتفصیل شرح داده است.[۴] در هرحال اطلاع ما از چگونگی سرچشمه هـای این مراسم و معتقدات بقدری مبهم‌است که نمی‌توانیم اولویت هیچیك را بطور قطع تعیین کنیم.

بشر است ، بسرعت از کیش کهن به کیش جدید سرازیر گردید ، تا آنجا که شوق ذکرستایی فرقه‌های **شاکتی** نیز درمراسم بودائی برای خود محلی پیدا کرد. آهسته آهسته برهمن هـای صبور و سمج نفوذ و قدرت فرمانروائی خود را باز یافتند ؛ و موفقیت فیلسوف‌جوان **شانکارا** Shankara درعودت اعتباروداها بعنوان اساس وپایهٔ فکر هندو ، رهبری فکری بودائیها را در هند پایان داد .

ضربت‌آخرین از خارج وارد شد ، و بیك معنا آئین بودا خود این ضربت را خواهان بود . حیثیت و اعتبار **سانگها** Sangha ، و یا فرقهٔ بودائی ، بعد از آشوکا ، پاك‌ترین خون ماگادها Magadha را دررگهای یك‌طبقهٔ روحانی‌مجرد ومسالمت‌جو ، جـذب کرده بود ، حتی در زمان خود بودا بعض میهن پرستان شکایت کرده بودند که « گواتمای راهب موجب می‌گردد که پدران دارای فرزند نشوند و خانواده ها ازمیان‌بروند. »[۵] رشد بودیسم ورهبانیت دراولین‌سال میلاد مسیح ، نیروی مردانگی هند را کم کم از میان برد ، و همساز با تفرق سیاسی، هند را طعمهٔ آسان گیر فاتحان کرد . هنـگامی که اعراب ، بمنظور ترویج توحید ساده و سخت گیر بهند آمدند ، راهبان بودائی و رشوه‌خوار و کرامـات فروش را بچشم تحقیر می نگریستند ؛ صومعه ها را خراب کردند ، و هزاران راهب را بقتل رساندند ، و رهبانیت را درنزد محتاطان از نظرانداختند . باقیماندهٔ بودائیان از نو درزادگاه خود یعنی هندوئیسم جذب‌شدند ؛ ارتودوکسی قدیم ، رافضیان‌توبه‌کاررا پذیرفت،« وآئین‌برهمنان بودیسم را پس ازدرآغوش گرفتن پدرانه بقتل رساند . »[۶] آئین برهمنان همیشه غمض عین و تساهل داشته است ؛ در طول تاریخ صعود و سقوط بودیسم و صد ها فرقهٔ دیگر ، بمناظره و ستیزه جوئی فراوان بر می‌خوریم ولی اثری از تفتیش و زجر و آزار نمی‌یابیم . برعـکس، برهمنیسم‌بوداراخدا(بعنوان‌مجسم ویشنو) اعلام‌داشت وبدینوسیله بازگشت سنن از دست رفته را آسان کرد ، رسم قربان کردن حیوان را پایان داد ، و اصول عقاید بودائی را دربارهٔ تقدس کلیهٔ حیوانات ، به مکتب کهن خود راه داد ؛ پس ازپانصدسال‌انحطاط تدریجی، بودیسم‌باآرامی وبی‌سروصدا ازهند رخت بربست*

---

* امروز در سرزمین اصلی هند فقط ۳،۰۰۰۰۰۰ بودائی است که از یـك صدم جمعیت هنـد بیشتر نیست .

در این اثناء بودیسم تقریباً همهٔ قسمت های دیگر جهان آسیا را فرا می گرفت ، عقاید ، ادبیات وهنر آن در جنوب تا سیلان و شبه جزیرهٔ مالایا ، و در شمال تا تبت ، ترکستان ، و در شرق تا برمه ، سیام ، کمبودج، چین ، کره وژاپون پیش رفت وانتشاریافت؛ بدین طریق کلیهٔ این مناطق ، باستثنای شرق دور ، از مظاهر تمدن آنقدر که برایشان قابل هضم بود ، گرفتند ، عیناً مانند اروپا و روسیه که درقرون‌وسطی ازراهبان رومی وبیزانطی تمدن‌را اقتباس کردند . اوج فرهنگی اغلب ملل‌مزبور ازبودیسم سرچشمه می گرفت . شهرانورادپورا Anuradhapura در سیلان اززمان آشوکا تا هنگام انحطاط خود درقرن نهم ؛ یکی ازشهرهای مهم«جهان خاوری» بشمار می‌رفت ؛ درخت‌بورا درآن شهر مردم مدت دو هزار سال پرستیدند ، و معبدی که در ارتفاعات کاندی Kandy است ، یکی از جمله مکـه هـای ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ بودائی آسیائی بشمار می‌رود * . ظـاهراً آئین بودای برمـه خالصترین نوع بودیسم موجود است ، و راهبـان آن غالبـاً به ارمان بودا نزدیکـترند . در نتیجهٔ خدمات آنان ۱۳،۰۰۰،۰۰۰ ، تن ازساکنین برمه بچنان سطح زندگی بلندی رسیده‌اند که بمراتب برسطح زندگی‌مردم هند برتری دارد[7] . سون هیدن Sven Hedin واوریل شتاین Aurel Stein و پلیو Pelliot از زیرخاکهای ترکستان صد ها نسخ خطی بودائی و سایرآثار فرهنگی را بیرون آورده‌اند که از زمان کانیشکا تا قرن سیزدهم میـلادی در آن خطه پیشرفت داشته است . در قرن هفتم میلادی ، سلحشور روشنفکر Strong-tsan Gampo دولت لایقی در تبت برقرار کرد ، و نپال را بدان ملحق ساخت ، و پایتخت آن لهاسا را ساخت ، و چون منزل میانه راه تجارت چین و هند بود بدست وی ثروتمند گردید . راهبان بودائی را بهند فرا خواند تا مذهب بودا و تعلیم و تربیت را در میان مردم اشاعه دهند ، و آنگاه مدت چهار سال از سلطنت کناره گرفت تاخواندن و نوشتن فراگیرد ویك عصر طلائی در تبت بوجودآورد . هزاران‌صومعه درکوهستانها وفلات بزرگ ساخته شد ؛ و شریعت پرطول و تفصیل تبتی برمبنای کتاب های بودائی ، در سیصد و سی و سه مجلد نشر گردید ، و در همین آثار است که بسیاری از نوشته های بودائی ، که اصل هندی آنها ازمیان رفته بود برای محققان معاصر محفوظ نگاهداشته شده است[8] . بودیسم در این کشور ، و دور از سراسر جهان ، به‌صورت آمیزه‌ئی درآمد ازخرافات ، رهبانیت ومراسم کهانت که نظیرش‌فقط دراوائل‌اروپای قرون وسطائی دیده شده است . و هنوز دالای لاما (= روحانی محیط) ، که در صومعهٔ پولاتا ، مشرف برشهر لهاسا ، پنهان شده ، در نظر مردم نیك نهاد تبت ، تجسم زندهٔ بودهی ساتوا آوالو-کیتشوارا Bodhisattwa Avalokiteshvara انگاشته می‌شود[9] . در کمبودج ، یا هندوچین ، بودیسم باهندوئیسم همدست شد وقالب مذهبی یکی ازغنی‌ترین دوره‌های تاریخ مذهبی شرق‌را فراهم کرد . بودیسم ، مانند مسیحیت ، بزرگترین پیروزیهای خود را در خارج از زادگاه خود بدست آورد ، و این پیروزیها را بدون ریختن قطره‌ای خون تحصیل کرد .

---

* معبد کاندی «چشم ـ دندان بودا» را دارد ، که طول آن دواینچ و قطرش یك اینچ است . این چشم ـ دندان ، در داخل جعبهٔ جواهرنشانی است که از نظر مردم محفوظ نگاه داشته می‌شود و در طی تشریفات با شکوهی هر چندگاه یکبار دسته‌یی آنرا حمل می کند ، و این تشریفات بودائی‌ها را ازاطراف واکناف خاورزمین بدانجا می کشاند . بردیوارهای معبد ، گچ بریهای آب ورنگ‌دار است که بودای مهربان‌را درحال کشتن گناهکاران دوزخی‌نشان می‌دهد . زندگی‌مردان بزرگ آئینه عبرت است ونشان می‌دهد که چگونه پس‌از مرگ ، آن مردم دست از دنیاکوتاه مسخ می‌شوند .

۲ . خدایان نوین

هندوئیسم - برهما ، ویشنو ، شیوا - کریشنا - کالی - حیوان خدایان - گاو مقدس - چند خدایی و یکتا خدائی

آن‌مذهب‌هندو که اکنون جایگزین آئین بودا گردید ، مذهب‌یگانه نبود ، و حتی فقط مذهب تنها نیز نبود ؛ مخلوطی بود از معتقدات و مراسم درهم برهم که مباشران آن‌فقط چهار کیفیت مشترك‌داشتند . دستگاه‌فرقه‌ئی ومقام‌رهبری برهمن‌ها را قبول داشتند ، گاو را بعنوان نمایندهٔ خدا احترام میگزاشتند ؛ قانون Karma و تناسخ ارواح را قبول داشتند ، خدایان جدیدی جایگزین ایزدان «وداها» کردند . این کیشها به لحاظی قبل از طبیعت پرستی ودائی وجود داشته و پس از آن نیز پا برجای باقی مانده است ؛ به لحاظ دیگر ، درنتیجهٔ تساهل برهمن‌ها دراجرای مراسم وآداب دینی واعتقاد به‌خدایان ومعتقداتی که نسبت به نوشته‌های مقدس هندوئی بیگانه بوده ، وباروح ودائی مخالفت داشته است ، رشد ونمو کرده بودند ؛ این کیشها ، حتی‌درآن هنگام که‌مذهب بودا دورهٔ برتری عقلی و گذرندهٔ خودرا طی می کرده ، در پاتیل افکار مذهبی هندو جوشیده بود .

خاصهٔ خدایان هندوئیسم یك نوع نمایش تشریحی و مبالغه‌آمیز اعضاء بدن بود ، که دانش و فعالیت یا قدرت خارق‌العاده را بطور مبهم و بصورت رمزی مجسم می کرد . برهمای‌نوین چهارصورت ، وکارتکیا Kartikeya شش صورت داشت ؛ شیوا Shiva دارای سه چشم ، و ایندرا Indra هزار چشم بود ؛ و تقریباً همهٔ خدایان چهار دست داشتند[۱۰] . در رأس این پانتئون اصلاح شده ، برهما قرار داشت که بزرگوارانه بیطرفی اختیار کرده‌بود ، وسرورخدایان شناخته می‌شد ، ولی‌هنگام پرستش‌واقعی ، هم چون یك پادشاه مشروطه دراروپای معاصرچندان اعتنائی باونمی‌شد . «ویشنو» همراه‌بابرهما وشیوا Shiva اتحاد سه گانه‌یی(نه‌تثلیث)بوجود می‌آورد وازاین رهگذر خدای بزرگی بود ، و خدای عشق بشمار می‌رفت که مکرر بصورت آدمی درمی‌آمد تا بمردمان کمك کند . بزرگترین تجسم « ویشنو » ، کریشنا بود ؛ وی در زندان بهمین صورت بدنیاآمد ، واعمال شگفت‌انگیز قهرمانی وعشقی انجام داده بود ، کور ولال را درمان می‌کرد ومبروصان را یاری می‌داد ، وتهیدستان را دستگیری‌می‌کرد ،

و مردگان را ازقبر برمی‌انگیخت. شاگرد محبوبی داشت بنام ارجونا Arjuna که در برابر آن شاگرد تبدیل صورت داد. برخی گفته‌اند که بوسیلهٔ تیری از پای درآمده وعدهٔ دیگرادعا دارند که بردرختی‌مصلوب گشت. نخست به‌جهنم هبوط کرد، وبعد بآسمان صعود کرد، و روز رستاخیز برخواهد گشت تا دربارهٔ زندگان و مردگان بداوری بپردازد.[۱۱]

در نظر هندو زندگی وسراسر جهان سه جریان و سیر مهم دارد: آفرینش، صیانت و انهدام. لذا برای هندو الوهیت نیز بسه صورت اساسی درمی‌آید: برهمای خالق، ویشنوی‌نگهدارنده وشیوای ویران کننده؛ اینها Trimurti و یا «سه‌صورت» را تشکیل می‌دهند که همهٔ هندوها باستثنای جین ها، آنان را پرستش می کنند* در هند بین عموم دو نوع آئین پرستش رواج دارد که عبارتست از **ویشناویسم** یا مذهب‌ویشنووشیوائیسم یامذهب‌شیوا. این‌دوآئین،همسایگان‌صلحجوی‌یکدیگرند، و حتی گاهی‌مراسم قربانی آنها دریك معبد انجام می گیرد؛[۱۳] وبرهمن های خردمند، که اکثریت مردم از آنان تبعیت می کنند، باین هر دو خدا بیك اندازه احترام می گزارند. ویشنو پرستان مقدس هرروزصبح علامت نیزهٔ سه شاخ ویشنورا با گل سرخ روی پیشانی خود می کشند؛ شیوا پرستان مقدس باخاکستر تپالهٔ گاوخطوط افقی بالای ابرومی‌کشند، یا لینگا Linga را که رمزآلت تناسلی مرداست- بربازوی خود می‌بندند یا آن را بگردن می‌آویزند[۱۴].

پرستش شیوا یکی‌ازقدیمترین‌وعمیقترین ومخوفترین مراسم هندوئیسم‌است. سرجان مارشال گزارش می‌دهد که درموهنجودارو «مدرك غیرقابل اشتباهی» وجود دارد، این مدرك راجع است به شعایر شیوا پرستی، واین مدرك گاه بصورت شیوای سه سر، وگاه بصورت ستونهای‌سنگین کوچك‌است که بعقیدهٔ نامبرده مانند المثناهای امروزین آن نشان آلت مردی دارد. سرجان مارشال نتیجه می گیرد که «بنابراین

---

* در سرشماری سال ۱۹۲۱ جمعیت هند برحسب مذاهب آن اینطور تقسیم می شد: هندوئیسم ۲۱۶،۲۶۱،۰۰۰ نفر، سیخ ها ۳،۲۳۹،۰۰۰، جین‌ها ۱،۱۷۸،۰۰۰، بودائی‌ها ۱۱،۵۷۱،۰۰۰ نفر (و تقریباً همه در برمه و سیلان هستند) زرتشتیان (پارسیان) ۱۰۲،۰۰۰ نفر، مسلمانان ۶۸،۷۳۵،۰۰۰ نفر، یهود ۲۲،۰۰۰، مسیحیان ۴،۷۵۴،۰۰۰ (بیشتر اروپائی).[۱۲]

شیوائیسم، قدیمترین کیش زندهٔ جهانست.»[۱۵]* نام این خدا، حسن تعبیردارد؛ معنی تحت‌اللفظی آن «خجسته» است؛ حال آنکه خود «شیوا» را بیشتر خدای ظلم وانهدام می‌دانند، ومجسم آن نیروی مخرب جهانی است که جملهٔ صورحقیقت را (ازقبیل سلولها - اعضاء، انواع، اندیشه‌ها، کارها، سیارات وجمیع اشیاء دیگر) یکی پس ازدیگری نابود می کنند. هیچ ملت دیگر مانند هندوها جرأت نکرده است اینچنین با ناپایداری «صور» و بی‌طرفی طبیعت روبرو گردد، و تا این حد واضح و آشکار دریابد که خیر و شرمتعادل است، وویرانی دوش بدوش آفرینش پیش می‌رود و تولد جنایتی است که مجازات آنرا بامرگ باید داد. هندوها، که درزندگی خود هزاران هزارمصیبت و رنج کشیده‌اند، در اینهمه، دست نیروی پایدار وسرزنده‌یی را می‌بینند که لذت او همه‌درانهدام ساخته‌های برهماست. نیروی خلاق طبیعت شیوا همنوا باجهانی می‌رقصد که مدام شکلی بخود می گیرد، و سپس از هم می‌پاشد و از نو شکلی می گیرد.

هم چنان که مرگ مجازات تولد است، تولد هم شکست مرگ است، و همان خدائی که رمزویرانی است، بدیدهٔ هندو، نمایندهٔ شهوت وسیل توالداست که ازراه ادامهٔ نسل برمرگ انفرادی سبقت می گیرد. در بعضی نواحی هند، بویژه دربنگال Parvati، این قدرت خلاق و مولد (Shakti) شیوا، یا طبیعت، در صورت کالی همسر شیوا (Durga و Uma) مجسم گردیده، و در یکی از آئین هـای متعدد شاکتی، مورد پرستش قرارمی‌گیرد. تاقرن اخیر این پرستش بامراسم خونینی توأم بودواغلب همراه با قربانی کردن افراد انسانی انجام می‌یافت؛ ولی اخیراً این الهه بگرفتن چند بزبعنوان قربانی قناعت کرده‌است.[۱۷] این الهه برای مردم بصورت یك پیکرسیاه مجسم‌شده، که دهانش باز و زبانش بیرون آمده، و چند مار کـه روی لاشهٔ او میرقصند آنرا زینت می‌دهند؛ گوشواره‌های اومردگانند، و گردن‌بندش عبارت است ازیك رشته جمجمه، صورت وسینه‌اش نیز بخون آغشته است.[۱۸] در دو دست ازچهاردست اوشمشیری‌است و سربریده‌ای؛ ودودست دیگرش برای حمایت وبرکت دادن درازشده است. زیرا

---

* معذلك نام شیوا، مانند نام خود برهمن در «ریگ ودا» دیده نمی‌شود. «پاتانجالی Patanjali نحوی ازمجسمه‌ها وپرستندگان شیوا نام می‌برد. درحدود ۱۵۰ ق. م. ۱۶

کالی باروانی هم مادراست ، وهم عروس ویرانی ومرگ ؛ هم مهربان است وهم ستم پیشه ، هم تبسم می کند وهم می کشد ؛ ممکن است روزگاری وی در **سومر الههٔ مادر** بوده ، و قبل از اینکه این قدر وحشتناك گردد ، وارد هند شده باشد.[۱۹] بدون شك ، تا آنجا که ممکنست هم او وهم سرورش وحشتناك مجسم شده‌اند تا پرستندگان جبون بترسند وآراستگی وکمال پیشه کنند ، وشاید هم این صورت از آنرو باین دو داده شده تا پرستندگان بترسند ونسبت به روحانیان بخشنده وگشاده دست شوند.*

اینها خدایان بزرگ مذهب هندواند ؛ ولی اینها فقط پنج خدا از سی میلیون خدای پانتئون هندو بشمار می‌روند ؛ اگر ما بخواهیم فقط بنام بردن آنها اکتفا کنیم یکصد مجلد خواهد شد. بعض آنها بیشتر فرشته‌اند تاخدا ، وبرخی همان موجوداتی‌اند که ما شیاطین می خوانیم وپاره‌یی مثل خورشید اجسام آسمانی‌اند ، عده‌یی هم مثل Lakshmi (الههٔ کامکاری) برکت خانه محسوب می شوند ؛ بسیاری از آنها حیوانات زمین ، ویا پرندگان هوااند . درنظر هندوها ، بین حیوانات وافراد انسانی شکاف واقعی وجود نداشت ؛ حیوانات هم مانند انسانها روح داشتند ، و ارواح نیز دائماً ازانسانها به حیوانها واز حیوانها به انسانها انتقال می‌یافتند تمام این انواع درتار وپود بی‌انتهای Karma وتناسخ بافته شده بودند . فی‌المثل ، فیل خدائی شد بنام Ganesha وبعنوان پسر شیوا شناخته گردید ؛[۲۱] فیل طبیعت حیوانی انسان‌را مجسم می کرد ، ودرعین‌حال مجسمهٔ اوافسونی بود که آدمی‌را ازشر بد اقبالی محفوظ نگه می‌داشت . میمونها وافعی‌ها وحشتناك بودند ، ولذا جنبهٔ الهی داشتند . به مار کبرا یا Naga ، که گزش او مرگ آنی‌را سبب می‌شد ، احترام خاصی می گزاردند ؛ هرسال مردم بسیاری از مناطق هند یك جشن مذهبی بافتخار افعی‌ها می گرفتند ، و به کبراها درمدخل لانهٔ آنها ، شیر وموز پیشکش می کردند .[۲۲] بافتخار افعی‌ها معابد بسیار برپا می شد ، از قبیل معابدی که درمیسور شرقی دیده می‌شود ؛ تعداد زیادی از خزندگان در این معابد ماوا می گیرند ، وروحانیان ، از آنها پرستاری

* روحانیان مذهب شیوا ، بندرت برهمن‌اند ، و قسمت اعظم برهمنان به آئین شاکتی بنظر تمسخر وتأسف می‌نگرند .[۲۰]

می کنند وبآنها غذا می‌دهند. [۲۳] تمساحان، شیران، طوطیان وحتی موشها ازاین پرستش بهره‌مند می گردند. [۲۴]

مقدس‌ترین حیوان درنظر هندو گاو است. مجسمه‌های گاونر، ساخته شدهٔ با مواد مختلف وباندازه‌های مختلف، درمعابد وخانه‌ها ومیدانهای شهر دیده می‌شود؛ خود گاو درهندیکی ازمحبوبترین حیوانات است، ودرخیابانها آزادی کامل‌دارد؛ تپالهٔ گاورا بعنوان سوخت ویامرهم مقدس بکار می‌برند؛ پیشاب آن شراب مقدسی است که هرنوع ناپاکی داخلی وخارجی‌را برطرف می کند. هندو بهیچ وجه ودر هیچ حال و روزی نباید این حیوانات را بخورد، واز پوست آنان رخت، کلاه، دستکش و کفش بدوزد؛ وچون این حیوانات می میرند، باید با آداب شکوهمند مذهبی دفن گردند. [۲۵] شاید روزگاری سیاست عاقلانه چنین اقتضا می کرده که برای جمعیت روز افزون هند حیوانات بارکش کشاورزی را نگهدارند و لذا حکم این تحریم‌را صادر کرده‌اند؛ [۲۶] ولی امروز تعداد گاوها باندازهٔ یك چهارم جمعیت هند است. [۲۷] هندو معتقد است که داشتن علاقهٔ عمیق به‌گاوان و اشمئزاز ازاکل آنها غیر معقول نیست، همچنان که داشتن چنین احساسات نسبت به‌سگ و گربه هم بی‌خردانه نیست. اگر به بددلی براین موضوع بنگریم می‌بینیم که برهمنان را اعتقاد آن بود که گاوان را هرگز نباید کشت، حشرات‌را نباید آزرد، وبیوه‌زنان را باید زنده‌بگور کرد. حقیقت اینست که پرستش حیوانات درتاریخ همهٔ ملل‌دیده می‌شود، واگر قرار باشد بحیوانی مقام خدایی داده شود، گاو آرام وصلحجوبرای یك چنین مقام مناسب می‌نماید. غریبان نباید بدیدن این‌باغ وحش خدایان‌هندو بخود مغرور شوند و اظهار شگفتی کنند؛ زیرا آنان نیز شیطان مارشکل **عدن** و**گوسالهٔ طلائی** عهد عتیق، وماهی مقدس دخمه ها، و برهٔ فیض بخش خداوند را دارند.

راز تعدد خدایان همین عجز اذهان ساده از تفکر وتعقل در امور غیر عینی است؛ اذهان ساده عینیات راآسانتر از نیروها، واراده‌ها را راحت‌تر ازقوانین ادراك می کند. [۲۸] هندو معتقد نیست که حواس آدمی بتواند جز از ظواهر و اعراض

پدیده‌ها چیزی درك کند ؛ ومعتقد است که در عالم وجود موجودات مافوق طبیعی لاتعدو لاتحصی است وبگفتهٔ کانت این موجودات فقط قابل تصورانند نه‌قابل‌رؤیت. برهمنان یك گونه تساهل فلسفی داشتند که بالمآل بر گروه خدایان هند وعدهٔ فراوانی افزوده است ؛ خدایان محلی و قبیله‌یی را از راه اقتباس واختیار ، و معمولاً از طریق این تعبیر که آن خدایان وجوه یامجسم خدایان مقبول بشمارند ، به Hindu Valhalla راه داده‌اند ؛ راستی آنست که درهند هرمذهبی که دین خود را ادا می کرد اعتبارنامه‌یی می گرفت . در پایان کار تقریباً هرخدا مظهر ، صفت ویا تجسم یك خدای‌دیگر گردید ، وسرانجام کلیهٔ این خدایان درذهن هندوهای پخته بصورت یك خدا درآمد ؛ و بدین ترتیب تعدد خدایان در هند تقریباً بصورت همه خدائی ، و تقریباً بصورت یکتا پرستی ، وبعد تقریباً بشکل توحید فلسفی‌درآمد . همانطور که یك مسیحی مؤمن می تواند حضرت مریم و یا یکی از هزاران قدیس دیگررا عبادت کند و معذلك تنها خدای یگانه‌را قادر متعال بشناسد ویکتا پرست باقی بماند هندو نیز **کالی** یا **راما** یا **کریشنا** یا **گانشا** را عبادت می کند بی آنکه اساساً توجه کند که اینها خداوندان متعال‌اند* . برخی از هندوها **ویشنو** را خدای متعال و شیوا را خدایی فرعی می‌دانند ؛ برخی شیوا را خدای متعال و ویشنو را فرشته تصور می کنند . اگر می‌بینیم که فقط یك عدهٔ معدود برهما را می‌پرستند ، بآن علت است که این خدابی تعین ، و لمس ناپذیر و دور دست است ، و نیز معلول همان علتی است که اغلب کلیساهای عالم مسیحیت را بافتخار مریم یاقدیس دیگری بر پا می کرد ، و در عین حال عالم مسیحیت بانتظار **ولتر** بسر می برد تا برخیزد وعبادتگاهی برای خداوند پی‌افکند .

۳ . معتقدات

پوراناها ـ تناسخات مجدد عالم ـ مهاجرت ارواح ـ کارما ـ جنبه های فلسفی آن ـ زندگی‌چون‌شر ـ رستگاری .

الهیات پیچیدهٔ هند بااساطیرپیچیده‌یی درهم‌آمیخته که درعین‌حال‌خرافی و عمیق است . چون وداها در آرامگاه زبان خود مدفون گردید ، و حکمت نظری

* اقتباس ازگزارش سرشماری ۱۹۰۱ که برای دستگاه حکومت بریتانیا در هند تهیه شده بود : « نتیجهٔ کلی تحقیقات من آنست که اکثریت هندوها اعتقاد راسخی به خدای واحد متعال دارند» ۲۹

مکاتیب برهمنی نیز درحوصلهٔ فهم مردم نمی گنجید ، **ویاسا** Vyasa ودیگران طی زمانی بیش از هزار سال (۵۰۰ ب . م ـ ۵۰۰ ق . م) ، هیجده پورانا Purana (= داستانهای کهن) در ۴۰۰،۰۰۰ بیت تألیف کردند ، و در آن داستانها حقیقت واقع آفرینش جهان ، وتحول وزوال ادواری آن ، ونسب‌نامهٔ خدایان ، و تاریخ عصر قهرمانی‌را برای مردم عامی بتفصیل شرح دادند . مؤلفان هیچ باین امرتظاهر نکرده‌اند که داستانهای آنان قالب ادبی ، نظم منطقی ، واعتدال کمّی دارد ؛ تکیه آن کتابها همه براین است که Urvashi و Pururavas دوعاشق ومعشوقی بودند که ۶۱۰۰۰ سال بشادمانی و خرمی زیستند .[30] اما بعلت سادگی زبان و فریبایی تمثیلات واشتمال براصول‌عقاید مرسوم ، همان داستانها دومین‌انجیل هندوئیسم ، و کانون خرافات ، واساطیر ، وحتی کانون فلسفهٔ هند شد . مثلا ، در **ویشنو پورانا** Vishnupurana مسألهٔ موهوم بودن تکثر واصالت‌وحدت نهفته است ، که درحقیقت قدیم‌ترین زمینهٔ اندیشهٔ هندواست وهمیشه‌هم این زمینه گردش رجعی داشته‌است:

ریبهو Ribhu پس از هزار سال
بشهر زادگاه نیداگها Nidagha آمد ، تاباو دانش بیشتری بخشد .
اورا خارج شهردید ،
درست در همانوقت که شاههم می‌خواست همراه باصف‌درازملازمان خود وارد شهرشود .
دور دست ایستاده ، خود ازجمعیت کنار گرفته بود ،
گردنش از روزه‌داری خشکیده‌بود ، وباسوخت وعلف ازجنگل باز می گشت .
هنگامی که ریبهو اورا دید ، بجانب وی رفت وسلام کرد و گفت :
« ای برهمن ، چرا اینجا تنها ایستاده‌ای ؟ »
نیداگها گفت . «نگاه کن چسان جمعیت دراطراف شاه که می‌خواهد وارد شهر شود ، ازدحام کرده ، باین علت است که من‌تنها ایستاده‌ام . »
ریبهو گفت : « کدام یك ازاینها شاه است ؟ ودیگران کیستند ؟
این حقیقت را بمن بگو ، چون بنظر می‌رسد که تو بااطلاع هستی .
نیداگها گفت : « آنکه برفیل خروشنده نشسته ، و چون قلهٔ کوه سر بآسمان می‌ساید ، شاه است . دیگران ملازمان اویند . »
ریبهو گفت : « این‌دو ، یعنی پادشاه وفیل‌را اشاره کردی بی‌آنکه بین آن‌دو وجه‌تمیزی بگذاری ؛
وجه تمیز آن‌دو را برای من بگو .

« من باید بدانم اینجا فیل کدام است وشاه کدام . »
نیداگها گفت : «فیل درزیر است ، وشاه بربالای آن .
کیست که رابطهٔ راکب ومرکوب را نداند ؟ »
ریبهو گفت : این‌را شاید بدانم ، اما بمن یاد بده .
مفهوم کلمهٔ « زیر » و« بالا» چیست ؟
نیداگها یکراست برگردهٔ گورو guru * پرید و گفت :
« اکنون ، آنچه را توازمن می‌پرسی خواهم گفت :
من مانند شاه بر« بالا» هستم . تونیز مانند فیل درزیر .
برای تعلیم بتو من اینکاررا کردم . »
ریبهو گفت : « خوب ، اگر تودرمقام پادشاهی ، ومن درمقام فیل ،
باز این مجهول‌را باید معلوم کنی : کدام‌یك ازما تو وکدام یك‌ازما من است .
آنگاه نیداگها بیدرنگ پائین پرید وپیش روی‌او زانو بر زمین زد ، وپایش را بوسید و گفت :
« راستی که ریبهویی ، استاد منی .
ازآنچه گفتی دریافتم که تو آموزگارمن ، بازگشته‌ای . »
ریبهو گفت : « بله برگشته‌ام تابتو تعلیم بدهم ،
زیرا توپیش ازاین آمادگی خودرا برای خدمت کردن بمن نشان داده‌ای ،
من که ریبهو نام‌دارم ، بسوی تو آمده‌ام .
وآنچه اکنون بتو تعلیم دادم ،
لب وجوهر برترین حقایق است ـ همان نادوگانگی کامل است** . »
ریبهوی آموزگار چون این سخنان‌را به نیداگها گفت اورا ترك کرد ورفت .
اما نیداگها که این درس رمزآموز راگرفت ، یکسره دل به نادوگانگی نهاد .
ازآن پس همهٔ موجودات‌را جدا ازخود نمی دید .
بدینسان‌او برهمن را دید ، واینچنین برستگاری جاوید رسید . ۳۱

در این پوراناها و نوشته های نظیرآن در قرون وسطای هند به نظریهٔ بسیار تازه‌یی دربارهٔ جهان برمی‌خوریم . بنابراین نظریه اساساً بمفهوم سفر تکوین هیچ آفرینشی در کار نبوده است . جهان نیز مانند نباتات و موجودات زندهٔ درون آن ، دوره بدوره ، مدام در گردش تکامل و تباهی ، رویش و ریزش است . برهما ـ یا

* آموزگار .
** Advaitam جان کلام فلسفهٔ هند است ، رجوع شود به فصل نوزدهم .

Prajapati که در این نوشته ها غالباً بعنوان **خالق** از آن نام برده شده است ـ قوه‌ای است روحانی که سررشتهٔ این روند بی‌پایان را در دست دارد . اگرجهان را آغازی بوده ، ما نمی‌دانیم چگونه آغاز نهاده ؛ شاید برهما تخمی گذارد بنام جهان و آنگاه بر آن نشست وجوجه‌درآورد ؛ شاید این جهان خطای زود گذرآفریننده ، یاشوخی مختصری ازوی باشد .[۳۲] هردور ، یا Kalpa ، ازتاریخ جهان به یکهزار عصربزرگ ، یا Mahayuga ، ۴،۳۲۰،۰۰۰ ساله تقسیم شده است ؛ و هر Mahayuga چهار Yuga یـا چهار عصر دارد ، که در هر عصر نسل آدمی گرفتار زوال تدریجی می‌شود . در Mahayuga کنونی سه عصرسپری‌شده‌است ، که برروی‌هم ۳،۸۸۸،۸۸۸سال می‌شود ؛ ما اکنون درچهارمین‌عصر ، یا Kali - Yuga ، که عصربدبختی‌است ، بسرمی‌بریم؛ ۵۰۳۵ سال از این دوران تلخ سپری‌شده ، اما ۴۲۶،۹۶۵ سال باقی مانده است . آنگاه عالم وجود دچاریکی ازمرگ‌های ادواری خود می‌شود ، وبرهما یکی دیگر ازروزهای « برهمائی » را آغـاز خواهد کرد ؛ روز برهمائی ، Kalpa ، ۴،۳۲۰،۰۰۰،۰۰۰ سال است . در هر دور Kalpa ، جهان ازراه وسایل و روند های طبیعی تکامل می‌یابد ، و راه وسایل وروند های طبیعی فساد می‌پذیرد ؛ سراسرعالم وجود درست مانند مرگ یك موش قطعی ومسلم است ؛ ودرنظرفیلسوف بسیار مهمترازآن است . هیچ هدف و غایتی نیست که سراسر عالم خلقت بسوی آن در حرکت باشد ؛ هیچ «پیشرفتی» درکار نیست ؛ آنچه هست تنها تکرار بی‌انتها است .[۳۳]

طی تمام این عصر ها و عصر های بزرگ ، بلیونها روح از راه تناسخ مداوم و یکنواخت ، از این نوع بآن نوع و از این پیکر بـآن پیکر ، و از این حیات بآن حیات انتقال یافته‌است . فرد بواقع فرد نیست ، حلقه‌ای است ازرشتهٔ حیات ، ورقی است از وقایع نامهٔ یك روح ؛ نوع نیز بواقع نوع جداگانه نیست ، زیرا جان گل ، یا روح کیك هـا ممکن است دیروز روح آدمی بوده‌اند یا فردا روح آدمی شوند ؛ حیات سراسر یکی‌است و یگانه . آدمی تا حدی آدمی است ، درعین حال حیوان هم بشمار می‌رود ؛ خرده پاره‌ها وانعکاسات موجودات پست دیروز هنوز در پیکر او درنگ دارد ، واورا به توحش نزدیك‌تر می کند تا به خردمندی . انسان تنها جزئی

از طبیعت است، نه کانون آن یا ارباب آن؛[۳۴] حیات پاره‌یی از دورهٔ زندگی روح است، نه‌تمام آن؛ قالب‌ها همه گذرا است، اما هرامر واقع ادامهٔ سایر امورواقع است و همه یکی است. تناسخات مجدد و متعدد روح بمنزلهٔ سالها و روز های یك دورهٔ زندگی است، و ممکن است روح را امروز رشد و تکامل دهدو فردا فساد و تباهی. حیات فردی که درسیلاب جوشان نسلها لحظه‌یی بیش نیست، چگونه تواند سراسر تاریخ حیات روح‌را دربر گیرد، یابه‌نیك کرداری وبد کرداری آن پاداش و کیفری درخوردهد؟ و اگرروح سرمدی است، زندگی کوتاه آدمی‌چگونه تواند سرنوشت آنرا برای ابد تعیین کند؟*

هندومی گوید ادراك‌حیات‌تنهابراساس این‌فرض دست می‌دهد که هرموجود زنده بالفعل دارد بارمجازات رذائل زندگی پیشین را می کشد یا دارد ازمیوهٔ فضایل زندگی پیشین‌بهره‌مند می‌گردد. هیچ کرداری اعم از کوچك وبزرگ، بدوخوب، بی اثر نمی‌ماند؛ هرچه در عالم انجام گیرد فاش می‌شود. این، ناموس Karma است ـ **ناموس عمل** ـ قانون علیت درعالم‌معنا؛ ونیزاین برترین ومخوفترین قانونها است. اگر یك فردآدمی دادگری پیشه کند ومهر بورزد و مرتکب گناه نشود پاداش او در یك دورهٔ کوتاه میرنده نخواهد رسید؛ بلکه این پاداش اگر همچنان در فضیلت خود پایدار بماند، در پهنهٔ حیات های دیگر وی نیز که مقام بالاتر و اقبال بهتری خواهد داشت، امتداد می‌یابد؛ اما اگر به تباهکاری عمرسر کند بصورت **مطرود**، یاراسو، یاسگك دوباره متولد می‌گردد.[۳۵]** این‌قانون کارما، مانند Moira یا **تقدیر** یونانیان، بالاتر ازخدایان وآدمیان است؛ حتی خدایان نیز نمی‌توانند حکم قطعی ومطلق‌آن را تغییر دهند؛ یا به تعبیر متألهین، ناموس کارما واراده یا عمل خدایان

* هر گاه از یك هندو سؤال کنید که چرا تناسخات پیشین خود را بیاد نداریم پاسخ می‌دهد که ما خاطره‌های طفولیت راهم بیاد نداریم؛ و همانطور که ما برای توضیح دوران سالخوردگی دوران طفولیت‌را مسلم فرض می کنیم، هندوهم حیات های گذشته را برای توضیح مقام وسرنوشت آدمی در زندگی فعلی مسلم می گیرد.

** یکی از رهبانان در توجیه اشتهای خود باین دستاویز متوسل می‌شد که در یکی از حیات‌های پیشین خود فیل بوده است، وKarma فراموش کرده است اشتهای او را همراه و متناسب باپیکرش تغییر دهد.[۳۶] زنی راکه بوی تندی می‌داد می گفتند قبلاً ماهی بوده است.[۳۷]

یکی است.[۳۸] ولی کارما تقدیر نیست؛ زیرا تقدیر حکایت از این می کند که آدمی در تعیین سرنوشت خود درمانده است؛ اما کارما (با در نظر گرفتن کلیهٔ حیات های آدمی) آدمی را آفرینندهٔ سرنوشت خود می کند. بهشت ودوزخ نیز به کار کارما، یا به این رشتهٔ ابدی زایش ومرگ پایان نمی‌دهد؛ روح، پس از مرگ تن، شاید برای کیفر خاصی به دوزخ رود، یا برای گرفتن پاداش عاجل و خاصی به بهشت روانه شود؛ اما هیچ روحی برای همیشه دردوزخ نخواهد ماند وارواحی که مخلد دربهشت می‌شود اندك است؛ تقریباً هرروحی که وارد دوزخ وبهشت می‌شود باید دیریازود بزمین باز گردد، و کارمای خود را در تناسخات نوین طی کند.[۳۹]*

به لحاظ معرفت‌الحیاتی در این اصول وعقاید حقیقت بسیار نهفته است. ما، تناسخات اجدادخود هستیم، واز نو بصورت اولاد خودتناسخ پیدا می کنیم؛ وعیوب پدران تا حدودی (اگرچه نه بآن اندازه که محافظه‌کاران تصور می کنند) به اولاد آنان منتقل می‌شود و این عمل حتی تا چند نسل ادامه می‌یابد. کارما افسانهٔ دلپذیری بود برای انصراف آدمیان ازارتکاب بقتل، دزدی، مسامحه وتعلل، یاخست در دادن اعانه؛ بعلاوه این عقیده، حس وحدت اخلاقی و الزامات آدمی را نسبت

---

۱ ـ هندوها به هفت بهشت اعتقاد دارند که یکی از آنها برزمین است و بقیه طبقه بطبقه روی آن قرار گرفته است؛ بیست و یك جهنم وجود دارد که به هفت قسمت تقسیم شده است. مجازات ابدی نیست ولی گوناگون است. توصیفی که دوبوا از جهنم های هندو نموده با گزارش دانته از دوزخ برابری می کند، و مانند آن، ترسها و تصورات جنون‌آمیز انسان را می‌نماید. «آتش، فولاد، افعی، حشرات زهرناك، حیوانات وحشی، پرندگان درنده، زهره، زهر، بو های بد؛ خلاصه هرچه ممکن است برای شکنجهٔ جهنمیان بکار برده می‌شود. از منخرین بعضی ها طناب گذرانده‌اند وآنها را تا ابد برلبهٔ بسیارتیز چاقومی کشانند؛ برخی دیگر محکومند از سوراخ سوزن بگذرند؛ بعضی بین دوتخته سنگ گذارده می‌شوند، و این دو تخته سنگ بی آنکه آنان را بقتل برساند، بهم می‌رسد وآنهارا متلاشی می کند، چشمان برخی‌را مدام لاشخورهای گرسنه می کنند؛ میلیونها کسان دیگر مدام در استخری که پر ازادرار سگ و یا آب بینی انسانهاست مشغول شنا وپاروزدن هستند»[۴۰] این گونه معتقدات احتمالا خاص پست‌ترین هندوها وسخت گیرترین الهیون بوده‌است. هرگاه بیاد بیاوریم که جهنم خودمان، برخلاف جهنم هندو، نه تنها رنگارنگ بلکه ابدی هم هست، شاید آسانتر بتوانیم آنان رابداشتن چنین افکار محق بدانیم.

به سراسر حیات توسعه داد، وبیش از هر تمدن دیگر برای آن زمینهٔ اجرایی ومنطقی فراهم آورد. هندوهای واقعی اگر بتوانند، حتی‌الامکان از کشتن حشرات خودداری می کنند؛ «حتی کسانی که چندان علاقمند به فضیلت نیستند با حیوانات همچون برادران زبون وزبان بسته رفتار می کنند نه مانند مخلوقات پستی که برطبق فرمان الهی بر آنان تسلط پیدا کرده‌اند.»[۴۱] از نظر فلسفی، اصل کارما برای مردم هند بسیاری از حقایق مبهم، یاامورغیرعادلانه‌راتوجیه وتفسیرمی کند؛ همهٔ آن بیعدالتی‌های ابدی دربین افراد انسانی که شوق وطلب ابدی آدمی‌را برای استقرارعدالت ومساوات خنثی می کند؛ انواع مصیبت‌ها که زمین‌را تیره وتاریك وتاریخ‌را خونین می کند؛ همهٔ آن رنج ها ودرد ها که با تولد آدمی در رگ و پی حیات می‌دود وتا منزلگاه مرگ همراه با روندگان راه می‌پوید، بر هندو هائی که اصل کارما را می‌پذیرفتند هموار و آسان می گشت؛ این مصیبت ها و بی‌عدالتی ها، این اختلاف بین نبوغ ها و بلاهت ها، تهیدستی ها و توانگری ها، همه نتاج حیاتهای پیشین و زادهٔ قهری آن کهنه ناموسی بوده است که درترازوی عمر کوتاه آدمی، یا لحظهٔ‌یی از ابدیت، بی دادگرانه نموده، اما در پایان کار همه دادگرانه بوده است.* کارما از جملهٔ آن ابداعات بیشماری است که انسان خواسته است بیاری آن شرّ ومصیبت را با بردباری تحمل کند، وبا دلی امیدواربا زندگی روبرو شود. اغلب ادیان درانجام این وظیفه کوشیده‌اند که‌علت وجودی شرّرا توضیح دهند، وبرای آدمی نقشه‌یی تدارك کنند تا باآرامش خاطر (اگرنه از دل و جان) آنرا بپذیرد. از آنجا که معمای اصلی حیات بناحق رنج بردن است، مذهب هند از راه معنی دادن و ارزش نهادن به درد و رنج، تراژدی انسانی‌را تخفیف می‌دهد. درالهیات هندو، روح دست کم این مایهٔ تسلی‌را دارد که تنها باید سزای کردارهای خودرا ببیند؛ لذا روح اگر بطورکلی مسألهٔ حیات‌را به‌چون وچرا نگذارد می‌تواند شرّرا مجازاتی گذرا تلقی کند، و در

---

* عقیده به کارما و تناسخ بزرگترین مانع نظری در راه اجرای نقشهٔ برچیدن دستگاه فرقه‌یی در هنداست، زیرا هندوهای متدین عقیده دارند که اختلافات طبقاتی حاصل سلوك روح در طی حیات های گذشته و جزئی ازنقشهٔ الهی است که برهم زدن آن بمنزلهٔ هتك حرمت دین ومقدسات است.

ازای فضیلت خود پاداشهای محسوس چشم داشته باشد.

اما حقیقت آنکه هندوها دراساس مسألهٔ حیات چون وچرا می کنند. زندگی درمحیط رخوت آور، و رقیّت و استثمار اقتصادی، آنان‌را چنان بار آورده که مسألهٔ حیات را بیشتر بعنوان یك کیفر سخت تلقی می کنند تا یك فرصت دست یافت یا یك پاداش. وداها بدست نژاد سخت کوشی نوشته شده که ازشمال به هندآمد و لذا باندازهٔ اشعار **ویتمن** جنبهٔ خوشبینی دارد؛ بودا، که پانصدسال‌بعدپدید آمد ونمایندهٔ همان دودمان بود، ارزش حیات را انکار کرد؛ و پوراناها نیز که باز پانصد سال بعد نوشته شد بیش از هرنوشته از نوشته های مغرب زمین، جز آن لحظات زود گذر که فلاسفه گرفتار تشکیك می‌شدند*، رویهٔ بدبینی بخود گرفت. مردم شرق زمین تابدوران انقلاب صنعتی نرسیدند، نتوانستند شوق وحرارت غربیان‌را دربرداشت از زندگی دریابند؛ شرق در این کسب و کار بیرحمانه وجاه‌طلبی‌سیری ناپذیرغرب، در این‌تمهیدات عصب کش برای صرفه‌جوئی‌از کار، دراین ترقی‌وسرعت شگفت هیچ‌چیز جز بی‌مایگی و سبك‌سری نمی‌دید؛ شرق نمی‌توانست انهماك مفرط غرب را درامور سطحی، و تحاشی زیر کانهٔ آنرا ازمواجههٔ سر راست با حقایق ادراك کند؛ چنانکه غرب‌هم نمی‌تواند بژرفنای رخوت آرام و«رکود» و«نومیدی»شرق زمین کهنسال دست یابد. سوار را چه خبر از پیاده؟

یاما از یودیشتیرا می‌پرسد: «شگفت‌انگیز ترین چیز در دنیا چیست؟»

---

* شوپنهاور مانند بودا، ارادهٔ حفظ وجود و تولید مثل را سرچشمهٔ تمام مصائب می‌دانست و معتقد بود که نسل آدمی باید از راه عقم اختیاری انتحار کند. هاینه نمی‌توانست بی‌آنکه از مرگ سخن گوید حتی یك قطعه انشاد کند و بالحن هندوئی چنین می‌سرود:

خواب شیرین است ولی مرگ بهتر از آنست؛

و بهتر از همه هرگز بدنیا نیامدن است.۴۲

کانت خوشبینی لایب‌نیتز را مورد تمسخر قرارمی‌داد، ومی‌پرسید: «آیا هیچ مرد ذیشعوری که باندازهٔ کافی زیسته ودربارهٔ ارزش حیات انسانی اندیشیده‌است، علاقه‌یی بشرکت مجدد درنمایش پست و محقر زندگی نشان می‌دهد؟ من نمی گویم با همان شرایط بلکه با هرگونه شرایط وهرجای دیگر.» ۴۳

یودیشتیرا پاسخ می‌دهد : « این که از این گله یکایك می‌میرد و گله آرام می‌چرد ، تو گوئی تا ابد هم‌چنان زنده خواهد ماند»[۴۴].

مهابهاراتا می گوید :«جهان دچار آفت مرگ است ، ودرتاروپود سالخوردگی گرفتار ، وشبان که **تمامی ناپذیراست** پیاپی می آید و می‌رود . اکنون که می‌دانم این گردونهٔ مرگ را درنگی نیست رهسپاری من با تن پوش دانش چه سودی تواند داشت ؟ »[۴۵] سیتاهم (در رامایانا) بعنوان پاداش وفاداری و پایداری خود در برابر هرگونه اغوا و آزمایش ، تنها مرگ را طلب می کند :

اگر واقعاً برای شوهرم یك زن وفادار بوده‌ام .

ای زمین ، ای مادر من ، سیتای خودرا ازبار زندگی برهان ![۴۶]

پس، آخرین سخن درمکتب مذهبی هندو ، موکشا Moksha یعنی « نجات » است ـ در وهلهٔ اول نجات از خواهشها و در وهلهٔ دوم نجات از زندگی . نیروانا ممکنست یکی ازاین دونجات باشد ؛ ولی نیروانای کامل در هردو نهفته است . حکیم Bhartri-Hari در گفتهٔ زیر نیروانای نوع اول را بیان می کند :

«هرچه برزمین قراردارد مایهٔ بیم‌است ، ویگانه‌راه‌رهائی ازترس، ترك تمام خواهشهاست... روزگاری که درنتیجهٔ کمك طلبیدن ازاغنیاء قلبم ریش‌ریش‌می‌شد ، روزهادرنظرم طولانی می‌نمود؛ و بازدرآن موقع که می‌خواستم بتمام خواهشها و اغراض دنیوی خود برسم ، ایام بسی کوتاه بنظرم می‌رسید . ولی‌اکنون که ، بعنوان یك‌فیلسوف ، برصخره‌ای سخت درغاری کنار کوهستان می‌نشینم ، چون زندگی پیشین خودرا بیاد می‌آورم گهگاه برآن می‌خندم .[۴۷]

گاندی شکل دوم نجات‌را بیان می کند :«من نمی‌خواهم ازنوبدنیا بیایم»[۴۸]. آرزوی نهائی هندواینست که ازتناسخ نجات یابد ، و این تب نفسانی راکه باهرتن وهرتولد انفرادی، ازنوزنده می‌شود، ترك کند . رستگاری نه‌بایمان است ونه‌باعمال؛ رستگاری باآنچنان انکارنفس‌مدام ، واشراق عاری ازخودآن **کل شامل** پدید می آید که سرانجام نفس از میان برمی‌خیزد ، و برای نوزادن هیچ نمی‌ماند . دوزخ تفرّد به پناهگاه بهشت وحدت ، بوصل کامل و بی‌تشخص در **برهمن** ، و **روح جهان** ، یا **نیروی جهان** می‌رسد .

۴ . غرائب دین

خرافات ـ علم احکام نجوم ـ ذکر پرستی ـ مراسم ـ قربانی ـ
تطهیر ـ آب های مقدس .

همراه باالهیات سرشار از بیم ورنج هند، خرافات نیز ـ که کومکهای نخستین عالم مافوق الطبیعه است برای بیماریهای جزیی حیات ـ برگ وبار یافت ورونق گرفت. نذر و نیاز ، طلسمات ، جن گیری ، علم احکام نجوم ، سروش غیبی ، جادو گری ، سو گند خوردن ، کف بینی ، غیب گوئی، ۲،۷۲۸،۸۱۲ تن روحانی ، یك میلیون فال بین ، یك صد هزار مار افسای ، یك میلیون **فقیر ، جوکی*** وسایر افراد مقدس همه بخشی از تصویر تاریخی هندرا تشکیل می‌دهد . هندوها مدت دوازده قرن شمارفراوانی Tantra (کتاب دستی) دراختیار داشتند که‌همه شرح وتفسیر امورسرّی، جادو گری ،غیبگوئی و افسونگری بود ، و Mantra (طلسم) های مقدس را که بوساطت آنها وصول بهر مقصود دست می‌داد ، بضابطه درآورده بود . برهمنان بر این مذهب ساحرانه باتحقیر می نگریستند ودم بر نمی‌آوردند ؛ سهل است ، نسبت بآن تساهل روامی‌داشتند زیراهم دراین‌اندیشه بودند که رواج خرافات ازضروریات قطعی قدرت آنها است ، وهم آنکه (شاید) معتقد بودند که خرافات‌را نمی‌توان از میان برداشت ، وچون بساط آن برچیده شود بصورتی دیگر نمودار می گردد . چنان می اندیشیدند که هیچ صاحب شعوری باچنین نیرو که آنهمه استعداد نوزائی دارد ، بکشمکش در نمی‌افتد .

هندوی ساده‌دل، مانند بسیاری ازامریکائیان بافرهنگ امروز**، به‌علم‌احکام

---

* جو کی = Yogi پیرومکتب Yoga (در زبان سانسکریت = اتحاد) . اساس این مکتب برآن است که فردرا باید ازادراك حسی این عالم رؤیایی رهایی دارد . جو کی معتقد بوحدت وجود ، طالب اتحاد واتصال باروح کلی است ، اما جو کی دهری درطلب انفصال از ماسوی ونیل به معرفت نفس کامل است . راه وصول بمقصودهم تأدیب تن است ـ تطهیر ، تنزیه ، تمرکز ، تعذیب . تلخیص ازدائرة المعارف کلمبیا . م

** « طالع بینی ، استخراج آقای . . . . . ، منجم باشی برجسته ترین مشتریان اجتماعی وحرفه‌یی نیویورك . هرساعت ده‌دلار . » نقل ازیك اعلان دربرنامهٔ روز پنجم مارس ۱۹۳٤ Town Hall (نیویورك) .

نجوم اعتقاد داشت، واین امررا مسلم می گرفت که هرستاره تأثیر ونفوذ خاص دارد دراشخاصی که تولد آنها زیر تسلط آن بوقوع پیوسته است.[۵۰] زنان حائض باید مانند اوفلیا* از آفتاب پرهیز می‌کردند، زیرا نور خورشید ممکن بود آنانرا باردار کند.[۵۱] در Kaushitaki Upanishad چنین آمده که‌رازخوشبختی مادی درستایش منظّم ماه نو نهفته است. ساحران، احضار کنندگان ارواح، رمّالان در برابر اندك حق‌الزحمه، بامطالعهٔ کف دست، نگریستن در بُراز، شنیدن خواب، خواندن آیات آسمانی، یانظر کردن‌در ثقباتی که موشان‌بر قماش می‌سازند، گذشته وآینده‌را تفسیر می‌کردند. با خواندن اورادی‌که تنها خود قادر بخواندن آنها بودند، ارواح راآرام می‌ساختند، مار کبری‌را افسون می‌کردند، پرندگان‌را بغلامی می‌گرفتند، وحتی‌خود خدایان‌را مجبور می‌کردند که بیاری یاری رسان بشتابند. جادوگران نیز باگرفتن مزد قابل، شیطان بجلد دشمن مشتری می‌کردند، یا باافسون شیطان ازتن اوبیرون می‌کشیدند؛ دشمن‌را گرفتار مرگ ناگهانی می‌کردند، یا بایك بیماری درمان ناپذیر ازپای درمی‌آوردند. حتی برهمنان هنگامی که دهان دره می‌کردند بچپ وراست تلنگر می‌زدند تا ارواح خبیث را بترسانند و نگذارند بدهانشان داخل شوند.** هندونیز مانند بسیاری از دهقانان اروپائی همواره مواظب بوده است که خودرا ازچشم بد مصون نگاهدارد؛ هرگاه وبیگاه ممکن بود که دشمنان از طریق جادو هندو را گرفتار شوربختی یا دچار مرگ کنند. بالاتر ازهمه آنکه جادوگر می‌توانست نیروی جنسی‌را باز گرداند، یاعشق افراد را دردل یکدیگر برانگیزد، یابزنان سترون فرزند دهد.[۵۲]

هندو آنقدر که‌مشتاق فرزند بود بهیچ‌چیز حتی نیروانا علاقمند نبود. شوق ودلبستگی هندو به نیروی‌جنسی وستایش دینی او ازنشانه‌های تولید مثل وباروری نیز تاحدی ازهمین رهگذر، بوده است. ذکر پرستی‌هم که گاه و بیگاه در اغلب

---

* Ophelia دختر پلونیوس درنمایشنامهٔ Hamlet شکسپیر. م

** اروپائی ترتیب شده نیز هربار که عطسه می‌زند دعای خیری هم بدرقهٔ راه‌آن می کند تا خودرا دربرابر روحی که باهرزفیر بیرون می‌برد محفوظ نگاهدارد.

کشورها رواج می داشته درهند از قدیمترین ایام تاقرن بیستم هم‌چنان پای برجا مانده است. **شیوا** خدای این‌مکتب و Phallus شمایل آن‌و Tantra ها Talmud آن بشمار می‌رفت. Sakti ، یا نیرو دهندهٔ شیوا گاه همسر Kai ، و گاه عنصر مادینهٔ طبع شیوا تصور می‌شد که هم قدرت نرینه داشت وهم قدرت مادینه؛ وتندیس هایی بنام Linga یا Yoni نمایندهٔ این دو قدرت بود و هریك به ترتیب نشان جهاز نرینه و مادینهٔ نسل بشمار می رفت. [۵۳] علائم این پرستش جنسی را در سراسر قارهٔ هند می‌توان دید: مثلاً بشکل آلات تناسلی درنپال و دیگر معابد بنارس؛ و بشکل لینگاهای غول پیکر که معابد شیوایی‌را در جنوب هند زینت می‌دهد یا گرداگرد آنها کار گذارده شده است؛ همچنین بصورت تظاهرات و تشریفات مربوط به ذکر، وتصویرهای ذکر که بربازو یا گردن می‌آویختند. درشاهراههای هند نیز سنگ شکل‌های لینگا را می‌توان دید؛ هندوها نارگیلی راکه می‌خواهند برای قربانی پیشکش کنندبراین‌سنگها می‌شکنند. [۵۴] درمعبد **رامشوارام** سنگ‌شکل لینگا را هر روز با آب رود گنگ می شویند، وهمین آب‌را، مانند آب مقدس یا آب مغناطیسی که در اروپا فروخته می‌شد، به دینداران می فروشند. [۵۵] شعائر ذَکر پرستی‌معمولاً ساده وزیبنده است؛ این‌شعائر عبارتست ازمالیدن آب یاروغن‌مقدس بر آن‌سنگ، وآرایش آن بابرگ. [۵۶]

شك نیست که طبقات پائین دراین تظاهرات برخی لذات پست خود را اقناع می‌کردند؛ [۵۷] ولی اغلب مردم ظاهراً ازدیدن لینگا، بیش‌ازآن‌موقع که مسیحیان تصویر مریم را در حال شیردادن طفل خود می بینند، احساس هرزه‌یی پیدا نمی‌کنند؛آری‌آداب و رسوم و گذشت زمان بهرچیز رنگ درستی وتقدس می‌دهد. ظاهراً مدتها است که مردم هند رمز جنسی این اشیاء را فراموش کرده اند؛ و اکنون این تندیس‌ها و اشکال صرفاً درحکم طریق مقدس و دیرینه‌یی است برای نشان دادن قدرت شیوا. [۵۸] شاید تفاوت بین ذهنیّهٔ اروپائی وهند ودراین‌باره از اختلاف سن ازدواج ناشی شده باشد؛ ازدواج در اوان جوانی مفرّ آن انگیزهایی

است ، که چون مدتی طولانی وازدگی پیدا کند بخود برمی تابد وانحرافات شهوانی یاعشق رمانتیك تولید می کند . بطور کلی اخلاقیات وآداب جنسی درهند بالاتراز آن اروپا وامریکا است ، وخیلی بیش از آنها شایسته و موقوف به قید وبند است. پرستش شیوا یکی ازسخت‌ترین وطاقت سوزترین شعائر هندو است ؛ وفداکارترین پرستندگان لینگا ، Lingayat ها هستند ، که مهمترین **فرقهٔ صفائیهٔ** هند بشمار است . [۵۹] گاندی می‌گوید :«همین مانده است که غربیان چون بزیارت هند می‌آیند مارا بزشتی‌بسیاری ازاین‌اعمال که تابحال معصومانه بآنهاخوگرفته‌ایم، آگاه‌کنند. من نخستین بار دریك کتاب مبلغان مذهبی غرب بود که خواندم این Shivalingam اساساً محتوی مفهوم ناهنجاری است » [۶۰]

رسم **لینگا** و **یونی** یکی ازهزاران مراسمی بود که به‌نظرهٔ زود گذر بیگانه ، نه تنها ترجمان‌شکل مذهب بود بلکه نیمی ازجوهرمذهب‌هند نیز می‌نمود . تقریباً هرعمل‌حیاتی درهند ، حتی شست‌وشو ورخت‌پوشیدن مردم‌یك رسم مذهبی‌مخصوص بخود داشت . درخانهٔ هرفرد مقدس ، خدایان خصوصی وخاصی برای پرستش بود ، ونیز نیاگانی داشتند که هرروز باحترام ازآنان یاد می‌شد ؛ حقیقت آنکه ، مذهب برای هندو موضوع مراسم وآدابی بود که درخانه باید اجرا شود نه تشریفات روز تعطیل درمعابد . معذلك مردم همه درجشن اعیاد نوروزمذهبی شرکت می‌کردند . و دسته‌ها راه می‌انداختند و بزیارت پرستشگاهها می‌رفتند . دعاهائی‌را کـه در معابد برایشان خوانده می‌شد نمی‌فهمیدند ، زیرا بزبان سانسکریت خوانده می‌شد ، ولی بت‌را می‌شناختند . بت‌را به‌زیورها می‌آراستند ، وبا رنگ می‌پوشانیدند ، وجواهر نشان می‌کردند ؛ گاه باآن چنان رفتار می کردند کـه گوئی انسان است؛ اورا بیدار می کـردند ، غسل می‌دادند ، لباس برپیکرش می پوشانیدند ، غذایش می‌دادند ، توبیخش می کردند ، ودرپایان روز دربسترش می‌خوابانیدند . [۶۱]

بزرگترین مراسم اجتماعی ، قربانی یاپیشکس بود ؛ بزرگترین رسم‌محرمانه نیزطهارت بود . قربانی درنظر یك هندو ، صورتی توخالی نبود ؛ هندوچنین معتقد

بود که اگر غذائی به خدایان داده نشود، از گرسنگی هلاک می‌شوند. [۶۲] زمانی که بشر آدمخوار بود، درهند هم مانند سایر جاها، قربانیهای انسانی داده می‌شد علی الخصوص **کالی** اشتهای خاصی بانسانها داشت، ولی برهمن‌ها چنین توجیه می کردند که کالی فقط افراد طبقات پست‌را می‌خورد. [۶۳] * باپیشرفت اخلاق مردم، خدایان ناچار به قربانی حیوانات اکتفا کردند، وتعداد کثیری از حیوانات برای آنها قربانی می‌شد. در این مراسم و تشریفات بزمنزلت خاصی داشت. مذهب بودا وجین و آهیمسا به قربانی حیوانات نیز پایان داد. [۶۷] ولی هنگامی که هندوئیسم جانشین بودیسم گردید، این رسم ازنو زنده شد، وتازمان مانیز پای برجا مانده منتهی بتدریج روبکاهش رفته‌است. حضور درقربانی حیوانات که مورّث خونریزی است مایهٔ افتخار برهمنان بشمار می‌آید. [۶۸]

مراسم غسل وتطهیرساعتی از ساعات زندگی هندو را می‌گرفت، زیرا ترس ازآلودگی درمذهب هند، بهمان شدت وجود داشت که دربهداشت معاصر وجود دارد. هندو در هر لحظه ممکن بود ناپاك گردد ـ باغذای نادرست، با فضولات، با تماس شودراها یا افراد طبقهٔ نجس، بالاشه یازن حایضه، یا بصدها طریق دیگر. البته خود زن هم‌براثر حیض ویازایمان نجس می‌شد؛ قانون برهمنی درچنین‌موارد عزلت زن واحتیاطات مشکل بهداشتی را دستور می‌داد. [۶۹] بعد از همهٔ اینگونه آلودگیها و یا بزبان امروز پس‌ازهمهٔ این عفونت‌های احتمالی هند و باید مراسم تطهیر را طی کند: در موارد جزئی کافی بود آب مقدسی روی سرو صورت پاشیده شود. [۷۰] درموارد اساسی، باید روشهای پیچیده‌تری اتخاذ شود، که به رسم مخوف Panchagavia پایان می‌یافت. این تطهیر بعنوان مجازات در مورد نقض قوانین مهم

---

* رواج این قبیل قربانیها انسانی تاسال ۱۸۵٤ درتاریخ ضبط گردیده. [٦٤] سابقاً تصور می‌شد که مؤمنین باختیار خود قربانی می‌شدند، همچون آن‌افراد متعصبی که می گویند خودرا زیرچرخهای گاری موسوم به جگرنات Juggernaut (هندی‌آن‌جاگانات Jagannath است) انداختند؛ [٦٥] ولی امروز می گویند موارد نادری که اینگونه خود قربانی ها پیش می‌آمده چیزی جز تصادف باگاری نبوده است. [٦٦]

فرقه (مثلا ترك هند) بکار می رفت ، وعبارت بود از نوشیدن مخلوط « پنج ماده »از گاو مقدس : شیر ، ماست ، روغن ، پیشاب ، وتپاله . ۷۱*

آنچه کمی بذوق وسلیقهٔ امروز اهل فرنگ نزدیکتر است فریضهٔ مذهبی استحمام روزانه است ؛ باز در اینجا یك اقدام بهداشتی ، که دراقلیم نیمه استوائی هند خیلی مطلوب است ، برای اینکه بهتر ترویج گردد ، بلباس مذهبی درآورده شده‌است . استخرها وحوض‌های « مقدس » ساخته می‌شد ، وبسیاری از رودخانه‌ها را مقدس می‌خواندند وبافراد گفته‌می‌شد که اگر دراین رودخانه‌ها خودرا بشویند روحاً وجسماً پاك خواهند گردید . درهمان ایام یوان چوانگ ، هزاران نفر هرروز صبح خود را در گنگ می‌شستند ؛ ۷۳ از آن قرن تا بامروز ، رود گنگ هیچگاه خورشید را ندیده مگر توأم بـا زمزمهٔ عبادت غسل کنندگان ، کـه در جستجوی پاکیزگی وتحصیل نجات ورستگاری دستهای خودرا بسوی موجود آسمانی‌مقدس بلند کرده وصبورانه **اون ، اون ، اون** می‌گوید . بنارس شهرمقدس هند و کعبهٔ میلیونها نفر از زوار ، وپناهگاه مردان و زنان سالخورده‌ای گردید کـه از سراسر کشور برای غسل دراین رودخانه می‌آمدند ومی‌خواستند درحال پاکی وبیگناهی بامرگ روبرو گردند . فکر این که چنین‌افراد مدت ۲۰۰۰ سال به بنارس آمده‌اند وحتی در بامداد زمستان درآن غوطه خورده ولرزیده‌اند ، وبوی گوشت مرده‌هائی راکـه کنار آن سوزانیده می‌شد ، بناراحتی بوئیده‌اند ، وهمان عبادات اطمینان بخش را قرنها به‌همان خدایان ساکت وصامت گزارده‌اند ، ترس‌آور بلکه وحشتناك است . اما بی‌اعتنائی یك خدا به برآوردن تقاضاهای پرستندگان هیچ گونه مانعی

---

* روغن « Ghee » کره تصفیه شده است . Abbé Dubois می گوید : ادرار « مؤثرترین وسیله برای تمیز کردن هرناپاکی انگاشته میشود . من اغلب هندوهای خرافاتی را دیده‌ام که درچمن‌زارها بدنبال گاو افتاده‌اند ومنتظر لحظه‌ای بوده‌اند که ادرار گرانبهای گاورا درظروف برنجی پر کنند ، و آنرا گرم گرم بخانه‌هایشان ببرند . همچنین دیده‌ام که در انتظار پیشاب گاو نشسته‌اند و آنرا در کف دست جمع کرده‌اند ومقداری از آن را نوشیده وبقیه‌را بسر و صورت خود مالیده‌اند . ۷۲ »
De gustibus nun disputandum

درراه محبوبیت اوایجاد نمی کند ؛ هند هنوزهم بهمان شدت ، معتقد بخدایانی است که درطول این مدت طولانی بفقر وبیچارگی آن سامان آرام نگریسته‌اند.

۵. پاکان و شکاکان

روشهای تقدس ـ زندیق ها ـ تساهل

نظر کلی برمذهب هندو

در هند ظاهراً شمار پاکان از هر جای دیگر بیشتر است ، چندان که سیاحان آن سامان ، احساس می کنند که پاکان نیز مانند خشخاش و مار محصول طبیعی هنداند . هندوی خداترس برای نیل به تقدس سه راه می‌شناسد : Inana-yoga ، یا طریق تأمل ، Karma-yoga ، یاطریق‌عمل Bhakti-yoga ، یا طریق عشق . برهمنان بنا بر قاعدهٔ چهار Ashrama ، یا مراحل تقدس ، سیر و سلوك در هر سه طریق را تجویز کردند . برهمن جوان باید از Brahmachari شروع می کرد ، یعنی عهد می کرد که تا پیش‌از ازدواج ازعفت‌خود صیانت کند ، پرهیزگارباشد ، مطالعه و تعمق کند ، راستگو باشد ، و خدمت Guru یا مرشد خود را بجان بپذیرد . پس از ازدواج که نباید دیرتر از هجده سالگی صورت بگیرد ، بعنوان Grihastha ، یا رئیس‌خانواده ، وارد مرحلهٔ دوم زندگی برهمنی شود ، و صاحب فرزندان پسر شود تا از او توجه کنند واز اجداد او پرستش . در مرحلهٔ سوم (که امروزه بندرت عمل می‌شود) سالك طریق تقدس ، باید با همسر خود انزوا گیرد و Vanaprastha یا جنگل‌نشین‌شوند . وباشادمانی شرایط سخت‌را بپذیرند و روابط جنسی خود را محدود به تولید فرزند کنند . سرانجام برهمنی که می‌خواهد به آخرین مقام تقدس برسد ، باید در سالخوردگی حتی بترك همسر گوید و Sannyasi یا تارك دنیا شود ؛ از همهٔ مال و منال و پول و علائق دست کشد ، و تنها بیك پوست بز برای تن ، و یك عصای دست ، و یك کدو برای آب خوردن اکتفا کند . باید هرروزتن‌خودرا خاکسترمال کند ، و **پنج ماده** را مکرراً بنوشد ، و با خیرات و صدقات امرار معاش کند . بنابرقاعدهٔ برهمنی : « باید همهٔافراد انسانی‌را برابر بداند، و از آنچه اتفاق می‌افتد متأثر نشود ، وحتی انقلاباتی راکه موجب سرنگونی امپراطوریها می‌شود باخونسردی وآرامش‌کامل بنگرد ؛ تنها هدف او باید اکتساب آن مقدار حکمت و روحانیت باشد که بتواند سرانجام بیاری آن با خداوند متعال ، که ما از رهگذر شهوات ومحیط مادی خود از او جدا هستیم ، اتصال یابد[۷۴] » .

درهنگامهٔ این تقوی و خداترسی ، انسان گاه صدای انکرشکاکانی‌را می‌شنود که با وقارونرمی آهنگ هندوی متعارف، تفاوت دارد . بدون‌شك درزمانی که هند

---

* دوبوا که نسبت به همه چیز بغیر از اوهام خود شکاك است می گوید : « بیشتر این تارك دنیاها را طرار وشیاد شناخته‌اند وآنهم ازطرف کسانی که درمیان‌هموطنانشان ازهمه روشنفکرترند . »[۷۵]

ثروتمند بود ، شکاکان بیشمار داشت ، زیر انسان در زمان بختیاری نسبت به‌خدایان خود شك پیدا می کنند ، و بیش از همه وقت زمانی آنها را می‌پرستند کـه بدبخت و بیچاره شود . ما به چارواکاس و سایر زندیق های دوران بودا ، اشاره ای کردیـم . کتاب سالخوردی هست که برسم‌هندو وبحرطویل‌وارنام Shwasamvedyopanishad بدان داده‌اند ، و الهیات در این کتاب در چهار قضیه خلاصه و ساده شده است : (۱) هیچ‌نوع تناسخی وجود ندارد، نه خدایی‌هست ونه بهشت و دوزخی ونه جهانی ؛ (۲) همهٔ نوشته های مذهبی قدیم کار یك عدهٔ احمق فریب گر است ؛ (۳) طبیعت ابداع کننده و زمانهٔ ویران کننده حاکم برتمام اشیاءاند ، واین دو بهنگام تقسیم شقاوت وسعادت اعتنائی بفضیلت ورذیلت مردم ندارند ؛ (٤) مردم به فریب سخنان شیرین ؛ معتقد بخدایان و معابد و کاهنان می گردند ، حال آن که فرقی میان ویشنو و یك سگ وجود ندارد .[۷۶] شریعت پالی Pali درمذهب بودیسم رسالهٔ مهمی‌دارد که میان آندو همانند انجیل و سفر جامعه تناقضات بسیار است ؛ این رساله باندازهٔ مسیحیت عمر کرده وبنام« پرسش‌های شاه Milinda » خوانده می‌شود و درآن معلمی بودایی بنام Nagasena به پرستشهای دینی شاه مناندر ، پادشاه یونانی ـ باختری شمال هند که درپایان قرن ماقبل مسیحیت سلطنت می کرد ، پاسخ‌های تکان دهنده می‌دهد . نگاسینا می گوید مذهب نباید بصورت راه فرار رنجدیدگان درآید ؛ بلکـه دین باید بصورت جستجویی باشد برای نیل به تقدس و حکمت ، بی‌آنکه خدا و بهشتی منظور نظر قرار گیرد ؛ زیرا، بنابگفتهٔ این مرد پاك ، اساساً نه خدا وجود دارد و نه بهشت .[۷۷] در کتاب مهابهارا تا علیه شکاکان و خدا ناشناسان که بگفتهٔ آن کتاب حقیقت روح را انکار می کنند و جاودانی بودن آنرا بدیدهٔ تحقیر می‌نگرند سخت حمله می کند ، و می گوید این چنین مردم «در سراسر زمین سرگردان می‌شوند» و برای تحذیر آنان از مجازاتی که در کمین آینده نشسته مثال آن شغال را می‌آورد که برسبیل اقرار می گوید نوع من پیش از این تناسخ «از اصحاب عقل ، و منتقد وداها . . . ناسزاگوو مخالف روحانیان . . . و بی‌اعتقاد و شکاك نسبت بهمه چیز[۷۸]»

بوده‌اند . در کتاب Bhagavad-Gita به‌زندیق‌هایی اشاره می‌شود که وجود خدارا انکار می کنند و در توصیف جهان چنین می گویند که «چیزی جز لانهٔ شور و شهوت» نیست . ۷۹ برهمنان هند خود اغلب شکاك بودند ولی نه چندان که بتوانند برمذهب عام حمله کنند . شاعران هند نیز گرچه قاعدةً و هموار تقوی پیشه خود می‌سازند ، برخی ، مانند کبیرKabir وومانا Vemana طرفداریك نوع خداپرستی خاصی هستند که از بسیاری قید وبندها آزاد شده است . **ومانا** که در قرن هفدهم ازجنوب هند برخاسته‌است ، دربارهٔ زاهدان گوشه‌نشین‌وزائران وفرقه به‌نیشخند چنین می‌نویسد :

گوشه‌نشینی سگ ! تأمل درنا ! نشید الاغ ! استحمام قورباغه ! با این خاکسترمالی تن چگونه بهتر می‌شوید ؟ اندیشه های شما همه باید متوجه خدا باشد و لاغیر ، درغیراینصورت الاغ هم می‌تواند مانند شما در کثافت بغلتد . . . . این کتابهای موسوم به وداها همچون روسبیانند ، مردان را می‌فریبند ، و یکسره پایابی ندارند ، اما آن معرفت باطنی دربارهٔ خداوند همچون همسر شرافتمند آدمی است . . . . آیا می توان با خاکسترمالی بوی صراحی می‌رازدود ؟آیا قیطانی که بگردن خود می‌اندازید شما را دوباره بجهان می‌آورد . . . . . . ؟ چرا پیوسته به Pariah ناسزا بگوئیم ؟ آیاگوشت وخون اونیز مانند گوشت و خون شما نیست؟ او که در پاریاه نفوذ وسلطه دارد از کدام فرقه است ؟... آنکه می گوید «من هیچ نمی‌دانم» از همهٔ آدمیان زیرك‌تر است .۸۰

شایان توجه‌آن که بیان‌این سخنان ،آنهم درجامعه‌ای که هموارطبقهٔ روحانی برآن سلطنت می کرده ، امکان پذیربوده است بی‌آنکه بر گویندهٔآن زیان ورنجی رسد . صرفنظرازفشارهای خارجی (وشاید هم بعلت عدم اعتنای فرمانروایان بیگانه به‌الهیات هند) قارهٔ هندوستان همواره ازآزادی اندیشه برخوردار بوده است ، و این آزادی از آزادی اروپائیان قرون وسطی که تمدن آن با تمدن هند مطابقت دارد ، خیلی بیشتر بود ؛ وبرهمنان نیز با بصیرت و مدارای کامل سلطهٔ خودرا اعمال کرده‌اند . برهمنان برای صیانت از مذهب اجدادی خود برسنت پرستی تنگدستان تکیه کرده اند و در این راه از وصول بمقصود نیز نومید نشدند . هنگامی که زندقه یا خدایان بیگانه بنحوی بیم انگیز قبول عام می‌یافت برهمنان طریق تساهل پیش می گرفتند ؛ و آنگاه آن خدایان‌را به غار بزرگ مذهب هندو می کشیدند ؛

در محفل خدایان هند افزایش و کاهش یك خدا چندان تفاوتی ایجاد نمی کرد . از این‌رو دراجتماع هند ومعارضه های انشعابی نسبةً اندك بود . ولی البته بین هندوها ومسلمانان خصومت ومبارزه فراوان‌رخ می‌داد ؛ همچنین بنام دین درهند هیچ‌خونی نریخته است مگر بدست مهاجمان . [۸۱] عدم تساهل همراه دین اسلام و مسیحیت به هندرفت ؛ مسلمانان معتقد بودند که باخون « کفار » بهشت را خریداری می کنند . و پرتقالی‌ها نیز هنگامی کـه Goa را تسخیر کردند ، تفتیش عقاید را در هند رواج دادند . [۸۲]

اگر دراین جُنگ مذاهب بجستجوی عناصرعام ومشخص رویم خواهیم دید کـه هندو ها در پرستش ویشنو و شیوا ، در تعظیم بروداهای و برهمنان ، و گاو ، و درقبول مهابهاراتا و رامایانا ، آنهم نه صرفاً بعنوان حماسه‌های ادبی بلکه بعنوان نوشته های مقدس درجه دوم ، همه متفق‌القول‌اند و یکسان عمل می کنند . [۸۳] مهم این‌جاست که خدایان و اصول جزمی امروز هند همانهانیست که درودا هـا آمده ؛ هندوئیسم به‌یك تعبیر درحقیقت پیروزی هند دراویدی و بومی است بر آریائی‌های هندِودایی . جان و پیکر قارهٔ هند همواره از رهگذر اسارت و تاراج و فقر در رنج وعذاب بوده است ، وازاین شکستهای سخت زمینی به پیروزیهای آسان یاب افسانه و خیال پناه برده است . بودیسم علیرغم علوّ و شرافت خود ، مانند مذهب رواقیان ، فلسفهٔ بندگی‌بود ، ولو آنکه از زبان شهریاران تعلیم داده می‌شد ؛ معنی این مذهب آن بود که همهٔ خواستها یا همهٔ تلاشها را حتی اگر درراه کسب آزادی فردی وملی باشد، باید کنار نهاد ، وارمان عبارتست ازعدم مقاومت وسکون عاری ازمیل وطلب ؛ پیداست که درپس این‌توجیه وتعلیل، خستگی ورخوت‌ناشی‌از گرمای‌طاقت‌سوزهند خودنمائی می کند . مذهب هندو از رهگذر نظام فرقه‌یی ، وباتقید خود به بندگی آستان طبقات روحانی ، همچنان به تضعیف هند ادامه داد . در این مذهب، خدایان مقید به حدود اخلاقی نبودند و مراسم وحشیانه‌یی از نوع قربانی انسان وسوتی را قرنها نگاه داشت ، حال آنکه بسیاری از ملتها مدتهاست بترك آن گفته‌اند . مذهب هند وزندگی را بصورت شرِّ قهری نمایش داد وجربزهٔ سرفرازی را درهم شکست،

و روح پیروان را بظلمت کشاند . همهٔ پدیده های زمین را بـه وهم و خواب و سراب بدل کرد . و از این راه فرق بین آزاد گی و بند گی ، خیر و شر ، فساد و بهتری را معدوم کـرد . بـه گفتهٔ یك هندوی شجاع : « مذهب هندو اینك بصورت منحط بت‌پرستی و تشریفات قراردادی درآمده است ، و در این مذهب شکل وصورت همه چیز است ، و جوهر آن بهیچ گرفته نمی‌شود . ۸۴ » ملتی کـه اینهمه پای در بند روحانیان داشته و معروض تزاحم پاکان بوده ، اینك از سرشوق و بی‌صبری بانتظار دوران **نوزادگی** ، **اصلاحات** ، **روشنگری** بسر می‌برد .

بااینهمه ، هنگـام تفکر در بارهٔ هند باید منظر تاریخی غرب را نیز بدیده گرفت . مردم باخترزمین‌نیز روزگاری در **قرون وسطی** سیر می‌کردند ، و حکمت اشراق‌را برعلم ، وآخوند بازی‌را برحکومت توانگران ترجیح می‌دادند ، و بسا که ازنو دست باین بازی برند . غربیان‌نمی‌توانند دربارهٔ این رموزباطنی‌داوری کنند ، زیرا داوریهای آنان در مغرب زمین بر بنیان آزمایش جسمانی و نتایج مادی استوار است ، و اینها هم بدیدهٔ پاکان هند و نامربوط و سطحی می‌نماید . از کجا معلوم کـه قدرت و جنگ و فتح چیزی جز اوهام سطحی نباشد و ذهن پختهٔ مرد عاقل را نشاید ؟ از کجا معلوم کـه این علم اتم‌ها و ژن‌های فرضی ، علم پروتون‌ها وسلول‌های بوالهوس ، علم گازها که شکسپیرهارا بوجودآورده‌اند و مواد شیمیائی کـه وجود عیسی مسیح را سرشته اند ، خود **مذهبی** نباشد ؟ مذهبی عجیب‌تر و ناپذیرفتنی‌تر و گذراتر از همهٔ مذاهب ؟ شاید شرق زمین هم کـه از اسارت و فقر بجان آمده ، روزی قدم بمیدان علم وصناعت گذارد ، و درهمان زمان نیز کودکان مغرب زمین ، کـه از رهگذر ماشین وعلم بیمار شده اند و آن یك به تنگدستی‌شان انداخته واین‌یك بسرابشان‌کشیده ، درهنگامهٔ انقلاب یاهرج ومرج جنگ ، شهرها و ماشین های خود را منهدم کنند ، و آنگـاه کوفته و خسته و گرسنه بخاك پناه آورند ، و برای خود مذهب صوفیانهٔ دیگری تدارك کنند ، تا بیاری آن ، دلیرانه باگرسنگی و ظلم و بیدادگری ومرگ روبرو شوند . راستی که هیچ کس بشوخ طبعی تاریخ نیست .

فصل نوزدهم

زندگی عقلی

۱. علم هندو

سرچشمه های مذهبی - منجمان - تفکر ریاضی - اعداد «عربی» - دستگاه اعشاری - جبر - هندسه - فیزیك - شیمی - علم وظائف‌الاعضاء - طب ودائی - پزشکان - جراحان - داروهای بیهوشی - تلقیح - هیپنوتیسم.

کارهند در زمینهٔ علم هم کهنسال است وهم جوان: جوان است اگر آن را پیشه‌یی مستقل ودنیایی بدیده گیریم، و کهنسال است اگر آن‌را علقهٔ تبعی روحانیان به‌شمار آوریم. چون مذهب هستهٔ مرکزی حیات هندو بوده پیش ازهمه آن دسته ازعلوم توسعه یافته که به مذهب یاری می‌داد: علم نجوم ازپرستش اجرام سماوی وترصد حرکات آنان ریشه گرفت که هدف آن نیز تعیین وتثبیت روزهای جشن و قربانی‌بود؛ دستورزبان وفقه‌اللغةازابرام هندوان دراین‌باب نشئت کرد که می گفتند هرنوع عبادت ودعا، گواینکه در لفاف الفاظ زبان مرده پیچیده می شد، باید من حیث نص واصوات‌صحیح‌برگزار شود. دانشمندان هندنیز مانند دانشمندان قرون وسطای غرب، بد یاخوب، همان روحانیان هند بودند.

نجوم شاخهٔ تبعی علم احکام نجوم بود، وهمچنان که زیرنفوذ علم یونان قرارداشت به‌تدریج خودرا ازقید آن‌رها ساخت. نخستین رساله‌های نجومی ازقبیل Siddhantas (حدود ۴۲۵ ق.م) براساس علم یونان‌نوشته شده‌است.[۳] و Varahamihira که ملخص کتاب او باعنوان پرمعنی **نظام کامل‌علم‌احکام‌نجوم‌طبیعی** تدوین‌شده، بصراحت اقرارمی کند که درتنظیم آن برعلم یونان تکیه کرده است. آریابهاتا Aryabhata، بزرگترین منجم وریاضی‌دان هندو، ازمواضیع شاعرانه‌یی نظیر، معادلات درجه دوم وجیب‌ها و ارزش عدد پی بزبان نظم بحث می کند؛ کسوف و انقلابین واعتدالین را شرح می‌دهد، و اعلام می‌دارد که زمین کروی است و هرشبانه روز گرد محور خود

می گردد ، وباجرئتی که پیشگوی علم دوران نوزادگی « Renaissance » است می نویسد : « فلك ستاره گان ثابت است ، و زمین باحرکت وضعی خود ، طلوع وغروب روزانهٔ سیارات و ثوابت را پدید می آورد . »[٤] مشهورترین خلف او برهما گوپتا Brahmagupta ، دانش نجومی هند را تدوین کرد . اما چون نظر آریابهاتارا درباب حرکت وضعی زمین مردود شمرد ، آن علم را ازپیشرفت باز داشت . این دانشمندان وپیروان آنان تقسیم بندی آسمانها را به صور منطقة البروج کـه بدست بابلیان انجام یافت ، بامرسوم ومعمول هندو سازگار کردند ؛ تقویمی ساختند که در آن هرسال دوازده ماه وهرماه سی روز سی ساعتی داشت ، و هر پنج سال یکماه کبیسه بر آن می افزودند . قطرماه و خسوف و کسوف وموضع قطبین وموضع وحرکت ستارگان بزرگ را احتساب کردند .[٥] ودر کتاب Siddhantas بااین عبارت « زمین از رهگذر قوهٔ ثقل خود همهٔ اشیاء را بسوی خود می کشد »[٦] ، نظریهٔ جاذبه را (البته نه قانون آنرا) توضیح وتفسیر کردند .

هندوها برای تدوین این محاسبات پیچیده یك دستگاه ریاضی ابداع کردند که باستثنای هندسه ، در همهٔ موارد بر دستگاه ریاضی یونانیان برتری داشت .[٧] ازمیان مهمترین سهام میراث شرقی مردم باختر ، حیاتی تر از همه اعداد « عربی » ودستگاه اعشاری بود که هردواز کشور هند وبا دست اعراب به مغرب زمین رسید . آنچه باشتباه اعداد « عربی » خوانده شده ، هزارسال پیش ازآنکه درنوشته های عرب پدید آید برسنگ نبشته های آشوکا (۲۵٦ ق . م .) پیدا شده است . لاپلاس ، آن مرد بزرگ و منیع الطبع می گوید :

> این هند است که روش هنرمندانهٔ بیان اعداد را با ده رمز به ما داده است ، این رمز ها هریك ارزش وضعی و مطلق دارند ؛ این فکر عمیق و مهم چنان ساده می نماید که از کفایت وشایستگی آن بی خبر می مانیم . اما همین سادگی وسهولت عظیمی که درهمهٔ محاسبات فراهم آورده ، سبب شده که علم حساب ما درردیف اول اختراعات مفید قرار گیرد ؛ چون بخاطر آوریم که نبوغ دو مرد دوران باستان ، ارشمیدس و اپولونیوس ازابداع آن دستگاه غافل ماند ، آن وقت عظمت این توفیق را درك خواهیم کرد[٨] .

دستگاه اعشاری ، مدتها پیش ازآنکه درنوشته های اعراب وسوریان پدیدار گردد ، بوسیلهٔ آریابهاتا وبرهما گوپتا شناخته شد ؛ چنینیان ازطریق هیأت های مذهبی بودا آنرا اقتباس کردند ؛ وظاهراً توسط محمدبن موسی خوارزمی ، بزرگترین ریاضی دان عصر (حدود سال ۸۵۰ میلادی فوت کرده است) دربغداد رواج یافته است .

بنا بر آنچه تا کنون می‌دانیم ، قدیم‌ترین مورد استعمال صفر در آسیا و اروپا* ، یك سند عربی مورخ ۸۷۳ میلادی است ، یعنی سه سال زودتر از پیدایش آن در هند ؛ اما رأی کلی دانشمندان براین است که اعراب صفر را هم از هندیان گرفته‌اند ، [9] و این صفر که اندك‌ترین وارزنده‌ترین همهٔ اعداد بشمارمی‌رود از تحفه‌های بسیارظریف و دقیق هند به دنیای آدمی است .

جبرهم بدست هندوها و هم بدست یونانیان ، مستقل از یکدیگر توسعه یافت .** اما اختیار نام‌عربی این‌علم (الجبر) نشان‌می‌دهد که اروپائیان ازطریق اعراب - یعنی‌ازهند - بدان‌دست‌یافتند ، نه از طریق یونانیان[10] . دراین میدان‌هم بزرگترین فرمانروایان هند همان آریابهاتا وبرهما گوپتا و Bhaskara بودند . دانشمند اخیر الذکر (متولد بسال ۱۱۱۴ میلادی) ظاهراً علامت رادیکال و بسیاری از علامات جبری را اختراع کرده است .[12] این مردان تصور عدد منفی را خلق کردند که البته بی‌وجود آن علم جبر بوجود نمی‌آمد [13] ؛ برای پیدا کردن تبدیلات و ترکیبات قواعدی تنظیم کردند ؛ وریشهٔ جذرعدد ۲ رایافتند ، ودرقرن هشتم‌میلادی معادلات درجه دوم را حل کردند واین معادلاتی است که تاهزار سال بعد وتازمان Euler نزد اروپائیان ناشناخته بوده . [14] اینان همه علم خودرا بزبان شعر بیان می کردند وآن آب ورنگ ظریف وزیبای عصرطلائی هند را به مسائل ریاضی نیز می‌زدند . این دونمونه که می آوریم شاید ترجمان سادگی علم جبر هندو باشد :

> ازانبوه زنبوران‌یك پنجم‌برشکوفهٔ Kadamba قرارگرفت ، یك سوم بر گل Silindhra ؛ یکدسته هم‌معادل سه‌برابر تفاضل این‌دو بجانب شکوفهٔ Kutaja پرواز کرد . یك زنبور باقی مانده هم در هوا پر میزد . حال ای زن فریبا بگو عدد زنبوران چه اندازه بوده . . . .
> هشت یاقوت ، ده زمرد و صد مروارید را که بر گوشوارهٔ تواست ، عزیز دلم ، من‌به قیمت یکسان برای‌تو خریدم ؛ وجمع ارزش این سه نوع گوهر سه عدد کمتر از نصف صد است ؛ حال زن فرخندهٔ من بگو قیمت هریك چند می شود . [15]

هندوها در میدان هندسه چندان توفیقی نیافته اند . روحانیان در اندازه گیری و ساختمان محرابها قضیهٔ فیثاغورث را (مربع وتر درمثلث قائم الزاویه - مساوی است بامجموع مربعات دوضلع دیگر) ، چند صد سال پیش از میلاد مسیح بضابطه درآوردند . [16] آریابهاتا ، شاید تحت تأثیر

---

* در قرن اول میلادی بوسیلهٔ مایاهای آمریکا (بخشی از سرخ پوستان . م) در آمریکا بکار برده شد 8A . - دکتر برستد Breasted معرفت بر ارزش موضعی اعداد را به بابلیهای باستانی نسبت می‌دهد . (Saturday Review of Literature . نیویورك ، ۱۳ ژوئیه ۱۹۳۵ ، صفحهٔ ۱۵) .

** نخستین عالم جبر که ما می‌شناسیم Diophantus یونانی است (۳۶۰ میلادی) که یك قرن پیش از آریابهاتا می زیسته ، ولی Cajori می گوید او هم از هند الهام گرفته است . [11]

یونانیان، مساحت مثلث و شبه ذوزنقه و دایره را یافت، و عدد پی را (نسبت محیط دایره به قطر آن) در ۳/۱۴۱۶ احتساب کرد و البته تا زمان Purbach در اروپا (۱۴۲۳-۶۱) هیچ گونه احتساب دیگری دراین باره بپایهٔ دقت آن نرسید. **بهاسکارا** بطورنارسا حساب فاضله را پیش بینی کرد، و آریابهاتا جدولی‌ازجیب‌ها منظم ساخت، و Surya Siddhanta نیزیك شیوهٔ مثلثاتی بوجود آورد که از آنچه یونانی ها می دانستند بسیار پیشرفته تر بود. ۱۸

دوشیوه از تفکر هندوها نظریه های فیزیکی بوجود آورد که بانظریه های یونان شباهت داشت وخود انگیزنده بود. Kanada بنیاد گزار فلسفهٔ Vaisheshika*، معتقد بود که سراسرعالم ازاتم ها ترکیب شده واین اتم‌ها باندازهٔ عناصر، تعدد وتنوع دارد. جین‌ها می گفتند که همهٔ اتم ها ازیك نوع است وباوجوه مختلف‌ترکیب، نتایج مختلف بوجود می‌آورد واز این راه به‌دموکریتوس نزدیك بودند. کانادا معتقد بود که نور وحرارت صور مختلف یك ذات‌است؛ Udayana، چنین‌تعلیم می‌داد که حرارت همه از خورشید می‌رسد؛ Vachaspati مانند نیوتون، در تعریف نورمی گفت که از ذرات بسیار خرد تشکیل شده و این ذرات از مواد خارج می گردد و بچشم می‌خورد. ۲۰ در رساله‌های موسیقی‌هندو، نت‌ها وفواصل موسیقی‌تجزیه وتحلیل وازلحاظ ریاضی محاسبه‌شده‌است؛** «قانون فیثاغورث» نیز بضابطه درآمد که برحسب آن تعداد ارتعاشات و بعبارت دیگر ارتفاع صوت، به تناسب معکوس طول زه بین نقطهٔ اتصال تا نقطهٔ تماس تغییر می کند؛ شواهدی دردست است که می‌رساند دریا نوردان هندو در قرون اول مسیحیت یك نوع قطب نما بکار می‌برده‌اند واین قطب نما عبارت‌بوده است‌از یك‌ماهی‌آهنی که درظرفی‌از روغن شناور بود وقطب را نشان می داد.

شیمی از دومنبع طب وصناعت سرچشمه گرفت. در آن دوران که حتی امپراطوری روم، ملت هند را در صناعات شیمیائی از جمله رنگرزی، دباغی صابون پزی، شیشه وسیمان سازی استاد ترین ملت ها می‌شمارد، درباب برتری صناعت چدن ریزی هند قدیم، و ترقی صنعتی هند دوران گوپتا مطالبی گفته شده است. در اوائل قرن دوم میلادی Nagarjuna یك کتاب کامل را به بحث از مبحث جیوه تخصیص داد. هندوها در قرن ششم میلادی در صناعت شیمیائی از اروپائیان بسیار جلوتر رفتند؛ درفن تکلیس، تقطیر، تصعید، بخاردادن، جامد سازی، تولید نور بدون حرارت، اختلاط داروی بیهوشی وگرد خواب آور، وتهیهٔ نمك های فلزی وآلیاژ وعیار زدن استادبودند. در هند باستان فولاد را بسیار خوب آب می دادند و غربیان تا عصر جدید از آن آگاه نشدند؛ می گویند شاه پوروس بعنوان هدیهٔ قیمتی برای اسکندر نقره وطلا انتخاب نکرد، بلکه سی پوند پولاد آب دیده باو تقدیم کرد. ۲۲ مسلمانان بسیاری ازعلم شیمی هندو را به خاور نزدیك و اروپا منتقل کردند؛ مثلاازساختن چاقوهای‌دمشقی‌رااعراب ازایرانیان وایرانیان‌ازهند فراگرفتند. ۲۲ a

تشریح ووظائف‌الاعضاء، مانند بعض وجوه مختلف شیمی، از زاده‌های‌طب هندوبود. پزشکان

---

* شعبه‌ای‌است از مکتب Nyaya درمذهب‌فلسفی هندو. طبق‌اصول عقایدفلاسفهٔ این مکتب، ذوات بیرونی‌ازقبیل زمان، مکان، روح، نور، هوا، بصورت‌مفردات‌اتمی‌وجوددارند. ازفرهنگ‌وبستر.م

** مثلا دررسالهٔ **اقیانوس موسیقی** Samgita - ratanakara نوشتهٔ Sharamgadeva (۱۲۱۰-۴۷)

هندو درقرن ششم پیش‌ازمیلاد پیوند، بخیه، لنف بر، شبکهٔ عصبی، پوشش وتری، بافت روغنی وآوندی، غشاء مخاطی وزلالی، وبسیاری ازعضلات را بیش از آنچه نعش امروزی می‌تواند نمایش دهد، شرح وتوضیح کردند. ۲۳ پزشکان هند پیش از میلاد مسیح نیز مانند ارسطو باشتباه دل را جایگاه وعضو نیروی تعقل آدمی می‌پنداشتند، وخیال می کردند که اعصاب بسوی دل بالا می‌رود و از دل پائین می آید. اما روند هضم - وظائف مختلف اسیرهای معدی، تبدیل کیموس به کیلوس و کیلوس را به خون خوب دریافتند. ۲۴ دو هزار و چهار صد سال پیش از وایزمن، Atreya (حدود ۵۰۰ ق. م.) معتقد بود که تخمهٔ پدر و مادر مستقل ازبدن آنها است، و تمام ارگانیسم ابوین‌را منتهی بصورت کوچك درخودنهفته دارد. ۲۵ آزمایش مردی بعنوان شرط ازدواج مردان توصیه شده‌است، وقانوننامهٔ مانو مردان را ازازدواج بازنان مبتلی‌به سل، صرع، برص، سوء هضم مزمن، بواسیر، و پرحرفی برحذر می‌دارد. ۲۶ جلوگیری از آبستنی نیز دررسوم متأخر الهی، از جانب مکاتب طبی ۵۰۰ ق. م هندو مطرح گردید، وصورت نظری آن چنین بود که می گفتند طی دوازده روز دورهٔ قاعدگی، زن آبستن نمی‌شود. ۲۷ رشد ونمو جنین راهم بادقتی قابل‌ملاحظه توصیف کردند؛ متوجه شده بودند که جنس‌جنین را تامدتی نمی‌توان تعیین کرد، وچنین می گفتند که دربعض موارد می‌توان جنس را باغذا یا دارو تغییر داد. ۲۸

یادداشتهای طبی هندو، با **آتاروا - ودا** آغاز می گردد؛ دراین کتاب‌همراه باتودهٔ عظیمی ازجادو واوراد فهرستی از امراض وعلائم آنها ذکر شده است. پزشکی بعنوان دستیار جادوگری پدیدآمد: معالجه‌کننده وسائل زمینی را آزمایش می کرد وبرای یاری دادن به‌دستور های روحی خود آنهارا بکارمی‌برد. بعدها وباگذشت زمان تکیهٔ او براین اسباب وعلل دنیائی زیادتر شد، اما مانند روشهای‌بالینی امروزین، هم‌چنان ازافسونهای جادوئی بعنوان کمك روحی استفاده می کرد. Ajur-veda (علم طول‌عمر) ضمیمهٔ کتاب **آتاروا - ودا** است. طب هندو که کهن‌ترین شیوهٔ طبابت است، بیماری‌را معلول بی‌نظمی یکی‌ازچهارخلط می‌دانست (هوا، آب، بلغم، خون)، وبرای‌معالجه استعمال علفیات و خواندن اوراد را توصیه می کرد. هنوز هم در هند از بسیاری از تشخیص ها و معالجات طب هندو استفاده می‌شود، ودراین راه چنان توفیق می‌یابند که محسود پزشکان غرب‌قرار می گیرند. **ریگ - ودا** بیش از هزار نوع از این گونه علفیات را نام می برد، و آب را بهترین داروی معالج بسیاری از بیماریها می‌داند. حتی‌دردوران ودائی نیز پزشکان و جراحان از پزشکان جادوگر جدابودند، ودرخانه‌هائی زندگی می کردند که گرداگرد آن باغ بود، و در آن گیاهان طبی‌می کاشتند. ۲۹

برجسته ترین پزشکان هندو یکی Sushruta در پنج قرن پیش، و یکی Charaka در قرن دوم بعد از میلاد است. **سوشروتا** استاد دانشکدهٔ طب بنارس، در

باب تشخیص ومعالجهٔ بیماریها ، کتابی بزبان سانسکریت نوشته که عناصر اصلی آنرا ازاستاد خود Dhanwantari گرفته است . دراین کتاب از جراحی ، مامائی ، تغذیه ، استحمام ، دارو هـا ، تغذیه و بهداشت کودك ، آموزش و پرورش طبی بـه تفصیل بحث می کند . [۳۰] **چاراکا** یك Samhita (یادائرةالمعارف طبی) نوشت که هنوزدرهند از آن استفاده می‌شود ؛ [۳۱] وشعاری نزدیك به گفتهٔ بقراط به پیروان خود تعلیم داد باین شرح : «نه بخاطر خود ونه درراه آن‌خواست دنیائی که تحصیل مال است ، بلکه صرفاً درخیر ونیکی بشر دردمند باید بیماران خودرا درمان کنید وازاین راه برهمه پیشی گیرید .» [۳۲] کم آوازه‌تر ازاینان یکی Vagbhata (۶۲۵ ب . م) است که خلاصه‌یی به‌نثر و نظم از مباحث طبی تألیف کرده ، و.هم‌چنین Bhava Misra (۱۵۵۰ ب . م) که اثر حجیم او در باب تشریح و وظائف الاعضاء و طب ، صد سال پیش از **هاروی** ، از گردش‌خون سخن‌می گوید وبرای درمان آن بیماری نوظهور که نامش سیفلیس است و همین اواخر پرتقالیها آنرا بعنوان میراث اروپا به‌هند بردند ، جیوه را تجویز می کند. [۳۳]

سوشروتا بسیاری از اعمال جراحی را شرح می‌دهد از قبیل : آب مروارید ، فتق ، بیرون آوردن سنگ ، بیرون آوردن غیرطبیعی بچه ، و غیره و هم چنین ۱۲۱ ابزارجراحی‌را مانند : نشتر ، میل‌جراحی ، انبرقابلگی ، میل‌مجرای پیشاب ، سپکولوم مهبل و راست روده . [۳۴] علیرغم تحریم برهمنان ، این پزشك تشریح اجساد را برای کارآموزی جراحان‌امری‌ضرورمی‌دانست . وی‌نخستین کسی‌است که بخشی‌ازپوست قسمت دیگر بدن را به گوش پاره پیوند زد ؛ بدست همین پزشك واخلاف او بود که جراحی پیوندی بینی وارد طب‌جدیدشد . [۳۵] **گاریسون** می‌گوید : «هندوهای‌باستانی دست‌بهرنوع‌عمل‌جراحی‌مهم‌می‌زدندمگربستن‌شریانها .» [۳۶] دست‌وپا قطع‌می‌کردند، شکم جراحی می کردنـد ، شکستگی هـا را جا می‌انداختند ، بواسیر و نواسیر را برمی‌داشتند . سوشروتا برای‌تدارك مقدمات‌عمل‌جراحی‌قواعدودستورهای کارآمدی تنظیم کرد وپیشنهاد او درباب ضد عفونی کردن زخم بوسیلهٔ تدخین ازجمله نخستین کوششهای آدمی است درراه پیشگیری از عفونت جراحی . [۳۷] سوشروتا وچاراکا

هردو برای جلوگیری از احساس درد استعمال شراب را تجویز کرده‌اند. بسال ۹۲۷ ب . م دو جراح هندو جمجمهٔ یك پادشاه را شکافتند و برای ایجاد بیحسی داروئی بکار بردند بنام Samohini ۳۸*

سوشروتا برای کشف ۱۱۲۰ بیماری که نام می‌برد، وارسی صداهای درونی بدن و لمس با دست را توصیه می کند. ۴۰ گرفتن نبض در کتابی که بسال ۱۳۰۰ ب . م برشتهٔ تحریر درآمده شرح داده شده است. ۴۱ تجزیهٔ ادرار برای تشخیص بیماری روش مناسبی بود؛ پزشکان تبت باین شهره بودند که می توانند هربیماری را مداوا کنند بی آنکه جز ادرار چیزی از بیمار ببینند. ۴۲ در روزگار یوان چوانگ معالجات طبی هندو با روزهٔ هفت روزه آغاز می گردید و چه بسا که بیمار در این فاصله بهبود می یافت. اگر بیماری دنباله پیدا می‌کرد سرانجام دارو بکار می‌بردند. ۴۳ اما در این حال نیز اندك اندك از دارو استفاده می شد؛ پزشکان بیشتر بر تغذیهٔ روزانه، استحمام، اماله، تنفس، تزریقات داخل مجرای پیشاب یافرج، وخون گیری بوسیلهٔ زالو یاحجامت تکیه می کردند. ۴۴ پزشکان هندو درساختن وترکیب پادزهر مهارت خاص داشتند، ودر معالجهٔ مارگزیدگی بر اطبای اروپائی برتری یافتند. ۴۵ تلقیح که تا پیش از قرن هیجدهم در اروپا ناشناخته بود، اگر ازروی نوشتهٔ منسوب به Dhanwantari، که ازنخستین پزشکان هندو است، داوری کنیم، اوائل سال ۵۵۰ ب . م در هند رواج داشت، این پزشك می گوید: « مایع آبلهٔ پستان گاورا بانوك نشتر بگیر... وآنرا بربازوان بین شانه و آرنج بزن تا خون ظاهر شود؛ بعد بامخلوط شدن مایع و خون، تب آبله پدید می‌آید. » ۴۶ پزشکان جدید اروپا می گویند که درهند از آن جهت جدائی ومجزا بودن فرقه ها تجویز شد، که برهمن معتقد بود که عوامل نامرئی، امراض را نقل وانتقال می‌دهند؛ بسیاری از قوانین بهداشتی که سوشروتا و قانون‌نامهٔ مانو متذکر آن شده‌اندظاهراً آنچه را که مردم عصرنوین (که عاشق الفاظ جدید برای مفاهیم

---

* اوائل سال ۴۲۷ ق . م در سیلان و اوائل سال ۲۲۶ ق . م در هند شمالی بیمارستانها تأسیس گردید. ۳۹

قدیمی‌هستند) نظریهٔ میکربی امراض می‌نامند ، بدیهی ومسلم فرض کرده‌اند . [۴۷] گویا معالجه با هیپنوتیسم ، نیز از هندوان سرچشمه گرفته باشد ، زیرا مریض خود را غالباً به معابد می بردند تا از راه تلقین هیپنوتیستی یا « خواب ـ معبد » معالجه شود ، هم‌چنان که درمصر ویونـان مرسوم بوده . [۴۸] آن عده ازانگلیس‌ها (Braid، Esdaile، Elliotson،) که معالجه ازراه هیپنوتیسم را درانگلیس رواج دادند « بی گمان افکار وبرخی تجربه‌های خود را ازتماس باهند بدست آوردند » .[۴۹]

از تصویر کلی طب هند چنین برمی آید کـه علم پزشکی در دوران ودائی و بودائی پیشرفت سریع پیدا کرد ، و آنگاه تا چند قرن حرکت آن کند شد و با احتیاط اصلاحاتی در آن بعمل آمد . آتریا ، دان وانترا و سوشروتا ، تا چه حد مدیون یونان اند و یونانیان چقدر مدیون اینان ، بر ما آشکار نیست . گاریسون می گوید : « بدوران اسکندر ، پزشکان و جراحـان هند بحق مشهور بـه تفوق علمی و مهارت بودنـد » و حتی برخی از شاگردان ارسطو معتقد بودند که استاد آنان مدیون هندوهـا بود . [۵۰] ایرانیان و اعراب نیز چنین بودند ، حل این مشکل که طب هند تاچه حد دین پزشکان بغداد را بگردن دارد وازطریق آنان تاچه حد میراث خور طب بـابلیان در خاور نزدیك بوده دشوار است ؛ از یك طرف‌برخی داروها ازقبیل‌افیون وجیوه ، وبرخی‌روشهای تشخیصی ، ازجمله‌گرفتن نبض ظاهراً ازایران بهند رفته است واز طرف دیگر می‌بینیم که ایرانیان و اعراب درقرن هشتم میلادی زبدهٔ هزار سالهٔ سوشروتا و چاراکا را بزبـانهای خود ترجمه کرده‌اند .[۵۱] هارون‌الرشید خلیفهٔ بزرگ ، برتری‌طب ودانش‌هندوها را پذیرفت ، و پزشکان هندورا به بغدادآورد تادرآن شهربیمارستانهاومدارس‌طب بنیادگزارند.[۵۲] لرد Ampthill چنین نتیجه می‌گیرد کـه اروپای قرون وسطی و اروپای نوین روش طبی خودرا مستقیم به اعراب وازطریق اعراب به هند مدیون است . [۵۳] شاید که شریف‌ترین‌وغیرقطعی‌ترین دانش‌ها ، یعنی‌علم پزشکی‌هم، بادیگرعلوم تقریباً قدمت همسنگ داشته باشد ، و در سومر ومصر وهند از راه تماس و ارتباط همزمان وتأثیر متقابل یکجا رشد وتوسعه پیدا کرده باشد .

۲ . شش آئین فلسفهٔ برهمنی

قدمت فلسفهٔ هند - نقش مهم آن - دانشمندان آن - صور آن - ذهنیهٔ ارتودوکسی - فرضیات فلسفهٔ هندو .

تقدم هند در فلسفه آشکارتر از تقدم آن در زمینهٔ طب است ، گرچه در این مقام نیز سرچشمه‌های فلسفه را پردهٔ ظلمت فرا گرفته و هر گونه استنتاج لا محاله جز فرض چیزی نخواهد بود . بعض اوبانیشادها از هر گونه شکل **موجود** فلسفهٔ یونان کهن تر است و گویا فیثاغورث ، پارمنیدس و افلاطون از فلسفهٔ اولی هند متأثر بوده‌اند ؛ اما اندیشه‌های طالس ، اناکسیماند ، آناکسیمانس ، هراکلیتوس ، اناکساگوراس ، وامپدوکلس نه تنها متقدم بر فلسفهٔ دنیای هند است بلکه چون نقش تشکیك و طبیعت بر آن خورده باید از سرچشمهٔ دیگری نشئت کرده باشد . Victor Cousin می‌گوید : «این گهوارهٔ نسل بشر را ما ناچار باید زاد وبوم عالیترین فلسفه بدانیم .»[٥٤] باغلب احتمال هیچ یك از تمدنهای شناختهٔ ما سرچشمهٔ هیچ یك از عناصر تمدن نبوده است .

اما باید دانست که در هیچ سرزمین دیگری شوق به فلسفه بگرمی شوق مردم هند نبوده است . بدیدهٔ هندوها ، فلسفه زینت یا تفریح زندگی نیست ، بلکه مهمترین علقه و آزمایش نفس زندگی است ؛ از این رو فرزانگان هند همان افتخار واحترامی را داشتند که امروز مردم مغرب زمین به توانگران ومردان عمل تقدیم می کنند . کدام ملت دیگری باین فکر افتاده که جشن‌ها برپا کند ورهبران مکاتب فلسفی در آن جشنها همچون دو پهلوان رومی بابحث وجدال دست وپنجه نرم کنند ؟ دراوپانیشادها چنین می‌خوانیم که شاه Videhas بعنوان اجرای بخشی از یك جشن ، یك روز را اختصاص داد به مناقشه و مباحثه بین واجنا والکایا ، آسوالا ، آریابهاگا، و گارگی (که Aspasia* ی هند بود) ؛ پادشاه به برندهٔ مسابقه وعده دادو بوعدهٔ خود عمل کرد که هزار رأس گاو و قطعه های فراوان طلا پاداش بدهد .[٥٦] درهند رسم براین بودکه معلم فلسفه ، بیش از نوشتن سخن بگوید ، وبه‌جای آنکه

---

* روسپی یونانی درقرن پنجم ق . م . رفیقهٔ زیبا ودرس خواندهٔ پریکلس . م

باوسیلهٔ ایمنی بخش تحریر ، برمخالفان حمله برد ، باید بابحث و گفتگو به‌میدان آنان رود ، وازمکاتب دیگر دیدن کند وخودرامعروض مجادلات وپرسش‌های آنان قرار دهد ؛ فیلسوفان برجستهٔهند ، ازجمله شانکارا ، بخش اعظم وقت خودرا صرف اینگونه مسافرت‌های فرهنگی می کردند . [۵۷] اگر گزارش فیلسوفان‌را معتبر بدانیم ، برخی ازپادشاهان بـا تواضعی که در حضور فیلسوفان شایستهٔ پادشاه است ، دراین مباحثات شرکت می کردند . برندهٔ این‌مباحثهٔ پرجوشش وزنده درنظرمردم چنان بزرگ بود که گفتی فرماندهٔ ستر کی ازمیدان خونین جنگ پیروزمندانه‌باز می گردد . [۵۸]

در یك تـابلو نقاشی راجپوت متعلق به قرن هجدهم یك « مدرسهٔ فلسفه » نوع هندی را می‌بینیم ـ معلم زیردرختی بربوریا نشسته ، وشاگردان نیز روبروی اوبرچمن چهار زانو زده‌اند . ازاین گونه صحنه درهرجای هند دیده می‌شد ، زیرا شمار معلمان فلسفه در هند باندازهٔ بازرگانان بابل بود . هیچ کشوری باندازهٔ هند این همه مکاتب فکری نداشته است . ازیکی از گفتگوهای بودا چنین درمی‌یابیم که بین فیلسوفـان عصر او شصت و دونظر دربـاب روح رواج داشته است [۶۰] . Count Keyserling می گوید : «این‌ملت فیلسوف برای مفاهیم فلسفی ومذهبی خیلی‌بیش ازآنچه درمجموع زبان یونانی ، لاتین وآلمانی یافت می‌شود ، مفردات‌سانسکریتی دارد . » [۶۱]

چون افکار هند بیشتر ازطریق روایت شفاهی نقل می‌شد تااز راه تحریر، کهنسال‌ترین صورتی که‌آراء مکاتب مختلف‌بآن صورت بدست مارسیده Sutras است. «رشته‌های» موجز- که استاد یا شاگرد آنها را باشتاب یادداشت کرده است ، آنهم نه بعنوان بیان فکر برای دیگران ، بلکه بعنوان کمك بحافظهٔ خود . شمار عمر این سوتراهای موجود مختلف است ، برخی بسال ۲۰۰ میلادی ، وبرخی متأخرتر وبه ۱٤۰۰ میلادی تعلق دارد ؛ اما بهرحـال قدمت آنها کمتر از روایاتی است که بدین شکل خلاصه شده است ، زیرا ریشهٔ این مکاتب فلسفی‌باندازهٔ بودا قدمت‌دارد ، وبرخی ، مانند Sankhya ، پیش ازتولدبودا باحتمال‌استقرار کامل داشته است.[٦٢]

هندوان همه ، آیین‌های فلسفی خودرا بدو مقوله تقسیم کرده‌اند : آیین‌های

Astika ، که اثباتی است ، و آیین‌های Nastika که نفی است*. آیین‌های نفی‌را که بیشتر از آن چارواکا ، بودائی ها ، وجین‌ها بود پیش از این مطالعه کردیم . اما شگفت آنکه باین آیین ها نام ناستیکا ، بدعت گذار ، نهلیست می‌دادند نه از آن جهت که در وجود خداشك می‌کردند یا وجودآنرا انکار می‌کردند (البته در وجود خدا شك و انکار داشتند) ؛ علت این نام گذاری آن بود که این آیین ها اعتبار وداهـا را منکر بودند یا آنها را ندیده می گرفتند . بسیاری از آیین های آستیکا نیز در وجود خدا شك داشتند یا آنرا یکسره منکر می شدند ؛ با این همه آنهارا صحیح و درست و برحق می دانستند ، زیرا صحت و لغزش ناپذیری **نوشته های مقدس** و دستگاه طبقاتی را قبول داشتند ؛ و در برابر پیشرفت اندیشه‌های آزاد آن مکاتب ، که این مبانی جامعۀ سنت پرست هند را می‌پذیرفتند ، ولو هرقدرهم که کفرآمیز بود ، مانعی ایجاد نمی کردند . چون دست مفسران درتفسیرکتابهای مقدس یکسره آزاد بود ، وارباب جدل می‌توانستند هرچه ازاصول عقاید بخواهند ، در وداها جستجو کنند ، دررعایت حرمت معنوی ، شرط عملی همین بود که دستگاه طبقاتی برسمیت شناخته شود ؛ چون حکومت واقعی هند بر این دستگاه استوار بود ، رد آن خیانت بشمار می‌آمد ، وقبول آن هزاران گناه را می پوشاند . پس در حقیقت ، فیلسوفان هند خیلی بیش‌از مانندگان خود درمکتب سکولاستیك اروپا از آزادی برخوردار بودند ، گرچه باحتمال ، ازمتفکران مسیحیت درزمان پاپهای روشن فکر دوران نوزادگی بیشتر آزادی نداشتند .

ازمیان آیین های « ارتودوکس » یا Darshanas (برهان ها) شش آئین چندان بعظمت رسید که‌هرمتفکرهندو ، که اقتدار برهمنان‌را پذیرنده بود ، خودرا بیکی ازاین شش آیین می‌بست . این شش آیین همه فرضیات خاصی داشتند که مبانی افکار هندو است : وداها همه الهام است ؛ برای راه بردن به واقع وحقیقت بر استدلال کمتر می توان تکیه کرد تا بر ادراك واحساس بی‌واسطۀ فردی که برای

---

* Asti = هست ؛ Nasti = نیست .

دریافت حقایق تدارك شده باشد، وهم‌چنین برباریك بینی‌یی که از راه ریاضت کشی وسالها اطاعت محض از استاد سرپرست فراهم شود بیشتر می‌توان اعتماد کرد ؛ هدف دانش وفلسفه این نیست که بر عالم آن چنان نظارت پیدا کند که از آن رها شود ؛ غایت اندیشه آنست که بارهائی از نفس ومیل وآرزو ، از درد ورنج آرزوها وامیال سرخورده آزادشود . اینهاست آن‌فلسفه‌ها که چون‌بشر ازجاه‌طلبی ، تلاش ، ثروت، «پیشرفت» و « موفقیت » خسته می شود بدانها روی می‌آورد .

الف . آیین نیایا

یك هندوی اهل منطق

درمیان آیین‌های « برهمنی » ازحیث انتظام منطقی‌افکارهند (زیرا که‌انتظام زمانی افکار هند معلوم نیست ، و به‌لحاظ اصول همزمان‌اند) پیش ازهمه مجموعه‌یی از نظریات منطقی است که تاریخ آن بدو هزارسال پیش می‌رسد . Nyaya یعنی یك بحث منطقی ، وراهی است که ذهن آدمی را به‌نتیجه رهبری می کند . مشهورترین متن آن Nyaya Sutra است که بی‌هیچ اطمینانی آنرا بیك Gautama نسبت داده‌اند وحیات این شخص را بطور مختلف بین قرن‌سوم پیش‌از میلاد وقرن اول بعدازمیلاد دانسته‌اند . [۶۳] گواتما نیز مانند دیگر متفکران هند ، اعلام می کند که هدف او دست یافتن برنیروانا ، یارهائی از سلطهٔ ستمگرانه امیال است ، کـه دراین‌مقام می خواهیم ازراه تفکر استوار وروشن بدان دست رسی پیدا کنیم ؛ امابگمان ما قصداو بـاین سادگی نیست بلکه می‌خواهد برای زور آزمایان میدان فلسفی هند، هادی راهبری تـدارك کند . اصول بحث منطقی‌را برای آنان به‌ضابطه در می‌آورد ، واز نیرنگهای مباحثه پرده برمی‌دارد وخطاهای‌عمومی‌اندیشه را می‌شمارد . اونیزمانند **ارسطو** ساختمان‌استدلال را درقیاس می‌جوید ، ومعمای‌بحث منطقی‌را درحداوسط پیدا می کند ؛* و مانند **جیمز** یا **دیوئی** دانش وفکر را ابزار وآلت حوائج وامیال

---

* بااینهمه قیاس درNyaya پنج مسأله دارد : قضیه ، علت ، کبری، صغری ، نتیجه . مثال (۱) سقراط فنا پذیر است ، (۲) زیرا انسان است ؛ (۳) همهٔ انسانها فنـا پذیرند ؛ (٤) سقراط انسان است ؛ (٥) پس سقراط فنا پذیر است .

آدمی می‌داند، که بایدتوانائی وقابلیت آنها را ازلحاظ ایصال به عمل موفقیت آمیز آزمایش کرد. ٦٤ گواتما مردی است واقع بین، و هیچ متعرض این اندیشهٔ عالی نمی‌شود که اگرمردم‌ازسربی‌احتیاطی‌جهان‌را ادراك نکنند، جهان ازهستی‌بی‌نصیب می گردد. اسلاف او در آیین نیایا همه گویا ملحد بوده اند؛ اخلاف اوهم همه از ارباب نظریه معرفت شدند. ٦٥* توفیق او همه این بود که ارغنون تحقیق و تفکر به قارهٔ هند داد، وقاموسی از مفردات فلسفی فراهم آورد.

ب. آیین ویشه شیکا

ذیمقراطیس هند

همانطور که گواتما، ارسطوی هند بشمار می‌رود، کاناداهم ذیمقراطیس هند است. ازنام او که معنای «اتم‌خوار» می‌دهد چنین بر می‌آید که وجود وی ساختهٔ توهمات تاریخی‌است. تاریخ تدوین آیین‌ویشه‌شیکابه‌دقت تمام‌تعیین‌نشده ومی گویند که‌این‌مهم ازپیش از ٣٠٠ ق. م، تا ٨٠٠ ب. م انجام‌یافته است. نام اوازVishesha مشتق شده که بمعنی «نکته گیری» است. برطبق‌نظریهٔ کانادا، عالم پراست ازاشیاءِ، اما اشیاءِ همه بنحوی از ترکیبات اتمی پدید آمده؛ صور متغیرند، اما اتم ها انهدام ناپذیر می‌مانند. ذیمقراطیس‌هند یکسره اعلام می کند که هیچ چیز وجود ندارد جز «اتم وخلاء» واتم ها باارادهٔ یك خدای ذیشعور نمی گردند، بلکه مشیت یك قدرت یایك قانون بی‌تشخص بنامAdrishta «نادیدنی» آنهارا می گرداند. از آنجا که هیچ کس محافظه‌کارتر از فرزندان مردان پیشتاز بار نمی‌آید. مفسران بعدی ویشه شیکا توانائی درك این‌را نداشتند که چگونه یك قدرت کور می‌تواند به‌سراسر عالم، وحدت و انتظام دهد، لذا درکنارعالم اتم، جهانی‌گذاردندکه پراز ارواح خرد است و هردورا خدای ذیشعور اداره می کند. ٦٦ راستی که «هم‌آهنگی‌ازلی**»

---

* Epistemology شاخه‌یی ازفلسفه که به نظریه‌های دانش وریشه وماهیت آن می‌پردازد. م

** pre - established harmony. دانشمند فقید محمدعلی فروغی «همسازی پیشین» را دربرابر آن اصطلاح کرده است. م

لایب نیتز چقدر کهنسال است .

ج . آیین سانکهیا

شهرت فراوان آن ـ فلسفه اولی ـ تطور ـ الحاد ـ مذهب اصالت تصور ـ روح ـ جسم ـ عقل و جان ـ غایت فلسفه ـ تأثیر سانکهیا .

یك مورخ هندو می گوید : « این مهمترین آیین فلسفی است که هند پدید آورده [۶۷] » . پرفسور Garbe کـه قسمت اعظم عمر خودرا در مطالعه و تحقیق از سانکهیا صرف کـرده بابیان این عقیده خود را دلداری می‌دهد : « در اصول عقاید Kapila برای نخستین بار در تاریخ جهان ، استقلال و آزادی کامل عقل آدمی ، و تکیهٔ تام و تمام آن برتوانائی خود نمایان شده است . » [۶۸] آیین سانکهیا کهن‌ترین آیین‌های ششگـانه [۶۹] ، و شاید کهن ترین همهٔ دستگـاههای فلسفی جهان است .*

از خود کاپیلا هیچ چیز نمی دانیم ، جز آنکه روایات هندو ، که همچون کودکان دبستانی سنه‌هارا به تحقیر می‌نگرد ، اورا مؤسس فلسفهٔ سانکهیا در قرن ششم ق . م می‌داند [۷۱] .

کاپیلادرعین‌حال‌هم فیلسوف واقع‌بین وهم‌ازاصحاب مدرسه‌است . فلسفهٔ‌خودرا بابیان‌نخستین کلمات قصارخویش، وتقریباً بشیوهٔ پزشکی آغاز می کند ومی گوید : « انقطاع قطعی الم . . . غایت‌کلی بشراست . » کوشش آدمی‌را که برای گریز وطفره ازدرد، به‌وسائل مادی متوسل می گردد، به‌عنوان آنکه وسیله‌یی است نامناسب رد می کند ؛ باتردستی‌ونیرنگی منطقی برآراء مختلف‌همه‌دراین باب خط بطلان‌می‌کشد وآنگاه قدم پیش‌می‌گذارد ودستگاه فلسفهٔ اولی‌خودرا بایك رشته سوتراهای‌موجز وغامض بنا می کند . نام این فلسفه ازشمارش بیست وپنج حقیقت واقع (Tattwas ، « ذات ») که بعقیدهٔ وی‌جهان را ساخته مشتق‌شده (زیرا که Sankhya یعنی‌شمارش)

---

* قدیمترین ادبیـات بـاقی ماندهٔ آن یعنی Saknhya - Karika نوشتهٔ Ishvara Krishna مفسر به قرن پنجم میلادی تعلق دارد ، و Sankhya sutras که روز گاری به Kapila نسبت داده می شد ، ازقرن پانزدهم میلادی عقب‌تر نمی رود ؛ ولی سرچشمه‌های این آیین ظاهراً قبل از بودیسم ایجاد شده است .[۷۰] درمتون بودائی و مهابهاراتا [۷۰a] . مکرر بآن اشاره می شود و Winternitz معتقد است که این آیین درفیثاغورث تأثیر داشته است . [۷۰b]

این بیست و پنج حقیقت واقع‌را با روابط بسیار پیچیده‌یی برشته می کشد وشاید طرح ذیل آن‌را تاحدی توضیح کند :

(۱) **الف . جوهر** (Prakriti= تولید کننده)، یك اصل مادی عمومی که بوساطت نیروهای متحول خود (Gunas) :

(۲) اول : دریافت Buddhi که قوهٔ مدرکه‌را به‌وجود می‌آورد ، و به وساطت نیروهای متحول خود (Gunas) .

(۳) اول . پنج عنصر ظریف ، یا قوای حاسهٔ جهان درونی را می‌سازد :

(٤) ۱ ـ باصره ،

(٥) ۲ ـ سامعه ،

(٦) ۳ ـ شامه ،

(۷) ٤ ـ ذائقه ،

(۸) ٥ ـ لامسه (حقایق از «۱» تا «۸» باهمکاری یکدیگر حقایق «۱۰» تا «۲٤»را بوجود می‌آورند .)

(۹) دوم . ذهن (Manas) یعنی قوهٔ تصوررا ؛ سوم پنج عضو احساس کننده را (که مربوط است بحقایق از «٤» تا «۸») :

(۱۰) ۱ ـ چشم ،

(۱۱) ۲ ـ گوش ،

(۱۲) ۳ ـ بینی ،

(۱۳) ٤ ـ زبان ،

(۱٤) ٥ ـ پوست .

چهارم . پنج عضو عمل کننده‌را :

(۱٥) ۱ ـ حنجره ،

(۱٦) ۲ ـ دستان ،

(۱۷) ۳ ـ پاها ،

(۱۸) ٤ ـ جهاز دافعه ،

(۱۹) ٥ ـ جهاز تناسلی .

پنجم . پنج هیولای جهان خارجی :

(۲۰) ۱ ـ اثیر ،

(۲۱) ۲ ـ هوا ،

(۲۲) ۳ ـ آتش ونور ،

(۲۳) ٤ ـ آب ،

(۲٤) ٥ ـ خاك .

(۲٥) **ب** . روح (Purusha «شخص») ، یك اصل روحی کلی که، گرچه خود قادر به‌هیچ کاری نیست ، Prakritiة را جان می‌دهد ونیروی حیاتی می بخشد ، وهمهٔ قدرت متحول خودرا درفعالیتهای آنان بکار می‌اندازد .

در نخستین وهله این فلسفه یکدستگاه کاملا مادی بنظر می رسد : چنین می‌نماید که عالم ذهن ونفس هم مانند عالم جسم وماده یکسره تحولی است معلول وسائل طبیعی ؛ وحدت و پیوستگی عناصر است در جریان تکوین و فساد ابدی از مراتب اسفل به مراتب اعلی وبالعکس . دراین اندیشهٔ کاپیلا پیشگوئی گفته‌های لامارك دیده می شود : نیاز ساختمان آلی («من») وظیفهٔ خاصی‌را پدید می‌آورد (باصره ، سامعه ، شامه ، ذائقه ، لامسه) ، وظیفهٔ خاص هم عضو خاص را (چشم ، گوش ، بینی ، زبان و پوست) . در این آئین هیچ گسیختگی وشکافی وجودندارد، ودرهیچ یك ازفلسفه‌های هندو بین‌جهان غیر آلی و آلی ، بین جهان نبات وحیوان، بین جهان حیوان وانسان وجه فارق مهمی موجود نیست ؛ اینها همه حلقات زنجیر واحد حیات ، و پرّه‌های چرخ تطور و تباهی ، تولد ومرگ و نوزایی‌اند . جریان تطور نیز توسط سه کیفیت یاسه نیروی فعال جوهر (Guanas) جبراً مقدرمی‌شود، و آن سه نیروعبارتست از : خلوص ، فعالیت وجهالت کور . جهت این سه ، له‌تکامل یاعلیه تباهی‌نیست ؛ بلکه‌لاینقطع وبی‌انتها یکی‌را پس از دیگری پدید می‌آورد ، همچون جادوگراحمقی که ازدرون شب کلاه خود لاتعدولاتحصی چیز بیرون می کشد،

وازنو بجای خود می‌برد ، واین کاررا مدام وپیوسته تکرارمی کند . چنانکه اسپنسر هم خواستی گفت ، هرمرحله ازتطور فی نفسه‌میل بسقوط درتباهی دارد واین‌تباهی بر گشت مقدر وسرانجام متحتم آن است .

کاپیلا نیز مانند لاپلاس برای تفسیر وتوضیح خلقت یا تطور ، استمداد ازیك خداوند را ضرور نمی‌دانست ؛[۷۲] وجود مذاهب و فلسفه های بی‌خدا ، آنهم در میان این ملت که بیش از همهٔ ملت ها مذهبی و فلسفی است ، امری غیرعادی نیست . در بسیاری از متون سانکهیا وجود خالق صاحب ذات بالصراحه انکار شده ؛ امر خلقت نامتصور است ، زیرا « یك چیز از هیچ بوجود نیامده » ، [۷۳] خالق و مخلوق یکی است . [۷۴] کاپیلا خود را با این گفته راضی می کند (تو گوئی امانوئل کانت سخن می گوید) که اثبات‌وجودخالق‌صاحب ذات، ازطریق برهان بشری هرگزامکان‌پذیر نیست . زیرا بگفتهٔ این شکاك هوشمند هرچه وجود دارد یا مجبور است یا آزاد ، و خدا هیچ یك از دو نمی‌تواند باشد . اگر خدا وجود کاملی است محتاج به خلقت عالم نیست ؛ و اگر غیر کامل است ، خدا نیست . اگر خدا خوب می‌بود ، وقدرتهای الهی داشت ، قهراً نمی‌توانست جهانی این چنین غیر کامل خلق کند که رنج والم آن فراوان ومرگ آن مسلّم است .[۷۵] توجه باین‌امربرای ماآموزنده است که متفکران هند تاچه حد باآرامش به این گونه مسائل می‌پردازند ، و بندرت متوسل به‌تعذیب و دشنام می‌شوند ، و همواره درمقامی گفتگو می کنند که نظیرآن فقط درمباحثات دانشمندان پختهٔ این عصر دیده می‌شود . کاپیلا باقبول اعتبار **وداها** خودرا ایمن نگاه می‌دارد وخیلی ساده می گوید :«وداها معتبراست ، زیرا مؤلف آنها برحقیقت متحقق آگاه بوده . » [۷۶] آنگاه ، بی آنکه هیچ درپروای وداها باشد بحث خود را دنبال می کند .

اما کاپیلا فیلسوف مادی نیست ؛ وبعکس از معتقدان به اصالت تصور و روح است‌منتهی دراین‌راه شیوه‌یی غیر مألوف وخاص خود دارد . حقیقت واقع را یکسره از ادراك حسی استنباط می کند ؛ می گوید حقیقت و شکل و مفهوم عالم وجود هرچه هست همه منبعث از عضو های حاسه و اندیشهٔ ما است ؛ و اینکه عالم وجود

مستقل ازاین امورچه می‌توانست باشد، سؤال بیهوده‌یی است که هیچ معنی ندارد، و هیچ پاسخی بدان نمی‌توان داد.[۷۷] و باز پس از شمارش بیست و چهار Tattwas، که درآیین فلسفی او، ذیل تطورطبیعی قرارمی گیرد، آخرین حقیقت واقع یعنی Purusha، «شخص» **یاروح** را درمیان می گذارد که شگفت‌ترین و شاید مهمترین همهٔ حقایق‌است، وبدین ترتیب مادی گری نخستین خودرا واژگون می کند. روح، البته مانندآن بیست وسه Tattwas دیگر، بدست Prakriti یا نیروی طبیعی ساخته نشده است، بلکه ناموسی است روانی ومستقل، همه جا حاضر وسرمدی، و فی‌نفسه ناتوان از فعل، اما جزء واجب هرفعل. زیرا Prakriti هرگز راه تکامل نمی‌پوید، Guanas هیچ گاه عمل نمی کند مگر بالقاء Purusha؛ جهان ماده همه‌جا به نیروی این‌ناموس روانی جان می گیرد وحیات می‌پذیرد وبه تطور برانگیخته می‌شود.[۷۸] کاپیلا در اینجا مانند ارسطو سخن می گوید: «**روح** (بر Prakriti، یا بر جهان متطور) نفوذی حاکم دارد که معلول نزدیکی آنها است، درست مانند کهربا (که آهن را بسوی خود می کشد). بعبارت دیگر نزدیکی purusha به Prakriti این دومی را به مدارج تولید سوق می‌دهد. این گونه جاذبه بین آن دو مؤدی به‌خلقت می‌شود، وروح درمعنای دیگری عامل دستگاه خلقت نیست ودراین دستگاه اساساً بحساب نمی‌آید.»[۷۹]*

روح‌متکثراست، به‌این‌معنی‌که درهرموجود وجوددارد، امادرهمهٔ موجودات یکی‌است، وبه‌تبع تفردآنها صورت منفرد نمی‌پذیرد. تفرد ازمقولهٔ جسمانیات‌است، ما آنچه هستیم هستیم، اما این صورت وجودی معلول روح ما نیست، بلکه معلول بنیاد، تطور و آزمایشهای جسم و ذهن ما است. درآئین سانکهیا، ذهن نیز مانند عنصرهای دیگر بخشی‌ازپیکر بشمارمی‌آید. روح منزوی ودست نخورده دردرون ماآزاد است، حال‌آنکه ذهن وجسم ما بزنجیر نوامیس و Guanas یا کیفیات جهان ماده بسته است؛[۸۱] این روح نیست که فعلیّت دارد و تعین می‌پذیرد، بلکه پیکر-

---

* یك مفسر هندو که نوشته های کاپیلا را تفسیر کرده می گوید: «تطور Prakriti هیچ غایتی جز این‌ندارد که‌برای‌روح‌نمایش پرشکوه تدارك کند.»[۸۰] همچنان که نیچه‌می گوید، شایدخردمندانه‌ترین شیوهٔ تلقی عالم این است که آن را درامی زیبا و پرشکوه ببینیم.

ذهن چنین است . همچنین ، روح به‌فساد ودر گذشت پیکروشخصیت تأثر نمی‌پذیرد ، و جویبار سرمدی تولـد و مرگ بدان دسترسی ندارد . کاپیلا می گوید : « ذهن میرنده است ، نه روح » . [۸۲] در تموجات لایزال صورطبیعی ، که تاریخ جهان برونی را می‌سازند ، تنها این نفس فردی است کـه پای در بنـد ماده و جسم دارد و مدام می‌زاید و می‌میرد و از نو زنده می‌شود .[۸۳] کاپیلا ، که درهمه چیز بشك می‌نگرد ، هرگز در تناسخ شك روا نمی‌دارد .

او نیزمانند اغلب متفکران هندو ، حیات‌را ، اگر اساساً خیر باشد ، خیری نامعلوم می‌شمارد . « روزهای شادمانی اندك است ، روزهای اندوه معدود است ، ثروت چون رودخانه‌یی است طغیان کرده ؛ جوانی مانند ساحل شکنندهٔ رودخانهٔ طغیان کرده است ، زندگی نیز هم‌چون درختی است براین ساحل شکننده . » [۸٤] رنج ، نتاج این امر است که نفس و ذهن فردی در قید ماده است ، و نیرو های کور تطور آنرا تنگ در میان می گیرد . ازاین رنج چه گریزی است ؟ فیلسوف ما می گوید فلسفه راه گریز است ، تنها راه گریز این است کـه دریابیم اینهمه درد و رنج ، این همه تفرقه ها وآشوب نفسهای ستیزه‌جو همه Maya و فریب است ، نمایش و جلوهٔ واهی حیات و زمان است . « بندگی ، ناشی ازخطای عدم تمیز » [۸۵] است بین نفس رنج کش و روح ایمن ، بین سطح متلاطم و ژرفنای بی‌تغییر وآرام . برای غلبه براین رنج ها همین‌قدر ضرور است که دریابیم جوهرهستی ما ، یعنی روح ، ازعالم خیروشر ، ورنج ولذت ، و تولد و مرگ بر کنار است . تکاپو و تلاشها ، و پیروزیها و شکست ها ، تا هنگامی ما را در تنگنای اندوه نگاه می‌دارد که نفهمیم این همه از سرچشمهٔ روح بر نخاسته و در روح تأثیری ندارد ؛ مرد روشندل ، همچون تماشاگر بی طرفی که بر صحنهٔ نمایش می‌نگرد ، براین ماجراها از خارج نظاره می کند . بگذار که روح تجرد خود را ازاشیاء دریابد تا یکباره آزاد شود ؛ آنگاه از رهگذر همین دریافت روح ازتنگنای زمان ومکان ورنج وتناسخ پای‌بیرون می کشد .[۸٦] کاپیلا می گوید: « آن رهائی کـه از طریق آگاهی بر بیست و پنج حقیقت حاصل می گردد ، تنها

یك علم را می‌آموزد و آن این است : « نه من هستم و نه چیزی بمن تعلق دارد ؛ و نـه من بواقع هستی دارم ؛ »[۸۷] بعبارت دیگر ، تفرق شخصی و هم است ؛ هرچه هست از یك سو همان سرجوش متحول و فساد پذیر ماده و ذهن و ابدان و انفس است ، و از سوی دیگر ابدیت آرام روح لایتغیر و تزلزل ناپذیر .

بدیهی‌است ،آنکه درمقام جدا کردن‌نفس از گوشت وپوست دردمند وخاطرهٔ رنج‌آور ، دچار اشکال می‌شود ، مایهٔ‌آرامش وراحت دراین فلسفه نخواهد یافت ؛ اما چنین می‌نماید که این‌آیین ، حال هند اهل نظر را خوب بیان کرده‌است . هیچ یك از اندیشه های فلسفی ، باستثنای **ودانتا** ، اینهمه بردماغ هندو تأثیر نگذاشته است . درمکتب الحاد و ایده آلیسم بودا (ازحیث نظریهٔ معرفت) اثر فکر کاپیلا نمایان است ؛ در **مهابهاراتا** و قانوننامهٔ مانو ، و پوراناٌ* و تانترا ـ که Prakriti, purusha را به اصول نرینه ومادینهٔ‌خلقت‌تبدیل کرده‌است[۸۸] ـ بازهم اثر گفته‌های‌او پیداست ؛ بالاتر از همه آیین‌یوگا است که بواقع‌صورت‌متکامل وعملی سانکهیا بشمار می‌رود ، و بر بنیان نظرات آن استوار شده و جامهٔ‌مفردات و اصطلاحات همـان را پوشیده است . پیروان‌آشکار کاپیلا امروز اندك‌است ، زیرا **شانکرا ودانتا** بردماغ هندوغلبه یافته است ؛ اما هنوزهم درهند طنین یك‌ضرب‌المثل کهنسال شنیده می‌شود :«هیچ دانشی همانند سانکهیا و هیچ قدرتی برابر با یوگا در جهان نیست . »[۸۹]

۵ . آیین‌یوگا

مردان مقدس ـ قدمت « یوگا » ـ معنی آن ـ هشت منزل سیروسلوك ـ
غایت «یوگا» ـ معجزات «یوگا» ـ خلوص «یوگا»

در محلی زیبا وامن
چون مسکن گرفت ـ نه چندان بلند ،
و نه چندان پست ـ
بگذار ساکن بماند ، اسباب او
یك تن پوش ، یك پوست آهو و علف Kusha .
اینجا ، با تمرکز فکر برآن **یکتا** ،

---

* به شعر مذکور دربند سوم فصل هجدهم رجوع شود .

و تجبیس قلب وحواس ، خاموش ، آرام ،
بگذار تا Yoga را بانجام رساند ، و بر
صفای روح دست یابد ، بی‌حرکت
پیکر و گردن و سر ، و خیره
بر نوك بینی ، بریده از ماسوی ،
و باروانی آسوده ، فارغ از ترس ، اندیشمند
در سوگند Brahmacharya ، اخلاصمند
سرگرم **به من** ، مستغرق دراندیشهٔ **من***

بر صفه های استحمام ، اینجا و آنجا در میان هندو های محترم و مسلمانان بی‌اعتنا وسیاحان بهت‌زده ، می‌بینیم که **مردان‌مقدس** یا **جوکی‌ها** نشسته‌اند ، وتو گوئی مذهب و فلسفه هند در وجود اینان بـه آخرین و عجیب‌ترین تجسم خود می‌رسد . شمار کمتری از جوکی‌ها در جنگلها و کنار جاده‌ها بی‌حرکت‌ومستغرق درخود، دیده می‌شوند . برخی پیر وبعضی جوان‌اند ؛ بعضی‌پلاس به شانه می‌اندازند، بعضی لنگی به کمر می‌بندند ، تن پوش برخی فقط خاکستر است ، که بر پیکر و میان موهای موج دار خود می‌پاشند . چهار زانو می‌نشینند و بی حرکت بربینی‌یا ناف خود خیره می‌شوند ، برخی ساعت‌ها و روزها یك راست به خورشید نگاه می‌کنند وآهسته آهسته کور می‌شوند ؛ برخی در گرمای نیمروز پیرامون خودآتش می‌افروزند ، بعضی‌پای برهنه برآتش راه می‌روند ، یاآتش بروی سرخودمی‌ریزند؛ بعضی با پیکری برهنه سی و پنج سال بر تخت میخ نشان می‌خوابند ، برخی پیکر خود را هزاران فرسنگ بر زمین می‌غلطانند تا بزیارتگاهها برسند ؛ بعضی خود را بدرخت زنجیر می کنند ، یا در قفس زندانی می‌شوند تا بمیرند ؛ برخی تا گردن خود را در خاك دفن می کنند ، و بهمین‌وضع چند سال یا تا پایان عمر می مانند ؛ بعضی از میان دو گونهٔ خود سیمی می گذرانند تا از حرکت آرواره جلو گیرند و

* Bhagavad-Gita ترجمهٔ ادوین ارنولد بعنوان The Song of Celestial لندن ، ۱۹۲۵ کتاب VI صفحهٔ ۳۵ . Brahmacaria سوگند پاکدامنی‌است که شاگرد ریاضت کش یاد می کند . «من» Krishna است .

بدینسان خودرا بخوردن مایعات محکوم می‌کنند؛ برخی مشت‌ها را بهم قفل می‌کنند و چندان نگاه می‌دارند تا ناخنها از پشت دست بیرون زند؛ بعضی یك دست یا یك پا را بالا نگاه می‌دارند تا سرانجام خشك می‌شود و می‌میرد. بسیاری آرام دریك‌جا می‌نشینند، وسالیان دراز از برگ و گردویی می‌خورند که مردم برایشان می‌آورند، و بقصد، هرنوع حسی را در خود می کشند، و همهٔ اندیشهٔ خود را بر ارادهٔ کسب معرفت متمرکز می کنند. بیشتر جوکیان از شیوه‌های نمایان می پرهیزند، ودر انزوای کلبه‌های خود آرام وبی‌صدا به تحری حقیقت می‌پردازند.

البته اروپائیان نیز در قرون وسطی از این گونه مردان داشته‌اند، اما امروز باید در گوشه و کنارهای اروپا و امریکا سراغ آنان را گرفت. هند از دو هزار و پانصد سال پیش شاید از ایام مـا قبل تاریخ، که جوکیان، Shaman های قبائل وحشی بوده اند ــ از این گونــه جوکیان داشته است. روش تأمل و تفکر توأم با ریاضت، یعنی آیین یوگا در دوران وداها نیز وجود داشته؛ [۹۰] اوپانیشادها و مهابهاراتا این آیین را پذیرفتند؛ و در ایام بودا هم آیین یوگا رونق ورواج یافته است؛ [۹۱] حتی اسکندر مقدونی از قدرت «برهنه مرتاضان» در تحمل درد به حیرت افتاد و از نگریستن باز ایستاد و یکی از آنان را فراخواند تا با او زندگی کند، اما **جوکی** هندو هم بصلابت **دیوگنس** بود و از پذیرفتن دعوت سر پیچید و گفت به‌همین که هیچ ندارد خرسند است. مرتاضان همدم وی نیزبآرزوی کودکانهٔ مقدونیان که می‌خواستند بسیط زمین را تسخیر کنند، لبخند می‌زدند، و می گفتند آدمی را از زنده ومرده چند وجب‌خاك کفایت می کند. فرزانهٔ‌دیگری بنام Calanus (۳۲۶ ق. م) همراه اسکندر بایران رفت؛ درآن دیار بیمار شد، و رخصت مرگ خواست، وگفت مرگ را بربیماری ترجیح می‌دهد؛ وآرام برتودهٔ هیمه بالا رفت، و در برابر دیدگان حیرت زدهٔ یونانیان کـه هرگز چنین دلیری عاری از خونریزی ندیده بودند، زنده زنده بسوخت [۹۲]. دو قرن بعد (حدود ۱۵۰ ق. م) Patanjali روشها وسنن این آیین‌را در Yoga-sutra ی مشهورخود فراهم آورد، و این نوشته هنوز هم در مراکز آیین یوگا از بنارس گرفته تا لوس‌انجلس کتاب

معتبر پیروان یوگا شناختـه می‌شود ، [۹۳] **یوان‌چوانگ** ، در قرن هفتم میـلادی ، چنین شرح می‌دهد که این آیین هزاران هزار پیرو دارد ؛ [۹۴] مارکوپولو حدود سال ۱۲۹٦ میلادی نیز شرح ممتّعی از آن داده است ؛ [۹۵] امروز هم پس از گذشت چند قرن ، پیروان افراطی آن ، که در هند از یك تا سه میلیون نفر است[۹٦] هنوز برای وصول بسر منزل معرفت خود را شکنجه می‌دهند ... راستی که این آیین یکی از پدیده‌های بسیار انگیزنده و گیرای تاریخ بشریت است .

yoga چیست ؟ معنای تحت‌اللفظی آن یوغ است : ولی نه بآن معنی که روح را بزیر یوغ ذات‌باری درآورد و یا بآن پیوند دهد، یوغ سیروسلوك زاهدانه و یوغ مسك نفس که سالك مشتاق بر گردن می‌نهد تا روح خود را از همهٔ قیود مادی پاك کند، و به ادراك وقدرت ما فوق‌الطبیعه دست یابد . [۹۸] ریشهٔ جهل و رنج **ماده** است ؛ لذا آیین یوگا برآنست که روح را از همهٔ اعراض حسی و علائق جسمانی آزاد کند ؛ یوگا می کوشد تا در یك هستی کفارهٔ گناهان تناسخات گـذشتهٔ روح را بپردازد و ازاین راه در یك حیات به کعبهٔ نجات و روشنی واصل گردد[۹۹] .

باین روشنی یکباره نمی‌توان رسید ، رهرو مشتاق باید قدم به‌قدم به کعبه نزدیك شود، ودراین سیروسلوك هیچ‌منزلی را نمی‌توان بی‌سپردن منزل پیشین درنوردید ؛ تنها وقتی می‌توان به یوگا دست یافت کـه طالب کوشنده با شکیبائی تمام مدتها در طریق تحقیق وانضباط نفس طی راه کند . سیر و سلوك یوگا هشت منزل دارد :

۱ ـ Yama یامرگ‌امیال ؛ دراین‌منزل ، روح قیود Brahmacharia, Ahimsa را می‌پذیرد، و بترك خودطلبی می گوید ، و از همهٔ علائق و خواهشهای مادی می گسلد ، و برای همه چیز طلب خیر میکند .[۱۰۰]

۲ ـ Niyama ، رعایت صادقانهٔ برخی قوانین خاص و مقـدماتی برای یوگـا : پاکیزگی ، خرسندی ، تطهیر ، مطالعه ، پرهیزگاری .

۳ ـ Asana ، وضـع ، در اینجـا هدف سکون دادن به هرنوع حرکت و احساس است ؛ بهترین Asana برای این مقصود ، قراردادن پای راست روی ران چپ وپای چپ بر ران راست ، وصلیب کردن دستها و گرفتن انگشت بزرگ پا ، خم کردن چانه برقفسهٔ سینه ، ودوختن چشم بر نوك بینی است .[۱۰۱]

٤ ـ Pranayama یاتنظیم تنفس ؛ بااین تمرین هـا آدمی همه چیز جز تنفس را فراموش

می کند ، وبدین طریق ذهن خود را برای خلاء نقش پذیر ومقدمِ براستغراق، پاکیزه می‌سازد ؛ در عین حال از این راه شیوهٔ زندگی کردن باحداقل هوارا می‌توان فرا گرفت ، وبی آنکه آسیبی رسد می‌توان چند روز در زمین مدفون شد .

۵ ـ Pratyahara ، تجرید ؛ اکنون ذهن همهٔ حواس را نظارت می کند ، وخود را از همهٔ مطلوب های حسی کنار می کشد .

۶ ـ Dharana ، یاتمرکز ـ همساز کردن یاپر کردن ذهن وحواس بایك اندیشه یایك مطلوب وانقطاع ازما سوی* . تثبیت طولانی یك مطلوب ، روح را ازهمهٔ احساسات وهرنوع اندیشهٔ خاص، و همهٔ امیال خود خواهانه آزاد می‌سازد ؛ آنگاه ذهن که بدین سان از اشیاء مجرد شده ، آزادانه می‌تواند جوهر غیرمادی حقیقت‌را درك کند . **

۷ ـ Dhyana ، یاتأمل : این‌حال‌تقریباحال هیپنوتیك‌است ، واز Dharana حاصل می گردد؛ پاتانجالی می گوید :«این‌حال‌ممکن‌است باتکرار مداوم هجای مقدس OM پدیدار شود» . سرانجام ریاضت‌کش به قلهٔ یوگا می‌رسد .

۸ ـ Samadhi ، یا حال جذبه ، در این منزل حتی آن آخرین اندیشه نیز از ذهن ناپدید می‌شود ؛ و ذهن که تابحال موجودی متمایز بود خود آگاهی ازدست می‌دهد ، ۱۰۳ و محو در کل می گردد ، وآنگاه آن‌معرفت‌جاودانی وایزدی که همه چیزرا بصورت واحد درك می کند ، برای‌او دست می‌دهد . این حال را باهیچ لفظی نمی‌توان برای نوآموزان شرح‌داد ؛ وهیچ عقل‌واستدلالی نیزظرفیت‌درك‌آنرا نداردونمی‌تواندآنرابضابطه درآورد ؛«یوگارا باید ازراه‌یوگاشناخت .»۱۰۴

بااینهمه جوکی درطلب خدا یادرپی اتصال بخدا نیست ؛ خدا (ایشوارا) در فلسفهٔ یوگا آفریننده یانگاهدارندهٔعالم ، یا پاداش‌دهنده و کیفر رسان آدمی‌نیست ، بلکه ازجمله مواضیع متعددی‌است که روح می‌تواند آنرا واسطهٔ نیل به تمرکز وروشندلی بشمار آورد و برآن بیندیشد . بعبارت واضح‌تر ، غایت این آئین انفصال

---

* رجوع شود به کتاب Semper idem sentire idem est ac nihil sentire: Hobbes «همواره یك چیز احساس کردن درحکم احساس نکردن است . »

** Eliot ، برای مقایسهٔ این مرحله ، گفته‌یی از شوپنهاور نقل می کند که ظاهراً درنتیجهٔ مطالعهٔ فلسفهٔ هندو باو الهام شده است : «هنگامی که یك علت ناگهانی ویا خواست درونی مارا از مسیر پایان ناپذیر اراده بیرون می کشد ، دیگردقت ما برمحرکات اراده‌متمرکز نخواهد بود ، بلکه اشیاء را مستقل از اراده ، ادراك می کند ، ودر اشیاء بدیده غیرذهنی می‌نگرد و یکسره در عینیت آنها نظرمی کند ، وتاآنجا که تصورات محض هستند ، نه محرکات ، دل بدانها می بندد . آنگاه ، آرامشی که همواره در طلبش می کوشیدیم ، و مدام در کوره راه امیال از دست مامی گریخت ، ناگهان و خود بخود بسوی ما می‌آید ، و همواره با ما است . » ۱۰۲

ذهن ازجسم ، وستردن همهٔ علائق مادی ازضمیر است تا بدین وسیله ادراك وظرفیت مافوق الطبیعه برای روح فراهم گردد. [۱۰۵] اگر روح گردن ازقید وبند جسم خلاص کند ، خود **برهمن** می‌شود ، نه آنکه به برهمن اتصال یابد ؛ زیرا برهمن آن بنیان روحانی ومخفی، وآن روح عاری ازخود وغیرمادی است ، که چون آدمی بترك همهٔ علائق جسمی گوید ، باقی وپایدار می‌ماند. هرقدر روح بتواند خودرا از محیط و زندان آزاد کند ، بهمان اندازه **برهمن** می‌شود، وهوش وقدرت **برهمن** بکار می‌برد، دراینجا آن بنیاد جادویی مذهب پدیدار می گردد ، وفی‌الجمله ماهیت خود مذهب را تهدید می کند - یعنی پرستش قوای مافوق انسانی .

بدوران اوپانیشادها یوگا تصوف خالص بود - جهدی بود برای شناخت همسازی روح و **خدا**. در افسانه های هند و چنین آمده که در ایام قدیم ، هفت **مردخردمند**، یا Rishis ، از راه توبه وتأمل، به معرفت کامل همه چیز رسیدند. [۱۰۶] آیین یوگا بعدها با نفوذ جادو بفساد گرائید ، و بیشتر به قدرت پرده داران می‌پرداخت تا به‌آرامش معرفت. جوکی ایقان دارد که درآیین یوگا می توان هر عضو بدن را ازراه تمرکز دقت وتوجه برآن بی‌حس کرد وزیر نفوذ قرارداد ؛ [۱۰۷] ونیز می‌توان بدلخواه نامرئی شد ، یابدن‌را ازحرکت بازداشت ، یاطی‌الارض کرد ، یا هرچه خواست زیست یا باسرار آینده و گذشته و ستارگان دور دست یافت. [۱۰۸]

اهل شك باید ناچار بپذیرند که دراین‌همه هیچ چیز ناشدنی نیست ؛ سفیهان بیش ازآن فرضیه می‌بافند که‌فیلسوفان قادر به رد آن باشند ،وتازه فیلسوفان‌خود اغلب دراین بازی‌شریك‌اند. باروزه‌داری ونفس کشی می‌توان وجد وحال وماخولیا پدید آورد، باتمرکز می‌توان حساسیت موضعی یا کلی بدن‌را دربرابر درد از میان برداشت ؛ وراستی که هرگز نمی‌توان گفت درظلمات ناشناختهٔ ضمیر آدمی چه‌مایه نیرو واستعداد نهفته است. با این همه بسیاری ازجوکیان ، گدایانی بیش‌نیستند که بامید پول (امیدی که آن‌را خاص‌مغرب زمین دانسته‌اند) ، یا باشتیاق جلب توجه

وقبول عام تن بریاضت می‌دهند. ریاضت نقطهٔ مقابل نفس پرستی‌است* ، یا می‌توان گفت که بهترین نوع ریاضت تلاشی است برای مهار کردن نفس؛ اما نفس این تلاش درآستانهٔ لذت آزار طلبی قرار می گیرد، و ریاضت کش از درد خود تقریبا لذتی شهوانی می‌برد. برهمنان خردمندانه از این اعمال خودداری می‌کرده اند وبه پیروان چنین‌اندرز می‌داده‌اند که ازسروجدان تنها باجرای وظایف عادی‌حیات بکوشند وازاین راه به تقوی دست یابند. ۱۱۰

ه. آیین پوروا- می‌مانسا

رها کردن یوگاوپرداختن به Purva-Mimansa ، چنان‌است که ازمعروفترین‌مکاتب ششگانهٔ فلسفه برهمنی بگذریم، وبآن مکتب که ازهمه کم آوازه‌تروبی‌اهمیت‌تر است بپردازیم. همانطور که یوگا بیشتر صبغهٔ جادو و تصوف دارد تارنگ فلسفی، این آئین نیز بیشتر جنبهٔ مذهبی دارد نه فلسفی، این آئین درحکم عکس‌العمل‌سنت پرستی‌است علیه آراء کفرآمیز فیلسوفان. مؤلف آن Jaimini به کاپیلا و کانادا اعتراض‌می کند که‌چرا باقبول اعتباروداها، نسبت بآن‌تجاهل روا داشته‌اند. جیمی نی‌می گوید که ذهن آدمی‌افزاری‌است‌ناتوان، ناتوان‌تر از آنکه بتواند مشکلات مافوق‌الطبیعه والهیات راحل کند؛ عقل عامل بیماری است که در راه هرنوع خواست وآرزویی خدمت می کند. ازراه تعقل نه به «علم» می‌توان دست‌یافت نه به «حقیقت»، بلکه تنها به‌نفس‌پرستی وغرورتوجیه شدهٔ شخص آدمی می‌توان رسید. راه کعبهٔ خردمندی‌وآرامش پیچ وخم‌های سردرگم منطق نیست، راه آن است که بصرافت طبع سنت‌را بپذیریم وبه فروتنی آداب ورسوم مقرر در کتابهای مقدس‌را اجرا کنیم.

و. آیین ودانتا

منشاء - شانکارا - منطق - نظریه سرقت - «مایا» - روانشناسی - الهیات
خدا - اخلاقیات - مشکلات این آیین - مرگ شانکارا.

لفظ Vedanta دراصل به معنای پایان وداها است - یعنی‌اوپانیشادها. امروز هندیان این‌لفظ را بر آن آیین‌فلسفی‌اطلاق می کنند که درصدد بودبرای اصل‌عقیدهٔ اوپانیشادها سامان و بنیاد منطقی فراهم آورد و آن اصل عقیده که در سراسر اقلیم فکر هندیان طنین‌انداز بوده این‌است: خدا (برهمن) وروح (اتمن) یکی است. قدیم‌ترین صورت شناختهٔ این فلسفه که ازهمهٔ مکاتب فلسفی هند بیشتر قبول عام یافته: Brahma - Sutra تألیف فیلسوفی بنام Badarayana است (حدود ۲۰۰ ق م)-

---

* Dobois گستاخ آنهارا «طایفه‌ای ازولگردان» توصیف کرده. ۱۰۹ کلمهٔ فقیر که گاهی در مورد مرتاض بکارمی‌رود عربی‌است ودراصل «بینوا» معنی می‌دهد ومورد استعمال آن فقط درمورد اعضائی‌ازجمعیت‌های مذهبی‌اسلامی صحیح‌است که فقررا برگزیده وازحطام دنیاوی چشم‌پوشیده‌اند.

مشتمل بر ۵۵۵ کلمهٔ قصار که درنخستین آنها هدف تمام‌تألیف را چنین بیان کرده است: « میل بـه معرفت Brahman . » تقریباً هزار سال بعد Gaudapada تفسیری براین سوتراها نوشت، واصول باطنی آنرا به Govinda تعلیم داد واو نیزبنوبهٔ خود آنرا به Shankara آموخت، و شانکارا هم مشهورترین تفسیرات Vedanta را برشتهٔ تحریر کشید واز رهگذر آن نامدارترین فیلسوفان هند شد.

شانکارا درسی‌ودوسال عمر کوتاه‌خود، آن فرزانگی‌وپاکی، وآن‌خردمندی ومهر پروری را که خاصهٔ مردان بزرگوار و منبع هنداست دروجود خویش یکجا فراهم آورد. چون میان برهمنان دانش دوست Nambudri در Malabar زاده بود، به تعینات جهان پشت پازد، وهنوزجوان بود که درسلک Sannyasi درآمد، ودرعین حال که بی تظاهر خدایان هندورا می‌پرستید، برسبیل اهل باطن دررؤیای برهمنی محیط برهمهٔ عالم مستغرق شد. بدیدهٔ اوچنین می نمود کـه عمیق‌ترین مذاهب و فلسفه‌ها همانها است‌که دراوپانیشادها آمده، اعتقاد مردم‌را به خدایان متعدد غمض عین می کرد، اما اززندقهٔ سانکهیا و مذهب لاادری بودا نمی‌توانست چشم پوشد - بعنوان نمایندهٔ جنوب بشمال هند رفت و در دانشگاه بنارس چنان شهرت یافت که تاج بالاترین افتخارات را برسروی نهاد، ومأمور شد که همراه عده‌یی از شاگردان به‌همهٔ مجالس بحث و مناظرهٔ هند رهسپار شود وازمذهب برهمنان دفاع کند. گویا مشهورترین تفسیرات خودرا براوپانیشادها و Bhagavad - Gita در بنـارس نوشت، وباشدت ودقتی که خاص متألهین و اصحاب مدرسه است برهمهٔ زندیق‌های هند حمله آورد، ومذهب برهمنان‌را که کاپیلا وبوداازمقام خود عزل کرده بودند، باز برسریر سروری ورهبری معنوی نشاند.

در این مباحثـات هرجا که ازفلسفهٔ اولی گفتگو شده ترهات وتفسیرهای بی حاصل فراوان‌است؛ اما برمردی که درسی‌امین بهار زندگی درآن واحد **آکویناس وکانت** هند شده است می‌توان اینهمه را بخشود. شانکارا نیز مانند آکویناس اعتبار قطعی نوشته‌های مقدس کشور خودرا من حیث اینکه وحی الهی‌است می‌پذیرد، و آنگـاه قدم پیش می گذارد تا برای همهٔ تعلیمات نوشته‌های مقدس دلائـل عقلی و

تجربی تدارك کند . ولی بخلاف اکویناس به کفایت عقل در انجام این مهم اعتقاد ندارد ؛ وبعکس دراین که ماراجع به قدرت ونقش عقل وهمچنین وضوح ونقشهٔ آن راه مبالغه نپیموده‌ایم ، تردید می کند . ۱۱۱ حق بجانب Jaimini بود : عقل مانند وکیل عدلیه است که هرچه‌را بخواهیم ثابت می کند ، دربرابر هراستدلال، استدلال نظیر وردّه‌یی می‌تواند یافت ، ونتاج آن‌هم یك نوع شکاکیت است که همهٔ نیروی شخصیت‌را تحلیل می‌برد ، وبه موازین حیات آسیب می‌رساند . شانکارا می‌گوید نیازما بمنطق نیست ، بلکه به‌درون بینی‌است ، یعنی استعداد (یاچیزی نزدیك به فن) این که‌در آن واحد اصل رااز‌غیر اصل ، ابدیت را از موقت ،کلی را از جزئی فهم کنیم : واین نخستین شرط لازم فلسفه است . شرط لازم دوم میل به مشاهده وتحقیق واندیشیدن است صرفاً از برای معرفت ، نه از برای ابداع و ثروت وقدرت ، بعبارت دیگر پس کشیدن روح است ازساحهٔ همهٔ تهیجات وجانب گیری ومیوه‌های عمل . شرط لازم سوم آنست که فیلسوف باید مسك نفس‌وشکیبائی وآرامش بدست آورد ، وبایداین درس را فراگیرد که بالاتر ازوساوس طبیعی وعلائق‌مادی زندگی کند . شرط آخر این است که برای رهایی از جهل ، برای پایان دادن به آگاهی از خودِ مستقل ، برای انجذاب سعادتمندانه دربرهمن‌معرفت کامل ووحدت‌بی‌پایان ، میل به Moksha رادر ژرفنای روح خود بسوزاند . ۱۱۲ دریك سخن طالب آنقدر که برای تطهیر و تعالی روح خود بانضباط نیاز دارد به منطق عقل محتاج نیست . شاید رازهمهٔ‌آموزش وپرورش‌های عمیق نیز همین بوده است .

شانکارا بنیاد فلسفهٔ خودرا برمقامی آن چنان دور دست ونغز استوار می‌کند که دیدهٔ هیچ کس بدرستی برآن باز نیفتاد مگر هزار سال بعد ، که **امانوئل کانت** کتاب **نقادی عقل مطلق** را نوشت . شانکارا می‌پرسد حصول معرفت چگونه امکان پذیر است ؟ بظاهر ، همهٔ علم ما ازحواس است ، این علم حقیقت خارجی را مکشوف نمی‌دارد ، بلکه برداشت حسی (وشاید استحالهٔ) ما را از آن حقیقت نمودار می سازد . لذا بوساطت حس ، هرگز شناخت کامل « امر حقیقی » دست نمی‌دهد ؛ حقیقت را فقط درلباس مکان وزمان وعلت می‌توان شناخت که شاید خود دامی باشد

ساختهٔ اعضای حاسه و مدرکهٔ ما ؛ این دام برای آن پرداخته یا گسترده شده تا حقیقت گریزنده و اغفال کننده، که وجودش به حدس ما در می‌آید، اما ذات آن هرگز دروصف عینی نمی‌گنجد، درتار وپود آن‌افتد ونگاهداشته شود ؛ شیوهٔ ادراك ما تاابد وبه نحوی ناگشودنی با مدرك درهم آمیخته خواهد ماند.

اینها که گفته شد ازمقوله توهمات مذهب‌اصالت ذهن* نیست که اصحاب آن می‌پندارند باخواب رفتن‌می‌توان جهان‌را منهدم کرد. عالم وجود دارد، ولی‌بصورت Maya است، و هم نیست، نمود است، نمایی است که بخشی از آن بوسیلهٔ اندیشهٔ ما خلق شده است. ناتوانی ما در ادراك اشیاء بصورتی جز درهیأت مکان و زمان، یا ناتوانی ما در تصور اشیاء جز باعتبار علت وتغیر، حصری‌است فطری؛ بعبارت دیگر Avidya است، یا جهلی است مقید به نفس شیوهٔ ادراك ما، و لذا ذاتی جسم ما. Maya و Avidya دو وجه ذهنی وعینی این‌وهم عظیم است که عقل می‌پندارد بیاری آن دو برحقیقت دست می‌یابد؛ باوسطت Maya و Avidya وجهل مادر زاداست که کثرتی درعینیات‌وسیلانی درتغیرمی‌بینیم ؛ اما حقیقت آنکه‌فقط یك **موجود** وجود دارد، و تغیر « صرفاً اسمی » است برای تموجات سطحی صور. در ورای Maya یا پشت **حجاب** تغیر اشیاءِ، یکتا حقیقت کلی جهان وجود دارد که **برهمن** است وراه وصل بدان احساس یاعقل نیست، بلکه باعروة الوثقی درون بینی و اشراق می‌توان بدان مقام رسید.

این تکسیف طبیعی‌احساس وعقل بدست عضو ها و صور حاسه و معرفت نمی‌گذارد آن یکتا **روح** تغیرناپذیر را که در ورای ارواح واذهان انفرادی است، درك کنیم. من‌های مجزای‌ما، که بدریافت ادراك واندیشه در می‌آید، همه مانند اشکال خیالی زمان ومکان بی حقیقت‌اند ؛ اختلافات فردی وشخصیات متمایز دربند جسم وماده‌است، وبه جهان‌شهر فرنگی** تغیرات تعلق دارد، واین من‌های‌عارضی همراه بامحیطی طبیعی که خود جزئی از آن بشمار است، از بین می رود. اما آن

---

* Subjectivism . بنابر اصول این‌مذهب، معرفت آدمی محدوداست به حالات وجدانی وعناصر.

** مؤلف جهان تغیرات را به Kaleidoscope تشبیه کرده وتودهٔ مردم ایران هم معادلی جز « شهر فرنگ » برای آن نساخته است. م

حیات نهانی که ما بهنگام غفلت اززمان ومکان وعلت وتغیر دردرون خود احساس می کنیم ، همان جوهر وحقیقت حیات ما است ، همان Atman است که ما با من‌های خویش در آن شریکیم ، واین اتمن غیر مقسم وهمه‌جا حاضر، بابرهمن و **خدا** یکی است . ۱۱۳

اما خدا چیست ؟ همانطور که من دونوع است ، یکی خود ویکی اتمن ، ودو جهان داریم یکی جهان نمود ودیگری جهان ذات ، خدا هم دو تا است : یکی Ishvara یا خالق که مردم آنرا به مقیاس زمان‌ومکان وعلت وتغیر می‌پرستند ؛ یکی هم **برهمن** یا **موجودمطلق** و مورد پرستش فیلسوفان دیندار که ورای اشیاء و من‌های مجزا ، یك حقیقت کلی رامی‌جویند ومی‌یابند واین حقیقت میان همهٔ تغیرات و تقسیمات و علیرغم همهٔ تقلبات صورومیان همهٔ تولدات ومرگ ها ، لایتغیر وتقسیم ناپذیر وابدی است . چند خدائی و حتی یك خدائی بجهان Mayaو Avidya تعلق دارد ، اینها صور پرستش است که باامور ادراك وتصور مطابقه دارد ؛ وهمانطور که زمان ومکان وعلت لازمهٔ حیات اخلاقی ما است ، اینها نیز برای حیات عقلی ما ضرور است ، اما هیچ اعتبار مطلق وحقیقت عینی ندارد . ۱۱٤

بعقیدهٔ شانکارا هستی خدا هیچ مسألهٔ مشکلی نیست ، زیرا در تعریف آن می گویدخدا ، هستی‌است وسراسر وجود واقعی‌را باخدا یکی‌می‌داند . امامی گوید درباب هستی یك خدای‌شخصی ، خالق یانجات دهنده ، فی‌الجمله شکی موجوداست؛ این پیش کسوت کانت می گوید وجود خدا را بیاری عقل نمی توان اثبات کرد ، بلکه می‌توان فقط بفرض، وجود اورا یك ضرورت عملی دانست ، ۱۱۵ که به عقول ما آرامشی محدود وبه اصول ناتوان اخلاق‌ما نیرو می‌بخشد . گرچه فیلسوف درهر معبدی می‌تواند عبادت کند وبهر خدائی سرتعظیم فرودآورد، ولی بهرحال ازاشکال بخشودنی دین عامه در می گذرد و پیش می رود ، وبادرك فریب کثرت ، و وحدت کلیهٔ اشیاء* ، نفس وجود را بعنوان وجود اعلی پرستش خواهد کرد و این وجودی

---

* بهمین جهت اغلب به فلسفهٔ ودانتا نام Advaita « نادوگانگی » داده شده است .

است وصف‌ناپذیر، نامحدود، بی‌زمان، بی‌علت، بی‌تغیر، منبت وجوهر همهٔ حقایق.*
می توان بر برهمن صفات « شاعر به ذات خود » «عاقل» وحتی «مسعود» اطلاق کرد، زیرا برهمن همهٔ من‌هاراشامل‌است، واین من‌ها آن‌صفات‌راتوانند داشت،[۱۱۶] و اما صفات دیگر را هم می‌توان بر برهمن اطلاق کرد، زیرا برهمن شامل همهٔ کیفیات کلیهٔ اشیاء است، برهمن ذاتاً خنثی است وبرتر از شخصیت و جنس، ورای خیر وشر وبالاتر ازممیزات اخلاقی وتفاوت‌ها ونسبت‌ها، وهمهٔ تمناها وغایات. برهمن علت ومعلول، جوهر مرموز وبی زمان عالم است.

هدف فلسفه یافتن راز واستغراق جوینده درآن‌است. بعقیدهٔ شانکارا، باخدا یکی شدن باین معنی است که پای بعالمی برتراز (یاعالمی درزیر) بینونت وتنگی من وهمهٔ مقاصد وعلائق آن بگذاریم، واز اجزاء وتقسیمات واشیاء بی خبر شویم، وباحال نیروانای عاری ازتمنا، آرام وخاموش به اقیانوس وجود بپیوندیم که درآنجا هیچ از اغراض متنازع ومن‌های رقیب واجزاء وتغیر ومکان وزمان نشانی نیست.**

---

* شانکارا و ودانتا بتمام‌معنی کلمه از اصحاب مذهب همه خدائی Pantheism نیستند: اشیاء بصورت متمایز خود، برهمن نیست، تنها جوهر وحقیقت ذاتی و تقسیم ناپذیر ولایتغیر آنها برهمن است. شانکارا می گوید: « برهمن شباهت به عالم ندارد، و (معذالك) جدا ازآن هیچ چیز وجودندارد؟ آنچه سوای آن (برهمن) صاحب وجود می‌نماید، نمی‌تواند (بدین صورت) وجود داشته باشد، مگر بشکل وهم، ومانند سراب دربیابان.[115a]

** به شعر بلیك (شاعروهنرمندانگلیسی۱۸۲۷ - ۱۷۵۷ م.) مراجعه کنید، درآنجاکه می گوید «درهلاك نفس ومرگ ابدی غرقه خواهم شد تا مبادا روز رستاخیز فرارسد ومرا فنا نشده، بیابد وگرفتار آیم و دوباره به نفسانیت بازم گرداند[۱۱۷].» و یا به قصیدهٔ «حکیم باستانی» تنی‌سون (شاعر انگلیسی ۹۲ - ۱۸۰۹ م) مراجعه کنید:

« بیش ازیکبار
که تنها نشستم، ودر درون خویشتن سپردادم
آن لفظ راکه رمز خویشتن است،
حدفناپذیر خویشتن فرو ریخت
وبه سرزمین **بی نام** در شد، همچو ابری
که درآسمانها محو گردد. اندامم را لمس کردم
بیگانه بودند، ازمن نبودند - بااینهمه هیچ سایه ازشك نبود
بلکه وضوح کامل بود، وبا ازدست دادن خویشتن
چنان حیات عظیمی حاصل آمد که دربرابر حیات‌های ما
همچو خورشید بود دربرابر جرقه - الفاظ برآسمانها سایه نمی‌افگند
اما خود سایه‌یی بودند ازجهان سایه.»[۱۱۸]

برای نیل باین آرامش فیض بخش « Ananda » مرد نه تنها باید بترك جهان گوید، بلکه باید از خویشتن نیز دست شوید ، بـه حطام و خواستهٔ دنیا هیچ نظر نکند ، ولو از رهگذر خیر وشر ؛ رنج و مرگ را همچون Maya تلقی کند ؛ یعنی آنها را عوارض زود گذر جسم وماده وتغیر بداند ، وهیچ دربند چگونگی حال وسرنوشت خویش نباشد ؛ یك لحظه به خویشتن پردازی وغرور چه‌بسا که کار رهائی‌را یکسره درهم ریزد . ۱۱۹ اعمال نیك موجب رستگاری نیست ، زیرا اعمال نیك جز باعتبار جهان زمان ومکان Maya ، اعتبار ومعنائی ندارد . تنها دانش پیامبر مقدس می‌تواند آن نجات‌رافراهم آورد که‌شناخت هوهویةمن‌وعالم ، وبرهمن ، روح وخدا وانجذاب جزء در کل است . ۱۲۰ فقط هنگامی که این انجذاب بکمال رسد گردونـهٔ تناسخ باز می‌ایستد ، زیرا دراین حال من وشخصیت مجزا ، که محمول تناسخ است ، دیگر وهمی بیش نیست . ۱۲۱ Ishvara! خدای جهان Maya است که من باب کیفر وپاداش نوزادگی به‌من میدهد ، شانکارا می گوید : « هنگامی که هوهویة Atman و برهمن شنـاخته شد ، آنگـاه هستی روح بصورت سر گشته و هستی برهمن بصورت خالق (یعنی Ishvara) ازبین رفته است . ۱۲۲ ایشوارا و کار ما ، مانند اشیاء ومن ها ، به حکمت جهری ودانتا تعلق دارد منتهی ودانتا بدانصورت کـه باحوائج عامه تطبیق کرده است ، اما روح وبرهمن درحکمت سری وباطنی یـکی هستند ، و هیچگاه سر گردانی ومرگ وتغیر بر آن عارض نمی‌شود . ۱۲۳

شانکارا حکمت سری خودرا هوشمندانه به فیلسوفان اختصاص داد ، زیـرا همانطور که باعتقاد **ولتر** فقط جامعهٔ فیلسوفان بی‌نیاز به قانون برپای تواند ایستاد ، همانطورهم تنها جامعه‌یی که ازمردان برتر تشکیل‌شده باشد می‌تواند ورای خیروشر بزندگی ادامه دهد . منقدان گفته‌اند اگرخیروشر Maya است وجزئی ازجهان غیر حقیقی ، پس همهٔ ممیزات اخلاقی درهم می‌ریزد ، وناپاکان نیز همچو پاکان خوب و نیکو بشمار می‌آیند . اماشانکارا زیرکانه‌درپاسخ می گوید : اما این ممیزات‌اخلاقی در **درون** جهان زمان ومکان ، حقیقت دارد ، وبرای آن کسان که دراین جهان می زیند الزام‌آوراست . روحی که خودرا به برهمن پیوسته است ، ملزم بدانها نیست ،

این چنین روح ، راه خطا نمی پوید ، زیرا خطا ملازمه با تمنا وفعل دارد ، و روح آزاد ، بنا به‌تعریف ، درمحیط تمنا وفعل (فعل‌ملائم نفس) حرکت‌نمی کند . آنکه دانسته بدیگری رنج می‌دهد ، درسطح Maya می‌زید ، وبه ممیزات ، واخلاقیات و قوانین خود ملزم است . فقط فیلسوف آزاده است ، وتنها حکمت است که آزادی است . *

راستی که فلسفه‌یی بسیار نغز وعمیق بود که بدست جوانی در سنین بیست نوشته آمد . شانکارا نه تنها فلسفهٔ خود را به جامه بسیار آراستهٔ الفاظ درآورد ، و درمجالس بحث بشایستگی از آن دفاع کرد ، بلکه بازبان بسیار حساس شعرمذهبی نکات ظریف آنرا بیان کرد . پس‌از آنکه از عهدهٔ همهٔ تحدی‌ها برآمد ، درکوههای هیمالیا گوشهٔ‌عزلت گرفت ، وبرطبق روایات‌هندو درسی‌ودوسالگی وفات یافت .[۱۲۴] بنام‌او ده فرقهٔ مذهبی بنیادگرفت ، وپیروان بسیارفلسفهٔ اورا پذیرفتند وبه تکامل آن کوشیدند . یکی ازآنان ، بگفتهٔ برخی خود شانکارا ، برای فهم‌مردم تفسیرمشهوری برودانتا نوشت بنام Mohamudgara ، یا « کلند ابلهی » که درآن اصل آیین‌شانکارا باوضوح وقوت تمام چنین خلاصه شده است :

> ای‌ابله ! این‌عطش را که به‌مال‌داری فرو بگذار ، تمنیات را همه ازدل بیرون کن. بگذار که جان تو بآنچه از راه کار ما بدست می‌آورد رضا باشد . . . . به مال و دوستان و جوانی غره مشو ؛ زمانه این همه را در یك لحظه می‌برد . باشتاب بترك این‌همه گو ، که سراپا وهم است ، و به مقام برهمنی قدم بگذار . . . رشتهٔ زندگی سخت لرزان است ، همچو قطره‌یی آب بربرگ نیلوفر آبی . . . . زمانه مشغول بازی است ، وعمر درگذر . با این همه نسیم امیدهرگزبازنمی‌ایستد . . . . جسم چروك خورده ، موی‌رنگ خاکستر گرفته ، دهان‌بی‌دندان شده ، عصا در دست می‌لرزد ، با این‌همه آدمی دست ازلنگر امید برنمی‌دارد . . . . آرامی خودرا همواره نگاهدار . . . . در نهاد من و تو و دیگران تنها **ویشنو** خانه دارد ، خشم و ناشکیبائی تو نسبت به من بیهوده است . هرمن را در آن من اصلی طلب ، و ما و توئی‌ها را فراموش کن[۱۲۵] .

---

* ماهیچ نمی‌دانیم که پرمانیدس درآنجا که بجدمی گوید : «متکثر غیرحقیقی‌است وفقط **یکی** هستی دارد» تاچه حد به اوپانیشادها مدیون‌است یابه‌شانکارا یاری داده‌است ، همچنین نمی‌توانیم بین‌شانکارا وفیلسوفی که بوجهی غریب بااوشباهت دارد یعنی‌امانوئل کانت رابطهٔ موجبی یاتلقینی برقرار کنیم .

۳ . نتایج فلسفهٔ هندو

انحطاط - خلاصه - نقد - نفوذ

تهاجمات مسلمانان به عصر بزرگ فلسفهٔ هندو پایان داد . حملات مسلمانان و بعد ها مسیحیان بر کیش بومی ، سبب شد که آن کیش برای دفاع ازخود بوحدتی ملائم با ترس روی آورد و هر نوع بحث را خیانت تلقی کند ، و با اتحاد شکل فکری وجامد خود همه گونه بدعت خلاق را فرونشاند . در سدهٔ دوازدهم آیین و دانتا ، که شانکارا کوشیده بود آنرا بصورت مذهب فلاسفه درآورد ، ازنو بدست پاکانی ازقبیل Ramanuja (حدود ۱۰۵۰ میلادی) تفسیرشد وبصورت پرستش حنیف راما و کریشنا درآمد . چون نواندیشی ممنوع گردید ، فلسفه بصورت کلاسیك درآمد و کشتزار آن خشك شد ، جزمیات خود را از روحانیت گرفت ، و به جهد و کوشش ، با ممیزات بی‌تمیز و منطق بی‌تعقل آنرا اثبات کردند[۱۲۶] .

معهذا ، برهمنان در گوشه های عزلت و در پردهٔ ابهام ، آن آیین های کهن را بادقت‌تمام وبصورت سوتراها وتفسیرات سری نگهداشتند ، ونتاج فلسفهٔ هندورا قرنها ونسل به‌نسل بآیندگان منتقل کردند . همهٔ این آیین‌ها ، اعم از برهمنی وغیر آن ، معقولات عقل‌را دربرابرحقیقت محسوس و مرئی بلافصل، بی‌فایده و فریبنده نمایش داده‌اند*؛ و مکتب اصالت عقل قرن‌هجدهم اروپا درنظر اصحاب فلسفهٔ اولی هند سراسر جهدی‌است بی‌مایه وبیهوده که بیاری آن می‌خواهند جهان‌ناپیمودنی را در ظرف تصورات « ادیبان مجلسی » بگنجانند . « آنان که جهالت می پرستند ، در تاریکی محض گام می‌نهند ، وآنان که بدانش خرسند می‌شوند ، درتاریکی عظیم‌تری قدم می گذارند[۱۲۹] » . فلسفهٔ هندو ازآنجا آغاز می کند که فلسفهٔ اروپاپایان می‌یابد، بعبارت‌دیگرسر آغاز فلسفهٔ هندوتحقیق از ماهیت معرفت و حدود عقل است ، شروع آن با فیزیك طالس و دموکریت نیست ، بلکه بانظریهٔ معرفت **لاك وکانت** شروع می گردد ، ذهن‌را امری می‌داند که ادراك آن بیش‌ازهرچیز بلاواسطه انجام می گیرد ، ولذا ازاین امراستیحاش دارد که آنرا بصورت ماده‌ای‌درآورد که‌ادراك آن باواسطه و از طریق ذهن حاصل گردد . وجود یك جهان بیرونی را قبول دارد ، اما معتقد است که حواس آدمی این جهان‌را چنان که هست هرگزنخواهد شناخت . علم ، جهلی است که حدودآن فی‌الجمله معلوم گردیده و به Maya تعلق دارد ، علم اساس جهان را در قالب دائم التغیر تصورات و الفاظ می‌ریزد ، ودراین‌جهان ، تعقل فقط جزئی‌ازآن بشمارمی‌رود - یعنی تنها یك موج متغیر دراقیانوسی کرانه ناپیدا است . حتی آن شخص که تعقل می کند Maya است ، یعنی وهم است ، آیا آنکه تعقل‌می کند ، خود جز قِران موقة پدیده‌ها ، وبرآمدگی زودگذر منحنی‌های ماده و ذهن درظرف زمان و مکان است ؟ - آیا افعال یا اندیشه های او جز تحقق نیروهایی که مدتها پیش از تولد وی

---

* « پاکان هند همواره دانشی را که از طریق حس و تعقل بدست آید خوار شمارده‌اند » ۱۲۷ . « فرزانگان هند هرگز گرفتار این‌خطای رایج ما نشده‌اند که به صور معقول من حیث فلسفهٔ اولی معنایی بدهند ، صور معقول اساسی‌تر از صور Maya نیست »۱۲۸ .

بوده‌اند چیز دیگری‌است ؟ هیچ چیز جز برهمن حقیقت ندارد ، برهمن آن اقیانوس عظیم **وجود** است که در آن هرصورت موجی است زودگذر ، یا خال محقری است از کف امواج . فضیلت به شجاعت آرام و بی‌صدای کردار نیك ، و شورو وجد زاهدانه نیست ، فضیلت فقط شناخت هو هویهٔ من و من های دیگر در وجود برهمن است ، اخلاق آن نحوهٔ زندگی است که منبت آن احساس وحدت با همهٔ اشیاء باشد* . « آن کس که همهٔ مخلوقات را در **من** خود ، و **من** خود را درهمهٔ مخلوقات می بیند ، هیچ بی آرامی نخواهد داشت . این آدمی دیگر چه ضلالت و رنج تواند داشت ؟ ۱۳۰ » .

بعض کیفیات خاص که‌بدیدهٔ هندوها عیب نمی‌نموده ، مانع ازاین‌است که فلسفهٔ هند درسایر تمدنات اثر عظیم‌تری برجای گذارد . روش ومجموعهٔ اصطلاحات مدرسی و فرضیات ودایی آن نمی گذارد که این فلسفه در میان ملتهائی که فرضیات دیگر یافرهنگ های دنیایی‌تر دارند ، هم فکر پیدا کند . مذهب مایا به‌اخلاقیات یافضیلت عملی چندان انگیزشی نمی‌دهد ؛ بدبینی آن‌حکایت ازاین می کندکه ، علیرغم نظریهٔ کارما ، مسألهٔ شررا توضیح نکرده است ؛ یکی از آثار این آیین ها در قبال شروری که اصلاح آن‌ها قابل تصور بوده یا در قبال کاری که بالطبع انجام‌پذیر بوده ، ترفیع یك نوع آرامش طلبی راکد بوده است . با این همه ، در تفکرات هندو عمقی است که در مقام قیاس ، فلسفه های فعال مناطق پرجنبش و نیروبخش را سطحی جلوه می‌دهد . شاید فلسفه های مغرب زمین ، که تکیهٔ آن همه بر «دانائی توانائی» است آوای‌مردی باشد که روزگاری جوان‌پرشوری بوده ودرتقویم قدرت واستعداد تصرف آدمی راه مبالغه پیموده است . هرچه نیرو و قدرت ما غربیان در راه تلاش و معارضه با **طبیعت** بی‌طرف و **زمان** دشمنکام بیشتر تحلیل می‌رود ، برفلسفهٔ تسلیم ورضا وصلح شرق زمین بیشتر به تساهل می‌نگریم . از این‌رو است که فرهنگ های دیگر در روز های ناتوانی و فساد بیشتر از مواقع دیگر زیر تأثیر عظیم افکار هند واقع شده است . درآن هنگام که یونان راه پیروزی می‌پیمود به‌فیثاغورث وپارمنیدس چندان توجهی نمی کرد ؛ اما در آن زمان که یونان بسراشیب انحطاط افتاد ، افلاطون و

---

* مراجعه شود به تألیفات شپینوزا : «خیراعلی شناخت وحدتی است که ذهن باکل‌طبیعت‌دارد» ۱۳۱ . « عشق عقلانی نسبت به خداوند » خلاصهٔ فلسفه هندو است .

روحانیان Orphic * مذهب تناسخ را پذیرفتند ، و زنون شرقی تقریباً مذهب جبر و تفویض هندو را تعلیم می‌داد ، و نیز هنگامی که یونان دست به گریبان مرگ بود ، نوافلاطونیان و اهل عرفان از آبشخور هند سیراب می‌شدند . نکبت اروپا براثر سقوط روم ، تصرف جاده های بین اروپا و هند بدست مسلمین ، ظاهراً تا هزار سال تعاطی اندیشه‌های شرق و غرب را سد کرد . اما هنوز بریتانیا در هند مستقر نشده بود که طبع و ترجمهٔ اوپانیشادها به‌تحریك افکارمردم غرب آغاز کرد . **فیخته** یك نوع ارمان خواهی بنیاد نهاد که با فلسفهٔ شانکارا بوجهی غریب شباهت داشت ، ۱۳۲ شوپنهاور تقریباً بودیسیم و اوپانیشادها و ودانتارا با فلسفهٔ خود یك کاسه کرد ، وشلینگ ، در سالخوردگی ، چنین می‌اندیشید که اوپانیشادها پخته‌ترین حکمت جامعهٔ بشریت است . نیچه بیش از آن‌سر گرم جدال ومعارضه بابیسمارك ویونانیان بود که توجهی به هند کند ، اما سر انجام آن اندیشه را که مدام در ذهنش خلجان می کرد برهمهٔ اندیشه‌ها برتری داد و آن ، اندیشهٔ دور ابدی بود که صورت دیگری است ازتناسخ .

درعصر ما اروپا بیش از پیش از فلسفهٔ شرق ** وام می‌گیرد ، و شرق نیز بیش از پیش به علم غرب وامدار می‌شود . شاید جنگ جهانی دیگری دروازه های اروپا را به روی فیلسوفان ومذاهب هند بگشاید ، چنانکه درهم ریختن امپراطوری اسکندر دروازه های یونان ، و سقوط جمهوری روم دروازه هـای روم را گشود . شاید طغیان روزافزون شرق دربرابر غرب و ازدست رفتن بازار های قارهٔ اروپا که قائمهٔ صناعت و رفاه غرب بوده است ، وناتوانی غرب براثرفقروشقاق وانقلاب ، مغرب زمین متفرق را برای رشد یك مذهب نو که مبشر امیدآسمانی ومتضمن یأس زمینی باشد ، آماده وبارور کند . گویا تعصب مانع ازاین است کـه وقوع چنین سرانجامی را در آمریکا تصویرناپذیربدانیم . آرامش طلبی وتفویض ، با محیط برشتاب و خروش ما ، یا با شور زندگی که نتاج منابع غنی وملك وسیع امریکاست البته سازگارنیست . امابی گمان اقلیم امریکا درپایان کار ، ما آمریکائیان را نگه خواهد داشت .

---

* پیروان مذهب Orpheus چنگ زن نامی در اساطیر یونان . م

** مراجعه شود به نوشته های برگسن ، کیسرلینگ ، علوم مسیحی ، عرفان .

فصل بیستم

ادبیات هند

۱ . زبانهای هند

سانسکریت ـ زبانهای محلی ـ دستور زبان

همانطور که فلسفه وبسیاری ازادب قرون وسطای اروپا بزبان مرده‌ای تحریر می‌شد که‌مردم ازفهم آن عاجزبودند، فلسفه وادب کلاسیك هندنیزبزبان سانسکریت نوشته می‌شد که مدتها پیش از آن از عرف خارج شده بود ، و چون زبان عمومی دیگری وجود نداشت زنده ماند و کار زبان **اسپرانتوی** دانشمندان‌را کرد . این‌زبان ادبی که پیوند خودرا از حیات ملت گسیخته بود به صورت الگوی کار دانش‌پژوهان و مهذبان درآمد ؛ الفاظ تازه‌ای ساخته می‌شد ولی نه به صرافت طبع مردم بلکه به ضرورت گفتگوهای فنی درمدارس ؛ تا آنجا که سرانجام زبان فلسفی‌سانسکریت آن سادگی پرقوت سرودهای ودایی‌را ازدست داد، و‌یکسره به‌صورت‌غولی‌ساختگی درآمد که لغات بحر طویل مانند آن همچون کرم کدویی مهیب برصفحات کتاب می‌خزید* .

در این حال مردم شمال هند تقریباً پنج قرن پیش از میلاد مسیح ، زبان سانسکریت را بـه پراکریت Prakrit تبدیل کردند، عیناً مانند مردم ایتالیا که زبان لاتین را به ایطالیایی بدل کردند. زبان پراکریت مدتها زبان بودایی‌ها و جین ها بود ، تا آن که این زبان نیز به نوبهٔ خود به زبان پالی Pali تغییر صورت داد ـ و پالی زبان کهن ترین ادبیات موجود بودایی بود[۲] . در پایان قرن دهم میلادی از این زبانهای « هندیان متوسط » زبانهای محلی گوناگون به‌وجودآمد که مهمترین آنها « هندی » بود . در سدهٔ دوازدهم از این زبان نیز « هندوستانی » به وجود آمد که زبان

---

* این‌جا نمونه‌ای است از به هم‌پیوستگی کلمات سانسکریت :

۱. upadanavisvamasattakakaruapattih. و citerapratisamkramayastadakarapattau

مردم نیمی ازشمال هند بود . سرانجام پس از هجوم مسلمانان زبان هندوستانی پراز الفاظ فارسی شد و ازآن نیم زبان تازه‌ای بنام اردو بوجود آمد . اینها همه زبانهای «هندو-ژرمنی» بود که اختصاص به هندوستان داشت ؛ دکن همان زبانهای کهن در اویدی را نگاه داشت - تامیل ، تلوگو ، کانارس و مالایالام - و زبان تامیل زبان ادب مردم جنوب شد . در سدهٔ نوزدهم بنگالی جای سانسکریت را گرفت وزبان‌ادب مردم بنگال‌شد ؛ **بوکاچیو** و **پترارك** این‌زبان ، Chatterjee داستان پرداز و **تاگور** شاعر بودند . حتی امروز نیز درهند صد زبان رواج دارد ، ودرادبیات Swaraj* زبان تخاطب فاتحان بکار می‌رود .

هندیان از مدتها پیش به‌کارجستجوی ریشه وتاریخ و روابط وترکیبات کلمات آغاز کردند . در سدهٔ چهارم پیش از میلاد مسیح علم دستور زبان را برای خود آفریدند** ، و از میان آنان Panini به وجود آمد که شاید بزرگترین دستور دان های شناختهٔ تاریخ باشد . تحقیقات پانی‌نی و Patanjali (حدود ۱۵۰ ب.م) و Bhartrihari (حدود ۶۵۰ میلادی) فقه‌الغة را بنیاد گزارد؛ و این علم سحرانگیز که ازتکوین الفاظ بحث می کند تقریباً حیات خود را درعصرما مدیون کشف مجدد زبان سانسکریت است .

چنان که گذشت در هندودایی کتابت مرسوم نبود . حدود قرن پنجم پیش از میلاد خط خاروشتی Kharosthi *** ازنمونه‌های سامی‌اقتباس‌شد ودرحماسه‌ها وادبیات بودایی آهسته‌آهسته نام منشیان به چشم می‌خورد[3] . برگ خرما و پوست درخت بجای کاغذ و یك میلهٔ آهن بجای قلم به‌کار می‌رفت ؛ پوست درخت را طوری عمل می آوردند که نازك و لطیف شود ، و با میلهٔ آهنی حروف را برآن نقر می کردند ، بعدمرکب را بر پوست نوشته می‌اندودند ، واین مرکب هنگامی که زیادی آنرا پاك می کردند ، درشیارکلمات منقور باقی می‌ماند[4] . کاغذرا مسلمین به‌هندآوردند (حدود ۱۰۰۰ ب . م) ، اما تا پیش از قرن هفدهم کاملاً جای کاغذ را نگرفت . صفحات پوست درختی‌را به‌نخ می کشیدند ومرتب‌می کردند ، و کتابهایی که بدین‌ترتیب تهیه می‌شد درکتابخانه‌هایی جمع می گردید و هندوها این عنوان را بدان می‌دادند « خزانه‌های الههٔ سخن » مجموعه‌های‌عظیمی از این نوع ، از تطاول زمان و جنگ مصون مانده است**** .

---

* جنبش خود مختاری .

** بابلی‌ها نیز همین کار را کرده‌اند . به فصل نهم (جلد اول) بند چهارم رجوع شود .

*** خطی که دراصل آرامی بود وبین سالهای ۳۰۰ ق . م تا ۲۰۰ ب . م درشمال غربی‌هندوستان و افغانستان و ترکستان استعمال می‌شد . م

**** تاقرن نوزدهم اثری ازصنعت چاپ درهند دیده نمی‌شود - و شاید علت آن بوده که (مثل مورد چین) تطابق حروف منقول با خط بومی بسیار گران تمام می‌شده ، شایدهم باین علت بوده که دانایان هند چاپ را جانشین منحط خوشنویسی می‌دانسته‌اند . طبع روزنامه و کتاب را انگلیسها برای هندوها بردند ، و اینها موجب بهبود آموزش شد ؛ امروز درهند ۱۵۱۷ روزنامه ، ۳۶۲۷ مجله ، و ۱۷۰۰۰ کتاب تازه در هرسال طبع می گردد[5] .

۲ . تعلیم و تربیت

مدرسه ها ـ روش ها ـ دانشگاهها ـ تعلیم و تربیت مسلمانها ـ
نظر یك امپراطور در بارهٔ تعلیم و تربیت

حتی تاقرن نوزدهم نیزخط چندان تأثیری در زمینهٔ تعلیم وتربیت مردم هند نداشت . شایدروحانیان نمی‌خواستند که متن کتابهای مقدس ومدرسی برای همگان راز گشوده‌یی باشد[۶] . تاآنجا که تحقیقات امروزین نشان می‌دهد ، هند برای آموزش و پرورش آیینی داشته[۷]، که همیشه رشتهٔ اختیار آن به‌دست روحانیان بوده ، ونخست فرزندان برهمنان از آن استفاده می کرده‌اند ، و بعد بتدریج فرقه ها یکی پس از دیگری ازمزایای آن برخوردار شده‌اند ، وسرانجام دراین عصر همهٔ مردم هند را ، جز طایفه نجس ها ، در بر گرفته است . هرروستا یك مدیر مدرسه داشت که خرج او ازخزانهٔ عمومی داده می‌شد ؛ تنها در بنگال ، پیش از رفتن بریتانیائی‌ها ، نزدیك به هشتاد هزار مدرسهٔ محلی بود که در هر یك چهارصد نفر درس می‌خواندند[۸] . به دوران آشوکا میزان با سوادان ظاهراً بیش از امروز بوده است .[۹]

کودکان چون به پنج سالگی وارد می‌شدند از شهریور تا بهمن‌ماه به مدرسهٔ روستا می‌رفتند و در هشت سالگی درس آنها تمام می‌شد[۱۰] . آموزش بیشتر جنبهٔ مذهبی داشت ، و به موضوع آن اهمیتی داده نمی‌شد ؛ روش معمول حفظ کردن درسها بود ، و متن و داها جزء لاینفك این آموزش بشمار می‌رفت . خواندن‌ونوشتن وحساب جزء برنامه‌بود ، اما اهم برنامه تعلیم وتربیت بشمارنمی‌رفت؛ به تربیت شخصیت ونفس خیلی بیشتر اهمیت می‌دادند تا پرورش‌عقل ، و انضباط نیز جوهرتعلّم بود . ازتنبیه باشلاق ودیگر تنبیهات چیزی نشنیده‌ایم ؛ اما برای نگهداشت سلامت و کسب عادات درست زندگی بیش از هرچیز سخت گیری می کردند[۱۱] . در هشت سالگی کودك را بدست Guru ، یا معلم و راهنمای سرخانه که تعلیمات او بیشتر جنبهٔ رسمی داشت ، می‌سپردند ومجبور بود که تا بیست سالگی با او زندگی کند . این شاگرد باید خدماتی انجام می‌داد که گاه نو کرمآبانه بود ، و ملزم بود که به‌پرهیزگاری ، و ادب و پاکیزگی زندگی کند و از خوردن گوشت خود داری کند[۱۲] . دراین مرحله آموزش‌شامل« پنج Shastras » یا پنج علم بود : دستور زبان ، هنرها ، وکارهای دستی ، طب ، منطق ، و فلسفه . سرانجام شاگرد را با این پند خردمندانه به جهان خارج روانه می کردند ومی گفتند : ربع تعلیم وتربیت‌را معلم ، وربع آنرا مطالعهٔ شخصی ، و ربع آنرا دوستان شخصی ، و ربع دیگر را زندگی تدارك می کند[۱۳] .

شاگرد پس از کسب تعلیم از معلم سرخانه می‌توانست در شانزده سالگی به یکی ازدانشگاههای بزرگ قدم گذارد ، واین‌دانشگاهها مایهٔ سرفرازی هند باستان

وقرون‌وسطی بود : دانشگاه بنارس ، تخسیلا ، ویداربها **Vidarbha** ، آجانتا **Ajanta** اوجین **Ujjain** ، نالاندا **Nalanda** . دانشگاه بنارس کانون تعلیم وتعلم برهمنان حنیف درایام بودا بود ودرروزگارما نیزچنین‌است؛ دانشگاه تخسیلا، هنگام هجوم‌اسکندر مقدونی ، بدیدهٔ مردم آسیا مرکز ثقل علوم هندوئی بشمار می‌رفت ، و شهرت آن بیشتر مرهون مدرسهٔ طب آن بود ؛ دانشگاه اوجین از حیث نجوم شهرت فراوان داشت ، ودانشگاه‌آجانتا به‌تعلیم هنر شهره بود . ازجبههٔ یکی ازساختمانهای ویرانهٔ دانشگاه‌آجانتا، شکوه وجلال این دانشگاههای کهن نمایان‌است[۱۴]. دانشگاه نالاندا که درزمینهٔ تعلیمات‌عالی نامدارترین مؤسسات بودایی‌بود ، کمی پس ازفوت **استاد** بنیاد یافت ، و دولت برای نگهداشت آن درآمد صدروستارا بدان تخصیص داد . این دانشگاه ده‌هزارطلبه وصداطاق درس ، و کتابخانه‌های بزرگ ، وشش دستگاه عمارت عظیم چهار طبقه برای خوابگاه داشت ؛ یوان چوانگ می گوید : دیدگاههای ترصید آن « در بخار ومه صبحگاهی ازدیده محو می شد ، واطاقهای طبقهٔ بالا سر به ابرها می کشید .[۱۵] » این زائر چینیی راهبان دانشمند و بیشه‌زارهای دانشگاه نالاندا را چندان دوست می‌داشت که پنج سال درآن مقام توقف کرد . هم اوگوید: « از خارجیان ، آنانکه می خواستند وارد مدارس بحث و مناظرهٔ دانشگاه نالاندا شوند ، جمعی کثیر درحل مشکلات مسأله فرو می ماندند وبترك می گفتند ؛ وآنان که درعلوم قدیم وجدید دستی چیره داشتند اجازهٔ ورود می یافتند و اینها بیش از دوتا سه در صد نبودند[۱۶] » آنان کـه بخت یارشان می شد واجازهٔ ورود تحصیل می کردند برایگان درس می‌خواندند و خوردو خوراك ومسکن مجانی داشتند ، اما ملزم بودند کـه از انضباط شدید و راهبانهٔ دانشگاه تبعیت کنند . دانشجویان حق نداشتند بـا زنی گفتگو کنند یا اورا ببینند ؛ حتی پروردن این آرزو ، که برزنی نظاره کـنند ، بر سیاق نوشته‌های سخت **عهد عتیق** ، گـناه کبیره می شماردنـد . صبحگاهان ، دانشجویان‌هم بایستی درده استخر بزرگ‌دانشگاه استحمام می‌کردند. دورهٔ دانشگاه دوازده سال به طول می انجامید ، اما برخی سی‌سال ، وبعضی تاهنگام مرگ درآن می‌ماندند .[۱۷]

مسلمانان تقریباً همهٔ صومعه‌های شمال‌هندرا ، اعم‌ازبودایی وبرهمنی، ویران کردند . دانشگاه نالاندا بسال ۱۱۹۷ سوخت وخاکستر شد ، و تمام رهبانان از دم تیغ گذشتند ؛ از آنچه این متعصبان برجای نهادند هرگز نمی توانیم عظمت‌وجلال زندگی هند باستان‌را تقویم کنیم . با این همه ، ویران کنندگان ، بربری نبودند ؛ ذوقی بزیبائی داشتند وبامهارتی تازه ، درکار یغما وچپاول ازتقوی مدد می‌گرفتند ؛ هنگامی که مغولان برسریر فرمانروائی هند نشستند ، فرهنگی باخود آوردندکه درحد خود عالی‌بوداما وسعت‌نداشت ؛ به ادبیات نیز باندازهٔ شمشیر عشق می‌ورزیدند وخوب می‌دانستند که چگونه یك شهربندی پیروزمندانه‌را باشاعری درهم‌آمیزند. درجامعهٔ مسلمانان آموزش وپرورش بیشتر جنبهٔ فردی داشت ، وللههایی که‌پدران پولدار برای پسران خود استخدام می کردند ، به این مهم می کوشیدند . مسلمانان دراین باره عقیدتی اشراف مآب داشتند و می گفتندکه تعلیم و تربیت برای مردانِ کار بازورمندان زینت‌است (و گاه‌مدد) ، اما آن کس که به فقروفرو دستی‌محکوم است اگر درس خوانده باشد نوعاً عامل تحریك یا خطری است برای اجتماع . اما روش‌آموزش‌معلمان سرخانه‌را می‌توان‌باخواندن یکی ازنامه‌های مهم تاریخ‌دانست؛ این نامه پاسخ اورنگ زیب به معلم پیشین خود اواست ، که ازشاه تقاضای درآمد و حقوق وظیفه کرده است :

ای مجتهد ، این چیست که تو از من خواستاری ؟ آیا این آرزو را برای خود معقول می‌دانی که من ترا درسلك امرای مهم دربار خود آورم ؟ بگذار به تو بگویم ، اگر تو آنچنان که شایسته بود بمن تعلیم داده بودی ، هیچ چیز عادلانه‌تراز این تقاضا نبود ، زیرا مرا اعتقاد برآن است که اگر کودك خوب تربیت یافته باشد و تعلیم بقاعده دیده باشد ، حداقل ، بهمان اندازه که به پدر مدیون است به استاد خود نیز مدیون است . اکنون آن آموزشهای خوبی که تو بمن داده‌ای کجا است ؟ نخست آنکه به من چنین تعلیم دادی که سراسر فرنگستان چیزی جز یك جزیرهٔ کوچك نیست ، و بزرگترین پادشاه پادشاه پرتقال است ، و بعد از او پادشاه هلند ، و بعد پادشاه انگلستان ، و هم چنین دربارهٔ سایرپادشاهان ازجمله پادشاه فرانسه واندلس که گفتی آنها هم چون راجه‌های کوچك ما هستند ، وپادشاهان هند همه برآنها برتری دارند ، و گفتی که پادشاهان هندوستان پادشاهان بزرگی بوده‌اند - و پادشاه و فاتح جهان بوده‌اند ؛ و پادشاهان پارس و ازبك و کاشغر و تاتار و ختا و پگو و

چین و ماچین بشنیدن نام پادشاهان هندوستان می‌لرزیدند. راستی چه جغرافی قابل تحسینی تعلیم دادی! بهتر بود به من درست تعلیم می‌دادی تا بتوانم این کشورهای جهان را از هم تمیز بدهیم و قدرت و روشهای جنگی و آداب و رسوم و مذاهب وحکومات و علائق آنها را بشناسم؛ و با جستجوی تاریخ موثق، ظهور وپیشرفت و انحطاط آنهارا مورد توجه قرار دهم؛ وبعد بدانم تقلبات وانقلابات عظیم این‌امپراطوری‌ها وپادشاهی‌ها چگونه و ازرهگذر چه خطاها پدیدآمده است. من دربارهٔ نام نیاگان خود وبنیادگزاران نامدار این‌امپراطوری دانش اندکی از تو بدست آوردم؛ تو از تعلیم تاریخ زندگی آنان به من و بیان راهی که در تدارك این کشورگشایی عظیم پیموده‌اند پاك غافل بوده‌ای. همه در این فکر بودی که خواندن‌ونوشتن‌زبان‌عربی به‌من بیاموزی. راستی که سخت‌مدیون‌توام، زیرامرا وادار کردی تا برای‌آموختن زبانی که تسلط بر آن ده تا دوازده‌سال وقت‌لازم است، اینهمه وقت خودرا به‌هدر دهم؛ تو گویی که فرزند پادشاه باید این را افتخار خود بداند که عالم نحوی یااستاد حقوق‌است، وزبانهایی غیراززبان همسایگان خود فرا گیرد، درحالی که می‌تواند بی‌دانستن آنها خوب کشورداری کند؛ وقت او در قبال مهمات امور بسیار گرانبها است و مجبور است این‌مسائل مهم را به موقع خود فرا گیرد. آیا کسی هست که با اکراه، وحتی با یك نوع زبونی به تمرین خشك و طولانی و خستگی‌آور تعلم الفاظ تن نداده باشد[18].

برنیه Bernier معاصر اورنگ‌زیب می‌گوید: «اورنگ زیب به این ترتیب نسبت بـه آموزشهای فضل فروشانهٔ معلمان خود بیزاری می‌نماید، و درباریان او تأیید می‌کنند که این سرزنش را هم به نامه خود افزوده است»*؛

مگر نمی‌دانی کـه دوران کودکی حالتی است معمولا همراه خاطره های خوش و اگر خوب از آن نگـهداری شود مستعد دریـافت هزاران اندیشه و آموزش خوب، و این اندیشه ها چون نقش برسنگ برلوح زندگی اثر می گذارد وروح آدمی را همواره آمادهٔ کارهای بزرگ نگاه می‌دارد؟ آیا فقه وعبادات وعلوم‌را در زبان مادری نمی‌توان آنطور که ازطریق زبان عربی میسر است فرا گرفت؟ تو به پدر من‌شاه جهان گفتی که به‌من‌فلسفه یاد خواهـی داد. درست است، خوب به یاد دارم کـه سالیان دراز مرا به مسائلی مشغول داشتی که بهیچ وجه مـایهٔ رضای روح آدمی نیست، ودر جامعهٔ انسانی هیچ مورد استعمال ندارد، تصورات پوچ وخیالات صرف کـه فقط همین فایدت را دارند کـه مشکل می توان فهمید وآسان می توان فراموش کرد...... هنوز به خاطر دارم که پس از سر گرم کردن من (نمی‌دانم چند سال) به فلسفهٔ عالی خود، آنچه از اینهمه کسب کردم مشتی الفاظ مبهم و

---

* ما نمی‌دانیم از مطالب این قسمت (و شاید قسمت منقول پیش) تا چه حد گفته هـای خود برنیه است و تا چه اندازه از آن اورنگ زیب؛ همین قدر می‌دانیم که اینها تجدید چاپ شده‌است.

ناهنجار بود که فقط به‌کار گیج کردن ومشوش ساختن و فرسودن مردم هوشمند می‌خورد، واختراع آن الفاظ صرفاً برای این است که برتهی مغزی وجهل امثال تو پرده کشیده شود وما را معتقد کند که امثال تو همه چیز می‌دانند، ودرپس الفاظ مبهم و تاریك اسرار عظیمی نهفته که فقط تو وامثال توقادر به درك آن هستید. اگر تو مرا باآن فلسفه آشنامی کردی که ذهن را با استدلال منطقی همساز می کند وبطور نامحسوسی آنرا چنان عادت می دهد که به هیچ چیز جز دلائل عقلی استوار دل ندهد، اگر توبه‌من آن اندیشه‌ها وعقایدارجمند را می دادی که روح را برتر از تقلبات روزگار قرار می‌دهد، و موجبات استواری روح را فراهم می آورد وهمیشه آنرا دریك حال نگاه می‌دارد، و از تعالی وتدنی آن بهنگام عزت وخواری جلو می گیرد؛ اگر تو برآن بودی که بمن معرفت خویشتن شناسی و درك اصول نخستین اشیاء را دهی، و اگر یاری می‌دادی که در باب عظمت جهان و انتظام قابل تحسین و حرکت اجزاء عالم اندیشه‌یی در ذهن تدارك کنم؛ اگر بذر چنین فلسفه‌یی در نهاد من می کاشتی، من اکنون خود را بیشتر از آن چه اسکندر مدیون ارسطو بود، مدیون تو می‌دانستم، و وظیفهٔ خود می‌شمردم که بهتر از اسکندر حق استاد را ادا کنم. بهتر نبود که، به جای این چاپلوسی، چیزی از آن نکته به من می آموختی که برای پادشاه اینهمه اهمیت دارد، و آن نکته تکالیف پادشاه نسبت به‌رعایا و تکالیف رعایا نسبت به‌پادشاه است؛ مگر تو نمی‌بایستی به این مهم توجه می کردی که من ناچارم روزگاری با شمشیر حیات و تاج و تخت خود را از چنگ برادرانم نجات دهم؟ .... هیچ به صرافت این بودی که باید چگونگی شهربندی یابسیج لشکری را به من بیاموزی؟ من ازاین‌رهگذر مدیون دیگرانم و به هیچ وجه دین ترا بگردن ندارم. برو، وبه‌همان روستایی‌برگرد که آمده‌یی، ومگذار کسی بداند تو چگونه آدمی هستی و چه برسرت آمده‌است[19].

۳. حماسه ها

«مهابهاراتا» ـ داستان آن ـ شکل آن «بهاگاواد ـ گیتا» ـ
امور مابعدالطبیعهٔ جنگ ـ بهای آزادی «رامایانا» ـ
ربودن سیتا ـ حماسه‌های هندو ویونانی

مدرسه‌ها ودانشگاهها تنها بخشی از دستگاه آموزش وپرورش هند بود. از آنجا که در تمدن هند، نسبت به تمدنات دیگر به کتابت کمتر ارزش می نهادند، وآموزش‌شفاهی وسیلهٔ حفظواشاعهٔ تاریخ وشعر ملت بود، رسم‌عمومی ازبرخواندن ارجمندترین بخش میراث فرهنگی را میان مردم‌گسترش داد. همچنان که داستان سرایان بی‌نام ونشان یونان **ایلیاد** و **اودیسه** را نقل می کردند و توسعه می دادند، نقالان وگویندگان هندنیزحماسه‌های روزافزون را که برهمنان، فرهنگ‌افسانه‌یی

خودرا با آن درهم آمیختند، نسل به نسل واز دربار ها به دست مردم کوچه و بازار منتقل می ساختند.

یك دانشمند هندو مهابهاراتا را «عظیم‌ترین اثر تخیل که درقارهٔ آسیاپدید آمده» می داند؛ [۲۰] و سرچارلز الیوت آنرا «شعری بزرگ تر از ایلیاد[۲۱]» می شمارد. به یك معنی درقضاوت اخیر هیچ شکی نمی‌توان راه داد. مهابهاراتا در آغاز (حدود ۵۰۰ ق. م) شعر مختصری بود به صورت روایت و با تفصیل معقول، وسپس با گذشت هر قرن داستانهای فرعی وموعظات دیگری درآن جمع آمد، و Bhagavad - Gita وبخشهایی از داستان راما در آن جذب گردید، تا سر انجام به ۱۰۷۰۰۰ دوبیتی هشت وتدی رسید، واین مقدار هفت برابر تمام ایلیاد و اودیسه برروبهم است. سرایندگان آن گروه بسیاراند؛ Vyasa که بنا برروایت این حماسه‌را به‌وی منسوب می دانند، معنی «ناظم» می‌دهد. [۲۲] یك‌صد شاعر آن‌را سرودند، و یك هزار خواننده آنرا سرشتند، و در پایان کار، بدوران شاهان گوپتا (حدود ۴۰۰ ب. م) برهمن‌ها اندیشه‌های مذهبی واخلاقی خودرا در قالب این اشعار، که اصلاً جنبهٔ کشاتریایی داشت، ریختندوآن حماسه‌را به صورت عظیم امروزین آن درآوردند.

موضوع اصلی این حماسه‌برای ارشاد مذهبی، بمعنی دقیق کلمه، تدارك نشد، زیرا درآن سخن ازعنف وقمار وجنگ می‌رود. در **دفتر اول** Shakuntala ی زیبا (که بعدها قهرمان نامدارترین درام‌های هندشد)وپسر نیرومند این‌زن بنام Bharata معرفی می شود؛ ازصلب این پسر قبایل «بهاراتای بزرگ» (Maha - Bharata) و Kurus و Pandavas پدید آمدند، که جنگهای خونین آنان بارها رشتهٔ داستان را می گسلد. Yudhishthira، پادشاه پانداواس‌ها، ثروت وارتش، و پادشاهی، و برادران، وسرانجام زن خود Draupadi را درقمار به باد می دهد، و در این بازی دشمن **کورویی** او بامهره‌های تقلبی نرد می‌بازد. بنابر توافقی که می کنند، پانداواس‌ها باید پس‌از دوازده سال تبعید از زاد وبوم خود دوباره پادشاهی بدست آورند. دوازده سال می گذرد؛ پانداواس ها از **کورویی‌ها** ملك خویش را باز

می‌خواهند؛ اما جوابی نمی آید، وجنگ اعلام می شود. مردم بسیار بدو لشکر متخاصم می پیوندند و سرانجام تمام مردم شمال هند سرگرم جنگ می شوند.* پیکار هجده روز بطول می‌انجامد، و پنج دفتر از حماسه را می گیرد؛ کوروییها همه قتل‌عام‌می‌شوند وبرپانداواس‌ها نیزتقریباً همین‌ماجرامی‌رود؛ Bhishma قهرمان، تنها ۱۰۰،۰۰۰ تن را درده روز می کشد؛ وآمارگر شاعر می‌نویسد بر رویهم چند صد هزار میلیون پیکارجو برخاك می‌افتند. ۲۳ در هنگامهٔ این جنگ خونین، Gandhari، ملکه وسوگلی Dhrita - rashtra پادشاه نابینای کورو، چون پرواز لاشخوران‌حریص راگرد نعش پسر خود شاهزاده Duryodhan می‌بیند از سرهراس ووحشت ناله سر می دهد.

گاندهاری، آن ملکه وبانوی پاکدامن وهمواره درستکار ونیکوسیرت،
بااندوهی عظیم بردل، شاهانه وشکوهمند در نبردگاه ایستاد.
نبردگاه شنگرفی آگنده ازسرهاوطره‌های‌خونین، وتیره وتار از جویبارخون،
وپوشیده از دست وپای پیکارگران بی‌شمار...
زوزهٔ دراز شغالان برمیدان کشتار طنین می‌اندازد،
ولاشخوران و کلاغان بالهای سیاه ونفرت‌زای خودرا بهم می‌زنند.
Pishacha های پلید دربزم خون جنگجویان، فضا را آگنده‌اند،
وهزاران هزار Raksha ی گرسنه، بندازبند اجساد جدا می کنند.
ازمیان این صحنهٔ مرگ و کشتار، شاه کهن را آوردند،
بانوان کورویی باگامهای لرزان میان کشتگان بی‌شمار قدم نهادند،
وشیونی جگرسوز بردشت توفنده طنین افکند،
وآن‌هنگامی بود که پسران، پدران، برادران، شوهران،را در کشتارگاه‌دیدند،
ودیدند که گرگان جنگل برخوان شکار مقدر خود نشسته‌اند.
آوارگان تیرهٔ نیم‌شب درروشنایی پرسه می‌زنند.

---

* از پاره‌یی اشارات که در وداها به مهابهارا تاشده چنین برمی‌آید که داستان آن جنگهای‌عظیم قبیله‌یی درهزارهٔ دوم قبل‌از میلاد اساس تاریخی دارد.

زاری دردوشیون اندوه بر آن نبردگاه هولناك پیچید ،
گامهای ناتوان آنان می‌لرزد و برزمین می‌افتند .
وچون دردواندوه‌بر همگان‌چیره شد، هوش‌وحیات ازتن‌سوگواران‌رخت‌بربست،
این ضعف مرگ مانند که ازپس اندوه می‌آید دمی بدانها آرامی می‌بخشد .

آنگاه ازسینهٔ گاندهاری ناله‌یی عظیم برخاست ،
وخیره بردختران دردمند خود به Krishna چنین گفت :
بنگر براین دختران بی‌آرام ، ملکه‌های بیوهٔ ملك کورو ،
که برعزیزان رفته ، همچون همای برجفت خود ، شیون می کنند ؛
بنگر چگونه هرپیکرسرد وپژمرده عشق زن‌را دردرون‌خود بیدارمی‌کند ،
چگونه هنوز ازمیان جنگاوران بی‌جان ، بی‌آرام آواره می گردند ؛
چگونه مادران کودکان کشتهٔ خودرا که همه درخواب فرو رفته‌اند ، بآغوش
می کشند ،
وبیوه‌زنان برنعش‌شوهران‌خم می‌شوند، ودرغمی‌پایان ناپذیرزاری‌می‌کنند ...

بدین‌سان ملکهٔ گاندهاری می کوشید تـا اندیشه‌های حزن آلود خویش به
کریشنا باز گوید ،
اما ، افسوس ، که نگاه سرگردان وی برپسرش دوریودهان افتاد .
غمی ناگهان بردلش طپید ، گفتی هوش وحواس گم کرد ؛
همچون درختی در رهگذر طوفان ، بی‌هوش برزمین نقش بست .
بار دیگر بادلی آگنده ازدرد بیدار شد ، وباردیگر دیده بدانجا افگند ،
که پسر ، ارغوانی به‌خون خویش ، بزیر آسمان بازخفته بود .
ناگهان بر دوریودهان عزیز چنگ زد ، وبرسینه فشرد ،
وهمچنان که جسدبی‌جان را برسینه می‌فشرد ، دلش ازفشار گریه می‌طپید ،
واشکش چون باران تابستانی فرو می‌ریخت وسر بزرگوار پسررا می‌شست ،
سری که به تاج گل‌های تازه ، وبا Nishka ی روشن وقرمز آراسته بود .
دوریودهان عزیزم ، هنگامی که به جنگ می‌رفت گفت « مادر .

چون بر گردونهٔ جنگ سوار می‌شوم خوشی وپیروزی مرا آرزو کن »
من گفتم « فرزندم ، خدای ازتو بخت بدبگرداند ،
Yato dharma stato jayah – پیروزی در گرو فضیلت است . »
اما اودل بجنگ نهاد ، وباارجمندی خود گناهان خویش بشست ؛
اکنون‌درسراپرده‌های آسمانی، که پیکارگران‌مؤمن‌را نصیب‌است، جای‌دارد .
ومن بر درویودهان نمی‌گریم ،که چون شاهزاده‌یی پیکار کرد وبرخاك‌افتاد ،
اما شوهر غم زده‌ام ، شوربختی اورا چه کس شرح توان داد ؟ . . .

گوش فرا دهید به فریاد نفرت‌زای شغالان ، گرگان را بنگرید چگونه‌شب
زنده‌داری می کنند ـ
دوشیزگان خوش آواز وزیبا پیش ازاین خوابیدن او را مواظبت می‌کردند
بنگریداین‌لاشخوران پلید ومنقارخونین‌را که‌بر پیکر بی‌جان اوبال‌می‌زنند ـ
دوشیزگان ، Pankha های پردار خود را پیرمون خوابگاه شاهانهٔ او تکان
می دادند . . .
بیوهٔشریف درویودهان‌را بنگر ، مادری که‌از شجاعت لاکشمن سرفرازاست،
هنوزحشمت جوانی‌وزیبایی‌دارد، وهمچون‌محرابی‌ازطلای درخشان‌است،که
از آغوش شیرین شوهر ، و دستان آغوش گیر فرزند جدا می‌شود ،
محکوم است که درجوانی وزیبائی عمری به غم واندوه سرآورد .
دل سنگین وسخت مرا که زیربار این درد بیداد گرانه خرد شده ، بدرید ،
آیا گاندهاری بایدزنده بماند وبر کشته شدن‌فرزند وفرزندزاده نظاره کند ؟

باز این بیوهٔ دوریودهان را بنگرید ، چگونه سرخونین او بدامان می گیرد .
چگونه با دستان نرم پیکر او را آرام بربستر می‌نهد ؛
چگونه از شوهر عزیز و رفتهٔ خود روی به عزیزترین فرزند می‌آورد ،
و قطرهای اشك مادر ، زاری تلخ را گلوگیرمی کند ؛
پیکر او همچون برگ نیلوفرآبی نرم و طلائی است .
اوه ، ای نیلوفر من ، دخترم ، ای افتخار بهاراتا و مایهٔ سرفرازی کورو !

اگر وداها را حقیقتی است ، دوریودهان دلیر را جای در آسمانها است ؛
پس چرا دل براین اندوه گذاریم که از عشق جان پرور او بریده‌ایم ؟
اگر درشاسترا حقیقتی نهفته ، فرزند قهرمان من در آسمان جای دارد ؛
پس چرا تن به این غم سپاریم که وظیفهٔ خاکی او پایان یافته است ؟ ۲۳A

دراین زمینه که سراسرازعشق ونبرد گفتگومی‌رود، تاروپود هزاران داستان الحاقی دویده است . کریشنا ، کشتار را باندازهٔ یك بند شعر متوقف می کند تا در شرافت‌جنگ و کریشنا سخن گوید ؛ Bhimsha ی محتضر، مرگ‌خودرا عقب‌می‌اندازد تا شرح قوانین فرقه ، ارث ، ازدواج ، هدایا و رسوم تدفین دهد ، و فلسفهٔ سانکهیا و اوپانیشاد ها باز گوید ، وکلی افسانه ، روایت و اساطیر گوید ، و تکالیف پادشاهی رابه‌تفصیل بریودیشتیرا تقریر کند ؛ براین پهن دشت ، وادی‌های خشك علم‌الانساب وجغرافی، الهیات ومابعدالطبیعه ، واحات درام وعمل‌راازیکدیگربس دور می کند ؛ حکایت وداستان های پریان ، سرگذشت های عشقی وزندگی پاکان به مهابا را تایك نوع بی‌شکلی داده که ناهنجارترازشکل ایلیاد یااودیسه‌است ، امامجموعهٔ اندیشه‌های آن غنی‌تر از این هر دو است . در این حماسه آنچه ظاهراً سریر جنبش وقهرمانی وجنگ بود ، به دست برهمنان ، تبدیل می‌شود به منبری برای وعظ قوانین مانو، اصول یوگا ، ملکات اخلاقی ، و زیبائی نیروانا به مردم . **قانون زرین** به‌صورت‌های گونه‌گون بیان می‌شود ؛* کلمات‌قصاردرباب زیبایی‌وحکمت‌فراوان‌گفته می آید ؛** داستانهای دل انگیزی از وفای زن (نالا ، دامایانتی ، ساویتری) می آید تا به زنان ارمان برهمن را درباب زن وفادار و شکیبا تلقین کند .

عالی‌ترین شعرفلسفی‌جهان ، یعنی Bhagavad-Gita ، یا **سرود خداوند** ، در ضمن روایت این نبرد عظیم آمده است . این شعربمنزلهٔ **عهد جدید** هند است وپس

---

* نمونهٔ آن : « به دیگران آن مکن که چون درحق تو کنند موجب رنج تو شود» .۲٤ «حتی اگر دشمن در طلب یاری باشد ، مرد نیکوسیرت آمادهٔ یاری دادن خواهد بود . »۲۵ « با حلم برخشم پیروز شو ، وبا شفقت برشر ، بادهش برتنگ‌چشمان ، با حقیقت بردروغ . »۲٦

** نمونهٔ آن : « همچنان که براقیانوسی عظیم تکه‌چوبی به‌تکه چوب دیگری می‌رسد واز آن دور می‌شود ، مخلوقات نیزچنین بهم می‌رسند . »۲۷

ازوداها بیش از هرچیز بدان حرمت می گزارند ؛ ومانند قرآن وانجیل برای ادای سوگند درداد گاهها از آن‌استفاده می کنند.[۲۸] ویلهم فن همبولدت می گوید : «این زیباترین ، وشاید تنها سرود حقیقی وفلسفی‌است که درزبانهای شناختهٔ جهان دیده می‌شود ؛ . . . . . شاید عمیق ترین و عالی ترین اثری است که جهان می‌تواند نشان دهد[۲۹].» **گیتا** نیز ازبی‌نام‌ونشانی وبی‌اعتنائی‌فردی‌وخصوصی‌هند به‌همهٔ‌آفریده‌های خود ، سهمی دارد ، وبی‌آنکه نام گوینده وتاریخ آن معلوم باشد به دست ما رسیده است . شاید تاریخ آن ۴۰۰ ق . م ،[۳۰] یا ۲۰۰ ب . م باشد .[۳۱]

صحنهٔ شعرنبردی‌است بین قبیلهٔ کورو وپانداواس ؛ مورد بحث اکراه پهلوان ارجونا Arjuna است از حمله برخویشان نزدیك خود درقشون خصم آنهم در جنگی مهلك . آرجونا ، با خداوند خود کریشنا ، که همچون خدای هومری همدوش او می‌جنگد ، از فلسفهٔ گاندی و مسیح سخن می گوید :

بچشم خویش می‌بینم
که یاران من ازآنسو بدین‌سو روی می‌آرند ، تاخون هم‌آوردان فرو ریزند
ازین نامردمی میلرزدَم اندام
زبان میخشکدم در کام
کشاوا ! این زنیکوئی بسی دوراست
مپنداری که سودی درچنین کشتار ، مقدور است
من‌ازآن دولت وآسایش ونیرو
- که بااین رنج بی‌پایان بدست آید
زجان بیزارم وبیزار
دریغا ! پس کدامین فتح را شادی است آبشخوار ؟
گاویندا !
غنیمت کی تواند داشت سودی آن‌چنان سرشار ،
حکومت کی تواند داشتن آن مایه ومقدار ،
حیات آدمی کی می‌تواند بود شکربار ،
اگر اینها همه باخون بدست آید ؟
اهوواتا !
تو می‌دانی که گرما دستهارا این چنین باخون نزدیکان بیالائیم
ویا قدرت پرستی رهنمون‌کار ما باشد ،
گنهکاران نابخشودنی مائیم ؟
بنزد من نکوتر آید این معنی

که گر یاران من در کشتن من ، بی امان کوشند ،
سلاح ازدست بگذارم
زره ازتن برون آرم
سپس درپیش تیر وتیغ ایشان ، سینهٔ خودرا سپر سازم
ولی هرگز بضربتها شکستی درصف ایشان نیندازم۳۲* !

آنگاه کریشنا ، که الوهیت اوهیچ از سرور وشادی وی درجنگ نمی کاهد ، با همهٔ اقتداری که برازندهٔ فرزند ویشنو است ، چنین می گوید که بنا به نوشته های مقدس ، و درست ترین معتقد ، کشتن خویشان در جنگ شایسته و عادلانه است ؛ تکلیف آرجونا اطاعت ازقوانین فرقهٔ خود کشاتریاااست ، وباید باهوشیاری وحسن نیت بکشد ؛ و بعد از همه آنکه تنها جسم قربان می‌شود ، و روح زنده می‌ماند . وسپس پروشای جاودانی سانکهیا ، و اتمن فناناپذیر اوپانیشادها را شرح می‌دهد :

بدان که حیات فنا ناپذیر است ، وبرهمه چیز جان می‌دمد ؛
هیچ‌جا ، باهیچ وسیله ، وهیچ خردمندی
نتواند آنرا کاهش دهد ، منحرف سازد ، دگرگون کند .
واما این قالب‌های زود گذر که آن حیات
روحی مرگ ناپذیر ، بی‌پایان بی‌حد ومرز درآن‌ها می‌دمد ـ
اینها همه فانی است . بگذار ، ای شاهزاده ، اینها بمیرند ، وبجنگ !
آن که گوید : « هان ، من مردی‌را کشتم ! »
آن که گوید « هان ، من کشته شدم ! » هردو
هیچ نمی‌دانند . حیات را نتوان کشت ! حیات کشته نیست !
روح هرگز نزاده ؛ روح هرگز ازجهان رخت بر نمی‌بندد ؛
هرگز زمانی نبوده که روح هستی نداشته ؛ ازل وابد رؤیا است !
روح همواره بی‌زادن ، بی‌مرگ وبی تغیر خواهد ماند ؛
دست مرگ هرگز برآن نرسد ؛ گرچه منزلگاه آن ویران نماید .۳۳

کریشنا همچنان ادامه می‌دهدوبه آرجونا مابعدالطبیعه می آموزد ، وفلسفهٔ

---

* چون این قطعه درخورد ترجمهٔ دقیق به شعرفارسی بود شاعر گرانمایه آقای نادر نادر پور زحمت ترجمهٔ آنرا به عهده گرفتند . م

سانکهیا و ودانتا را باترکیب خاص ومورد قبول‌فرقهٔ Vaishnavite بهم می‌آمیزد .
می گوید هر چیز خودرا با **وجود** اعلی یکی می کند ،

به من بیاویز
چونان که مرواریدها به رشتهٔ خود می‌آویزند .
من طعم گوارای آبم ؛ من
نقرهٔ مهتاب ، وطلای آفتابم ،
من لفظ پرستشم درودها ، آن اهتزار خفی
هستم که براثیر می گذرد ، نیروی
تخمهٔ آدمی‌ام . من بوی خوش
زمین مرطوبم ، من درخش سرخ فام‌آتشم ،
هوای زندگی بخشم که درهرجنبده می‌جنبد ،
تقدس ارواح مقدسم ، آن ریشهٔ
جاودانی‌ام که هرچه هست ازآن پدید آمده ؛
حکمت حکیم ، هوشیاری
دانا ، عظمت بزرگان ،
شکوه شکوهمندانم
به دیدهٔ آنکس که حکیمانه نظر می کند
برهمن باطومارها وتقدس خود ،
گاو وفیل وسگ ناپاک ،
وآن نجس که آزمندانه گوشت سگ می‌خورد ، همه **یکی** هستند . ۳٤

شعری است که رنگهای متمم‌آن گونه‌گون است ، ودرشرح تناقضات ما بعد الطبیعی واخلاقی ، که خود ترجمان تغایر وپیچیدگی حیات است بیانی غنی دارد . اندکی شگفتی به‌ما دست می‌دهد وقتی می‌بینیم دراین صحنه آدمی پایگاه اخلاقی را انتخاب می کند ، وخداوند به این دستاویز لرزان که حیات را نتوان‌کشت وتفرد امری است غیرواقعی ، جانب جنگ وکشتار را می‌گیرد . ظاهراً گوینده برآن‌است تاروح هندو را ازقید وبند آرامش طلبی رخوت‌آور مذهب بودا رها کند و در آن

جوشش جنگیدن در راه هند برانگیزد ؛ این عصیان کشاتریا است که می‌بیند مذهب، بنیاد مُلك را سست کرده ولذا با سرفرازی تمام بسیار چیزهارا ارجمندتر از صلح و آرامش بشمار می‌آورد . بررویهم درسی بود نیکو ، که اگر هند به آن دل می داد ، می‌توانست آزادی خودرا نگاه دارد .

دومین حماسهٔ هند نامدارترین ومحبوب‌ترین کتابهای هندو است ، [۳۵] وخیلی بیش‌از مهابهارا تا بذوق ودرك غربیان نزدیك است . **راما یانا Ramayana** کوتاهتر است ، وبررویهم هزار صفحه وهرصفحه چهل وهشت بیت‌دارد ؛ وبا اینکه حجم این حماسه‌هم مانند مهابهاراتا ، ازقرن‌سوم ق . م تا قرن دوم ب . م براثر الحاقات‌بزرگ شد ، داستانهای فرعی آن کمتر است ، وچندان مخل موضوع اصلی نیست . بنا بر روایات، گویندهٔ این حماسه شخصی‌است بنام والمیکی Valmiki ، که مانند گویندهٔ فرضی مهابهاراتا ، خوداو هم یکی‌از اشخاص داستان است ؛ اما به‌اغلب احتمال این حماسه نتاج کارخنیاگران دوره‌گرد بسیاراست ، مانند نقالانی که‌هم‌اینك آن‌حماسه‌هارا نقل می کنند وگاه برای شنوندگان مسحور نود شب متوالی آن را کش می‌دهند . [۳۶]

چنان که دیدیم ، مهابهاراتا جنگ‌بزرگی‌است به مباشرت خدایان وآدمیان، ویکی ازعلل این جنگ هم گم شدن زن زیبایی است ازمیان یك ملت وافتادن او بدست‌ملت دیگر ، ولذا مهابهاراتا ازاین‌حیث به‌ایلیاد شباهت دارد ؛ حماسهٔ رامایانا نیز به اودیسه مانندگی دارد ، واز سختی ها وسرگردانیهای قهرمان ، و انتظار زن شکیبای او برای بازپیوستن بـه وی داستان می گوید . [۳۷] در آغاز حماسه تصویر **دورهٔ طلائی** بچشم می خورد ، یعنی هنگامی‌است کـه Dasa - ratha ، از پایتخت خود Ayodhya بر Kosalas (اوده کنونی) قلمرو پادشاهی حکومت می کند .

داسا ـ راثا ، باداشتن شایستگی شاهی ، وفرهنگ غنی ودایی
در روزگار سعادت بخش پیشین برامپراطوری خود فرمان می‌راند . . .
مردم درستکار در آرامش به‌سر می بردند ، ثروتی فراوان ، و رتبتی بلند می داشتند ؛
حسد در دلهای آنان لانه نمی کرد ، ودر گفتارشان دروغ راه نمی‌یافت .

پدران باخانواده‌های خوشبخت خود، رمه، غله، وطلا داشتند؛
تنگدستی وقحطی آسیب رسان در Ayodhya راه نداشت. ۳۸

نزدیك این کشور، پادشاهی سعادتمند دیگری بود به نام Videha، که پادشاهی به نام Janak بر آن فرمان می‌راند. این پادشاه، مانند «سین سیناتوس*» دلیر «خود خیش بدست می گرفت و زمین را شخم می‌زد»؛ یك روز، وقتی دست به خیش برد، ناگهان دختری‌خوشگل، به نام Sita از شیارزمین بیرون پرید. دختر به سنی رسید که بایدبزودی ازدواج می‌کرد، وجاناك برای خواستگاران مسابقه‌یی ترتیب داد ازاین قرار: هرکس که کمان جنگی‌جاناك را خم می کرد عروس ازآن اومی‌شد. ارشد پسران‌داسا - راثا، به‌نام راما «شیردل، آهنین پنجه، وچشم‌نیلوفری باهیمنهٔ‌یی‌چون‌فیل جنگلی، وباتاج‌طره‌های بسته[۳۹]» به این مسابقه‌آمد. تنها راما کمان را خم کرد؛ وجاناك هم دختر را با همان رسم خاص ازدواج هندو به راما پیشکش کرد:

این سیتااست، دختر جاناك، که شیرین‌تر ازجان اواست؛
ازاین‌پس، ای شاهزاده، اودرفضیلت توشریك، وهمسر وفادارتوخواهد بود؛
همه‌جا او شریك شادی وغم توخواهد بود؛
درشادی وغم گرامی بدارش، دست اورا دردست خود بگذار؛
هم‌چنان که سایه بدنبال جسم است، همسر وفادارنیز بدنبال شوهر است،
وسیتای من، که بهترین زنان است، درمرگ وزندگی به‌دنبال توواست. ۴۰

بدینسان راما باعروس خود - که «پیشانی همچو عاج، ولبانی چون مرجان ودندانهایی بدرخشندگی مروارید داشت» - به ایودهیا بازگشت، وبزودی ازرهگذر تقوی، وبزرگواری و سخاوت خود محبوب مردم کوسالاس شد. اما ناگهان ابلیس درلباس Kaikeyi، زن دوم داسا - راثا باین بهشت آمد. داسا - راثا به زن دوم خود

* Cincinnatus کنسول قهرمان و نیمه افسانه‌یی روم بسال ۴۶۰ ق.م. بسال ۴۵۸ ق.م کشتزاررا بترك گفت تادیکتاتورشود وچون‌دشمنان را شکست دادبلافاصله‌بکشتزارخود بازگشت. ازفرهنگ کلمبیا. م

قول داده بود هرچه بخواهد به او بدهد؛ واینك، از رهگذر حسادتی که به همسر اول پادشاه دارد وپسراو **راما** نیز وارث تاج وتخت خواهد بود، ازپادشاه می‌خواهد که راما را چهارده‌سال از کشور تبعید کند. پادشاه نیز بااحساس شرافتی، که فقط شاعر بیگانه ازسیاست، قدرت درك آن‌را دارد، برسر پیمان می‌ایستد، ودل‌شکسته، فرزند دلبند را تبعید می کند. راما از سر جوانمردی برپدر می بخشاید، و آماده می‌شود تادرجنگل به‌تنهائی سر کند؛ اما سیتا درهمراهی بااو پای فشاری می‌کند. سخن اودراین باره ازمحفوظات همهٔ عروسان هندو است:

ارابه وتوسن و کاخ زراندود، همه درزندگی زن بیهوده است؛
عزیزتر ازهمه سایه شو است برسرهمسر محبوب ودوستدار . . .
سیتای سر گردان درجنگلهاخوشبخت‌تر است تادرکاخهای پدر منزل کند،
وچون درپناه عشق شوهرجای گیرد، دراندیشهٔ کاشانه وخویش نخواهد بود..
میوه‌های وحشی که از جنگل با طراوت و عطرآگین فراهم خواهد آورد،
وخوراکی که راما آنرا چشیده است مطبوع‌ترین غذای او خواهد بود.[۴۱]

حتی لاکشمن، برادر راما، تمنای همراه رفتن دارد:

تو وسیتای بزرگوار سراسر درتاریکی راه خواهید سپرد،
بگذار که برادر وفادارت شب وروز ازاوحمایت کند؛
بگذار که لاکشمن باکمان وتیردان خود سراسر جنگل را زیر پاگذارد،
وتبرزین اوجنگل را سرنگون کند، ودستهای وی خانه برپا سازد[۴۲]

دراین‌جا حماسه بصورت چکامهٔ جنگل درمی‌آید، وبیان این سرگذشت که راما وسیتا و لاکشمن چگونه رهسپار جنگل می شوند؛ چگونه مردم آیودهیا سوکواروغمزده روز اول همراه‌آنان‌راه می‌افتند؛ وچگونه تبعیدشدگان شب‌هنگام ازهمراهان مشتاق‌خود پنهان می‌شوند، ورخت ارجمند وشاهانه را بترك می‌گویند، وازپوست درخت وعلف جامه می‌پوشند، وباشمشیر راه ازمیان جنگل بازمی‌کنند، ومیوه وجوز درختان می‌خورند.

همسرش، دلشاد و کنجکاوتر از پیش، همواره روی به رامامی کرد،

و نام درخت یا پیچك ، میوه یا گلی را که پیشتر ندیده بود ، میپرسید . . . .
طاووسان پیرامون آنان، بهشادمانی بال میزدند، ومیمونها بر شاخههامی جهیدند ....
راما در پرتو شعاع زرین بامدادی درآب رودخانه غوطه میزد ،
وسیتا ، همچون نیلوفری در جستجوی جویبار ، درطلب آن میرفت.[۴۳]

کلبهیی کنار رودخانه میسازند ، و به زندگانی در جنگل دل مینهند . و اما شاهزاده خانمی ازملك جنوب ، به نام Surpa-nakha که آوارهٔ جنگل است ، راما را میبیند ، و گرفتارعشق اومیشود ، وچون ازپاکدامنی وی به تنگ میآید ، برادر خون Ravan را بر میانگیزد تاسیتا را برباید . برادر در این کار موفق می گردد ، وسیتارا میرباید و به قلعهٔ دور دست خود میبرد ، وبیهوده می کوشد تا وی را اغوا کند . چون در دستگاه خدایان و سرایندگان هیچچیز ناشدنی نیست ، راما سپاهی عظیم بسیج می کند ، وبرسرزمین راوان حمله میبرد واورا شکست میدهد ، وسیتارا رها میسازد وچون سالیان تبعید به پایان رسیده ، همراه وی با هواپیما بهآیودها باز می گردد ، ودرآن ملك برادروفاداردیگرش تاج وتحت کوسالارا بهوی تقدیم می کند.

در دفتری که باحتمال بعد ها براین حماسه افزودهاند ، راما سخن شکاکان را میپذیرد و می گوید بـاور کردنی نیست که سیتا این مدّت دراز را در کاخ راوان سرآوردهباشد بیآنکه گهگاه درآغوش اوخفته باشد . باآنکه سیتا از بوتهٔ **آزمایش آتش** صافی بیرون میآید ، راما اورا روانهٔ صومعهیی درجنگل می کند ، واین همان شیوهٔ ناهنجار موروثی است که هرنسل همان گناهان و خطاها را کـه بدوران جوانی از نسل پیشین دیده است ، نسبت به نسل پسین تکرار می کند . سیتا در جنگـل به والمیکی (سرایندهٔ حماسه) برمیخورد ، ودو پسر نیز برای راما میزاید . سالها بعد این دو پسر ، کـه خنیا گر دوره گرد شدهاند ، حماسهیی را کـه والمیکی از روی خاطرههای سیتا ساخته درمحضر رامای تیرهبخت میخوانند . راما میفهمد که آن دو پسر فرزند اویند ، و پیغامی میفرستد و از سیتا تمنای باز گشت می کند . اما سیتا ، که از بدگمانی شوهر دلشکسته شده بود ، در نهانگاه زمین ، که روز گاری مادر او بود ، ناپدید میشود . راما به تنهایی و با غم و اندوه سالیان دراز فرمان میراند ،

ومردم آیودهیا بافرمانروایی مهرآمیز او روزگار خوش وسعادت بخش داسا ـ راثا را باز می‌شناسند :

چنین گفته‌اند فرزانگان باستان ، که به دوران پادشاهی "سعادت‌بخش راما
مرگ نابهنگام ، بیماریهای خطرخیز ، هرگز به کاشانهٔ رعایا نمی‌آمد ؛
بیوه‌زنان در اندوه مرگ نابهنگام شوهران نمی گریستند ،
و مادران در عزای کودکانی که یاما می‌رباید نمی‌نشینند ؛
راهزنان ، و دغل کاران و عیاران با دروغ‌پردازی اغوا نمی کردند ،
همسایه به همسایهٔ درستکارخود عشق می‌ورزید ، و مردم سرور
خودرا دوست می‌داشتند .
چون فصل ها پی درپی می آمدند ، درختان پربار میوه می‌دادند ،
و زمین به شادمانی و حق گزاری هرگز از بارآوری باز نمی‌ایستاد ،
باران درفصل خود می‌بارید ، و هیچ گاه توفان تباهی‌آور فرا نمی‌رسید ،
دره های خرّم و لطیف همه پرحاصل و پرچمن بودند .
کارگاه بافندگی وسندان ، وزمین خیش خورده وبارورهمه محصول می‌دادند ،
و ملت بشادمانی از دسترنج گذشتگان زندگی می کرد .[٤٤]

داستانی‌است دلپذیر، که‌حتی بدبینان عصرحاضرهم اگرعاقل‌باشند و گاهگاه دل به داستان ونغمهٔ شعرنهند از آن لذت می‌برند . این اشعار، گرچه به لحاظ کیفیت ادبی ، یعنی ترکیب منطقی ، وفخامت زبان ، و عمق صورتگری ، و حفظ امانت در توصیف‌اشیاءِ ، پائین‌تر ازحماسه‌های همرقراردارد، اما ازحیث بیان احساسات رقیق، وتعالی شأن زن و مرد تا حد ایده‌آل ، و تجسم زنده و گاه واقعی حیات، ممتازاست . راما وسیتا چندان نیکوسیرت‌اند که مشکل بتوان آنان را انسان واقعی دانست ، اما Draupadi و Yudhishthira ، Dhrita-rashtra و گاندهاری ، همه مانند آشیل وهلن واولیسس و پنه‌لوپ مردمان عادی‌اند . هندو حق دارد اگربرسبیل اعتراض بگوید هیچ بیگانه قادر به داوری این حماسه ها نیست و حتی درك آنها برای او دست نمی‌دهد . در نظرهندو این حماسه ها صرف حکایت نیست ، بلکه نگارخانه‌یی است

ازتصویرشخصیت‌های ارمانی وهرهندو می‌تواند سلوك خودرا از آنها سرمشق بگیرد ؛ مجموعه‌یی است از سنن و فلسفه و الهیات ملت هند ؛ و دریك معنی ، نوشته های مقدسی است که هندو باید آنرا قرائت کند ، چنانکه فرد مسیحی **تأسی به مسیح** یا **زندگی پاکان** را قرائت می کند . هندوی متقی معتقداست که کریشنا وراما دو صورت جسمانی خداونداست ، وهنوزبه آنان نمازمی گزارد ؛ وهنگامی که داستان آنان را در این حماسه ها می‌خواند احساس می کند که علاوه بر کسب لذت ادبی و تعالی اخلاقی شایستگی مذهبی نیز دراو رشد و نمو می کند ، هندو ایقان دارد که اگر **رامایانا** را بخواند از همه گناهان پاك می گردد ، و پسری پیدا خواهد کرد ؛ [۴۵] هم چنین با ایمانی ساده پایان غرورآمیزمهابهاراتا را می‌پذیرد :

«هر کس مهابهاراتا را قرائت کند وبه اصول آن ایمان آورد ، ازهمهٔ گناهان پاك می گردد ، و پس ازمرگ به‌آسمان صعود خواهد کرد . . . . . . نسبت مهابهارا- تا به دیگر تاریخ ها ، مانند نسبت کره است به سایر خوراکی ها ، یا نسبت برهمن است‌به‌دیگرانسانها ، یانسبت‌اقیانوس به‌استخر آب ؛ یانسبت‌گاوبه‌دیگرچهارپایان ..... هر که بادقت به Shloka های* مهابهارا تا گوش فرادهد وبه آنها اعتقاد داشته باشد ، در این جهان از عمردراز و نام نیك برخوردار خواهد شد ، و درآن دنیا ازمنزلگاه جاودانی [۴۶] » .

۴ . درام

ریشه ها - «ارابهٔ گل» - خاصه های درام هندو - کالیداسا
داستان «شاکونتالا» - تقویم درام هندی

به یك معنی درام در هند به اندازهٔ وداها قدمت دارد ، زیرا که دست کم خمیر مایهٔ درام دراوپانیشادها است . بی گمان، درام منبتی‌قدیم‌ترومؤثرترازاین نوشته‌های مقدس دارد - وآن تشریفات قربانی وجشنها ونمایشهای مذهبی است . ریشهٔ سوم درام دررقص‌بود - که صرفاً برای‌صرف نیروهای ذخیره نبود تاچه رسدبه‌این که قائم‌مقام جماع باشد ؛ رقص عبارت بود ازالقاء جدی و تقلید شیوه‌یی ازآن اعمال و پدیده‌ها که برای‌قبیله اهمیت‌حیاتی‌داشت . شاید سرچشمهٔ چهارم درام، عامهٔ مردم‌وخواندن

---

* دو بیتی .

ونقل زندهٔ این حماسه‌ها باشد . این عوامل همه دست به دست هم داد وتآتر هندی را به وجود آورد ، و به آن رنگ مذهبی داد که در سراسر عصر کلاسیك* برماهیت اصلی درام ، و منبع ودایی یا حماسی مصنوعات آن ، و هم چنین بردعای خیر که مقدم برنمایش خوانده می‌شود ، باقی ماند .

شاید آخرین انگیزهٔ درام هند ناشی ازروابط هند و یونان بود که با حملهٔ اسکندر پدید آمد. پیش از دوران آشوکا هیچ مدرکی در باب درام هند نداریم ، و از دوران او نیز مدرکی‌داریم که چندان معتبر نیست . قدیم‌ترین نمایشنامه های موجود هند دست نویسی های روی برگ خرما است که اخیرا درتر کستان‌چین بدست آمده . ازجملهٔ این‌ها سه‌درام بود که یکی‌ازآنها Ashvaghosha نام دارد و این نام مؤلف آن است که از متألهین دربار کانیشکا بود . از قالب فنی این نمایش ، و شباهت دلقك آن به نوع دلقك‌های خاص تآتر هندو ، چنین برمی‌آید که پیش از زادن آشواغوشاه درام درهند مدتها وجود داشته است۴۷ . بسال ۱۹۱۰ سیزده نمایشنامه به زبان سانسکریت باستان در Travancore پیدا شد ، که‌آنها را با اندك تردید به‌Bhasa (حدود ۳۵۰ . ب . م) نسبت می‌دهند ، و این درام نویس پیش کسوت از جانب کالیداسا بسیار تحسین شده است . کالیداسا در مقدمهٔ Malavika بی‌آنکه خودآگاه باشد ، بطرزی بسیار قابل تحسین ، نسبی‌بودن زمان و صفات را توصیف‌می کند: « آیا می‌توان ازآثارمؤلفان نامداری مانندبهاسا ، Saumilla ، و Kaviputra غافل‌بود؟ آیا تماشاگران‌هیچ‌توانند دردل خود نسبت به‌کارشاعر جدید ، موسوم به‌کالیداسا ، احساس احترام کنند ؟ »۴۸ .

تااین اواخر ، قدیم‌ترین نمایشنامه‌یی که محققان می شناختند « ارابهٔ گل » بود . درمتن این نمایشنامه شاه شودراکای گمنام بعنوان مؤلف ذکرشده (که البته قبول آن ضرور نیست) ، ومی گوید این پادشاه استادوداها بود و در ریاضیات ورام کردن فیل ، وفن عشق تخصص داشت .۴۹ هرچه هست ، خبرهٔ تآتر بود . نمایشنامهٔ او بالاطراف جالب‌ترین نمایشنامه هایی است که ازهند بدست آمده ـ ترکیب هوشمندانه‌یی است از ملودرام و طبیعت ، باضافهٔ تابلوهای عالی از شور و شوق و توصیف شاعرانه .

اجمالی از طرح اصلی داستان این نمایشنامه برای بیان خصوصیات درام هند خیلی مفیدتر از سیاه کردن هفتاد من کاغذ درتفسیر آن است . درپردهٔ اول Charu - datta ظاهر می شود که روزگاری توانگر بود ، واینك براثر گشاده‌دستی وبخت‌بد به تنگدستی افتاده . دوست او Maitreya،

* یعنی عصری که زبان سانسکریت درنوشته‌ها بکار می‌رفت .

که برهمنی است احمق ، دلقك نمایشنامه است . چارو از میتریا می‌خواهد که به پیشگاه خدایان یك قربانی بدهد ، اما برهمن ابا می کندومی گوید : « ازاین کار چه فایده حاصل است ، وقتی خدایانی که تو می پرستی هیچ کاری برای تو نکرده‌اند ؟ » ناگهان یك زن جوان هندو ، از خانواده‌یی شریف وثروتمند ، به‌حیاط خانهٔ چارو می‌دود ، وازدست تعاقب کننده‌یی که معلوم‌می‌شود برادرپادشاه است ، پناه می‌خواهد ؛ این برادر پادشاه که Samsthanaka نام دارد ، بهمان اندازه که چارو نیکو نهاد است ، یکسره پلیدوتباهکار است . چارو ازدختر حمایت می کند وسامس‌زاناکا را دورمی‌سازد ، وتهدید انتقام اورا خوار می‌شمارد . دختر ، واسانتا ـ سنا ، از چارو خواهش می کند که یك جعبه جواهر را برای او به امانت نگاه دارد ، مبادا دشمنان ازوی بدزدند ، ودیگر او دستاویزی برای تجدید ملاقات بانجات دهندهٔ خودنداشته باشد . چارو می‌پذیرد ، جعبه را می گیرد ، ودختر را تاخانهٔ باشکوه او همراهی می کند .

قسمت دوم میان پرده‌یی است خنده‌آور . قماربازی ، فراری از دوقمار باز دیگر ، به‌معبدی پناه می برد ؛ وقتی که آن دونفر وارد می‌شوند ، اوای‌حالت بت به خود می گیرد وآنها را اغفال می کند . تعاقب کنندگان اورا نیشگون می گیرند تابفهمند راستی خدای سنگی است یانه ، ولی او ازجای تکان‌نمی‌خورد . دست ازجستجوبرمی‌دارند ، وبه‌طاس بازی درپای محراب دلخوش می کنند. بازی آنان چنان هیجان انگیز می‌شود که « مجسمهٔ » کذایی‌خودداری ازدست می‌دهد واز پایگاه‌پائین می‌پرد واجازهٔ شرکت دربازی می‌خواهد . اما آن دو او را خوب می‌زنند ؛ وباز از دو پای خود کمك می‌گیرد وفرار می کند ، وبدست واسانتا ـ سنا که فهمیده است این فراری ازنوکران پیشین چارو است نجات می‌یابد .

پردهٔ سوم چاروومیتریارا نشان می‌دهد که‌از کنسرتی‌بازمی گردند . دزدی به نامSharvilaka بزور داخل خانه می‌شود وجعبهٔ جواهررا می‌دزدد . چارو که ازدزدی باخبر می‌شود ، احساس خفت می کند وآخرین مایملك‌خودرا که یك رشته مروارید است بجای‌آن برای واساتنا ـ سنا می‌فرستد.

درپردهٔ چهارم می‌بینم که شارویلاکای دزد جعبهٔ جواهررا بعنوان رشوه به‌کلفت‌واسانتا ـ سنا می دهد تاعشق او را بدست آورد . کلفت چون می فهمد کـه جعبهٔ جواهر به بـانوی او تعلق دارد شارویلاکا را دزد می خواند . دزدهم بالحنی تلخ ودرشت مانند شوپنهاور چنین پاسخ می گوید :

زن برای پول یالبخند می‌زند یا می گرید
واکنون این بسته به اراده تواست ؛ زن ، مردرا وا می‌دارد
تابه‌او اعتماد کند ، اما خود به مرد اعتماد نمی کند .
زنان ، همچون امواج اقیانوس ، ناپایدارو
بی وفایند ، مهرآنان بسی گریزنده است
همچون آفتاب شامگاه که برابری بتابد .

باشور وشوقی تمام چنگ بردامن مردی می زنند
که بآنان ثروت بخشد، وشیرهٔ این ثروت‌را
مانند شیرهٔ گیاهی آبدار می‌مکند، وآنگاه آن مرد را رها می کنند.

کلفت او را می‌بخشاید و واسانتا-سنا بدانها اجازهٔ ازدواج می‌دهد و از این رهگذر سخنان آن دزدرا تکذیب می کنند.

در آغاز پردهٔ پنجم واسانتا - سنا به خانهٔ چارو می آید تاهم جواهر آن مردوهم جعبهٔ جواهر خود را باز پس دهد. هنگام توقف او در آنجا طوفانی در می گیرد که آن زن با عبارات عالی سانسکریت آنرا توصیف می کند*. طوفان قهراً شدت می گیرد و دختر را مجبور می کند که شب را در خانهٔ چارو بماند، و این اجبار بسیار دلخواه او بود.

پردهٔ ششم واسانتا را نشان می‌دهد که صبح روز بعد ازخانهٔ چارو بیرون می‌آید. باشتباه بر کالسکه‌یی که چارو برای وی آماده کرده سوار نمی‌شود، بلکه سوار کالسکهٔ سامس زاناکای تبهکار می‌شود. پردهٔ هفتم مربوطاست به‌موضوع دیگری که به‌اصل داستان چندان ارتباطی‌ندارد. در پردهٔ هشتم می‌بینیم واسانتا بخلاف انتظار خود در قصر خویش نیست بلکه در قصر، و شایدهم در آغوش دشمن است. چون واسانتا بازهم عشق او را رد می کند، سامس زاناکاوی را می کشد و خاك می کند. آنگاه به دربار می‌رود و چارو را متهم می کند که دختر را برای جواهرات او کشته است.

پردهٔ نهم نمایش محاکمه است، و در دادگاه جواهرات واسانتا سهواً ازجیب میتریا می‌ریزد و از این راه ارباب خود را لو می‌دهد. چارو محکوم به مرگ می‌شود. در پردهٔ دهم چارو را به سیاست گاه می‌برند. فرزند او از جلادان تقاضا می کند که او را به جای پدر بکشند، اما آنها نمی‌پذیرند. در آخرین لحظه واسانتا خود پدیدار می‌شود. شارویلاکا به چشم دیده‌است که سامس زاناکا آن دختر را دفن کرده؛ و لذا او را از خاك بدر آورده و زنده کرده است. اکنون که واسانتا، چارورا نجات می‌دهد، شارویلاکا برادرپادشاه را متهم به قتل می کند. اما چارو ازتعقیب صرفنظر می کند و سامس زاناکا آزاد می‌شود، و همه خوشحال و خوشکام می گردند.[۵۰]

ازآنجا که درشرق فرصت مردم خیلی زیادتر ازفرصت مردم غرب است ودر شرق، بخلاف غرب که برای صرفه جوئی در وقت تمهیدات فراوان دارند، تقریباً همهٔ کارهابادست انجام می‌گیرد، نمایشنامه‌های هندو به لحاظ وقت دوبرابر درامهای امروزی اروپااست. هر نمایشنامه پنج تاده پرده دارد، وهرپرده بی آنکه درهم تداخل

---

* این ازموارد استثنائی‌است. درنمایشنامه‌های‌هند ومعمولا زنان به زبان‌پراکریت صحبت می کنند، و علت هم این است که می گفتند آشنائی با زبان مرده زیبندهٔ یك بانو نیست.

کند بدو صحنه تقسیم شده که بازیگر از یکی خارج می گردد و بازیگر بعدی به صحنهٔ دیگر وارد می‌شود. از وحدت زمان و مکان نشانی نیست، و تخیل هیچ حد و مرزی ندارد. دکور به ندرت دیده می‌شود، اما لباسها رنگارنگ است. گاهی نیز حیوانات زنده صفائی به‌نمایش می‌دهند، ۵۱ و برای یك لحظه محیط ساختگی، صورت طبیعی پیدا می کند. نمایش با پیش درآمدی آغاز می گردد، و در این پیش درآمد یك بازیگر یا مدیر نمایش راجع به نمایشنامه بحث می‌کند؛ چنین می نماید که **گوته** هم به اقتدای از کالیداسا بر **فاوست** پیش‌درآمدی نوشته‌است. پیش‌درآمد با معرفی بازیگر اول که در قلب حوادث نمایشنامه جای دارد، پایان می‌پذیرد. تصادف فراوان است، و عوامل مافوق‌طبیعی نیز غالباً سیر حوادث را تعیین می کند. حکایتی از عشق جزء لاینفك نمایشنامه است، و دلقك هم همین حال‌را دارد. در تأتر هندی تراژدی وجود ندارد؛ پایان خوش در هر نمایشنامه حتمی است؛ عاشق وفادار همیشه پیروز می گردد، فضیلت همیشه باید بپاداش برسد ولو برای تعادل بخشیدن به واقع باشد. گفتگوهای فلسفی که فراوان درشعر هندو داخل می‌شود، در درام هندو راه ندارد درام نیز، مثل زندگی، باید باحرکت و عمل چیزی تعلیم دهد نه باالفاظ.* اشعار غنایی، برحسب عظمت‌موضوع و بازیگر و عمل، جای‌نثررا می گیرد. درنمایشنامه طبقات عالیه بازبان سانسکریت سخن می گویند، و زنان و افراد طبقات مادون بـا زبان پراکریت. توصیفات عالی است، اما ترسیم شخصیت بازیگران ضعیف است، بازیگران که زنان هم جزء آنها هستند، نقش خودرا خوب بازی می کنند، و مثل غربیان هیچ‌شتاب ندارند، و مانند بازیکنان شرق دور الفاظ مطنطن بکار نمی‌برند. نمایشنامه باآخرین سخن پایان می‌یابد، وطی آن ازخدای محبوب مؤلف یا خدای مردم محل عاجزانه می‌خواهند تا برای هند رفاه وخوشبختی فراهم آورد.

ازهنگامی که سرویلیام جونز نمایشنامهٔ Shakuntala را ترجمه کرد و گوته

* Dhanamjaya صاحب نظر بزرگ هند در درام هند (حدود ۱۰۰۰ ب. م) می‌نویسد: «اما در بارهٔ آدم سادهٔ کم هوش که می گوید از درام ـ درامی کـه خوشی ولذت می‌دهد ـ فقط دانش می‌توان کسب کرد بـاید گفت تعظیم برتو ـ زیرا این آدم از آنچه لذت بخش است روی گردانده است» ۵۲

به ستایش آن کوشید، معروف‌ترین درام‌های هند شده است. معذلك شناسائی ما از کالیداسا از طریق سه نمایشنامه وافسانه‌های زاهدانه‌یی است که پیرامون نام او فراهم آمده است. ظاهراً کالیداسا از جمله «نه تن Gem» ـ شاعر و هنرمند وفیلسوف ـ است که شاه Vikramaditya (۴۱۳ ـ ۳۸۰ ب. م) در گوپتا پایتخت اوجین اورا گرامی می‌داشته است.

شاکونتالا هفت پرده دارد، و بخشی از آن به نثر است و بخشی هم به شعر روشن و گویا. پس از پیش‌درآمد که طی آن مدیر، تماشاگران را بزیبائی‌های طبیعت توجه می‌دهد، صحنه بسبزه‌زاری میان جنگل باز می‌شود ودر آنجا راهبی بادختر رضاعی خود شاکونتالا منزل دارد. آرامش صحنه براثر آوای چرخهای ارابه‌یی بهم می خورد؛ وسرنشین آن شاه Dushyanta پدیدار می گردد ودردم به عشق دختر گرفتار می‌آید. درپردهٔ اول با دختر ازدواج می کند، ولی به زودی اورا به پایتخت فرا می‌خوانند؛ شاه ناچاردختررا ترك می کند وطبق‌معمول به‌او قول می‌دهد که در نخستین فرصت نزد وی باز گردد. زاهدی به دختر می گوید تاوقتی که انگشتری اهدائی شاه را برانگشت نگاهداری شاه بیاد تو خواهد بود؛ اما به‌هنگام استحمام انگشتری‌راگم می کند. چیزی به زایمان او نمانده که به دربارسفرمی کند، تاببیند پادشاه بنا به شیوه یی که مردان نسبت بزنان بخشنده دارند، اورا فراموش کرده است یانه.

شاکونتالا: بیاد نمی‌آوری درآن آلاچیق یاسمن،
یك روز چگونه آب باران‌را
که درکاسهٔ گل نیلوفر جمع شده بود
درکف دست خود ریختنی؟
پادشاه: بازهم بگو،
من گوش می دهم.
شاکونتالا: همان هنگام فرزند خواندهٔ من،
آن آهوبچه، باآن چشمان کشیده ونرم خود، دوان دوان آمد،
وتو، پیش‌ازآنکه عطش فرونشانی، بسوی
آن موجود کوچك دست دراز کردی و گفتی، «بیا نخست توبنوش،
ای آهو بچهٔ رام!» اما اوازدست بیگانه آب نمی‌خورد.
وبعد که من دردم

آب دردست گرفتم، او بااعتماد کامل
نوشید، سپس تو بالبخندی،
گفتی: «هر آفریده‌یی به‌هم‌نوع خود اعتماد دارد.
شما، هردو فرزندان این جنگل وحشی هستید، وهریك
دیگری را محرم راز می‌داند، ومی‌داند محل امن کجا است.»
شاه: چه شیرین، وزیبا ودروغ! این گونه زنان، ساده‌دلان‌را می‌فریبند...
نیرنگ خاص زنانه‌را می‌توان
درهمه نوع آفریده عیان دید؛ ودرزنان بیش‌ازهمه.
کوکو، تخم‌ها را وامی گذارد تا ساده لوحان جوجه از آن درآورند،
وآنگاه خود، آرام خاطر وپیروزمند، پرواز می کند ومی‌رود.[۵۳]

شاکونتالا، سرخورده ونومید، به وجهی معجزه آسا برهوا بلند می گردد، وبه جنگل دیگری برده می شود، ودرآن‌جا فرزند خودرا می‌زاید و این همان Bhara ی بزرگ‌است که سلالهٔ اوباید درهمهٔ نبردهای مهابهاراتابجنگند. دراین‌حال ماهی گیری آن انگشتری را یافته، و چون مهر پادشاه را برآن دیده، به نزد شاه دوش یانتا برده است. پادشاه بدیدن انگشتری خاطرهٔ شاکونتالا دراو زنده می‌شود وهمه‌جا بدنبال وی می‌گردد. باهواپیمای خود برفراز کوههای هیمالیا سفرمی‌کند وبه قدرت الهی درهمان صومعه فرومی‌آید که شاکونتالا درآن گوشه گرفته است. می بیند کـه بهاراتا در جلوخان کلبه سرگرم بازی است وبـر پدر ومادر او غبطه می خورد:

وه، چه پدر ومادر سعادتمندی، که
کودك خودرا درآغوش می گیرند، وبه گرد وخاکی
که‌از پیکر وی می‌سترند، آلوده می‌شوند؛ کودك بااشتیاق تمام
در دامن آنان جای می گیرد، پناهگاهی که خود آرزو دارد ـ
شکوفهٔ دندانهایش همه پدیدار می گردد،
درآن هنگام که لب به‌خندهٔ بی‌سبب می گشاید، هنگامی که به‌آوای

شیرین وبی‌لفظ بیش‌از هرسخن
شیرین دل می‌برد ، دهان باز می کند . ۵۴

شاکونتالا پدیدار می گردد ، وشاه التماس می کند کـه براو به بخشاید ، و شاکونتالاچنین می کند ، وشاه اورا ملکهٔ خود می کند. نمایشنامه بادعایی شگفت اما ازنوع خاص هندو پایان می‌پذیرد .

انشاءالله که پادشاهان فقط برای تأمین سعادت رعایا سلطنت کنند !
انشاءالله که Sarasvati آسمانی ، این‌سرچشمهٔ
سخن ، والههٔ هنر درام ،
همواره نزد بزرگان وخردمندان گرامی باشد !
وانشاءالله خدای ارغوانی وقائم بالذات ،
که نیروی حیاتی همهٔ کائنات را شامل است ،
روح مرا از تناسخ های آینده مصون بدارد !۵۵

البته فن درام پس‌از کالیداسا رو به انحطاط نرفت ، اما نمایشنامه‌یی هم شبیه شاکونتالاو ارّابهٔ گل پدید نیامد . اگر بتوان یك روایت الهامی و اجمالی را بـاور کرد ، شاه هارشانیزسه نمایشنامه نوشت که قرنها روی صحنه می آمد . صدسال پس از او Bhavabhuti ، برهمنی از اهالی Berar ، سه درام رومانتیك نوشت که‌درتاریخ تآترهند پس‌از نمایشنامه‌های کالیداسا ، درجهٔ اول اهمیت را حائز است . معهذا سبك اوچنان پیچیده ومبهم بود که ناچار به تماشا گران اند کی قناعت می کرد (والبته به این‌وضع اعتراض‌داشت) می نویسد . « آنانکه به‌خرده گیری‌با ماسخن‌می‌گویند چقدر کم دانش اند . نمایش به درد این ها نمی‌خورد . شایـد کسی در جهان باشد ، یا درآینده بوجود آید که با من هم سلیقه باشد ؛ زیرا زمان نامحدود و جهان وسیع است . »۵۶

البته ما نمی توانیم ادبیات درام هند را هم‌سنگ یونان یا انگلستان دوران الیزابت بدانیم ؛ اما با تآترچین یا ژاپون بوجهی شایسته قابل قیاس است ، هم چنین لزومی ندارد که از تآتر هند هم انتظار زرق‌وبرق ودم‌و دستگاهی‌را داشته باشیم که

از خصوصیات تآتر نوین است ؛ اینهاهمه ازجمله عوارض‌دوران است نه حقیقت‌ابدی، وچه بسا که یکسره از میان برداشته شود ، وحتی جنبهٔ مخالف آن پدیدار گردد . عوامل مافوق طبیعی در درام هند نیز مانند deus ex machina **اوریپید** روشندل به سلیقهٔ ماغریب می نماید واین نیز راه‌و رسم تاریخ است ، نقاط ضعف درام هندو (اگربیگانه‌یی مجازباشد با ترس‌ولرز این‌ها شماره کند) عبارتست از: تلفیق‌سطحی الفاظ که براثرجناس‌ها وهوس‌بازیهای‌لفظی،زشت وناهنجار شده ، معرفی‌شخصیت‌ها بایك رنگ وپررنگ که درنتیجه شخص‌داستان‌یا خوب خوب‌است یا بدبد، همچنین موضوعات غیرمحتمل که حول محورموضوعات فرعی‌وباور نکردنی دور می‌زند ، و افراط در شرح و بسط آن عمل که ، بنا برتعریف ، واسطهٔ خاص انتقال معنای درام است . محاسن‌درام هند نیز عبارتست از : تخیل خلاق ، احساسات ملایم ، اشعارگیرنده وتجسم رفقت آمیز زشت و زیبای طبیعت . درباب هنر نوعی ملت‌ها معارضه جایز نیست ؛ تنها می‌توان از دید گاه تنگ خاص خود ، یا از پشت حجاب ترجمه برآنها نگریست وداوری کرد . کافی است بگوئیم که گوته ، یعنی تواناترین مرد اروپا در شکستن سد وبندهای محلی وملی ، مطالعهٔ شاکونتالارا ازجمله تجربیات عمیق‌دورهٔ حیات خود می‌داند ، وازسرسپاس در باب‌آن چنین می‌نویسد :

آیا شکوفه‌های نوبهاران ، ومیوه‌های خزان .
آنچه روح را افسون کند ، وبه‌وجد آورد و بپرورد وقوت دهد خواهی ؟
آیا خواهی تا زمین وآسمان را در یك لفظ فراهم آورم ؟
در این صورت نام ترا می برم ، ای شاکونتالا ، و بـا نام تـو همه چیز گفته می‌آید .۵۷

۵ . نثر و نظم

وحدت نثر و نظم در هند - حکایات تمثیلی هند* - تاریخ ، قصه ، خرده‌شاعران - نهضت ادبیات محلی- چاندی‌داس - تولسی‌داس - شاعران جنوب - کبیر

در ادبیات هند ، نثر پدیده‌یی‌است متأخر ، و ازآن می‌توان چنین تعبیر کرد کـه نثر یك نوع فساد برونی است که از تماس با اروپائیان پیدا شد . در نظر

* مقصود حکایاتی‌است که از زبان حیوانات گفته می‌شود . م

هندوی شاعرمزاج، هرچه درخوردنوشتن‌بوده، مضمون‌شاعرانه داشته، وقالب‌شعری به خود گرفته است. هندو معتقد بود که ادبیات را باید با آوای بلند خواند، و می‌دانست که اثر او اگر اشاعه یابد و دوام پیدا کند، صورت شفاهی خواهد داشت نه کتبی، لذا برای منشآت خود یك نوع قالب موزون و موجز انتخاب کردند تا ملائم بانقل و خاطر سپردن باشد. حاصل آنکه تقریباً تمامی‌ادب هند به‌شعراست: رساله‌های علمی، وپزشکی و منطقی و هنری اغلب به صورت موزون یا مقفی یا به هردوصورت بیان شده‌است؛ حتی دستور زبان وفرهنگ لغات نیز به صورت‌شعر درآمده است. حکایات تمثیلی و تاریخ، که در غرب به نثر نوشته شده، در هند از سرسودازدگی قالب شعری بخود گرفته است.

ادبیات هند خاصه از حیث حکایات‌تمثیلی، غنی‌است؛ حقیقت آنکه، اغلب این نوع‌حکایات که مانند پول رایج بین‌المللی ازهمهٔ سرحدات جهان گذشته، ظاهراً از آن هند بوده‌است*. مذهب بودا در آن ایام برگ وبار یافت که افسانه‌های Jakat درباب تولد وجوانی‌بودا زبانزد مردم بود. مشهور ترین کتاب در هند Panchatantra، یا «پنج سرلوحه» است (حدود ۵۰۰ ب.م)؛ این کتاب سرچشمهٔ بسیاری از حکایات عبرت آموزی است که باطبع مردم اروپا وآسیا ملائم بوده است. Hitopadesha، یا «پند نیکو» گزیده‌یی ازحکایات پانچا تانترا است. شگفت آنکه، این هر دو را هندوها ذیل عنوان Niti-shastra - یعنی دستور در سیاست و اخلاق - تبویب کرده اند؛ هرداستان به یك نکتهٔ اخلاقی، وبه‌یك اصل در رفتار یادر حکومت نظر دارد؛ بنا بر معمول چنین گفته شده که این افسانه هارا برهمنی خردمند برای‌آموزش فرزندان یك پادشاه ابداع کرده است. دراین حکایات اغلب از زبان پست ترین حیوانات نغزترین‌دقایق فلسفی گفته می‌شود. حکایت آن میمون که می کوشید تا به‌نور کرم شب تاب خودرا گرم کند، کشتن او پرنده‌یی‌را که خطایش را تذکر داد، تصویر زیبنده یی است ازسرنوشت آن دانشمند که فریب و گمراهی مردم را برملا می کند.**

---

* سرویلیام جونز چنین گزارش می‌دهد که هندوهااختراع سه چیزرا ازآن خود می‌دانند، شطرنج دستگاه اعشاری، وآموزش ازطریق حکایات تمثیلی.

** در میدان تحقیقات دانشمندانه راجع به اینکه این حکایات ازهند به‌اروپا رفته یابالعکس معارضهٔ سختی جریان دارد؛ مااین جدال‌را به‌ارباب فراغت وامی گذاریم. شاید دو طرف متخاصم، هردو مع الواسطهٔ بین‌النهرین و کرت، ازمصر به هند واروپا برسند. معهذا تأثیر پانچاتانترا برالف‌لیل عرب بی گفتگواست. ۵۸

نوشته های تاریخی ازصرف وقایع نگاری یاداستانهای عاشقانه وپر آب و تاب جلوتر نرفت . شاید از رهگذر تحقیر حوادث موهوم زمان ومکان ، وترجیح روایات شفاهی برروایات کتبی بود که هندوهانتوانستند نوشته‌های تاریخی تألیف کنندو آثاری پدیدآورند که هم سنگ نوشته‌های هرودوت، توکودیدس ، پلوتارك یاتاسیتوس ، گیبون یاولتر باشد . درنوشته‌های خود، حتی آنجا که پای مردان نامدار درمیان بود، خیلی به ندرت متعرض جزئیات مکانی وزمانی شده‌اند ، چندان که دانشمندان هندو تاریخ حیات بزرگترین شاعرخود **کالیداسارا** به اختلاف فراوان ذکر کرده‌اند واین اختلاف به هزار سال می رسد.[۵۹] هندوان تاعصرحاضر نیزهم‌چنان‌درجهانی‌زندگی کرده اند که آداب‌ورسوم واخلاقیات ومعتقدات آن تقریباً دست نخورده مانده ولذا هیچ گاه خواب ترقی وپیشرفت ندیده وهرگز دربند گذشته نبوده است . هندو به همین خشنود بوده که حماسه‌هارا تاریخ موثق خود بداند ، وافسانه‌هارا بجای تراجم احوال بگذارد . شرح حالی کـه آشواغوشا از بودا نوشت (Buddha-charita) ، بیشتر جنبهٔ افسانه داشت‌نه‌تاریخ ؛ وکتاب Harsha-chrita نیز که‌پانصد سال‌بعد به دست Bana تألیف شد چنان بود که از آن پادشاه بزرگ یك موجود ایده آلی ترسیم می کرد نه یك تصویر قابل اعتماد . شرح وقـایع محلی راجپوتانا تمرین هایی برای آموزش وطن پرستی می‌نماید . تنهـا یك نویسندهٔ هندو وظیفهٔ خاص مورخ را درك کرده است . Kalhana ، مؤلف Rajatarangini یا « جویی از شهریـاران » عقیدت خودرا چنین بیان می کند : « سزاوار ستایش تنها آن شاعر شریف الطبع است که درشرح وقایع گذشته گفته‌های خودرا همچون‌حکم قضات ، ازشائبهٔ مهرو کین بر کنار نگاه دارد .» وینترنیتز Winternitz دربارهٔ اوچنین می گوید : «تنها مورخ‌بزرگی است که هند پدید آورده . » [۶۰]

مسلمانان درباب تاریخ نویسی هوشیار تر بودند ، وبرخی نوشته‌های قابل تحسین ازکارهای خود درهند برجای گذارده اند . ازتحقیقات نژادی البیرونی در بارهٔ هند ، و خاطره های بابر پیش از این نام‌بردیم . همزمان بااکبر مورخ عالی قـدری می‌زیست به نام **محمدقاسم فرشته** که **تاریخ‌هند** او چراغ قابل اعتمادوراهنمای مابه وقایع‌دورهٔ مسلمانان‌هند است . کمی‌بی‌طرف تر ازاوابوالفضل، صدر اعظم یاسیاستمدار همه‌کارهٔ اکبر بود ، که روشهای کشور داری مخدوم خودرا برای اعقاب و آیندگان‌در کتاب **آیین اکبری** ضبط کرد ، ودر کتاب **اکبرنامه** نیز باشور وشوقی‌بخشایش پذیرشرح زندگی اکبررا نوشت . امپراطور نیز درموقع خود عاطفهٔ اورا بی‌جواب نگذارد ؛ وآن هنگامی بود که شنید جهانگیر وزیر اورا کشته است و ناگهان غرق دراندوه شد و فریاد زد : « اگر سلیم (جهان گیر) می‌خواست امپراطور شود باید مرا می کشت وبرابوالفضل دریغ می کرد . » [۶۱]

بینابین حکایات تمثیلی وتاریخ مجموعه های مفصلی است ازحکایات شاعرانه که نظم پردازان کوشا برای‌بهجت خاطروحظ نفس‌هندیان شاعرمزاج سروده اند . درسدهٔ اول میلادی نظم‌پردازی بنام Gunadhya صدهزار دوبیتی پرداخت‌به اسم Brihatkatha ، یا «داستان عشقی بزرگ»؛

وهزار سال بعد Somadeva منظومهٔ Kathasaritzagara ، یا «اقیانوس رودخانه‌های داستان» را ساخت ، که سیلابی‌است از ۲۱۵۰۰ دوبیتی دراز. درهمان‌قرن یازدهم میلادی یك‌داستان پرداز هوشمند وگمنام در اثرخود به نام Vetalapanchavimchatika (بیست‌و پنج داستان‌ازخفاش) شاه ویکرامادیتا را چنین معرفی می کند که هرسال ازدست یك مرتاض میوه‌یی محتوی سنگ قیمتی دریافت‌می‌دارد وقالبی بدین‌صورت برای منظومهٔ خود تدارك کرد . شاه ازمرتاض می‌پرسد چگونه می توانم ازتو سپاسگزاری کنم ؛ در جواب از شاه تقاضا می‌شود که جسد مردی به‌دار آویخته را برای جوکی بیاورد ، اما برحذر باشد که اگر جسد بااو سخن گفت پاسخی ندهد . خفاشی در این جسد لانه دارد ، که وقتی شاه راهی می‌شود ، باداستان گویی هوش ازسر او می‌رباید ؛ در پایان داستان خفاش سؤالی می کند و پادشاه ، که دستور ها را فراموش کرده ، پاسخ می‌دهد . پادشاه بیست‌و پنج بار می کوشد تاکار حمل جسدرا به نزد مرتاض انجام دهد وسکوت نگاهدارد ؛ بیست‌و چهار بار چنان مجذوب داستان خفاش می‌شود که در پایان آن به سؤال آن جواب می گوید .[۶۲] داربست شگفتی است که یك رشته حکایات بدان آویخته .

ناگفته نماند که در هند شاعرانی که باصطلاح ما نوشته های شاعرانه بنویسند ، کمیاب نبودند . ابوالفضل می گوید «هزاران شاعر» به‌دربار اکبر می زیست ؛ در شهرك ها صدها شاعر بود ، و بی‌شك در هر خانه چندین شاعر . * یکی از جمله شاعران بزرگ قدیمی Bhartrihari ، همان شاعر راهب نحوی و عاشق پیشه بود ، که پیش از پناه بردن به دامان مذهب ، درس عشق می آموخت . این شاعر در کتاب «قرن عشق» ، مانند **هاینه** ، صد شعر متوالی ازعشق‌های خود ساخته وبرای ما باقی گذارده است . به یکی از معشوقه های خود می‌نویسد : «پیش تر مادوراچنین گمان بود که من توهستم‌وتومن هستی ، اکنون چه پیش آمده که توتوئی ومن‌من ؟ . » به‌منتقدان هیچ اعتنایی نداشت ومی گفت : راضی نگاه‌داشتن جاهلان آسان است ، وخشنود ساختن خبره گان ازآن آسانتر ؛ اما آفرینندهٔ جهان نیز خودنتواند آن‌راکه ازخوان دانش لقمه‌یی برگرفته راضی کند.»[۶۳] در کتاب Gita-Govinda،یا«سرود چوپان‌الهی» سرودهٔ Jayadeva ، عشق وشیفتگی هندو به مذهب می گراید ، وعشق جسمانی Radha و Krishna را رنگ آمیزی می کند . این عشق ، عشقی است سراپا شهوت ، اما هندیان بااحترام تمام‌چنین تفسیر می کنند که آن رمزی‌است از اشتیاق روح به خداوند ، واین تفسیر برای آن روحانیان استوار قدم قابل درك است که چنین عنوانها برای سرودسرودها انشاد کرده اند .

---

* دراین دوره‌شعر کمتراز دوره‌های حماسی به موضوع گرایش داشت ، وبیشتر کوشش می‌شدتاعشق و مذهب را بهم بیامیزند . وزن که در اشعار حماسی مطلقا آزاد بود ، و برحسب طول ابیات تفاوت می‌یافت وفقط درچهاریاپنج هجای آخر می‌آمد ، دراین‌موقع دقیق‌تر ومتنوع ترشد ، هزارقاعدهٔ مفصل وارد عروض شد ، که همه در مقام ترجمه از بین می‌رود ؛ صنایع لفظی فراوان شد ، وقافیه هم درآخر وهم دروسط بیت ظاهر گردید . برای صناعت شعر قواعد خشك و سخت تدوین شد و هرچه مضمون سست‌تر می‌شد ، شکل وقالب آن دقیق‌تر می گردید .

در سدهٔ یازدهم میلادی زبانهای محلی برزبـان مرده‌یی کـه زبان ادب بود ، تاخت و تاز کرد ، واین همان تهاجمی بود که یك قرن بعد در اروپا آغاز مـی کرد . نخستین شاعری که زبان زندهٔ مردم را به‌کار برد Chand Bardai بود ، که به‌زبان هندی‌شصت بند شعرمفصل‌درمواضیع‌تاریخی پرداخت ، ورشتهٔ کاراو فقط‌باسررسیدن مرگ از هم گسیخت . Sur Das شاعر نابینای اگره ، درباب زندگی وماجرا های کریشنا شصت هزار بیت شعرسرود ؛ می‌گویند خودکریشنا به صورت کاتب‌این‌شاعر نابینا را یاری می‌داد ، وخیلی تندتر از تقریر شاعر آن‌ها را می‌نوشت . ٦٤ درهمان زمان‌روحانی‌تهیدستی بنام Chandi Das سراسر بنگال‌را با تصنیف‌هائی نظیر آنچه **دانته** برای **بئاتریس** می‌سرود ، به‌تکان‌آورده بود ؛ شاعربینوا دراین تصنیف‌ها باشور واحساس عاشقانه‌ازصورت محبوب پرده‌یی‌ایدالی‌می‌پردازد ، واورا تاآنجا بالا می برد که رمز الوهیت می‌شمارد ، وعشق خودرا تمثیلی از شوق خویش به جذب در جمال پروردگار می‌داند ؛ این شاعر درعین حـال استفـاده از زبان رایج بنگال‌را بعنوان زبان ادب‌آغاز نهاد . «ای محبوب من ، به زیرپای‌تو پناه‌جسته‌ام . هر گاه‌ترانمی‌بینم دل دربرم می‌طپد ..... زیبایی وفریبایی ترا هرگز نتوانم فراموش کرد ، ـ وبااینهمه دردلم هیچ‌تمنایی‌نیست . » یاران‌برهمنی به‌این دست‌آویز که اشعار او مایهٔ رسوایی مردم است ، از جامعهٔ خویش طردش کردند ، ولی شاعر پذیرفت کـه در تشریفات رسمی وعمومی‌خاص‌انکارحضور یابد واز عشق خود نسبت به **رامی** چشم پوشد ؛ اما چون بهنگام‌انجام شعائر ، رامی‌را میان انبوه‌جماعت دید ، افکار خودرا بازپس‌گرفت وبسوی وی رفت ودست برسینه وبه حال پرستش پیش روی‌او تعظیم کرد . ٦٤A

برترین شاعرادب هندو Tulsi Das است که تقریباً معاصر با شکسپیر بوده . چون قران او نحس بود پدر ومادر سرراهش نهادند . عارفـی جنگل نشین او را به فرزندی برداشت وفرهنگ افسانوی رامارا به او تعلیم داد . فرزند سرراهی ازدواج کرد ؛ امـا هنگامی که فرزندش مرد درجنگل مقام گرفت تـا باقی عمررا به‌تفکر و ریاضت به سرآورد . در همان مقام و در شهر بنارس حماسهٔ مذهبی خود را به نـام Rama - charita - manasa ، یا « دریاچهٔ کردار هـای رامـا » سرود ، ودرآن از نو

داستان رامارا به نظم کشید واورا به عنوان خدای واحد وقادر متعال به هندمعرفی کرد. تولسی‌داس می گوید: « خدایکی‌است، وآنهم داماست، آفرینندهٔ آسمان وزمین ونجات بخش آدمیان ..... به خاطر بندگان مؤمن خود، پروردگار مهربان ما، راما، بصورت‌پادشاه درآمد، وبرای‌تقدیس ماهمچون‌مردمان عادی زیست.»[۶۵] عدهٔ معدودی از اروپائیان توانسته‌اند این اثررا بزبان اصلی آن، که اکنون زبانی است قدیمی، بخوانند؛ یکی از آن چندتن می گوید پردازندهٔ این اثر « برجسته ترین چهرهٔ سراسر مُلك ادب هند است.»[۶۶] اشعار این‌سراینده برای بومیان هندوستان بمنزلهٔ انجیل الهیات واخلاقیات است. گاندی می گوید: «من‌رامانایای تولسی داس را عظیم‌ترین کتاب ادبیات مذهبی هند می‌دانم.»[۶۷]

در این حال، دکن نیز پرورشگاه شعر بود Tukaram به زبان Mahrathi ۴۶۰۰ سرود مذهبی ساخت که همچون‌مزامیر داود درعالم یهود یامسیحیت، رواج عام دارد. زن اول اومرد وبا سلیطهٔ دیگری ازدواج کرد وفیلسوف شد. می‌نویسد: «رستگاری دشوار نیست، زیرا بسا که‌آنرا دربسته‌یی که برپشت‌داری بیابی.»[۶۸] اوائل قرن دوم میلادی مادورا پایتخت ادبیات زبان تامیل شد؛ دراین شهر یك Sangam یا درباری ازشعرا ونقادان به سرپرستی شاهان Pandya برپاشد، که مانند آکادمی فرانسه، پیشرفت زبان را نظـارت می کرد و عنوان و جایزه می داد.[۶۹] Tiruvallavar که بافندیی‌ازطایفهٔ مطرودین بود. کتابی‌فلسفی‌ومذهبی بنام Kurral درمشکل‌ترین بحورزبان تامیل نوشت، ودر آن ارمان‌های‌اخلاقی وسیاسی را تشریح کرد. راویان بما اطمینان می‌دهند ومی‌گویند وقتی اعضاءِ **سانگام**، که همه برهمن بودند، توفیق این شاعر پاریاه‌را دیدند، تا آخرین نفر خودرا غرقه ساختند؛[۷۰] اما اینکار ازهیچ آکادمی باور کردنی نیست.

بحث از بزرگترین شاعر غنایی قرون وسطای هندرا به آخر مقال گذاردیم گواینکه ازحیث زمان باید پیشتر از او گفتگومی کردیم. کبیر بافندهٔ ساده‌یی در بنارس بود، و وظیفهٔ خود می دانست تـا هندوئیسم و اسلام را بهم بیامیزد، زیرا، می گویند پـدرش مسلمان و مادرش برهمنی خالص وبکربود.[۷۱] به افسون کلام

واعظی موسوم بـه Ramananda از اخلاص کیشان راما شد، و این خدا را (مانند تولسی داس) بصورت یك خدای عالمگیر درآورد، و بازبان هندی به سرودن یك رشته اشعار پرداخت که درزیبائی کم نظیر است وقصد وی آن بود کـه آیین نوینی بنیاد افگند ودراین آیین هیچ معبد و مسجد وبت وفرقه ورسم ختنه نباشد و تنها وجود یك خدارا تبلیغ کند.* می گوید:

کبیرفرزند Ram والله است، وسخنان‌مرشدان (هندو) وپیران‌رامی‌پذیرد... پرورد گارا، اگرالله هستی یاراما، من به نام توزنده‌ام ... بت‌های خدایان همه از جان تهی‌اند؛ سخن گفتن نتوانند؛ من این را خود می‌دانم، زیرا باآنان به‌آوای بلند سخن گفته‌ام ... چه سودی توانی برد ازدهان شستن، وتسبیح انداختن، ودرآب‌های‌مقدس‌شستشوی کردن، ودرمعبدها کرنش کردن درحالی که فریب درخانهٔ دل‌داری وزیرلب دعا می‌خوانی‌وبزیارت می روی؟ ۷۲

داستان چنین می گوید که برهمنان از اشعار او به تکان آمدند، و برای ردّ وی فاحشه‌یی‌فرستادند تا فریبش‌دهد؛ اما کبیرآن روسبی‌را به عقیدت خودگرداند. البته این کار آسان بود، زیرا کبیر اصول‌جزمی نداشت، بلکه تنها احساس مذهبی وی بسیار عمیق بود.

جهانی اُست بی‌پایان، ای برادر،
ودراین جهان **موجودی** است بی‌نام، که ازوی هیچ سخن نتوان گفت؛
تنها آن کس می‌داند که بدان جایگاه رسیده باشد.
ماسوای آنهاست که گفته‌اند وشنیده‌ایم.
درآنجا نه صورت است، نه‌جسم، نه‌طول، نه عرض، نه دمزدن؛

---

* رابیندارانات تاگورصدسرود ازاشعار کبیررا درکمال‌صحت ترجمه کرده است. **صدسرود ازکبیر** نیویورك ۱۹۱۵.

چگونه وصف آن توانم گفت؟
کبیر می گوید: «شرح آن را درسخن نتوانندم گفت، و برصحیفه نتوان
نوشت؛
بدان ماند که آدمی لال چیزی شیرین چشد ـ حال چگونه تواند شرح
آن داد؟ ۷۳

کبیر نظر تناسخ را که در محیط فکری او رواج داشت، پذیرفت، وماننده‌ٔ هندوها، دعا می کرد که ازسلسله زنجیرمرگ ونوزایی رهایی یابد. اصول‌اخلاقی وی ساده‌ترین اصول اخلاق در سراسر جهان‌است: دادگرزی، ودر خود سعادت‌را جستجو کن.

چون می‌شنوم که ماهی درآب تشنه است می‌خندم؛
تو نمی دانی که حقیقت درکاشانهٔ تو است، وسرگردان
از این جنگل بدان جنگل می روید!
حقیقت این جا است! هرجا خواهی برو، به بنارس یا به‌ماتورا،
اگر روح خود را نیابی، جهان بدیدهٔ تو غیر واقعی است...
ای دل، به کدام ساحل رخت می کشی؛ پیش از او هیچ
مسافری نرفته، راهی در آنجا نیست...
درآنجا نه از جسم خبری است نه از جان؛ کجا است آن مقام
که تشنگی روح را فرو نشاند، تو هیچ چیز در تهی
نخواهی یافت.
دل قوی دار، و به قالب خود گام بگذار؛ دراین‌جا پایگاه
استوار است. ای دل، در این مقام نیکوبنگر! جای دیگر مرو.
کبیر می گوید: بت را همه فرو بگذار، وهمانجا که هستی پای استوار
بگذار. ۷٤

بنابرداستان، پس‌ازمرگ کبیر، هندوها ومسلمانان برسرجسد او به کشمکش

درافتادند، و معارضه را علت آن بود که پیکر وی را به‌خاك سپارند یابسوزند. اما در گیرودار ستیزه مردی پوشش از جسد کشید وجز خرمنی‌از گل میان‌آن هیچ نبود. هندوها بخشی‌از آن‌خرمن‌را دربنارس سوختند وباقی‌را مسلمانان به‌خاك‌سپردند.[75] پس‌ازمرگ سرودهایش دهان بدهان می‌گشت؛ Nanak که از طایفهٔ سیك‌ها بود از سرودهای وی الهام گرفت و فرقهٔ استوار خود را بنیاد گذارد؛ برخی نیز با فندهٔ فقیر را به مقام خدایی رساندند.[76] امروز دو فرقهٔ کوچك، که هردو از سر حسد از هم جدایی می‌گیرند، ازاصول اوپیروی می‌کنند ونام این شاعر را، که کوشید تا مسلمان وهندورا متحد کند، می‌ستایند. این دوفرقه یکی هندوها است ودیگری مسلمانان.

فصل بیست و یکم

هنر هند

۱. خرده هنرها

دوران عظمت هنر هند - غرابت‌های آن - رابطهٔ آن با صناعت - سفال‌سازی
فلز - چوب - عاج - سنگهای قیمتی - پارچه

در برابر قدمت و تداوم هنر هند نیز، مانند همهٔ دوره های تمدن آن، با خضوع وخشوع به ششدرحیرت می‌افتیم. ویرانه‌های موهنجودارو سراسر سودمند نیست، میان آنها مردان ریشدار وساخته از سنگ آهك (شبیه مجسمه‌های سومری) صورت سفالینهٔ زنان و حیوانات، مهره‌ها و دیگر زینت آلات از عقیق، و زیورهای زرین وصیقل خورده فراوان است،[۱] بریك مهر[۲]، نقش نیم برجستهٔ یك گاو چنان پرقدرت و نافذ کنده شده که آدمی ناچار می گوید هنر هیچ پیشرفت ندارد بلکه تنها شکل آن دگر گون می‌شود.

از آن گاه‌تا کنون، هند درخلال تقلبات‌پنج‌هزارسالهٔ تاریخ‌خود، زیبایی‌های خاص خویش را همواره به صد شکل و هنر می آفریده است، آنچه از آثار هنری هند مانده شکسته و ناقص است، و علت هم آن نبوده که هند در کار خود گاه‌گاه سستی می کرده، بلکه جنگ و نشئهٔ بت شکنی مسلمانان شاهکارهای بیشماری از ساختمانها و پیکرها را ویران کرد، و مردم نیز براثر فقر از نگهداشت باقی آثار غافل ماندند. به نظرهٔ اول‌مشکل می‌توان ازاین هنر لذت برد؛ موسیقی‌هند غریب، ونقاشی آن مبهم و معماری آن مغشوش وپیکرتراشی آن بی تناسب می‌نماید. اما در این سیر وتماشا، هر گام که بر می‌داریم باید به‌خاطر بسپاریم که ذوق ما مخلوق لغزش پذیر سنن و محیط محلی و محدود خود ما است، واگر دربارهٔ هند وهنرهای

آن با موازین و معیارهایی که درخور زندگی ما وبیگانه از زندگی هندیان است ، داوری کنیم ، هم نسبت به خود وهم نسبت به ملل خارجی بی‌انصافی روا داشته‌ایم .

در هند آن دوران ، هنرمند هنوز ازصنعتگر جدا نشده بود ، تاهنر بصورت مصنوعی درآید و کار کردن‌به سراشیب جان کندن‌افتد ؛ درآن هندکه حیات خود رابه رزمگاه Plassey * ازدست‌داد . هر کار گرچیره دست‌مانندکارگرقرون وسطای ما ، یك صنعتگر بود ، به‌زادهٔ ذوق و مهارت خود صورت وجان می‌داد . حتی‌امروز هم که کارخانه جای‌دست کاران را می گیرد ، وصنعتگران سراپا به « دست » تبدیل می‌شوند ، دردکانها و کارگاههای هرشهرهند صنعتگرانی‌را می‌بینم برزمین‌نشسته‌اند وفلزمی کوبند ، زیور می‌سازند، طرح‌می کشند، شالها و برودری دوزی‌های ظریف می بافند ، یاعاج وچوب قلم می زنند . شاید که هیچ ملت شناختهٔ دیگری این همه هنرهای گونه‌گون و فیاض نداشته است[۳] .

شگفت آنکه ، سفالینه سازی در هند از دستگاه صناعت به‌کارگاه‌هنر نرفت؛ مقررات فرقه استعمال مکرر یك** ظرف را سخت محدود کرده بود وبرای تزیین ظروف‌بی‌دوام وشکنندهٔ سفالین، که بسرعت ازدست کوزه گربیرون‌می‌آمد ، چندان انگیزه و ذوقی باقی نماند . [۴] هرگاه که قرار می‌شد ظرفها از فلزی گرانبها ساخته شود،هنرمندهمهٔ کوشش‌وهنرخودرابی‌دریغ برسر آن‌می‌نهاد؛**درمؤسسهٔ ویکتوریای** شهرمدرس ، به‌آن گلدان سیمین تانجور ، یا آن پشقاب زرین **کاندی**[۵] که‌به‌برگ تنبول منقش است بنگرید وهنرمندی هندو را بسنجید . برنج را می کوفتند و از آن چراغ‌ها و کاسه‌ها وظرفهای گونه گون بیشمار می ساختند ؛ آمیزهٔ سیاه رنگ روی را (به‌نام Bidri) غالباً درساختن‌جعبه ، طشت وسینی بکار می‌بردند ؛ ویك‌فلز را روی فلز دیگرمی کشیدند ودرآن کارمی کردند، یا بازروسیم می‌اندودند[۶] . روی چوب اشکال گیاهان وحیوانات فراوان می کندند . از عاج همه چیز می‌ساختند ، از

---

* Plassey دیهی است در جنوب غربی هند . پیروزی ارتش انگلیس بسال ۱۷۵۷ دراین میدان به استقرارآن دولت درهند کمك کرد . م

** به فصل هفدهم بندچهارم مراجعه شود .

پیکرخدایان گرفته تا طاس ؛ روی درها ودیگر اشیاء چوبین ، عاج می‌نشاندند ؛ و برای لوازم‌آرایش وعطریات، مجری‌های‌قشنگ می‌ساختند . زیورها فراوان بود و توانگر و تنگدست آنها را بعنوان زینت یا اندوخته بخود می آراستند ؛ Jaipur در تابیدن رنگ‌های‌لعابی برزمینه‌های طلا پیشی گرفت ؛ قزن‌قفلی‌ها ، مهره‌ها ، چاقوها و شانه‌ها باشکل های زیبا ساخته می‌شد ، و طرحهائی از نقش گل وحیوان یانقوش مذهبی برآن‌ها کارمی کردند ؛ آویزهٔ برهمنی درآن مختصر گنجایش که می‌داشت پنجاه تصویر از خدا جای می‌داد .[۷] پارچه بافی هند باچنان هنرمندی توأم بود که هیچ کس برآنها پیشی نگرفته است؛ از دوران‌سزار تاعصر ما سراسر جهان‌بافته‌های هندرا تحسین کرده‌است* گاه می‌شد که باحساب‌های بسیار دقیق‌وپررنج هرتاروپود را قبل از آنکه بر دستگاه بافندگی ببندند رنگ‌می‌زدند ؛ پابپای جلو رفتن‌بافت، طرح پارچه نمودار می گردید ، واز هر دو طرف بهم شباهت پیدا می کرد .[۹] از Khaddar های خانه‌بافت گرفته تا پارچهای زربفت، ازپیژامه‌های** نظرگیرگرفته تا شالهای کشمیر*** که درز های آن دیده نمی شد ، و هرجامه که در هند بافته می‌شد آن چنان زیبایی داشت که خلق آن فقط از هنرمندان باستان ، وهنرمندان فطری این عصر ساخته است .

۲ . موسیقی

کنسرت درهند ـ موسیقی ورقص ـ موسیقی‌دانان ـ گام
و زمینه‌ها ـ موسیقی وفلسفه

یك جهانگرد آمریکایی که اجازه یافت در کنسرتی در شهر مدرس حضور یابد ، نزدیك به دویست نفرشنونده دید که‌ظاهراً همه‌برهمن بودند وبرخی برنیمکت وبرخی برقالی نشسته اند و با دقت بساز یك گروه هنری کوچك گوش می‌دهند ،و در قبال این عدهٔ قلیل، انبوه جمعیت یك باند ارکستر آمریکایی چنان می نمود که

---

* شاید هندقدیمترین کشوری‌باشد که مردم‌آن باقالبهای‌خاصی برپارچه نقش‌ونگارمی‌زدند ،[۸] گرچه این‌هنر درآن کشور هرگز پیدایش هنر مشابه آن را که طبع کتاب با کلیشه باشد موجب نشد .
** از Paijamas هندی به معنای پوشش‌پا .
*** این‌شالهای عالی پشمی را ازچند تکه می‌ساختند ، وماهرانه بهم می‌دوختند بطوری که درزها دیده نمی‌شد ویك پارچه بنظر می‌رسید .[۱۰]

گوئی می‌خواهند صدای سازهای خود را به گوش ماه برسانند. جهانگرد ماچنین سازهایی ندیده بود، وبدیدهٔ تنگ او چنین می‌نمود که این سازها شبیه به حاصل عجیب و غیرعادی باغی‌است ازنظر افتاده. این سازها عبارت بود از طبل به اندازه و شکل‌های مختلف، فلوت‌های آراسته وبوق‌های مار مانند، و تعدادی سازهای زهی. بسیاری از این آلات با مهارت وظرافت ساخته‌شده بود، وبرخی هم جواهرنشان‌بود. یك طبل به نام mridanga شکل بشکهٔ کوچکی‌داشت، ودوسر آن با پوست‌پوشیده بود، که با شل وسفت کردن تسمهٔ چرمی دورآن دانگ صدای طبل تغییر می‌کرد. پوست‌سرطبل با گرد منگزوبرنج پخته وعصارهٔ تمبرهندی اندوده بودتاصدای‌غریبی ازآن بیرون آید. طبل‌زن فقط دستهای خودرا بکار می‌برد ـ گاه با کف دست، و گاه با انگشتان، و گاهی بانوك آنها می‌زد. دیگری تنبور داشت که‌چهار زه دراز آن صدایی ممتد می‌داد وزمینه‌یی بسیار ژرف وآرام برای آهنگ می‌ساخت ـ ساز دیگر، به نام vina، آوایی حساس و رسا داشت؛ تار های آن روی یك صفحه فلزی باریك قرارداشت، و از طبلك چوبی سر این صفحه به کدوی توخالی ته آن کشیده شده بود، و نوازنده، درحالی که انگشتان دست چپ را ماهرانه ازاین پرده به آن پرده حرکت می داد، تارهارا بازخمه در ارتعاش نگاه می داشت. جهانگرد ما باخشوع وخضوع گوش فرا داد، اما چیزی نفهمید.

موسیقی هند دست کم سه هزار سال عمر دارد. سرودهای ودایی، مانندهمهٔ اشعار هندو، برای‌آواز خواندن تألیف‌شد؛ شعر وسرود وموسیقی ورقص درشعائر باستانی هند همه یك هنر بود. رقص‌هندو به چشم غربیان هرزه وشهوانی‌می‌نماید ورقص غربی نیز درنظر هندوها همین حال را دارد، ولی درقسمت اعظم تاریخ هند رقص یك نوع پرستش مذهبی بود برای تعظیم وتکریم خدایان، باحرکت ووزن زیبایی را نمایش می داد؛ وتنها در دوره‌های جدید است که می‌بینم Devadsi ها (روسبیان معابد هند) دسته دسته از معابد بیرون می‌آیند تامردم دنیایی را سرگرم کنند. در نظر هندو این رقصها صرف نمایش تن نبود؛ ازیك حیث، رقص بمنزلهٔ تجسم سیرموزون وروند جهان بود. شیوا خود خدای رقص بود، ورقص شیوا رمز

جنبش جهان.*

موسیقی دانان‌وخوانندگان‌ورقاصان، مانند همهٔ هنرمندان هند، ازطبقات پست بودند. برهمن دوست می داشت در خلوت بخواند و آواز او را vina یا ساز دیگری همراهی کند؛ گاه ممکن‌بود که ساز زدن وخواندن، یارقص را به دیگران بیاموزد؛ اماهرگزبه‌فکراین‌نبود که با گرفتن مزد، خود هنرنمائی کند، یاسازی به‌دهان گذارد. تااین‌اواخر، کنسرت‌های عمومی‌درهند خیلی به ندرت‌داده می‌شد؛ موسیقی دنیایی همین آوازخواندن مردم بود به طیب‌خاطر، یادم گرفتن آنها بود، یااین که مانندموسیقی‌مجلسی‌اروپا، درخانه‌های‌اشراف‌ودرمحضر گروه کوچکی اجرا می‌شد. اکبر شاه خود درموسیقی مهارت‌داشت، وموسیقی‌دانان فراوان به‌دربارجمع کرده‌بود؛ یکی‌از آوازخوانان اوبه‌نام Tansen، مشهور وثروتمند شد، ودرسی و چهارسالگی ازفرط شراب خواری بدرودحیات گفت.[11] درکار موسیقی هیچ کس اهل تفنن نبود، وهمه‌حرفه‌یی‌بودند؛ موسیقی‌را به عنوان‌یکی از کمالات‌اجتماعی نمی‌آموختند، و کودکان را هم برای آن کـه بتهوون شوند تعذیب نمی کردند. وظیفهٔ مردم این نبود که ناهنجار ساز زنند، بلکه باید خوب گوش می‌دادند.[12]

گوش دادن‌به موسیقی درهند خودهنری بشمار می‌رود، مستلزم تعلیم طولانی گوش جسم وجان است. الفاظ آن شاید برای ذهن اروپایی، بیشتر از الفاظ اپراها که لذت بردن از آنها را وظیفهٔ خاص طبقاتی خود می‌داند، قابل فهم‌نباشد. مواضیع موسیقی هند، مثل سایر کشورها، همه درباب عشق ومذهب است؛ اما در موسیقی هندو الفاظ چندان اهمیتی ندارد، وخواننده غالباً آنها را باهجاهای بی‌معنی، که درادبیات پیشرفته مابسیار فراوان است، تعویض می کند. موسیقی آنان باگامهای بسیار دقیق تر وظریف تر از موسیقی ما نوشته می‌شود. برگام دوازده پرده‌یی غربی، هندیان ده «پردهٔ خرد» می‌افزایند ودر نتیجه گام آنها بیست‌و دو ربع پرده می‌شود. موسیقی هند را می‌توان بانت هایی که از الفبای سانسکریت است تحریر کرد؛ اما معمولا آنرا نه می‌نویسند و نه می‌خوانند، بلکه ازراه گوش‌نسل به‌نسل واز سازنده به آموزنده انتقال‌می‌دهند. هم‌چنین باخط میزان ازهم جدا نمی‌شود، بلکه بطور پیوسته ومتصل ازیك پرده به پردهٔ دیگر می‌رود ودر نتیجه

---

* رقص غیر روحانی هندو ازطریق هنر شانکار که‌کاملاً جنبهٔ ارتودوکسی ندارد، به اروپائیان و امریکائیان معرفی گردید. در این رقص جنبش بدن و دست ها وانگشتان وچشمان یك مفهوم بسیار نغز ودقیق به‌بیننده نقل می کند، هم‌چنین دراین حرکات یك گونه لطف وظرافت مواج وشعرمجسم دیده می‌شود که رقص غربی تازمان عودت هنرما به‌هنر افریقایی، ازآن بی بهره بود.

شنونده یی را که عادت به تکیه‌ها و ضربه های منظم دارد ، مأیوس می کند ؛ موسیقی هندو محدود است به‌ملودی ، و گاه یك زمینه‌یی از ته صداها ؛ و به این معنا موسیقی هندو خیلی ساده‌تر وابتدایی تر از موسیقی اروپا ودرعین حال به لحاظ گام ووزن ، پیچیده‌تر از آن است . ملودی ها هم محدود هم بی انتهاست ؛ وهمه بایدبرمبنای سی‌وشش وجه یانغمهٔ قدیم ساخته شود ، اما ازهمین تم‌هامی‌توان وارياسيونهای بسیار فراوان وبی‌خلل پدید آورد . هریك از این تم ها ، یا Raga *، از پنج یا شش یاهفت نت‌است که موسیقی‌دان باید مدام به یکی‌ازآنها بازگردد . نام هرراگا نام همان مقامی است که القاء می کند ـ « سپیده‌دم ، » « بهار » «زیبایی‌شب ، » « مستی ، » و غیره ـ وهریك به ساعتی ازروز یاسال تعلق دارد . بنابرافسانه‌های هندو دراین راگاها یك نیروی مرموز نهفته‌است؛ هم چنین می گویند یك دختر رقاص بنگالی باخواندن Megh mallar raga ، یاتم باران ساز ، به خشکسالی پایان داد . ۱۳ همین قدمت‌راگاها به‌آن‌خاصهٔ قدوسیت داده ؛ هر کس آنهارا می‌نوازد باید بر آنها به دیدهٔ ایمان ، وبه صورت نغمه‌هایی که شیوا خود خوانده‌است ، بنگرد . نوازنده‌یی به نام Narada که بدون توجه آنها را اجرا کرده بود ، از جانب ویشنو به دوزخ راهنمائی شد ، ودرآنجامردان وزنانی رادید که برشکستگی‌اندام خودزاری می کنند ؛ ویشنو ، باومی گوید اینها همان راگاها وراگین ها هستند که براثر سهل انگاری تواین چنین ازهم گسیخته وپاره‌پاره شده‌اند . افسانه می گوید ؛ چون نارادا این بدید برآن شد که از سر فروتنی راه کمال هنر خویش بپیماید . ۱٤

نوازندهٔ هندی را تقید به حفظ امانت راگا از کار باز نمی‌دارد ، واگرالزامی درکار باشد ، بیش ازآن نیست که سازندگان مغرب زمین درساختن سنات وسنفونی به تم خودتقیددارند . درهرحال‌هرجا که آزادی‌نوازندهٔ هندی‌محدود شود درانسجام ساختمان و انتظام شکل جبران می گردد . موسیقی دان هندو نیز مانند فیلسوف هندواست ؛ ازمحدود آغاز می کند « وروح خود را به عالم نامحدود می‌فرستد . » ؛ برتم خودچندان پیرایه می‌دهد ، تابه یاری‌جویبار مواجی‌ازوزن وبازگشت ، وحتی یك نواختنی خواب‌آور نت‌ها ، یك‌نوع یوگای موسیقی‌وار ، یك گونه نسیان اراده وفردیت ، فراموشی ماده وزمان‌ومکان پدید آورد ؛ در این حال روح عروج‌می‌کند وبا «آمیزه‌یی بسیار ژرف» ، باموجودی عمیق وعظیم وآرام ، باحقیقتی ازلی‌ونافذ که برهمهٔ اراده های کوشنده وتغییرات ومرگ ها لبخند می‌زند ، اتصال وپیوندی مرموز می‌یابد .

---

* اگربخواهیم به‌دقت حق‌مطلب را ادا کنیم باید بگوئیم که موسیقی‌هندوشش راگا ، وهرراگاپنج صورت متغیر به نام Pagini دارد . Raga یعنی رنگ ، شور ، مقام ؛ و ریگینی مؤنث آن است .

شاید تازمانی که ما آرامش وثبات وتسلیم وسکون را به‌جای تلاش وپیشرفت وتمنا وحرکت، برنگزیده ایم هیچ گاه توجهی به موسیقی هندو نکنیم و هرگز عظمت آنرا نفهمیم. این مقام هنگامی به‌دست می‌آید که اروپا ازنو رعیت و آسیا ارباب شود. اما دراین حال باز نوبت به آسیا می‌رسد که ازهستی وثبات وتسلیم و سکون فرسوده شود.

۳. نقاشی

ماقبل تاریخ - گچ‌نگاره‌های آجانتا - مینیاتورهای راجپوت - مکتب مغولی - نقاشان - اهل نظر

مرد کوته‌بین آنست که جهان را به‌معیارروستایی خود داوری کند، وآنچه را نامأنوس است بربری بداند. ازجهانگیرشاه که خودمردی صاحب ذوق وهنربود نقل می کنند که وقتی یك نقاشی اروپائی‌را به‌وی‌نشان‌دادند مختصرروی درهم کشید، وچون «رنگ‌وروغنی بود اوراخوش‌نیامد.»[۱۵] دانستن این حقیقت خود مایهٔ بهجت خاطر است که حتی امپراطوران نیز کوته‌نظرند، و همچنان که جهانگیر ازنقاشی رنگ و روغنی اروپایی لذتی نمی‌برد، برای ما نیز ستایش از مینیاتورهای هندو دشوار است.

ازتصویرهای قرمزرنگ حیوانات ومجلس شکار کرگدن در غارهای ماقبل تاریخی سنگاپور ومیرزاپوربخوبی آشکارمی‌شود که هند درکارنقاشی چند هزارسال سابقه دارد. بین آثار باقیمانده ازهند دوران نوسنگی، تخته شستی‌های نقاشی پیدا شده که روی آن تفاله‌های رنگ آماده برای کاربوده است.[۱۶] تاریخ هنرهند گسیختگی‌های عظیم دارد، زیرا اغلب آثارنخستین براثراقلیم‌هند ویران شد، ومسلمانان «بت‌شکن» نیزازدوران محمود تا اورنگ زیب بسیاری از باقی‌مانده‌ها را منهدم کردند.[۱۷] Vinaya Pitaka (حدود ۳۰۰ ق.م) به‌کاخ‌شاه Pasenada اشاره می کندومی گوید تالارهای نقاشی‌دارد، وفاهین ویوان‌چوانگ نیزشهرت‌بسیاری ازعمارات را بداشتن‌نقاشی‌های عالی دیواری توصیف می کنند؛[۱۸] اما هیچ اثری از این همه ساختمانها برجای نمانده است. یکی ازقدیم‌ترین گچ‌نگاره‌های‌تبتی، نقاشی را نشان می‌دهد که سرگرم تصویرصورت بوداست[۱۹]؛ نقاش اخیرالذکرمی گوید که در دوران بودا نقاشی هنری بوده است رایج وپای گرفته.

قدیم‌ترین نقاشی هند که می‌توان تاریخ آنرا معلوم کرد، مجموعه‌یی از گچ‌نگاره‌های بودایی است (حدود ۱۰۰ ق.م) که بردیوار غاری در Sirguya درایالات‌مرکزی پیدا شد. ازآن زمان به‌بعد هنرگچ نگاری - یعنی‌نقاشی برخمیرگچ تازه وپیش ازخشك شدن آن - گام به گام پیشرفت کرد وتاسرانجام بردیوار غارهای Ajanta * به‌آنچنان ذروهٔ کمال رسید که حتی Giotto** و

---

* نزدیك به‌دیه Fardapur، درایالت اصلی حیدرآباد.

** Giotto هنرمند ونقاش نامدار فلورانسی (حدود ۱۳۳۷ - ۱۲۶۶) م.

لئونارد وداوینچی نیز نتوانستند بر آن پیشی گیرند . این معبدها را برجبهٔ پرازصخره در کنار یك کوه ساخته‌اند وتاریخ بنای هریك مختلف وازقرن اول تاقرن هفتم میلادی است . این معابد پس ازانحطاط بودیسم چند قرن ازحافظهٔ تاریخ وابناء زمان گم شده بود ؛ جنگل‌های پیرامون انبوه شده آنها را درمیان خود مدفون کرده بود ؛ خفاشان وماران ودرندگان دیگردر آنجا لانه می کردند ، هزاران نوع پرنده وحشره بافضولات خود نقاشی‌ها راآلوده می‌ساختند . بسال ۱۸۱۹ اروپائی‌ها به‌ویرانه‌های این‌معابد راه یافتند ، وبدیدن گچ نگاره‌های دیواری که هم اکنون ازشاهکار های هنری جهان است ، درشگفت شدند . ۲۰

معابد را به نام غارها خواندند ، زیرا بیشتر آنها را در دل کوه ساخته‌اند . مثلا غار شمارهٔ شانزدهم ، فضایی است به‌اضلاع شصت وپنج پا که دردل کوه کنده شده و بیست ستون آن را نگاه می‌دارد ؛ درطول تالارمرکزی شانزده حجرهٔ رهبانی است ؛ وجلو آن را یك ایوان مروّق زینت می‌دهد ، ومحرابی درپشت آن نهان است . تمام دیوارهای آن پوشیده از گچ نگاره است . به سال ۱۸۷۹ شانزده معبد ازبیست ونه معبد نقاشی‌های فراوان داشت ؛ تا سال ۱۹۱۰ گچ نگاره‌های ده معبد ازاینها براثربی‌حفاظی خراب شد ، وگچ نگاره‌های شش‌معبد دیگرنیز براثرتلاشهای ناشیانه‌یی که برای احیاء آنها به‌کارمی‌رفت منهدم گردید .۲۱ این نقاشی‌ها روزگاری بداشتن رنگهای قرمز وسبزوآبی وارغوانی جلوه وجمالی داشت ؛ ولی ازاین رنگها هیچ باقی نمانده جزسطوح کم رنگ یا سیاه . برخی ازاین نقاشی‌ها ، که با تطاول زمان وجهل آدمیان تباه گردیده ، به دیدهٔ ما که نمی توانیم با علاقهٔ بودائیان ، افسانه‌های بودا را بخوانیم ، ناهنجار و عجیب می‌نماید ؛ اما برخی دیگر پر از ظرافت و قدرت است ، و نشان از صنعتگرانی می دهد که نامشان مدتها پیش از آثارشان معدوم شده است .

علیرغم این تطاول ، غارشمارهٔ یك هنوزازاین شاهکارها فراوان دارد . دراینجا بریك‌دیوار (باحتمال) تصویر بودهی‌ساتوا است - یعنی‌قدیس بودایی که مستحق نیروانا است، اما بجای آن، راه نوزایی را بر گزیده تا آدمیان را ارشاد کند . اندوهی که براثرمعرفت به‌آدمی دست‌می‌دهدهرگز به‌این خوبی وبه این عمق تصویرنشده است ؛۲۲ آدمی به‌دیدن آن درمی‌ماند که این پرده عالی‌تر وعمیق‌تراست یاتابلوی‌نظیر آن «سیرمسیح» * به‌قلم لئونارد وداوینچی . ۲۳ نزدیك آن‌نقاشی چهار آهواست که رقت احساس بودائی را نسبت به حیوانات به خوبی نشان می‌دهد ؛ و برسقف هم نقش گلها ومرغ‌است وازفرط ظرافت گوئی هنوزجان‌دارد۲٤ . بریك دیوارغارشمارهٔ هفده تصویرزیبا و نیمه ویران ویشنواست که باملازمان‌خود از آسمان‌هبوط می کند تادرزندگی بودا نقشی‌بکاربرد ؛۲٥ بردیواردیگرتصویرنیمه طراحی اما سرزنده و شاداب یك شاهزاده خانم وندیمه های اواست . ۲٦ با این‌شاهکارهاانبوهی از گچ‌نگاره‌های دیگربهم‌آمیخته که به‌ظاهرنگارندگان آنان خام‌دست بوده‌اند وهمه جوانی وپروازووسوسهٔ بودا را توصیف می کنند .۲۷

---

* این اثرمیان طرحهای مقدماتی «شام آخرین» دیده می‌شود .

اما از روی آنچه امروز باقی مانده نمی‌توان نسبت به اصل آن گچ نگاره‌ها داوری کرد؛ وبی‌شك برای درك ارزش آنها نشانه‌هایی موجود است که هنوز برروح بیگانه منکشف نشده‌است. با اینهمه، حتی غربیان می‌توانند اصالت موضوع، عظمت ووسعت طرح، وحدت ترکیب، وضوح، بساطت و قاطعیت خطوط و - بین جزئیات فراوان - کمال و تمامیت شگفت انگیز کار دست را که مایهٔ محنت ورنج همهٔ هنرمندان است به بینند وتحسین کنند. به نیروی خیال می‌توان آن روحانیان هنرمند* را تصویر کرد که در این حجره‌ها عبادت می کردند و شاید براین دیوارها وسقف‌ها، با شوق و ذوقی زاهدانه نقش می‌زدند، و درهمان‌حال اروپائیان درظلمت دوران نخستین قرون‌وسطی مدفون بودند. در آجانتا اخلاص و ایمان مذهبی معماری و پیکر سازی و نقاشی را وحدتی مبارك بخشید و یکی از عظیم ترین یادگارهای هنر هندو را پدید آورد.

هنگامی که معابدهندوها به‌دست‌هون‌ها ومسلمانان‌ویران گردید یا بسته شد، هندوها چیره‌دستی هنری خود را در خدمت شکلهای کهتر نهادند. میان راجپوت‌ها مکتبی از نقاشان پدید آمد که از داستانهای مهابهاراتا و رامایانا، و دیگر قهرمانی‌های سران راجپوت تصویر های ظریف مینیاتور می کشیدند؛ بیشتر این نقاشی‌ها صرفاً خطوط کلی است، اما طرح آنها همه جاندار وکامل است. در موزهٔ هنرهای مستظرفهٔ بوستن نمونهٔ جالبی ازاین‌شیوه نقاشی موجوداست، که یکی‌ازراگاهای موسیقی را بصورت زنان خوش پیکر؛ یك برج استوار، و یك آسمان کم‌ارتفاع نشان می‌دهد[۲۹]. در مؤسسهٔ هنری دیترویت نمونهٔ دیگری است که ظرافت عجیب صحنه‌یی از Gita-Govinda [۳۰] را نمایان می‌سازد. چهرهٔ آدمی در این نمونه‌ها و درسایر نقاشی‌های هندو کمتر از روی سرمشق کشیده می‌شد؛ و هنرمند فقط به یاری خیال و قوت تصور و حافظهٔ خود آنها را ترسیم می کرد. نقاش معمولاً تصویر را با رنگهای درخشان برصحیفهٔ کاغذ می کشید؛ و قلم موهای بسیار عالی از موهای ظریف سنجاب، شتر، بز یا نمس هندی تدارك می کرد[۳۱]؛ و خطوط و نقش ونگار ها را با چنان آراستگی می‌پرداخت که چشم ناآزمودهٔ بیگانه از آن لذت می‌برد.

شبیه این آثار در بخشهای دیگر هند، خاصه در ایالت Kangra [۳۲] پدید آمده است. شاخهٔ دیگری از همین درخت به دوران مغولها در دهلی برگ و بار یافت. این شیوه که از فن خوشنویسی فارسی و تذهیب دست نویسی ها سرچشمه گرفت، به صورت یك نوع صورتگری اشرافی درآمد، وبه لحاظ خاصهٔ آراستگی وانحصاری خود، همانند موسیقی سالونی دربار شد. نقاشان‌مغولی نیزمانند مکتب سابق‌الذکر راجپوت‌ها همهٔ کوشش خودرا برظرافت‌خطوط می‌نهادند، و گاه قلم مویی بکار می‌بردند که تنها یك تار مو برآن بسته بود؛ و اینان نیز در ترسیم ماهرانهٔ دست بایکدیگرهم‌چشمی می کردند. اما برنقاشی‌ها خود رنگ بیشتری‌می‌زدند، ورمز وپوشیدگی کمتر بکار می‌بردند؛ ذهن آنان به ندرت از مذهب و اساطیر نقش می گرفت، و خود را به جهان خاکی محدود می کردند، وچندان که احتیاط را مقتضی‌بود واقع‌بین نشان می‌دادند. موضوع نقاشی

* این فرض است. ما نمی‌دانیم این گچ نگاره ها کار کیست.

آنان مردان و زنان بلندمرتبه ودرباری بود ، نه آنانکه به افتادگی و کوچکی شهره بودند ؛ این مردان و زنان والامقام یکی پس از دیگری برای تدارک تصویر روبروی نقاشان می‌نشستند ، تا سرانجام تالارهای نقاشی آن پادشاه متذوق ، یعنی جهانگیر ، پرشد از پیکره‌های همانند فرمانروان ودرباریان مهم ، از دوران تخت نشینی اکبر به بعد . اکبر نخستین پادشاه آن سلسله بود که نقاشی را تشویق کرد ؛ ودرپایان فرمانروایی‌او ، اگر گفته‌های **ابوالفضل** را باور کنیم ، دردهلی‌یکصد نقاش‌استاد ، وهزار نقاش متفنن وجود داشت[۳۳] . حمایت خردمندانهٔ جهانگیر این‌هنر را پیشرفت‌داد، و حوزهٔ نقاشی را از صورتگری به نمایش مجالس شکار ، و زمینه‌های دیگر برای تصویرچهرهٔ‌آدمی توسعه داد و این زمینه ها هنوز هم در کار نقاشی برجستگی و برتری خاص دارد ؛ یك مینیاتور ، خود امپراطور را در چنگال شیری نشان می‌دهد که بر پشت فیل همایونی برجهیده و نزدیك است پیکر امپراطور را بدرد ، و ملازمی ازملازمان پادشاه از سر واقع بینی پابفرار نهاده است[۳۴]. بدوران شاه جهان هنرنقاشی به اوج ترقی خود رسید ، و آنگاه انحطاط آن آغاز یافت ؛ و مانند نقاشی‌های چاپی ژاپون ، وسعت رواج آن میان مردم درعین حال برعلاقمندان این هنر افزود ، اما ذوق سلیم رو به ضعف نهاد[۳۵] . اورنگ زیب ، با احیاء قوانین ضد نقاشی اسلام ، انحطاط این هنر را به کمال رساند .

نقاشان هندی در دهلی از رهگذر نکوکاری هوشمندانهٔ شاهان مغول از چنان رفاه وسعادتی برخوردار بودند که قرن‌ها پیش از آن نظیر نداشت . صنف نقاشان ، که از دوران بودا هم چنان سرپا مانده بود ، جوانی ازسر گرفت ، وبعض اعضای آن صنف ، از آن پردهٔ گمنامی که فراموشی زمانه وغفلت هندو ازفرد ، برسراسر آثارهنری هند می کشد ، بدرآمدند . ازهفده هنرمند برجستهٔ دوران اکبر ، سیزده تن هندو بودند[۳۶] . مقرب‌ترین نقاش دربار بزرگ مغولان Dasvanth بود ، و با آنکه تبار پست داشت و از مردی پالکی کش زاده بود ، امپراطور هیچ گونه تعصبی نشان نمی‌داد . این نقاش جوانی بود غریب رفتار ، وهرجا می‌رفت وهرصحیفه یاسطح صافی‌می‌دید نقاشی می کرد . اکبر نبوغ او را دریافت ، استاد نقاشی خود را واداشت به او تعلیم دهد . این پسربچه بزرگترین نقاش عصر خود شد[۳۷] .

هرجا که مردان کارهایی به انجام می‌رسانند ، مردان دیگر سر می کشند و راه انجام کار را برای آنان شرح می‌دهند . هندوها در عرصهٔ فلسفه به منطق پیشرفتی ندادند ، وبا اینهمه منطق‌را دوست می‌داشتند ، و می‌خواستند روش ظریف همهٔ هنر ها را در قالب دقیق ترین و معقول ترین قواعد بریزند . از این رو ، در اوائل عصرمسیحی ، Sandanga ، یا « شش‌عضو نقاشی‌هند» مانند دستگاه بعدی که درچین* پیداشد (وشاید به تقلید ازهمین دستگاه پدیدآمد) ، برای کمال هنرنقاشی شش قاعدهٔ کلی وضع کرد : (۱) شناسائی ظاهر اشیاء ؛ (۲) مشاهده و سنجش و ترکیب صحیح ؛

---

* Hsieh Ho به فصل بیست‌وپنجم بندچهارم مراجعه شود. تاریخ Sandanga معلوم‌نیست ، ونام‌آنرا ما از طریق یك تفسیر متعلق به قرن سیزدهم شناخته‌ایم .

(۳) تجسم احساسات در قالب ؛ (٤) ادخال عنصر زیبائی یاجلوه هنری ؛ (٥) شباهت ؛ (٦) استعمال هنرمندانهٔ قلم‌مو ورنگ . بعدازاین‌ها قانون‌نامهٔ زیبایی‌شناسی‌پدیدآمد ، به نام Shilpa-shastra ، که در آن‌قواعد وسنن همهٔ هنرهارا برای‌ابد تنظیم کرده بودند . می گفتند که هنرمند باید وداها را خوب بداند ، «ازپرستش‌خداوند مسرور گردد ، به‌همسرش وفادارباشد ، واز زنان بیگانه بپرهیزد ، وبه تقوی و پرهیزگاری از خرمن هرعلم خوشه ها به دست آورد[۳۸] » .

درفهم هنر نقاشی شرق چند نکته به‌ما یاری خواهد داد ، نخست آنکه باید بخاطر داشته باشیم که نقاشی شرق همواره درمقام نمایش احساس است نه اشیاء ، سهل‌است ، کارآن نمایش نیست بلکه القاء است ؛ دیگرآنکه نقاشی شرق بخط تکیه دارد نه به رنگ ؛ سوم آنکه هدف آن بیشتر خلق عاطفهٔ مذهبی و زیبایی پرستی است نه تجدید آفرینش واقع ؛ چهارم آنکه نقاشی هند میل به « جان » یا « روح » آدمیان واشیاء دارد نه به قالب مادی آنها . بااینهمه هرچه کوشش بکار بریم ، آن توسعهٔ فنی ، باوسعت وعمق معنای هنر نقاشی چین و ژاپن را مشکل در نقاشی هند پیدا می کنیم . بعضی هندوها این مهم‌رابوجهی پرازخیالبافی توجیه می کنند ومی گویند : هنرنقاشی ازآن جهت درهندروبه انحطاط نهادکه‌هنری بود بسیار سهل، بعبارت دیگر تحفه‌یی نبود که‌دشوار به دست آید و در خور تقدیم به خدایان باشد[۳۹] . شاید شور و شوق هند و در تجسم پایدار و ماندگار خدای برگزیدهٔ خود ، از راه نقاشی تصویرها ، که اشیایی ناتوان ومیرنده است ، تسکین نمی‌یافت . بتدریج که مذهب بودا باپیکر تراشی سازگاری پیدا کرد ، و پرستشگاههای برهمنی افزایش یافت ، مجسمه سازی جای نقاشی را گرفت ، سنگ استوار درمقام خط ورنگ نشست .

۴ . پیکرتراشی

پیکرتراشی ابتدائی - بودائی - گاندهارا - گوپتا - « مستعمراتی » - ارزیابی

از روی مجسمه‌های موهنجودارو نمی‌توانیم سیر تاریخ پیکرتراشی هند را تا دوران آشوکا دنبال کنیم ، اما بحدس می‌توان گفت که این دورهٔ ناشناخته درتاریخ هنرهند شکافی ایجاد نمی کند ، بلکه اطلاعات مادراین باره گسیختگی دارد . شاید درآن‌دوران که هند ازرهگذر هجوم آریان‌ها دچارتنگدستی شد ، درکارمجسمه‌سازی چوب را جایگزین سنگ کرده باشد ؛ یاشاید آریان‌هاچندان بجنگ سرگرم بودند که بکار هنر دل نمی‌نمودند . تاریخ قدیم ترین مجسمه‌های سنگی که از هند باقی مانده فقط به‌زمان آشوکامی رسد ؛ امااز کمال استادی که در پرداختن این مجسمه‌ها بکار رفته می‌توان یقین پیدا کرد که هنر مجسمه سازی پیش از آن تاریخ قرنها در کار رشد و تکامل بوده است[۴۰] . مذهب بودا بسائقهٔ بیزاری ازبت‌پرستی وتندیس‌های دنیاوی ، پیشرفت نقاشی‌ومجسمه سازی را دچار قیدوبندهای سخت کرد : بودا «نقاشی خیالی چهرهٔ زنان ومردان را» منع کرد؛[۴۱] براثر این‌تحریم که شباهت به تحریم موسی‌داشت ، هنر صورتگری وپیکرتراشی هند نیز مانند هنر یهودیه وهنر درعالم‌اسلام لطمه خورد . بتدریج که مذهب‌بودا رشتهٔ سخت گیری سست کرد ، ومانند مذهب دراویدی عشق وعلاقه‌یی درکار رمز واساطیر بهم رساند ، زاهد منشی آن اندك‌اندك فروتر

نشست . هنگامی هم که فن کنده‌کاری (حدود ۲۰۰ ق .م) بصورت نقش‌های نیم برجستهٔ سنگی بر « نرده های » گرداگرد Stupa ها یا گورهای بودایی در Bodh-gaya و Bharhut ، ازنو پدیدارمی گردد می‌بینیم دیگر هنر مستقلی نیست ، بلکه جزء لاینفك طرح معماری‌است ؛ ودرپایان تاریخ‌خود ، بصورت‌ابزارکار معمار باقی‌می‌ماند ونقشهای‌برجسته بر کنده‌کاری رجحان پیدامی کند.* درمعابدجین واقع‌درماتورا ، وزیارتگاههای‌برهمنی Amaravati وآجانتا ، هنربرجسته‌کاری به‌اوج کمال خود رسید . یکی ازثقاة دانشمند می گوید نرده‌های موجود در آماراواتی « دلاویزترین و ظریف‌ترین گل باغ پیکرتراشی هنداست . ۴۲»

همین زمان ، درایالت گاندهارا برشمال‌غرب‌هند ، بتشویق و حمایت پادشاهان **کوشا** نوع دیگری از پیکرتراشی پیشرفت می کرد . همراه این سلسله شاهان اسرار آمیز که ناگهان از شمال (شاید ازقوم باختری که هلنی شده بودند) بهنددرآمد ، میل به تقلید ازقالب‌های یونانی نیز به‌هند وارد شد . مذهب **ماهایانابودا** که از جانب شورای کانیشکا اختیار شد ، تحریم مجسمه سازی را الغو کرد وبدینسان راه این هنررا ازنو گشود . پیکرتراشی هندو به سرپرستی معلمان یونانی خود مدت زمانی چهرهٔ نرم هلنی به خودگرفت ؛ بودا به **اپولو** شباهت یافت و مشتاق کوه المپ شد ؛ خدایان وپاکان هندو نیز جامه هایی بشیوهٔ **فیدیاس** پوشیدند ، و بودهی ساتوای پرهیزگارسر گرم چشك زدن به **سیلنوس** ** مست و سرخوش شد . ۴۳ تجسمات ابتدائی و زنانه از استاد وشاگردان او با نمونه‌های وحشت‌آور ومنحط مکتب رئالیسم یونان پیوند خورد ؛ ازآن جمله‌است مجسمه بودا درحال گرسنگی که دنده‌ها وپی‌های آن زیر چهره‌یی زنانه وبا گیسوانی آراسته و ریش مردانه نمایان‌است . ۴۴ این‌هنریونانی - بودائی ، دریوان‌چوانگ‌موثرواقع‌شد وازطریق اوودیگر زائران به‌چین وکره وژاپن راه پیداکرد . ۴۵ اما این شیوه درقالب پیکرتراشی خودهند کمتر تأثیر کرد . هنگامی که مکتب گاندهارا پس‌از چندقرن تلاش وکوشش ثمربخش ازمیان رفت ، هنرهند ، به دوران شاهان هندو ، ازنو زنده‌شد ، وسنن وشیوه‌هایی‌راکه هنرمندان بومی بهارهوت ، آماراواتی وماتورا بترك گفته بودند ، برگزید وازآن پس بدوران میان پردهٔ یونانیان در گاندهارا دیگر توجهی نکرد .

هنرپیکرتراشی‌هند نیزمانند دیگرهنرها درقلمروشاهان گوپتابرگ و بار یافت . دراین زمان مذهب بودا از دشمنی با مجسمه سازی دست برداشته بود ؛ و مذهب جان گرفتهٔ برهمنی از نمایش رمزی و آرایش هنری مذهب تشویق می کرد . در **موزهٔ ماتورا** اکنون یك مجسمهٔ تمام سنگی از

---

* براین نتیجهٔ کلی یك استثناء وارد است وآن‌مجسمهٔ عظیم‌مسین بودا است که هشتادپا بلندی‌دارد، ویوان‌چوانگ آن‌را درپالیپوترا دیده. شاید براثرنقل‌داستانی‌ازجانب یوان‌چوانگ وکسان‌دیگر که ازخاور دور بهند می‌رفته‌اند ، مجسمه‌های نظیرآن در ناراوکاماکورای ژاپن ساخته شد و این مجسمه بصورت نیای‌آن مجسمه‌های عظیم درآمد .

** خدای شراب دراساطیر یونان . م

بودا است که دیدگانی به‌حالت تفکر وتعمق وابهایی شهوانی وقالبی بسیار ظریف ، و پاهایی زشت به‌شیوهٔ مکتب کوبیسم دارد . **درموزهٔ سرناث** مجسمهٔ سنگی‌ا دیگری از بوداست به‌حالت نشسته که به‌حکم سرنوشت بر سراسر اقلیم پیکرتراشی بودایی سلطه پیدا کرد ؛ دراین مجسمهٔ اثر تفکر آرام و مهربانی پرهیزگارانهٔ بودا به‌خوبی آشکاراست . در کراچی هم یك مجسمهٔ برنزی کوچك از بودا است که به وجهی ننگ‌آور به ولتر شباهت دارد .[46]

درهزارهٔ پیش ازهجوم مسلمانان ، پیکرتراشان هنرمند ، گرچه کار آنان همه ازمعماری ومذهب الهام می‌گرفت و تنها به خدمت این دو کمر بسته بودند ، در سراسر هند شاهکارهای فراوان پدید آوردند. تندیس زیبای ویشنو که ازسلطان‌پور[47] بدست آمد، مجسمهٔ خوش‌پرداخت Padamapani[48] شیوای عظیم‌الجثه ودرخت مانند (مشهور به Trimurti) که درغارهای Elephanta[49] کنده‌کاری شده است ، تندیس سنگی سبك پراکسی‌تلس* که در Nokkas بعنوان الههٔ Rukmini پرستش می‌شد[50] ، شیوای خوش رقص ، یا Nataraja ، که بدست Chola ، خدای هنرمندان تانجور از برنز ریخته شد ،[51] آن آهوی زیبای Mamallapuram[52] ، و شیوای رعنای Perur[53] اینها همه نشانه های گسترش و وسعت هنرمشتاقان در سراسر خطهٔ هند است .

همین نیروهای انگیزنده و شیوه‌ها از مرزهای هند خاص گذشت ، و در ترکستان و کمبودج و جاوه و سیلان شاهکارها پدیدآورد . پژوهندگان توانند آثاری نظیر آن سرسنگی (که ظاهراً سر پسر بچه ای است) که به دست **سراورل شتاین**[54] ، از ریگ‌زارهای ختن بدر آمد ، پیدا کنند ؛ آن سر بودا از سیام[55] ؛ « هاریهارا » ی عالی کامبودج[56] که شبیه پیکرهای مصری‌است ، آن برنزهای عالی جاوه ،[57] آن سرشیوا که شبیه مجسمه‌های گاندهارا است ودر Parambana[58] پیدا شده ؛ آن پیکر زنانه و بسیار زیبا (« Prajnaparamita ») که اکنون در **موزهٔ لیدن** است ؛ بودهی ساتوای کامل العیار در Glyptothek کپنهاگ[59] ؛ آن بودای خاموش ونیرومند،[60] و آن Avalokiteshvaraی خوش‌تراش (« خداوندی که به عنایت بربندگان نظرمی کند »[61]) که هردو از معبد بزرگ Borobodur جاوه بدست آمده ؛ یا آن بودای جسیم وابتدائی[62] ، وآن عتبهٔ[63] زیبا و « مروارید نما » ی Anuradhapura در سیلان ؛ این فهرست ملال‌آور ، که قطعاً طی قرن ها خون مردمان بسیار بر سر آن ریخته است ، شاید اندکی از تأثیر نبوغ هندو را در مستعمرات فرهنگی آن به ما نشان دهد .

با نخستین تماشا دشوار می‌توان به این پیکر تراشی‌ها دل بست ؛ زیرا تنها آن کسان که ضمیر صافی وعمیق دارند می‌توانند به هنگام سفر ، محیط مأنوس را پشت سر گذارند . رمز این تندیس‌ها ، وظایف پیچیده ونیروهای مافوق انسانی را که این دستها و پاهای مضاعف بدانها اشاره دارد ، واقع نگری وحشت‌انگیز این صورتهای خیالی را که ترجمان تصور هندو است از نیروهای آفریننده وزاینده ومخرب مافوق‌الطبیعه ، وقتی‌خوب درك‌می کنیم که خود هندو باشیم یاشهرنشین آن شهرها که رهبری فرهنگی هندرا پذیرفته‌اند . وقتی‌می‌بینیم‌هرهندوی روستایی نحیف‌ولاغروهرصورت

* Praxiteles (حدود ۳۳۰ - ۳۷۰ ق . م) نامدارترین پیکرتراش آتن . م .

هندو بر پیکر تراشی‌های هندچاق و گوشت آلوداست تکان می‌خوریم ؛ فراموش می کنیم که این مجسمه‌ها متعلق به خدایانی است که نخستین میوه‌های زمین تقدیم آنان می‌شد. چون در می یابیم که هندوها مجسمه‌را رنگ می‌زدند و در نتیجه برنا آگاهی خود ازاین حقیقت واقف می‌شویم که یونانیان هم همین کار را می کردند، و اندکی از اصالت خدایان فیدیاس مرهون پاك شدن تصادفی رنگهای آنان بوده است ناراحت می‌شویم؛ ناخشنودیم ازاینکه می بینیم در تالارهنرهای هند مجسمهٔ زنان نسبةً اندك است ؛ وچون ازاین رهگذر می‌فهمیم که زن درانقیاد مرد بوده است تأسف می‌خوریم ، و هیچ نمی‌اندیشیم که زن عریان اساس لاینفك هنرپیکرتراشی نیست ، وشاید که منتهای زیبایی درمادری باشد نه‌درجوانی، در Demeter* باشد نه در آفرودیت . یا فراموش می کنیم که پیکرتراش بیشترآنچه را که روحانیان خواسته اند قلم زده نه آنچه راکه خود آرزومی کرده ؛ ودرهندهمهٔ هنرها به‌مذهب تعلق داشته نه به‌نفس هنر، وهنر همواره کنیز کمربستهٔ الهیات بوده‌است . تندیس‌هایی راکه پیکرتراش به قصد آفرینش کاریکاتور ، یا دلقك ، یا غول بیابانی ساخته و می خواسته ارواح خبیثه را باین وسیله بترساند جدی می گیریم ؛ راستی اگرما به‌دیدن این پیکرها وحشت کنیم و روی بگردانیم تحقق سازندگان آنان را گواهی کرده‌ایم .

با اینهمه که گفتیم ، پیکرتراشی هند هرگز به کمال ظرافت ادبیات ، و علو معماری ، و عمق فلسفهٔ هند نرسید ؛ وبیشترطبیعت مغشوش ومبهم مذاهب هند را منعکس کرده است . البته برپیکرتراشی چین وژاپن پیشی گرفت ، اما هرگز نتوانست باکمال خاموش وبی‌جنبش مجسمه‌های مصر ، و زیبائی سرزنده ووسوسه‌انگیز مجسمه‌های مرمرین‌یونان برابری کند . حتی برای درك مدعیات پیکر تراشان هند باید آن پرهیزگاری صمیمانه و اعتماد بخش قرون وسطی را دردل خود زنده کنیم . حقیقت آن که توقع ماازپیکرتراشی هندنیزمانند نقاشی آن زیاده ازحداست ؛ وچنان داوری می کنیم که گویی این‌دودرسرزمین هندهم مانند وضعی که‌درفصول‌این کتاب‌دارد هنری مستقل بوده است ، حال آن که ما بنابرقواعد ودستورهای مرسوم این هنرهارا برای بحث ونقد ازآن سرزمین منتزع ساخته‌ایم . اگرماهم مانند هندو می‌توانستیم این دوهنررا اجزاء مکمل معماری بی‌رقیب آن کشور بشمار آوریم ، شاید برای درك هنرهند سرآغازمساعدی به دست می آوردیم .

۵ . معماری

الف ـ معماری هندو

پیش ازآشوکا ـ آشوکا ـ بودایی ـ جین ـ شاهکارهای شمال ـ ویرانی آنها ـ شیوهٔ جنوب ـ معابد یك پارچه ـ معابد ترکیبی

ازمعماری هند دوران ماقبل آشوکا هیچ‌چیز برجای‌نمانده‌است . مانده‌های آجری موهنجودارو موجود است ، اما علی‌الظاهر ساختمانهای ودایی و بودایی از چوب بوده ، و آشوکا گویا نخستین

---

* دراساطیریونان الههٔ باروری زمین . م

کسی بود که سنگ را برای معماری به‌کار گرفت.٦٤ درنوشته‌های هند ازساختمانهای هفت طبقه٦٥ وکاخهای با شکوه سخن می‌رود، ولی ازاین همه هیچ‌نشانی به‌دست نیست. مگاستنس کاخ‌های‌شاهی چاندراگوپتا را ازهمه زیبائیهای ایران مگرپرسپولیس برترمی‌داند، ومی گوید این کاخها ازروی بناهای پرسپولیس ساخته شده است.٦٦ نفوذ معماری ایران بر معماری هند هم چنان تا دوران آشوکا برقراربود؛ وتأثیرآن ازطرح اصلی کاخ او که همانند «تالارصد ستون» پرسپولیس‌است٦٧ بخوبی آشکارمی گردد؛ همچنین ستون عالی آشوکا در Lauriya که سرستون آن پیکرشیراست، این تأثیررا خوب نشان می‌دهد.

باگرویدن آشوکا به‌مذهب بودا، معماری هندآهسته‌آهسته یوغ نفوذ بیگانه را به‌دورافکند، وازمذهب نوین خودرمز والهام گرفت. ازستون دیگری که اکبردرسرناث برپاکرد، فقط‌سرستون بزرگ آن برجای مانده که ترجمان این دوران انتقالی است؛ ٦٨ سرجان مارشال این یادگاری‌را «با همهٔ نظائرآن درجهان قدیم» ٦٩ برابر می‌داند، و صورت ترکیبی آن که در کمال هنرمندی پرداخته آمده عبارتست ازچهارشیرنیرومند وایستاده وپشت به‌پشت، واین چهارشیرهمه قالب و شکل ایرانی دارد؛ زیر آن کتیبه‌یی است از صورتهای خوش تراش من‌جمله صورت حیوان سوگلی هند یعنی‌فیل‌ورمزمحبوب‌هند یعنی گردونهٔ شریعت بودا، زیراین کتیبه هم صورت سنگی بزرگ نیلوفر هندی‌است، که پیشترآنرا به‌اشتباه سرستون ناقوسی ایرانی می‌دانستند، اما اکنون آنرا قدیمترین و بزرگترین رمز هنر هندی می‌دانند. ٧٠ این گل که عمودی نقش شده وگلبرگ‌های‌آن پایین آویخته وتخم‌دان را نشان می‌دهد، رمزبطن جهان بود؛ یا آنکه به‌عنوان یکی اززیباترین جلوه‌های طبیعت، سریرخداوند را نشان می‌داد. این رمزنیلوفرآبی‌همراه با مذهب بودا مهاجرت کرد، ودرهنرچین وژاپون‌نفوذ یافت. یك‌نوع‌نظیرآن که درطرح‌پنجره‌ها ودرها بکار می‌رفت، به‌صورت «طاق‌نعلی»، درآمد و گنبدها وقبه‌های زمان آشوکا به‌شیوهٔ آن ساخته شد؛ این شیوه دراصل از انحنای سقفهای کاه‌اندود بنگالی که به «ارابهٔ سرپوشیده» شباهت‌داشت وخیزرانهای خمیده‌حائل آن بود، اقتباس گردید.٧١

ازمعماری مذهبی دوران بودا چند معبد ویرانه، وفراوان «مقبره» و «نرده» باقی‌مانده‌است. مقبره (stupa یا tope=) در ایام نخستین پشتهٔ گور بود؛ اما در دوران بودا، به صورت زاویهٔ یادگاری درآمد ومعمولا آثارپاکان بودائی را در آن جای می‌دادند. اغلب این زاویه‌ها به شکل گنبد آجری ساخته شده، ومناری برسردارد، وگرداگرآن‌ها هم نردهٔ سنگی کشیده شده‌است و این نرده‌ها نیز نقش‌های نیم برجسته دارد. یکی ازقدیم‌ترین زاویه‌ها دربهارهوت است؛ امانقش‌های برجستهٔ نردهٔ آن ابتدائی وناهنجارساخته شده. آراسته‌ترین نردهٔ موجود درآماراواتی است؛ دراینجا ١٧٠٠٠ پای مربع پوشیده ازبرجسته نقشهای خرد است وچنان به هنرمندی ساخته شده که فرگوسن می گوید این نرده‌ها «شایدبرجسته‌ترین یادگارهند» باشد.٧٢ نامدارترین زاویه‌ها، زاویهٔ Sanchi ازگروه زاویه‌های Bhilsa در Bhopal است. درب سنگی آن ظاهراً از درب های چوبی قدیم تقلید شده ومبشّردربهای pailus و toriis است که معمولا درمدخل معابد خاور

دورساخته می‌شد . هر وجب از سطح ستونها ، سرستونها ، قطعات چلیپایی و تکیه گاهها ، جنگلی از برجسته نقشهای نباتات وحیوانات وصورتهای آدمی وخدایی است . بریك ستون از دروازهٔ شرقی ، نقش ظریفی از زمزدیرپای بودا کنده کاری شده وآن درخت بودا ومنظرهٔ روشن شدن آسمان ضمیر اواست ؛ برهمان دروازه که شکل هلالی ظریف دارد ، الههٔ هوس‌انگیزی (یك Yakshi) است که اندام سنگین ، ولبهای گوشت‌آلود ، مچهای باریك وپستانهای پُر دارد . ۷۳

در آن حال که پاکان مرده در این زاویه‌ها به خواب رفته بودند ، راهبان زنده برصخره‌های کوه جایگاه معابدی را می کندند که بعدها باید دور ازمردم وبه‌آرامی و کاهلی ، و ایمن از عناصر و نور و حرارت خورشید در آنها زندگی کنند . اگر به این نکته توجه کنیم که بیش از هزار و دویست معبد از هزاران معبد قرون اول عصر ما در هند باقی مانده و از این مقدار بخشی به فرقهٔ جین و بخشی به برهمنان و بیشتر آن به جماعات بودائی تعلق دارد ، قدرت انگیزهٔ مذهبی هند را درمی‌یابیم . اغلب مدخل این vihara ها (صومعه) سردرساده‌یی است به شکل نعل‌اسب یا سقف نیلوفری ؛ در برخی از آنها ، مثلاً در Nasik ، مدخل به‌شکل نمای آراسته‌یی است از ستونهای نیرومند ، با سرستونهایی منقش به صورت حیوانات ، وگچ بربهایی که باشکیبائی تمام کنده وپرداخته شده‌است ؛ اغلب سردر را باستون ، ودیوارها سنگی باوراق‌های خوش‌نقش‌زینت می‌دادند۷۴. داخل معبد عبارت بودازیك chaitya یا تالارمجمع باردیف ستونهایی که صحن‌را ازراهرو جدا می کرد ، و هم چنین حجره هایی برای راهبان در هر دوطرف ، و یك محراب درآخر تالار که آثار پاکان‌را درآن می‌نهادند* . یکی از قدیم ترین این‌معابد غار مکان که شاید عالی‌ترین معبد باقی مانده باشد ، معبدی است در Karle ، بین Poona و بمبی ؛ درهمین جا است که بودیسم هینایانا ، به شاهکارخود دست یافت .

غارهای آجانتا ، علاوه بر آن که نهانگاه عالی‌ترین نقاشی های بودایی است ، با معبد کارله برابری می کند و از این حیث نمونه‌یی است از هنر ترکیبی خاص معابد هند که نیم آن معماری و نیم دیگرش پیکرتراشی است . غار شماره یك و دو تالارهای وسیعی دارد و سقف های آن دو که به‌نقش و نگارهای ظریف وموقر زینت شده ، برستونهای خیاره دار تکیه دارد ؛ بالای این ستونها گرد و قاعدهٔ آنها مربع است و نوارهایی از گل و بته آن ها را زینت می‌دهد ، و سرستونهای پرشکوه دارد ۷۵ ؛ غار شمارهٔ نوزده نمایی دارد پر از مجسمه های جسیم و نقش های نیم برجسته و درهم پیچیده و از این حیث ممتاز است۷۶ ؛ در غار شمارهٔ بیست و شش ستونهای غول پیکر باقامت افراشته کتیبه‌یی بر سر نگهداشته که پر از صورت و تصویر است و تنها به سائقه عظیم ترین شور و شوق مذهبی وهنری بوده است که جزئیات و دقایق این نقش‌ها را کشیده‌اند۷۷ . الحق که آجانتا یکی از بزرگترین آثار تاریخ هنر است و دشوار می‌توان آن را از این عنوان محروم کرد .

---

* از تطابق داخل این معبد با داخل کلیساهای مسیحی چنین نتیجه گرفته‌اند که شاید شیوه‌های هندو در معماری دوران اولیهٔ مسیحیت تأثیر داشته است۷۴a .

جالب‌ترین معبد از معابد موجود بودایی هند برج عظیم Bodh-gaya است، که به‌طاقهای سبك گوتیك ممتاز است و تاریخ ساختمان آن، ظاهراً، به قرن اول میلادی می‌رسد.[۷۸] آثار باقیمانده از معماری بودایی سراسر خرده پاره است، و شکوه و عظمت آن نیز بیشتر به پیکرتراشی تعلق دارد تا به ترکیب ساختمانی آن؛ شاید سخت‌گیریها و معتقدات صفائیه سبب‌شده است که نمای بیرونی این معابد همه بی‌آرایش و زننده ساخته شود. فرقهٔ جین به کار معماری علاقه و اخلاص استوارتری داشت، و طی قرن یازدهم و دوازدهم معابد آنان عالی ترین معابد هند بود. البته شیوهٔ مستقلی پدید نیاوردند، و به همین قناعت کردند که نخست به تقلید از نقشهٔ بودایی‌ها معابد را برصخره‌های کوه بکنند (مانندنمونهٔ Elura)، وبعد معابد محصور نوع ویشنو یاشیوا را گروه گروه برفراز یك تپه بسازند. این معابد نیز نمای ساده دارد، اما داخل آنها پیچیده و غنی است - و این خود رمزمبار کی‌است ازحیات کوتاه ما. به سائقهٔ روح پرهیز گاری، مجسمهٔ قهرمانان فرقهٔ جین یکی پس‌از دیگری در این زیارتگاهها نهاده شد، تا سرانجام تعداد آنها در Shatrunjaya برطبق شمارش فرگوسن به ۶۴۴۹ پیکر رسید.[۷۹]

معبد جین در Aihole باآن شکل مربع، وردیف ستونهای بیرونی، ویك رواق، و یك حجره یاتالارمرکزی درونی، تقریباً شیوهٔ یونانی دارد،[۸۰] در Khajuraho جین‌ها وویشنویی‌ها وشیوایی‌ها بیست وهشت معبد نزدیك هم ساخته‌اند، تو گوئی می‌خواسته‌اند روح تساهل هندویی را نشان دهند؛ بین آنها معبد تقریباً کامل Parshwanath[۸۱] بشکل‌مخروط روی مخروط بالارفته و ارتفاع فراوان گرفته، وشهری از پاکان جین را درمیان سطوح پراز کنده کاریهای خودجای داده است. جین‌ها برفراز کوه Abu که چهار هزارپا ازسطح صحرا ارتفاع دارد، معابد بسیار ساختند، و از آنهمه دومعبد باقی مانده بنام Vimala و Tejahpala که ترجمان عظیم ترین پیروزی این فرقه درعالم هنراست. گنبد تجاه پالا یکی ازآن نوادر گران بار است که بر هرچه نوشته درباب هنر است خط بطلان می کشد.[۸۲] معبد ویمالا که سراسر از مرمر سفید ساخته شده معجونی است از ستونهای نامنظم، واین ستونها را هلالی‌های خیال انگیز به کتیبه ها وسرستونها پراز کنده کاریهای ساده وصل می کند؛ برفراز آن گنبدی است ازمرمر وبرآن مجسمه‌های فراوان ساخته‌اند، اما شکوه زهوارهای کنده‌کاری وسنگی آن بسیار اثربخش‌است، وفرگوسن می گوید «دقایق آن باچنان‌ظرافت پرداخته شده وزینت‌های آن‌چنان متناسب جاافتاده که شاید هیچ‌نمونهٔ‌نظیر درسراسر جهان برآن پیشی‌نگرفته‌است. آن هنرمندیهای که معماران گوتیك درنمازخانهٔ هانری‌هفتم درکلیسای وستمینستر، یاآکسفورد بکاربرده‌اند در برابر آن‌ازحیث‌ترکیب‌زشت‌وناهنجاراست.»[۸۳]

در معابد فرقهٔ جین و معابد هم عصر آنان، دورهٔ انتقال خوب معلوم است، و می‌بینیم که شکل مدور زیارتگاه سبك بودایی تبدیل می‌شود بشکل برج که سبك قرون وسطای هندبود. صحن تالار، یا محوطهٔ محصور به ستونهادراین سبك درقسمت بیرون وبه شکل mandapam یاسرپوشیده ساخته می‌شد؛ پشت آن حجره است؛ وبرفرازآن برج پیچیده وپراز کنده‌کاری ساخته شده که‌هر چه بالاترمیرود طبقات آن عقب‌تر کشیده می‌شود. معابدهندویی‌شمال‌هند نیزازروی این‌طرح ساخته

شد. جالت ترین آن معابد گروه معابد Bhuvaneshwara درایالت Orissa است ؛ وعالی ترین معبداین گروه نیزمعبد Rajarani است که بافتخار ویشنو درقرن یازدهم میلادی ساخته‌شد. این معبد برجی غول پیکراست از ستونهای پهلوی هم و نیمه‌مدور وپوشیده از انبوه مجسمه ، وفراز آن سنگ‌های مطبق است که هرچه بالاترمیرود عقب‌تر کشیده می‌شود ؛ دیوارهٔ درون برج‌سراسر کنده‌کاری است و انتهای آن بیك تاج نیم دایرهٔ بزرگ ویك مناره ختم مـی‌شود. نزدیك آن معبد Lingaraja قرار گرفته که از راجارانی بزرگتراست ، اما به‌زیبایی آن نیست ؛ معهذاهروجب از سطح آن نیش قلم پیکرتراش را احساس کرده بدانسان که خرج کنده کاری آن راسه برابر خرج خود ساختمان تخمین زده‌اند. ۸٤ هندو روح پرهیزگاری‌خودرا باشکوه وجلال معابد،وتلاش طاقت سوز در پرداختن دقایق بسیار ظریف نشان داده است ؛ و برای پروردگار هیچ چیز بهتر ازاین نیست.

اگر سایر شاهکارهای ساختمانی هندورا درشمال شماره کنیم وشرح‌خاصی برآن‌ها ننویسیم وعکسهایی ازآنها تدارك نکنیم کاری عبث وملال‌آور خواهد بود. معهذا هر کس که برتمدن‌هند تاریخی‌می‌نویسد نمی‌تواندمعابد Surya رادرKanarak وMudhera، وبرج Jagannah Puri، دروازهٔزیبایVadnagar ۸۵ ، معابدعظیم Sas-Bahu و Teli-Ka-Mandir رادر Gwalior ۸۶ وکاخ Rajah Man Sing رادرهمان گالیور۸۷ ، و برج پیروزی را در چیتور ۸۸ ندیده بگیرد. علاوه براین گروه انبوه ، معابد شیوایی درخاجو راهو است ، و در همان شهر گنبد هشتی معبد khanwar Mathباز نیرومندی معماران ، و غنا وشکیبائی کنده‌کاران ۸۹ را نمایش می‌دهد. حتی ویرانه‌های معبدشیوا در الفانتا ، باآن ستونهای خیاره‌دار جسیم ،وسرستونهای «قارچ وار» ، نقش های برجستهٔ بی‌رقیب ،ومجسمه‌های نیرومند ، ترجمان قدرت ملی ومهارت هنری هنداست که امروز خاطره‌یی هم ازآن باقی نمانده است.

ماهرگز قادر نخواهیم بود که دربارهٔ هنر هند به درستی داوری کنیم ، زیرا جهل وتعصب عظیم‌ترین شاهکارهای آنرا ویران کرده ، وباقی مانده‌را نیز نیمه‌خراب برجای نهاده‌است. پرتقالی‌ها درالفانتا باتوحش تمام مجسمه‌ها ونقش‌های نیم‌برجسته را خرد کردند وازاین راه تقوای خودرا به‌ثبوت رساندند ؛ ومسلمانان هم تقریباً در سراسر شمال هند شاهکارهای معماری قرن پنجم وششم راکه راویان باتفاق آنها را برتر ازآثار شگفت انگیز وقابل تحسین بعدی شمارده‌اند ، باخاك یکسان کردنـد. مجسمه‌ها راگردن زدند ، وپیکر آنها را تکه تکه کردنـد ؛ ستونهای ظریف معابد جین[91] را به مساجد خود اختصاص دادند و بیشتر از روی آنها تقلید کردند. برای انهدام، زمانه دست بدست کهنه‌پرستی داد ، زیرا هندوهای حنیف معابدی‌را که‌دست

بیگانه بدان می‌خورد ناپاك می‌شمردند وبترك می گفتند.[۹۲]

از روی بناهای نیرومند وباقی‌ماندهٔ جنوب هند، یعنی همانجا که فرمانروائی مسلمانان اندکی رخنه کرد و پس از مختصر آشنائی با هند نفرت مسلمانان از شیوه‌های هندو کاهش یافت، می‌توان شکوه وحشمت ازدست رفتهٔ معماری شمال هندرا بحدس دریافت. بعلاوه، عصر بزرگ معماری جنوب هند درقرن شانزدهم وهفدهم، وپس از آن که اکبر مسلمانان را رام کرد و به آنان اندکی از ارزش هنر هندرا آموخت، فرارسید. حاصل آن که جنوب ازحیث معبد غنی است، ومعمولاً همهٔ آنها بر آنچه‌از معابد شمال هند باقی‌مانده برتری دارد، وعظمت وبرجستگی آنها نیز بیشتر است؛ فرگوسن حدود سی معبد «دراویدی» یا معبد جنوبی شماره کرده که هریك از آنها، به تخمین او، به اندازهٔ یك کلیسای جامع انگلیسی خرج برداشته است.[۹۳] درجنوب هم همان شیوهٔ معماری شمال اختیار شد و بر mandapam، یا هشتی، یك gopuram یا دروازه می ساختند، وطاق هشتی‌را باستونهای بسیار فراوان برپا نگاه می‌داشتند. دراین معابدصدها رمز از swastika *، وعلامت خورشید وارابه زندگی و مجسمه‌های شیشه‌یی حیوانات مقدس بکار می رفت؛ مار که پوست می‌اندازد رمز تناسخ بود؛ گاو نر سرمشق غبطه آور نیروی تولید بود؛ linga، یا تمثال کیر، برتری تناسلی شیوا را نمایش می داد و گاه شکل خود معبد از روی آن طرح ریزی می‌شد.

طرح ساختمانی معابد جنوب از سه عنصر ترکیب می شد: مدخل، ایوان ستون‌دار، وبرج (vimana)، که تالار یاحجرهٔ اصلی را در بر می گرفت. معماری جنوب هند، صرفنظر از چند استثناءِ از جمله کاخ Tirumala Nayyak در مادورا، سرا پا جنبهٔ روحانی داشت. مردان هیچ دراین اندیشه نبودند که برای خود بناهای مجلل بسازند، بلکه هنر خود را در خدمت روحانیان و خدایان می گذاردند؛ هیچ مثالی بهتر ازاین نشان نمی‌دهد که سررشتهٔ حکومت‌هندخود به خود دردست‌خداوند

* Swastika واژهٔ سانسکریتی است از su به معنی‌خوش، و Asti زیست. این‌رمز که در تمام‌ادوار تاریخ گردیده بین اقوام مختلف جهان، ازقدیم وجدید، رواج داشت، ومعمولا هم نشان خوشکامی یا خوشبختی است.

بود . ازبناهای فراوانی که بدست شاهان چالوکیان وملت آنان ساخته شدجزمعبد هیچ چیز برجای نمانده. انتظام خوش نمای زیارتگاه Ittagi را در حیدرآباد ۹۴ * فقط یك هندوی سخنور می‌تواند توصیف کند ؛ هم چنین است معبد Somnathpur درمیسور ۹۶ ، که برتوده‌های عظیم خاره سنگ زهوارهای بسیار ظریف کنده‌اند ؛ هم‌چنین است معبد Hoyshaleshwara در Halebid ۹۷ ، و میسور - کـه فرگوسن می گوید : « یکی از بناهایی‌است که مدافع معماری هند میل می کند آنرابرهان تأییدی دفاعیهٔ خود بداند . » وباز می گوید : « ترکیب خطوط عمودی وافقی ، و بازی وجلوهٔ طرح ونور وسایه ، ازهرچه هنر گوتیك است پیشی گرفته . آثاری که بدینسان پدیدآمده همان‌ها است که غایت آمال معماران قرون وسطی بود، اما هرگز به این صورت که برای معماران هالبید دست داده ، به آرزوی خود نرسیدند.۹۸ »

اگر این ورع پرجوش و کوشنده که توانسته است هزار وهشتصد پا از کتیبهٔ معبد هالبیدرا کنده کاری کند ، ودو هزار صورت مختلف فیل برآنها نقش زند ۹۹ ، مارا بشدت در حیرت اندازد ، چه باید بگوئیم دربارهٔ شکیبایی و شوق آنان که بردل خاره سنگ یك معبد تمام و کمال کنده‌اند ؟ تازه این‌ازجمله کارهای‌عادی هنرمندان هندو بود . در ماما‌لاپورام ، برساحل شرقی نزدیك مدرس ، چندین ratha یا بتکده دردل سنگ کنده‌اند که‌عالی‌ترین آنها Dharma - raja - ratha ، یاصومعهٔ سخت‌ترین انضباط‌هااست. در **الورا** که زیارتگاه‌حیدرآباداست ، بودایی‌ها وجین‌هاوهندوهای حنیف درساختن معابد یك پارچه از خاره‌سنگهای کوه با یکدیگر هم چشمی کرده‌اند و عالی‌ترین نمونهٔ این معابد زیارتگاه هندو است در Kailasha ۱۰۰ کـه نام آنرا از بهشت اساطیری شیوا در هیمالیا اقتباس کرده اند . در اینجا سازندگان خستگی ناپذیر به اندازهٔ صد پا دردل سنگ می کندند وپائین می‌رفتند تا بتوانند این قطعه سنگ را ، که بعد تبدیل به‌معبد می‌شد (۲۵۰ پا در ۱۶۰ پا) از اطراف آن جدا کنند ؛ آنگاه‌بردیوار این‌سنگ عظیم ستونها ومجسمه‌ها ونیم برجسته‌های

---

* Meadows Taylor می گوید : « کنده‌کاری برخی ستونها و سردرها و گچ بریهای ستون‌ها در وصف نمی گنجد . هیچ اثر ساخته ازنقره یاطلا ظریف‌تر ازآنها نیست . این‌سنگهای سخت وخاره را باچه ابزاری قلم‌زده وپرداخته‌اند ، تاکنون دانسته نشده است . » ۹۵

نیرومند می کنند؛ سپس داخلهٔ معبد را بانیش قلم درمی‌آوردند، وبادستی فراخ شگفت‌انگیزترین هنرمندیها را بکار می‌بردند: از آن جمله است گچ نگاره های «عشاق» ۱۰۱. تازه شور معماری آنان دراینجا پایان نمی‌یافت، وسرانجام بوسه جانب این معدن سنگ یك رشته نمازخانه‌وخانقاه‌درقلب خاره سنگ می‌کندند۱۰۲ برخی ازهندوها ۱۰۳ معبد کیلاشا را باهرنوع شاهکار درتاریخ هنر برابر می‌دانند.

معهذا، ساختمانی این چنین، مانند اهرام مصر، نتاج بیگاری بود، و قهراً بقیمت عرق جبین‌وخون مردان بسیار فراهم آمده‌است. نه صنف‌ها خسته می شدند نه اربابان، سراسر ایالات جنوب هندرا پراز زیارتگاههای غول پیکر کرده‌اند، وشمار اینان چندان زیاد است که پژوهنده یامسافر حیرت زده درجمع زدن تعداد وقدرت آنها خصوصیات و کیفیات خاص هریك را فراموش می کند. در پاتاداکال، ملکهٔ Lokamahadevi، یکی از همسران ویکراماديتای دوم، معبد Virupaksha را وقف ویشنو کرد، که ازجمله عالی‌ترین معابدهند است. ۱۰۴ در تانجور، جنوب مدرس، شاه Rajaraja ی کبیر، پس‌از فتح سراسر جنوب هندوسیلان، غنائم خودرا باشیوا قسمت کرد، بدین‌سان که به نام او معبدی استوار ساخت وطرح آن طوری پرداخت که رمز تناسلی خداوند را نمایش می‌دهد. ۱۰۵* نزدیك Trichinopoly، برمغرب تانجور، هواخواهان ویشنو برفراز تپه‌یی بلند، معبد Shri Rangam را برپا کردند که بخش برجستهٔ آن یك‌هشتی پرستون بود به‌شکل «تالارصد ستون» وهر ستون عبارت بوداز یك‌تخته خاره سنگ که به استادی کنده کاری شده‌بود؛ دراینجا صنعتگران هند هنوز به تکمیل معبد سر گرم بودند که گلوله‌های فرانسوی و انگلیسی (که برای تصرف هند می‌جنگیدند) آنهارا متفرق کرد وبه‌کارشان پایان داد. ۱۰۶ نزدیك آن محل، درمادورا، برادران Muttu و Tirumala Nayyak به نام شیوا زیارتگاه وسیعی برپا کردند بایك تالار صد ستون ویك حوض مقدس، و ده gopuram، یا دروازه که چهار دروازه از آنها ارتفاع بلندی دارد وبر سطح آنها

* قلهٔ این معبد تخته سنگ یك پارچه‌یی است باندازهٔ بیست وپنج پای مربع، وبه وزن تقریباً ۸۰ تن. بنا برروایات هندو این تخته سنگ را ازیك سراشیب بطول چهار میل بالا کشیده‌اند. شاید برای انجام چنین کاری، به‌جای ماشین‌های «اسارت آور» ازکار اجباری مدد گرفته باشند.

جنگلی ازمجسمه کنده کاری شده است . این ساختمانها بررویهم یکی ازجالب‌ترین مناظر هند است ؛ ومی‌توان ازروی‌همین خرده پاره‌های بازمانده معماری غنی‌وجامع شاهان ویجایاناگار را داوری کرد . بالاخره ، در رامشوارام ، میان انبوه جزایری که « **پل‌آدم** » را ازهند تاسیلان می‌سازد ، برهمنان جنوبی طی پنج قرن (۱۲۰۰-۱۷۶۹ میلادی) معبدی برپا کردند که محتشم‌ترین راهروها ، یارواق های عالم پیرامون آنرا زینت بخشیده است ؛ این معبد چهارهزار پا ستونهای مضاعف دارد که همه به وجهی بسیار ظریف و نازك کنده کاری شده ، و سایه‌یی خنك ودلپذیر و دورنماهای‌الهام بخش ازخورشید ودریا برای میلیونها زائرفراهم می‌آورد ، وامروز هم این زائران ازدورترین شهرها باین جایگاه می‌شتابند تا امیدها وغمهای خودرا برقدوم خدایان بی‌اعتنا نثار کنند .

ب . معماری «مستعمراتی»

سیلان - جاوه - کمبودج - کمرها - مذهب آنان - آنگکور -
سقوط کمرها - سیام - برمه

در همان زمان‌ها ، هنر هند همراه مذهب هند از تنگه‌ها ومرزها در گذشت وبه سیلان ، جاوه ، سیام ، برمه ، تبت ، ختن ، ترکستان ، مغولستان ، چین ، کره و ژاپن سرازیر شد ؛ « درآسیا همهٔ راهها از هند می‌گذرد .»[۱۰۷] درقرن پنجم پیش از میلاد گروهی ازهندوهای درهٔ گنگ در سیلان‌مستقر شدند ؛ دویست سال‌بعد ، آشوکا یك دختر و پسر خود را برای گرداندن مردم سیلان به آیین بودا به آن سرزمین فرستاد ؛ و گرچه این جزیرهٔ پرجمعیت ناچار بود پانزده قرن با تهاجمات تامیل مقابله کند ، فرهنگ سرشار خود را همچنان نگاه داشت تا سرانجام به‌سال ۱۸۱۵ به دست بریتانیائی‌ها تسخیر گردید .

هنر سنگالی با dagoba آغاز کرد ، داگوبا زاویه‌یی‌است گنبددار شبیه ستوپاهای بودایی شمال هند برای نگاهداری بقایای پاکان ؛ این نوع زاویه ها نیز بعد ها بصورت معابد بزرگی که اکنون ویرانهٔ آنها در پایتخت قدیمی ، Anuradhapura دیده می‌شود ، تطور پیدا کرد ، و برخی مجسمه‌های بسیار ظریف و عالی بودا[۱۰۸] و انواع آثار هنری در همین زمینه پدید آمد ؛ و هنگامی که

آخرین پادشاه بزرگ سیلان ، یعنی Kirti Shri Raja Singha **«معبددندان»** را در کاندی بر پا کرد ، بطور موقت پایان گرفت . از دست رفتن استقلال ، موجب فساد طبقات بالاشد ، وآن سرپرستی و ذوق فرمانروایان که هنرمند را به کار برمی‌انگیزد و مجبور می کند ، از سیلان رخت بربست .[۱۰۹]

شگفت آن که بزرگترین معابد بودائی – برخی از پژوهندگان شاید آنهارا بزرگترین همه معابد جهان بشمار آورند –[۱۱۰] درهند نیست ، بلکه درجاوه‌است . در سدهٔ هشتم ، سلسلهٔ شاهان Shailendra درسوماترا ، جاوه‌را تسخیر کردند ، وآیین بودا را مذهب رسمی قراردادند ، ومخارج ساختمان‌معبد عظیم Borobudur (یعنی «بوداهای بسیار»)را[۱۱۱] ، به عهده گرفتند . خود این معبد وسعتی به‌قاعده دارد ، ولی‌طرح آن غریب است – یك زاویهٔ گنبددار که گرداگرد آنراهفتاد و دوزاویه به‌صورت دوایر متحدالمرکز گرفته است . اگر معبد برو بودور فقط همین ها را داشت چندان محل اعتناء نبود ؛ آنچه به این معبد شکوه وجلال بخشیده پاسنگ آن است که چهارصد پای مربع وسعت‌دارد ، وبه صورت یك mastabaی عظیم ، یا یك‌قبر هفت طبقه‌است‌که طبقات آن رو به بالاعقب‌تر می‌نشینند . سرهرپیچ طاقچه‌های فراوان برای مجسمه دارد ؛ و هنگام ساختمان آن پیکر تراشان ۴۳۶ بار به فکر ساختن پیکر بودا افتاده اند . خرسند به این هم نشدند ، بردیوار طبقات بـه طول سه میل نقش‌های نیم برجسته کنده اند که افسانهٔ تولد و جوانی و روشندل‌شدن استادرا نمایش می‌دهد ، و چنان ماهرانه این نقش‌ها را پرداخته اند کـه با زیبا ترین کنده‌کاری های آسیا برابری می کند .[۱۱۲] معماری جاوه با پی‌افکندن این زیارتگاه نیرومند بودایی ، و معابد برهمنی نزدیك پرامبانام ، به اوج کمال خود رسید ، وآنگاه به شتاب راه انحطاط پیمود . این جزیره مدتی پایگاه دریایی شد ، وثروت وتجمل بهم رساند ، و شاعران بسیار پرورد . اما بسال ۱۴۷۹ مسلمانان آهسته‌آهسته دراین‌بهشت گرمسیری ساکن شدند ، و از آن پس دیگر هیچ هنری پدید نیاورد . به سال ۱۵۹۵ هلندی‌ها برآن چنگ زدند ، و طی صد سال بعد ، ایالات آن را یکی پس از دیگری بلعیدند ، تا سرانجام سلطهٔ خودرا درآن سرزمین‌بکمال رساندند .

تنها یك معبد هندویی برمعبد بروبودور برتری دارد ، وآن نیز از سرزمین

هند دور است، وحقیقت آن که با گذشت قرنها در نهانگاه جنگلی دوردست گم شد. به‌سال ۱۸۵۸ یك سیاح فرانسوی، هنگامی که در درهٔ علیای رود مکنگ راه می‌جست، ازمیان درختان وبوته‌ها نظر انداخت ومنظری معجز نشان دید: یك معبد عظیم، با طرحی بسیار محتشم وباور نکردنی درمیان جنگل قد بر افراشته، و بابوته‌زارها و شاخ وبرگ‌ها درهم آمیخته وزیر آنها پنهان شده بود. این سیاح آن روز معابد بسیاردید، که‌برخی‌را درختان‌پوشانده یاازیکدیگر جدا کرده بود؛ چنین می‌نمود که این سیاح به وقت سر رسیده و از غلبهٔ جنگل وحشی براین آثار انسانی جلو می‌گیرد. مردان دیگری از اروپا باید می‌آمدند تاداستان Henri Mouhot‌را تأیید کنند؛ آنگاه به این گوشه که روزگاری دور افتاده بود، هیأت‌های علمی اعزام گردید، ودرپاریس هم یك مدرسه به نام L' École de l' Extrème Orient تمامی دستگاه خود را به‌کار طرح برداری و مطالعهٔ در این نو یافته وقف کرد. امروز Angkor wat یکی از نوادر جهان بشمار می‌رود.*

در آغاز عصر مسیحیت، در کشور هندو چین، یا کمبودج، مردمی متوطن شدند که بیشتر آنها چینی وبرخی‌ازمردم تبت بودند به نام Khambuja ها، یا کمر ها Khmers. هنگامی که سفیر کوبلای‌خان، موسوم به چیو ـ تا ـ کوآن، پایتخت کمر، یعنی Angkor Thom را دید، متوجه شد که‌حکومتی نیرومند برملتی فرمان می‌راند که باشالی‌های‌برنج‌و کدیمین‌خود ثروت فراهم می‌آورد. چیومی گوید پادشاه پنج همسر داشت «یکی سوگلی، وچهار همسردیگر برابر باجهات اربعهٔ قطب‌نما» ونزدیك به چهار هزار صیغه برابر بامدارج دقیق‌تر آن.[۱۱۴] طلا وجواهر فراوان بود؛ سطح دریاچه را قایق‌های تفریحی پر می‌کرد؛ خیابان‌های پایتخت پراز ارابه، وتخت روانهای پوشیده، وفیل‌های مجهز بود و تقریباً یك میلیون جمعیت داشت. بیمارستانها جنب معابد ساخته شده بود، وهریك گروهی پرستار و پزشك مخصوص به‌خود داشت.[۱۱۵]

---

* به سال ۱۶۰٤ یکی‌از هیأت‌های مذهبی پرتقال به‌نقل ازصیادان مطالبی راجع به‌بعض ویرانه ها درمیان جنگل گزارش داد، وروحانی دیگری به‌سال ۱۶۷۲ گزارشی‌نظیرآن داد، ولی هیچ کس به این اظهارات توجهی نکرد.[۱۱۳]

گرچه مردم این کشور چینی بودند، اما فرهنگ هندویی داشتند، مذهب آنان مبتنی بود برپرستش ابتدایی مار **ناگا** که سربادبیزن مانند آن همه جا درهنر کمبودج نمایان است؛ پس از آن خدایان سه گانهٔ هندو ــ برهما، ویشنو وشیوا ــ به برمه‌راه یافتند؛ وتقریباً درهمان زمان بوداهم فرا رسید، وبه شیوا وویشنو ملحق گردید وخدای محبوب کمرها شد. ازسنگ نبشته ها چنین بر می آید که مردم مقداری معتنا به برنج و کره و اندکی روغن هر روز به کارگزاران خدایان تقدیم می کردند. ۱۱۶

قوم کمر درآخرهای قرن نهم، قدیم‌ترین معبدگروه‌معابدی را که‌تا به‌امروز باقی مانده وقف شیوا کردند وآن معبد Bayon است که اکنون ویرانه های نفرت انگیز آن تا نیمه درمیان گیاهان سخت‌پی پنهان شده است. سنگهای آن که بی ملاط بررویهم سوار شده بود، با گذشت هزارسال‌جا بجا شده، وصورت بزرگ‌برهما وشیوا راکه پیکر برج‌ها ازآن دو تشکیل شده، به نیشخندهای دون‌شأن خدایان انداخته است. سه‌قرن‌بعد، بردگان واسیران جنگی پادشاهان، آنگکوروات۱۱۷ را ساختند، که شاهکاری است همتای عالی‌ترین شاهکارهای معماری مصر ویونان، یاکلیساهای جامع اروپا. یك خندق عظیم بطول دوازده میل، گرد معبد را گرفته است، وبرفراز آن پلی است که پیکرسنگی ناگاهای دورباش گو از آن نگهبانی می کنند؛ بعدازآن دیوار آراستهٔ گرداگرد معبد است؛ وبعدازآن تالارهای‌وسیع، که نقش‌های برجستهٔ آن مجالس مهابهاراتا و رامایانارا باز گو می کند؛ سپس خود بنای استوار معبد پدیدار می‌شود، که برشالده‌یی عظیم‌قدبرافراشته، وطبقه به‌طبقه به شکل یك هرم مسطح بالا می رود، تا می‌رسد به محراب خداوند که دویست پا ارتفاع دارد. دراین‌جا عظمت‌ازمقام زیبایی‌نمی کاهد، بلکه حشمتی چنان پرهیبت به آن‌می‌بخشد که بینندهٔ غربی‌را تکان می‌دهد وازشکوه دیرین‌تمدن شرق آگاهی اندکی درافق ضمیرش‌پدیدار می گردد. آدمی‌درعالم خیال‌آن جماعت انبوه پایتخت را مجسم می‌بیند: می بیند که‌گروه‌گروه بردگان به‌کاربریدن وکشیدن‌وبرافراشتن تخته سنگهای عظیم سر گرم‌اند؛ صنعتگران نقش‌های برجسته ومجسمه می‌سازند؛

تو گوئی زمانه هرگز از همگامی با آنان باز نخواهد ایستاد ؛ روحانیان به فریفتن و تیمار مردم مشغول‌اند ؛ روسبیان معابد (که هنوز چهرهٔ آنان برخاره سنگ نقش است) به فریفتن‌مردم وتیمار روحانیان‌سرگرم‌اند ؛ اشراف‌مغرور کاخهایی می‌سازند همانند Phinean - Akas ، باآن **مهتابی افتخار** ؛ و آنگاه، پادشاهان‌نیرومند وبی‌رحم نیز به مدد رنج و کارهمگان بالاتر ازهمه برتخت نشسته‌اند .

پادشاهان که به‌بردگان فراوان‌نیاز دارند ، به‌جنگ‌های‌بسیار دست می‌یازند. اغلب دراین جنگها پیروز می‌شوند ؛ اما نزدیکی‌های قرن سیزدهم - «درنیمه راه» حیات دانته - سپاهیان سیام قوم کمررا شکست دادند ، وشهر ها را غارت کردند ، و معابد و کاخهای درخشان را ویران ساختند . امروز تنی چند سیاح میان سنگهای لق وازهم گسیختهٔ آن معابد پرسه می‌زنند ، وعیان می‌بینند که چگونه درختان شاخ وبرگهای خود جاکن وریشه‌های سخت‌را درشکاف سنگها فرو می‌برند ؛آری سنگ نه تمنا دارد نــه می تواند ببالد . چیو - تا - کوآن از کتابهای بسیار سخن می‌گوید که به‌دست مردم انگکور نوشته شده است ، اما ازاین نوشته‌ها یك صحیفه نیز برجای نمانده است ؛ آنان نیز مانند ما اندیشه‌های میرنده برصحائف تباهی پذیر می‌نوشته‌اند ، واینك آثار فنا ناپذیر آنان همه‌مرده است . نقش‌های برجسته ، مردان وزنانی‌را نشان می دهد که روبند وتور برصورت کشیده‌اند تااز پشه وخزندگان چسبنده درامان باشند . آن مردان وزنان رفته‌اند ، وتنها نقش‌آنان برسنگها زنده است . اما پشه‌ها وسوسماران هنوز مانده‌اند .

درسیام ، ودرهمان نزدیکی‌ها ، قومی نیمه تبتی ونیمه چینی ، بتدریج کمرهای فاتح‌را راندند وتمدنی بربنیاد مذهب وهنر هندو پی افگندند . سیامی‌ها پس‌از تسلط بر کمبودج ، پایتخت تازه‌یی به نام Ayuthia ، برجایگاه یك شهر قدیمی قوم کمر ساختند . آنگاه از همین نقطه نفوذ و تسلط خودرا توسعه‌دادند ، تاسرانجام حوالی‌سال ۱۶۰۰ میلادی‌امپراطوری آنان برمهٔ جنوبی ، کمبودج وشبه جزیرهٔ مالایارا دربرگرفت . بازرگانی آنان ازسوی خاور درچین نفوذ کرد وازجانب باختر دراروپا . هنرمندان آنان دست نویسی‌های تذهیب‌شده می‌ساختند، وبالاك برچوب نقاشی‌می کردند، وبه شیوهٔ چینی ، ظروف‌چینی می‌پختند ، وپارچه‌های زیبای‌ابریشمین را برودری دوزی می کردند ، وگاه مجسمه‌های بسیار زیبا می‌تراشیدند .* سپس گردونهٔ بی‌طرف تاریخ گردید ودر سیر موزون آن

* مانند مجسمهٔ سنگی ولاك‌زدهٔ بودا که اکنون درموزهٔ هنرهای مستظرفهٔ بوستن است .

نوبت به مردم برمه‌رسید وشهر آیوتیارا تسخیر کردند ، وآن‌راباتمامی آثار هنریش بخاك کشیدند . سیامی‌ها درپایتخت نوین خود بانگکوك Bangkok بتکدهٔ عظیمی ساختند ، که کثرت آرایش آن نمی تواند زیبایی طرح آنرا یکسره بپوشاند .

درآسیا قوم برمه ازجمله بزرگترین سازندگان بوده‌اند . اینان که ازمغولستان وتبت به‌این سرزمین‌های بارآور روی نهادند ، ازتمدن هندومتأثر شدند ، وازقرن‌پنجم به‌بعد فراوان مجسمه‌های بودایی وشیوایی و ویشنویی ساختند ، وزاویه‌های عظیم برپا کردند ودراین مهم چندان پیش رفتند که به ساختن معبد پرشکوه **آناندا** رسیدند - واین یکی ازپنج هزار بتکدهٔ پایتخت قدیمی آنها Pagan است . پاگان بدست کوبلای خان غارت شد ، وحکومت برمه مدت پنج قرن مدام از این پایتخت بآن پایتخت نقل مکان می کرد . مدتی ماندالی کانون حیات برمه وکاشانهٔ هنرمندانی شد که در عرصهٔ هنراز کار برودری دوزی وزیورسازی گرفته تا ساختن کاخ شاهی (که خود نشان می‌دهد این قوم بااین چوب ناتوان چه‌کارها می کرده‌اند) زیبائی‌های فراوان پدید آوردند . انگلیس‌ها که از رفتار باهیأت‌های مذهبی وبازرگانان خود ناخشنود بودند ، به سال ۱۸۸۶ برمه را برگزیدند ، و پایتخت را به رانگون انتقال دادند ، که شهری است رام و سر براه در برابر نفوذ سخت ناوگان امپراطوری . برمه‌یی‌ها در آن شهر یکی از عالی‌ترین زیارتگاههای خود را برپا کردند ، و آن Shwe Dagon ، یا **بتکدهٔ زرین** است که هر سال میلیونها زائر بودایی برمه‌را بسوی خود می کشد . مگر نه آن است که موهای سر Shakya - muni دردل این معبد نهفته است ؟

ج . معماری مسلمانان درهند

سبك افغانی - سبك مغولی - دهلی - اگره - تاج محل

معماری هند در دوران مغولان به‌آخرین پیروزی خود رسید . پیروان اسلام به هرجا که دست یافتند چه در غرناطه و قاهره ، و چه در اورشلیم و بغداد ، ثابت کردند که سازندگانی استاد و چیره دست‌اند ؛ ازین دودمان نیرومند همین انتظار هم می‌رفت که پس از استقرار و تحصیل ایمنی درهند ، در متصرفات خود مساجدی به فخامت مسجد عمر ، وبه عظمت مسجد حسن درقاهره ، و به ظرافت‌الحمراء بسازند . درست است که سلسلهٔ « افغان » صنعتگران هندو را به‌کار گرفتند و از زمینه‌های هندویی تقلید کردند ، وحتی ستونهای معابد هندورا به معماری های خوداختصاص دادند ، و بسیاری ازمساجد درواقع همان معابد هندو بود که برای عبادت مسلمانان ازنوساخته شد ،[۱۱۹] اما این شبیه‌سازی طبیعی در اندك زمانی تبدیل شد به شیوه‌یی که پاك مغربی Moorish بود چندان که بیننده وقتی بنای تاج محل‌را درهندمی‌بیند،

نه در ایران و شمال افریقا یا اسپانیا، دچار شگفتی می‌شود .

قطب‌منار زیبانمونه‌یی است ازاین‌دورهٔ تحول . این‌مناره جزیی از آن مسجد بود که **قطب‌الدین ایبک** ساختمان آن را در دهلی قدیم آغاز کرد ؛ و یادگار پیروزیهای آن سلطان خونخوار بود بر هندوها ، و نشان آن بیست و هفت معبد هندو بود که درهم شکسته شد تا مصالح مسجد و مناره را تدارك کند[۱۲۰] . این منارهٔ بزرگ ۲۵۰ پا ارتفاع دارد و از سنگ‌های سرخ و بسیار عالی ساخته شده ، و تناسبی به کمال دارد و طبقات آخرین آن از مرمر است ، و اینك پس از هفت قرن مقابله با عوامل طبیعی هنوز یکی از شاهکارهای صنعت و هنر هند به‌شمار می‌رود . سلاطین دهلی بطور کلی بیش از آن سر گرم کشتار بودند که بتوانند به کار معماری بپردازند ، و اغلب این چنین بناها که آن پادشاهان برای ما باقی‌گذارده‌اند، مقبره‌هایی است که درحیات خود ساخته‌اند تا به یادشان بماند که حتی آنها نیز در گذرند . بهترین‌نمونهٔ این‌ها بقعهٔ **شیرشاه** در Sasseram از ایالت Bihar[۱۲۱] است ؛ پیش از آنکه سبك نیرومند مغربی به سبك معماری زینتی شاهان مغول تطور پیدا کند ، این بقعهٔ غول پیکر و مستحکم ومردانه آخرین مرحلهٔ آن سبك بود .

اکبرشاه که بی‌طرفانه ازهرگلزار فکرگلی برگزید ، تمایل به‌آمیختن سبك اسلامی وهندورا تقویت کرد ؛ ودرشاهکارهائی‌که هنرمندان اوساختند روشها وخمیر مایهٔ هندی و ایرانی‌را بهم مخلوط کردند وآن‌چنان هم‌آهنگی شگرف پدیدآوردند که استهلاك زودگذر عقاید بومی واسلامی‌را درمذهب ترکیبی اکبرنمایان ساخت . نخستین بنای یادگاری دوران سلطنت اوبقعه‌یی‌است که نزدیك دهلی برای پدرخود همایون ساخت و این بنا سبك خاص دارد ، خطوط‌آن ساده ، و نقش ونگارهای آن ملایم است ، معهذا چندان به ظرافت ساخته شده که از پدید آمدن بناهای زیباتر شاه جهان بشارت می‌دهد . هنرمندان اکبر در فتح پورسیکری شهری ساختند که در آن تمامی قدرت شاهان نخستین مغول با آراستگی امپراطوران بعدی آمیخت . یك رشته پلکان به دروازهٔ پرهیبتی از سنگ سرخ منتهی می‌شود ، و از زیر طاق فخیم آن به محوطه‌یی می‌رسیم که سرشار از شاهکار است . بنای اصلی یك مسجد

است ، اما قشنگ ترین قسمتها سه کوشك مجزاست که برای سوگلی‌های امپراطور ساخته شده بود ، و هم چنین بقعهٔ مرمرین دوستش حکیم سلیم چیشتی ؛ در اینجا هنرمندان هند به نمایش مهارت خود در مطرز کاری برسنگ آغاز کردند و این مهارت بعدها در ساختن نردهٔ سنگی تاج محل به اوج خود رسید .

خدمت جهانگیر به تاریخ معماری ملت خود اندك است ، امـا فرزندش شاه جهان از رهگذر شور و شوقی کـه در ساختن عمارات زیبا بکار می‌برد شهرت خود را به پای اکبر رساند . به همان اندازه که جهانگیر بین زنـان خود پول پخش می کرد ، شاه جهان با دست فراخ به هنرمندان می‌داد . مانند پادشاهان شمال اروپا ؛ هنرمندان اضافی ایتالیا را بکشور فرا خواند ، و آنانرا واداشت تاهنر pietra dura (نشاندن قطعات سنگهای قیمتی برمرمر) را که یکی ازعناصر خاصهٔ کارهای آرایشی هند دوران شاه جهان شد ، به کنده کاران او بیاموزند . جهان چندان مرد دینداری نبود ، اما به تشویق و سرپرستی او دو مسجد از زیباترین مساجد هند ساخته شد: یکی مسجد جمعه در دهلی ، و دیگری مسجد مروارید **Moti** در اگره .

جهان هم در دهلی و هم در اگره « قلعه‌ها » ساخت ؛ یعنی یك رشته‌بنا که پیرامون آن‌ها حصارهای استحفاظی‌بود . دردهلی با کمال بی‌اعتنایی‌وتحقیر کاخهای سرخ اکبر را ویران کرد ، و جای آن ساختمانهایی پی‌افگند که بدترین قسمتهای آن خالص ترین زیبایی های معماری جهان را پدید آورده است . کف تالار مجلل بارعام آن از مرمر سیاه ساخته شده و روی آن قابهایی از موزائیك فلورانسی نشانده‌اند ، برسقف‌ها وستونها وطاقها زهوارهای سنگی کنده‌اند که کم مایه‌وسست است اما زیبایی آنها باورنکردنی است . این بنا **تالاربارخاص** هم دارد کـه سقف آن همه از نقره و طلا است و ستونهای آن‌را با مرمر ملیله‌دار ساخته‌اند ،وطاق‌های آن تالار نیز بشکل نیم دایرهٔ گوشه‌داری است که خود از نیم دایره‌های کوچك‌ترو گل مانند ترکیب شده . تخت طاوس این بنا افسانه شد وبر ترصیع پرقیمت دیوارهٔ آن هنوز این شعرشاعرمسلمان باقی‌است : «اگرفردوس برروی زمین‌است همین است وهمین است وهمین است .» وقتی می‌بینیم بزرگترین مورخ معماری اقامتگاه

شاهی‌را دردهلی‌وصف می‌کند ومی‌گوید ازحیث مساحت‌دوبرابر Escorialی‌عظیم*، نزدیك مادرید است و در آن دوران بررویهم «با شکوه‌ترین قصر مشرق‌زمین - و شاید تمام جهان»[۱۲۲]** بوده است، باز درباب «ثروت‌های هند» اندك تصورضعیفی پیدا می‌کنیم.

قلعه‌یی که در اگره ساخته شد اینك ویرانه‌است***، وبادیدن ویرانه‌ها تنها می‌توان شکوه وحشمت دیرین آن‌را به حدس دریافت. دراین‌قلعه، میان باغ های فراوان مسجد مروارید، مسجد گوهر، تالارهای بار عام وبارخاص و کاخ سریر قرار داشته است، هم چنین حمام های شاهی، تالار آیینه، کاخهای جهانگیر وشاه جهان، کاخ یاسمن نور جهان و برج یاسمن کـه امپراطور اسیر یعنی شاه جهان، از درون آن، و ازفراز رود جمنا بربقعه‌یی‌که برای زن‌محبوب خود ممتازمحل ساخته بود، نظاره می‌کرد.

مردم جهان این‌بقعه‌را به نام اختصاری آن‌زن یعنی به‌نام تاج محل‌می‌شناسند. معماران بسیارآن بنارا کامل‌ترین بناهای جهان شمارده‌اند. سه‌هنرمند طرح آنرا ریختند: استادعیسی‌ایرانی، Gieronimo Veroneo ایتالیایی، و Austin de Bordeaux فرانسوی. چنین‌می‌نماید که درتدارك طرح آن هیچ کس ازهندوها شرکت‌نداشته

---

* اقامتگاه شاهی نزدیك مادرید که در سالهای ۸۴-۱۵۶۳ ساخته شد. این اقامتگاه قصر وصومعه و کلیسا و بقاع شاهی عظیم دارد. هنرمندان سترك کار هـای زینتی آنرا انجام داده‌اند و مجموعهٔ بسیار نفیسی از نقاشی‌های اسپانیا در این اقامتگاه است. از دائرةالمعارف کلمبیا. م

** قلعهٔ دهلی در ابتدا پنجاه و دو کاخ داشت، اما از آنها فقط بیست و هفت کاخ باقی مانده. یکی از پادکانهای بریتانیا که در عصیان سپاهیان هند به ستوه آمده بودند بـه این قلعه پناه بردند وبرای آنکه ذخائرخودرا جابدهند بسیاری ازکاخ هارا ویران کردند ودست به‌تاراج فراوان‌زدند.

*** شاه جهان سخت اشتباه کرد که این‌کاخها را به صورت استحکامات درآورد. هنگامی کـه سپاهیان بریتانیا به سال ۱۸۰۳ اگره را محاصره کردند ناچار لولهٔ توپهای آنان متوجه این‌قلعه‌شد وهندوها چون دیدند که گلوله‌های توپ خاص محل یا تالار بارخاص‌را می کوبد تسلیم شدند، زیرا به حفظ آن زیبائی‌ها بیشتر از کسب پیروزی علاقمند بودند. اندکی بعد Warren Hastings حمام کاخ را برای تقدیم به حضور ژرژچهارم ازجای خود درآورد؛ ولرد William Bentinck هم‌برای افزایش درآمدهای هند بقیهٔ قسمت‌های بنا را فروخت[۱۲۳].

است ؛ بنایی است کاملاً غیرهندو و یکسره اسلامی؛ حتی برخی صنعتگران چیره‌دست را از بغداد ، و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی آوردند[۱۲۴] . طی بیست و دوسال، بیست‌ودوهزار کارگر برای ساختن این بقعه کاراجباری کردند ؛ وبا آنکه مهاراجهٔ جیپور سنگهای مرمر را به عنوان تحفه برای شاه‌جهان فرستاد ، مخارج عمارت و اطراف آن حدود ۱۸،۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ ریال شد که در آن روز پول‌هنگفتی بود[۱۲۵]* :

تنها در کلیسای **سن پطر** است که چنین شیوهٔ ساختمانی بکار برده‌اند . وقتی از دیوار بلند کنگره‌دار می‌گذریم ، ناگهان بنای تاج را پیش روی خودمی‌بینم که بر تلواره‌یی ازسنگ مرمر ایستاده و گرا گرد آنرا مساجد خوش اندام و مناره‌های استوار گرفته است . پیش روی بنا باغ‌های وسیع قرار گرفته و میان آن استخری است که تصویر بنای تاج محل درآب آن هوش ازسر آدمی می‌برد . اجزاءِ بنا همه از مرمر و فلزات قیمتی ، یا سنگهای گران است . خود بنا دوازده پهلو دارد که چهار پهلوی آن مدخل است ؛ ازهر گوش آن یك منارهٔ باریك قدکشیده ، وسقف آن را گنبدی تشکیل می‌دهد که برفراز آن یك میله است . مدخل اصلی ، که در ابتدا دربهای سیمین و توپر از آن نگهبانی می کرد ، اینك از سنگهای مرمرین و مطرز است ؛ بر دیوار با خط زرین آیاتی از قرآن کریم ترصیع شده ، که یکی از آنها «پرهیز کاران» را به‌دخول در «باغ‌های بهست» دعوت می کند . داخلهٔ بناساده است ؛ لذا ، این نکته دیگر مهم نبود که دزدان محلی و اروپائی همکاری کنند و جواهرات فراوان مقبره را به غارت برند و نردهٔ زرین آنرا که با سنگهای گرانبها مزین بود وروز گاری تابوتهای سنگی شاه جهان و ملکه را در آغوش گرفته بود بدست یغما سپارند . زیرا اورنگ‌زیب آن نرده‌را برداشت وجای آن یك دیوارهٔ مشبك وهشت ضلعی از مرمر تقریباً شفاف گذارد و روی آن زهوارهٔ شگفتی از مرمرسفید درآورد ؛ برخی کسان که این دیوارهٔ مرمرین را دیده‌اند می گویند که از مجموعهٔ

---

* لرد ویلیام بنتینك که از رحیم ترین فرمانداران بریتانیا در هند بود ، یك بار به فکر افتاد که تاج محل را به ۱۲،۰۰۰،۰۰۰ ریال به یك پیمانکار هندو بفروشد . این پیمانکار معتقد بود که از مصالح آن استفاده‌های بهترین می‌توان کرد[۱۲۶] . و از زمان امارت لرد کرزن ، حکومت بریتانیا از این بناهای یادگاری مغول خوب حفاظت کرده است .

آثار خرد وفرعی هنری هیچ‌چیز بپای زیبایی آن نمی‌رسد .

تاج محل عالی‌ترین بناها نیست ، بلکه زیباترین آنهااست . اگراندکی از آن دور شویم ظریف کاریهــای بنا از نظر محو می شود و می بینیم هیچ حشمتی ندارد ، و منظرهٔ آن فقط بدل می‌نشیند ؛ و چون از نزدیك تماشا کنیم می‌بینیم کــه کمال ظرافت آن هیچ تناسبی باحجم بنا ندارد . اگر دراین نکته نظر کنیم که به دوران پرشتاب ما ، طی یکی دوسال ساختمانهای عظیم صدطبقه بالا می‌رود ، و بعد دراین مهم بیندیشم که بیست و دوهزار رنجبر طی‌بیست ودوسال دربنای این بقعهٔ کوچك (که ارتفاع آن دشوار به ۱۰۰ پا می‌رسد) زحمت کشیده‌اند ، آنگاه آهسته آهسته تفاوت بین‌صناعت و هنر را درمی‌یابیم. شایدآن اراده که ساختمانی همانند تاج‌محل را طرح کرد ، عظیم‌تر و استوارتر ازارادهٔ بزرگترین فاتحان جهان‌بود . اگرزمانه عقل و هوش داشت شاید هرچه جز تاج‌محل بود ویران می کرد ، و برای تیمار دل آدمی این گرانمایه نشان شرافت انسان را برجای می‌نهاد .

د . معماری و تمدن هند

تباه شدن هنرهند ـ مقایسهٔ معماری هندو واسلام ـ
نظر کلی بر تمدن هند

اورنگ زیب گرچه آن دیوارهٔ مشبك مرمرین‌را ساخت ، خود مایه شوربختی هنر مغول و هند بود . چون از سرتعصب دل وجان بیك مذهب تنگ میدان‌سپرده بود، درهنر هیچ نمی‌دید جز بت‌پرستی و پوچی . پیش از آن شاه‌جهان پی‌افگندن معابد هندو را ممنوع کرده‌بود ؛۱۲۷ اورنگ زیب نه‌تنها این‌تحریم را ادامه داد ، بلکه در کفایت مخارج بناهای اسلامی‌هم چندان خست می‌ورزید که بدوران او کار ساختمان آنها نیز رو به سستی نهاد . هنرهند بدنبال او روانهٔ گورشد .

چون برمعماری‌هند به‌اجمال نظر کنیم، می‌بینم دوزمینهٔ مهم‌دارد ، یکی نرینه ودیگری مادینه ، یعنی زمینهٔ هندو و اسلامی و باقی عوامل همــه براین دو زمینه پرداخته‌شده‌است . هم‌چنان که درمشهورترین سنفونی‌ها ، بلافاصله پس‌ازضربه‌های اول ، نغمه‌یی بسیار ظریف و لطیف آغاز می کند ، درمعماری هند نیز به‌دنبال آثار

بسیار نیرومند نبوغ هندو در **بوده - گایا**، بهو وانشوارا، مادورا وتانجور، ظرافت وملودی شیوهٔ مغولی درفتح پورسیکری، دهلی، اگره پدیدارمی گردد؛ وسرانجام این دو زمینه بوجهی استادانه بهم می‌آمیزد. دربارهٔ مغولان می گویند مانند غولان می‌سازند وهمانند جواهر سازان پرداخت می کنند؛ اما بهتر بود این لطیفه در شأن معماری هندی بطور کلی گفته می‌شد اینطور: هندو ها مانند غولان می‌سازند، و مغولان مانند جواهرسازان بپایان می‌برند. درمعماری هندو جسامت بنانظر گیر است، ودر معماری مغربی ریزه کاریهای آن؛ آن‌یك قدرت منیع‌داشت واین‌یك کمال زیبایی؛ هندوها ازشور و باروری برخوردار بودند، مغربی‌ها ازسلیقه و خویشتن‌داری. هندوها بناهای خودرا بامجسمه‌هایی آن‌چنان فراوان می‌ساختند که آدمی درمی‌ماند آنها را در زمرهٔ بنای مستقل بیاورد یا در عداد پیکر تراشی؛ مسلمانان از تقدیس اکراه داشتند، و کارخود را به‌نقش و نگار های گل و بته و صورتهای هندسی محدود می کردند. هندوها درحکم معماران وپیکرتراشان‌مکتب گوتیك قرون وسطای هندبودند؛ و مسلمانان بمنزلهٔ مهاجران هنرمند رونسانس بیگانه. بررویهم، هندو ها به‌همان نسبت که رفعت و حشمت بر دلربایی برتری می‌یابد، به‌ذروه‌های بلندتری رسیدند؛ درنظرهٔ دوم وقتی قلعه دهلی و تاج‌محل را در کنار آنگکور و بروبودور می‌بینیم، بدان می‌ماند که اشعار غنائی زیبا را در جنب درام‌های عظیم بگذاریم - پترارك در کنار دانته، کیتز درکنارشکسپیر، سافو در کنار سوفوکلس. یك هنر نمایش جانب گیر و زیبای افراد نیك بخت است، و دیگری ترجمان کامل و نیرومند نسل.

این مطالعهٔ اجمالی‌را باید بهمان شیوه ختم کنیم که‌آغاز نهادیم، واعتراف کنیم که فقط هندومی‌تواند هنر هندرا به کمال آن‌قدرشناسد، یا بوجهی بخشایش پذیر چیزی بنگارد. بدیدهٔ اروپائیان که با قواعد اعتدال و سادگی یونانیان و اشرافیت انس والفت یافته، چه بسا که هنرعام هند، با آن پیچیدگی و وفور زینت، هنری ابتدایی و بربری نماید. اما **گوته** که جان و دلش باادب کلاسیك پرورده بود، با اطلاق همین‌صفت «بربری» ازکلیسای جامع شتراسبورگ وشیوهٔ گوتیك، بیزاری

نمود ؛ این عکس‌العمل منطق دربرابر احساس ، و عقل در برابر مذهب است . تنها بومی با ایمان است که می‌تواند شکوه و عظمت معابد هندو را احساس کند ، زیرا ساختن این معابد تنها برای آن نبود که به‌زیبایی شکل دهند ، بلکه می‌خواستند انگیزه‌یی برای‌زهد وخداترسی، پایگاهی برای‌ایمان فراهم آورند . تنها هنرمندان قرون وسطای اروپا ، تنها گیوتو و دانته می‌توانند هنر هند را بشناسند .

برسراسر تمدن هند باید ازاین دیدگاه نظر کرد ، به‌عبارت دیگر تمدن هند ترجمان مردم « قرون وسطی » است که مذهب برای آنان عمیق‌تر از علم‌است ، ولو به‌این اعتماد که مذهب ازآغاز کار جهل ابدی و پوچی قدرت آدمی را می‌پذیرد . ضعف و قدرت هندو درهمین زهد و دین‌داری نهفته است : موهوم پرستی و مهربانی او ، درون‌یابی ودرون‌بینی او ، عقب‌ماند گی وفراست او ، ناتوانی او درعرصهٔ جنگ و کامیابی او درعرصهٔ هنرهمه ازاین آبشخور سرچشمه می گیرد. بی گمان اقلیم هند برمذهب هندو تأثیر کرده، ودرتضعیف اوبا مذهب همکاری داشته‌است؛ از این‌رواست که دربرابر آریان‌ها ، هون‌ها ، مسلمانان و اروپائیـان ، با تفویض جبری وا داده است . تاریخ، غفلت اورا از علم کیفرداد ؛ وهنگامی که توپهای‌عالی **کلایو** Clive* سپاهیان‌بومی‌را درپلاسی(۱۷۵۷)قتل‌عام کرد،غرش آن توپها خبر از **انقلاب‌صنعتی** داد . در عصر ما ، آب انقلاب ، هم‌چنان کـه اراده و طبیعت خود را بر انگلستان و امریکا وآلمان وروسیه و ژاپون تحمیل کرد ، ناچار به‌هند راه خواهدیافت . هندهم از منزل سرمایه‌داری و سوسیالیسم خواهد گذشت و میلیونرها و خانه‌های پست و کثیف کارگری پیدا خواهـد کرد . تمدن کهنسال دیرین هند پایان یافته است . هنگامی که انگلیس ها به هند درآمدند تمدن‌آن ساعات احتضار را طی می کرد .

---

* سرباز و سیاستمدار انگلیسی ۷۴ - ۱۷۲۵ . که درخدمت کمپانی هند شرقی بسائقهٔ نبوغ نظامی خود با فرانسویان جنگید و قدرت آنها را در هند پایان داد . تلخیص از دائرةالمعارف کلمبیا . م

فصل بیست ودوم

مؤخرهٔ مسیحی

۱ . دزدان دریائی سرخوش

فرارسیدن اروپائیان - کشورگیری بریتانیا - عصیان سپاهیان -
نیك وبد حکومت بریتانیا

هنگامی که کلایووها ستیزگر ثروت‌های هند را کشف کردند ، تمدن آن سرزمین ازچند جهت مرده‌بود. فرمانروائی طولانی‌وشقاق‌آور اورنگ زیب ، هرج ومرج وجنگهای‌خانگی متعاقب آن ، هندرا برای‌اسارت نوین پخته وآماده کرد؛ یگانه مسألهٔ مطروح برای « سرنوشت مسلم » این بود که آلت دست کدام یك از دولت‌های نوین اروپا شود . فرانسه کوشید وشکست خورد ؛ همچنان که کانادا را در عرصهٔ **روسباخ** و واترلو باختند هند را نیز از دست دادند . انگلستان بکوشش برخاست وموفق شد .

به سال ۱۴۹۸ واسکود گاما ، پس‌از سفریازده ماههٔ خود ازلیسبون درساحل کالیکوت لنگر انداخت . راجهٔ هندوی مالابار به گرمی ازوی پذیرایی کرد ونامهٔ مؤدبانه‌یی نیز به دست او داد تا به پادشاه پرتقال برساند : « واسکود گاما ، یك نجیب‌زاده ازخاندان‌شما، پادشاهی مرا دیدن کرد ، ومایهٔ‌مسرت فراوان من‌شده‌است. درپادشاهی من دارچین ، میخك ، فلفل ، وسنگهای قیمتی فراوان است . آنچه من ازکشور شما می خواهم زر وسیم ومرجان وسقرلات (ماهوت قرمز) است . » پاسخ اعلیحضرت مسیحی‌به نامه‌آن بود که‌هند مستعمرهٔ‌پرتقال است ، وراجه عقب‌مانده‌تر ازانست که دلائل آنرا درك کند . پادشاه پرتقال‌برای توضیح مطلب ناوگانی به هند

فرستاد، ودستورداد که مسیحیت رادرهندرواج دهند ودست بجنگ یازند . هلندی‌ها را بیرون کردند . آنگاه نبردهای وحشیانه سرانجام تعیین کرد که کدام طرف باید هندوها را متمدن کند وبدو شد .

کمپانی هند شرقی به سال ۱۶۰۰ در لندن تأسیس یافته بود تا کالاهای هند و جزائر هند شرقی‌را ارزان بخرد و در اروپا گران بفروشد.* اوائل سال ۱۶۸۶، کمپانی قصد خودرا « به تأسیس یك ملك انگلیسی پهناور واستوار وایمن برای ابد درهند[3] » اعلام کرد . درمدرس، کلکته وبمبئی پایگاههای بازرگانی پی افکند، وآنها را مستحکم ساخت، سپاهیان آورد ونبردها کرد، رشوه داد و گرفت، ودیگر وظائف حکومت را انجام داد . کلایو به اتکاءِ تفنگ های خود در کمال مسرت « هدایای » حکام هندورا که بالغ بر ۱۷۰،۰۰۰ دلار می‌شدپذیرفت ؛ بعلاوه هرسال ۱۴۰،۰۰۰ دلار خراج بـه جیب می زد ؛ در برابـر ۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار **میرجعفر** را بفرمانروائی بنگال منصوب کرد ؛ شاهزادگان محلی را بجان یکدیگر انداخت، و کم کم سرزمین‌های آنان‌را ضمیمه کرد وبه‌صورت‌ملك کمپانی هند شرقی درآورد؛ معتاد به تریاك شد ؛ موردبازجوئی پارلمان انگلیس‌قرار گرفت وبرائت حاصل‌کرد، وبه سال ۱۷۷۴ خودرا کشت .[4] وارن هاستینگز که مردی جسور وبادانش وقدرت بود، بالغ بردویست وپنجاه‌هزار دلار بزور ازشاهزادگان‌محلی درآورد وبه صندوق کمپانی ریخت ؛ رشوه گرفت تا باج نگیرد، و باز بیشتر گرفت، و ایالت هایی را که توانایی پرداخت نداشتند ضمیمهٔ املاك کمپانی ساخت ؛ Oudh را بـا سپاهیان خود اشغال کرد، وآن ایالت را به مبلغ ۲،۵۰۰،۰۰۰[5] دلار بیك شاهزاده فروخت- غالب و مغلوب در مزدوری بیگانه رقابت می کردند . مـردم این گونه سرزمین ها که زیر دست کمپانی بود، بایدبه میزان پنجاه درصد مالیات محصول می‌پرداختند، و باج ستانی آنها از مردم دیگر سر زمین‌ها چندان گران بود که دو سوم جمعیت فرار کـرد، وبقیه هم فرزندان خود را می فروختند تـا مخارج روز افزون خود را

---

* کالاهایی که درهند به ۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار خریده می‌شد در انگلستان به ۱۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار فروش می‌رفت [1] . سرمایهٔ کمپانی به‌هرسهم ۳۲،۰۰۰ دلار افزایش یافت . [2]

کفایت کنند. ۶ مکوالی می گوید: « ثروت های عظیم به سرعت در کلکته انبار می‌شد، وسی میلیون آدمی به نهایت بدبختی رسیده بودند، عادت داشتند که در چنگال ستم زندگی کنند، ولی هرگز این‌چنین بیدادگری ندیده بودند. ۷ »

به سال ۱۸۵۷ جنایات کمپانی، شمال هندرا به‌آن چنان فقر وتباهی‌انداخت که بومیان‌لاعلاج به شورش برخاستند، حکومت‌بریتانیا پادرمیان نهاد، «عصیان» را درهم شکست، وسرزمینهای تسخیر شده‌را مستعمرهٔ تاج وتخت انگلستان کرد، وغرامات کمپانی‌را بقاعده پرداخت، وقیمت آنراروی ارزش خرید قروض ملی‌هند کشید. ۸ این یك نوع کشورگیری بی تعارف ورك وراست بود، وشاید به معیار **احکام عشره**، * که درمغرب سوئز اعلام شد، نتوان برآن‌داوری کرد، بلکه باید به حسب گفته‌های داروین‌ونیچه آنرا سنجید: مردمی‌که توانائی‌حکومت برخود، یا توسیع منابع طبیعی خویش‌را ازدست داده باشند، قهراً طعمهٔ ملت‌هایی می‌شوند که ازفرط قدرت وحرص رنج می‌برند.

این کشورگیری‌مزایای‌خاصی‌برای‌هندداشت. مردانی‌مانندبنتینك، کانینگ Canning، مورنو Murno، الفینستون ومکوالی اندکی از آن‌آزادیخواهی فراخ دست‌را که به سال ۱۸۳۲ برانگلستان غالب‌شد، درادارهٔ امور ایالات بریتانیائی‌هند ملحوظ می داشتند. لرد ویلیام بنتینك، به یاری و انگیزش اصلاح طلبان محلی امثال Ram Mohun Roy، رسم سوتی‌و Thug ** هارا برانداخت. انگلیس‌هاپس‌از صدویازده جنگ درهند، برای تکمیل سلطهٔ خود، به‌یاری‌پول وسپاهیان هندی[9]، درسراسر شبه جزیره آرامش بر قرار کردند، راه آهن ها کشیدند و کارخانه ها و مدرسه‌ها ساختند، ودر کلکته و مدرس و بمبئی و لاهور، و الله آباد دانشگاه پی

---

* Ten Commandments احکام عشرهٔ موسی: خدای یگانه بپرستید؛ بت نپرستید؛ نام خدا بزشتی‌نبرید؛ شنبه را مقدس بدانید؛ به والدین‌احترام کنید؛ قتل‌نفس نکنید؛ تسلیم شهوت‌نشوید؛ دزدی نکنید؛ شهادت‌دروغ ندهید؛ به زن همسایه غبطه‌نخورید؛ به مال همسایه‌چشم طمع ندوزید.

** Thug ها دزدان وجانیانی بودند درهندوستان که انجمن‌اخوت مذهبی‌داشتند. به‌لباس بازرگانان ومردان مقدس درمی آمدند ودر کمین مسافران ثروتمند می نشستند وآنهارا می کشتند وبه عنوان قربانی تقدیم الههٔ کالی می کردند. انگلیس‌ها در ۳۶ - ۱۸۲۹ این انجمن را برانداختند وحدود ۳۰۰ نفر ازآنهارا اعدام کردند. تلخیص از دائرة المعارف کلبیا. م

افگندند ، وازانگلستان علم‌وفن وصنعت به‌هندآوردند ، وارمانهای دمکراسی‌غرب را بمردم شرق الهام‌کردند ، درشناساندن میراث فرهنگی هند باستان قدمهای‌مهمی برداشتند . تاوان این نیکی‌ها یك نوع استبداد مالی بود که نسلی از فرمانروایان موقتی ، پاپپای بازگشت خود بشمال هند که ازنو قوت ونیرو می‌داد ، تمامی ثروت هندرا بلعیدند ؛ این یك نوع استبداد اقتصادی بود که صنایع هند را منهدم کرد ، ومیلیونها صنعتگران را بکار فلاحت کم مایه باز گرداند ؛ یك‌نوع استبداد سیاسی بود که بلافاصله پس‌از استبداد سخت اورنگ زیب ، برقرار شد وروحیهٔ مردم هند را تایك قرن درهم شکست .

۲ . پاکان متأخر

مسیحیت درهند - « برهما - سوماج » - اسلام - راما کریشنا - ویو کاناندا

دراین اوضاع واحوال طبیعی وقهری‌بود که هند برای تسلیت خود به‌مذهب پناه می‌برد . تامدتی مسیحیت را گرم و صمیمانه استقبال کرد ؛ ازآن گونه ارمانهای اخلاقی کــه هزاران سال عزیز و گرامی داشته بود ، درآن بسیار یافت ؛ و به گفتهٔ **دوبوا** ی صریح اللهجه : « پیش‌ازبرملاشدن رفتار ونهاد اروپائیان ، چنین می‌نمود که مسیحیت درقلوب این ملت ریشه بگیرد [۱۰] » درسراسر قرن نوزدهم هیأتهای مذهبی که سخت به ستوه آمده بودند ، می کوشیدند تاندای مسیح‌را در میان غرش توپهای فاتحان بگوش آن‌مردم برسانند ؛ مدرسه‌ها وبیمارستانهای مجهزبنیاد نهادند، صدقات ودارو والهیات پخش کردند ، و برای نخستین بار طایفهٔ نجسان را به مقـام انسانی‌شان آشنا ساختند . اما تضاد بین مسیح و اعمال دینی مسیحیان ، هندو ها را به شك وهجو گویی انداخت . می گفتند نشور **لازاروس*** امر قابل ذکری‌نیست؛ زیرا مذهب خود آنان معجزات جالب‌تر وشگفت‌تر فراوان داشته ؛ و هرجوکـی صدیق امروز هم می‌تواند معجزه کند حال آنکه معجزات مسیحیت ظاهراً پایـان یافته است . [۱۱] برهمنان در کمال غروراستوار ایستادند ، ودربرابر معتقدات حنیف مغرب زمین یك شیوهٔ فکری بسیار نغز و عمیق وبـاور نکردنی عرضه کردنـد. سرچارلزالیوت می گوید : « پیشرفت مسیحیت درهند ناچیز شده است . [۱۲] »

---

* برادر مریم که بدست عیسی مسیح زنده شد . م

بااین همه سیمای گیرندهٔ مسیح درهند مؤثرتر از آن بوده است که در مقام تقویم بگوئیم مسیحیت شش درصد جمعیت آن سامان را طی سیصد سال تغییر کیش داد. نخستین نشانه‌های آن تأثیر دربهاگاواد ـ گیتا [۱۳]، آشکار گردید؛ ونشانه‌های بعدی آن درگاندی‌وتاگور ظاهر شد. بارزترین نمونهٔ آن درتجدید سازمان‌معروف به Brahma - somaj* مشهود است، که به سال ۱۸۲۸ توسط رام ماهون روی بنیاد گزارده شد. هیچ کس را یارای آن نبود که بهتر ازاو باملاحظهٔ تام وتمام به تحقیق ازدین بپردازد. **روی** برای آنکه وداها وتری پیتاکای بودایی و نوشته‌های اسلامی وقرآن را بخواند وبرعهد عتیق وجدید تسلط پیدا کند، زبان‌سانسکریت و پالی و فارسی و عربی و عبری و یونانی فرا گرفت. [۱۴] آنگاه سراغ زبان انگلیسی رفت، و دراین زبان تسلط پیدا کرد وبا چنان روانی و ظرافت می نوشت که جرمی بنتام آرزو می کرد ومی گفت کاش جیمزمیل ازآن سرمشق می گرفت. روی بـه سال ۱۸۲۰ «تعالیم مسیح: یك رهبر صلح و سعادت» را منتشر کرد وچنین اظهار داشت: «شریعت مسیح‌را من بیش ازشرایع‌دیگر راهبر به‌اصول‌اخلاق ومناسب احوال‌مردم عاقل یافته ام.» [۱۵] به هموطنان بدنام خود کیش نوینی‌عرضه کرد تا از رهگذر آن چند خدایی، و تعدد زوجات، دستگاه طبقاتی، زناشویی کودکان، سوتی وبت‌پرستی را بترك گویند ویك خدارا ـ برهمن ـ بپرستند. او نیز مانند اکبر خواب این‌را می‌دید که سراسر هند به یك مذهب ساده‌گردن گزارد؛ و باز مانند اکبر رواج و عمومیت خرافات را به کم گرفت. برهماسوماج، پس از صدسال مبارزهٔ سودمند، اینك در حیات هند خاموش مانده است.**

---

* معنی تحت اللفظ آن «جامعه برهما» است، ولی بیشتر به این معنی شهرت دارد: «جامعهٔ پیروان برهمن، **روح اعلی**.»

** پیروان این‌شریعت‌اکنون حدود ۵۰۰۰ نفر است[۱۶]. نهضت مذهبی‌دیگری بنام Arya - Somaj (جامعهٔ آریان) که به‌دست Swami Dyananda بنیاد افگنده شد، و Lala Lajpat Rai فقید به‌آن پیشرفت داد، سازمان طبقاتی، چند خدایی، خرافات، بت پرستی و مسیحیت را نکوهش کرد، و مردم را به مذهب ساده‌تر وداها فرا خواند. پیروان آن اینك به نیم میلیون نفر می‌رسد[۱۷]. تأثیر معکوس هندوئیسم برمسیحیت در عرفان آشکار می‌شود ـ آمیزه‌یی ازمذهب باطنی هندو واخلاقیات مسیحی که توسط دوزن بیگانه رواج گرفت: یکی Mme. Helena Blavatsky (۱۸۷۸) ودیگری Mrs. Annie Besant (۱۸۹۳).

مسلمانان نیرومند ترین و جالب ترین اقلیت های هنداند ؛ اما تحقیق از کیش آنان به مجلد دیگری تعلق دارد . این امر هیچ مایهٔ شگفتی نیست کـه اسلام باهمهٔ کومکهای مهم او رنگ زیب نتوانست سراسر هند را قبضه کند ؛ معجزه آنست که اسلام تسلیم هندوئیسم نشد . بقایای این توحید ساده ومردانه درمیان آن جنگل چند خدایی ، از صلابت روح مسلمانان حکایت می کند ؛ کافی است جذب شدن مذهب بودارا در مذهب برهمنان به یاد آوردیم وقدرت این پایداری ، و میزان توفیق مسلمانان را درك کنیم . اکنون « الله » هفتاد میلیون پرستنده دارد .

هندو در مذاهب بیگانه چندان آرامش و تیماری نیافته است ؛ و شخصیت هائی که‌وجدان مذهبی‌وی‌رادرقرن‌نوزدهم‌ملهم‌ساختندهمان‌ها بودند که معتقداتشان در شرایع کهنسال مردم ریشه داشته است . راما کریشنا ، فقیر بچه یـی از بنگال ، مدت زمانی‌مسیحی شد واز خوان مسیح‌چینه‌یی چند برداشت ؛ * مدت زمانی‌اسلام آورد ، وبه عبادات سخت اسلامی پرداخت ؛ اما چندی‌نگذشت که قلب پرهیزگاراو به کیش هندو باز گشت وحتی به آن کالی وحشت زای روی‌آورد وروحانی او شد ، وآن خدارا به‌صورت **الهه - مادر** ی سرشار ازنرمش وعاطفه درآورد . طریق‌عقل‌را رد کرد ، وبه بهاکتی - یوگا « تربیت و وحدت عشق » گردن گزارد . مـی گفت : «معرفت برخدا را می‌توان به مردهمانند کرد ، ولی عشق به خداوند همـانند زن است . معرفت ، مدخل اطاقهای‌بیرونی خدااست ، وهیچ کس‌را جز عاشق راه به رموز اندرونی خدا نیست . » ۱۸ راما کریشنا ، به خلاف روی ، هیچ درآموزش وپرورش خود نکوشید ؛ نه سانسکریت خواند نه انگلیسی ؛ چیزی هم ننوشت ، واز هرگونه بحث استدلالی نیز پرهیز کرد . هنگامی که یك منطقی پرطمطراق از وی پرسید : «معرفت چیست ، عالم ومعلوم کدام است ؟ » پاسخ داد : «ای مردخوب ، من از این دقایق دانش‌مدرسی‌چیزی‌نمی‌دانم . من فقط **خدای مادر** خودرامی‌شناسم ، وهمین‌قدر می‌دانم که من‌فرزند اویم . » ۱۹ راما به‌پیروان چنین تعلیم‌داد که همهٔ مذاهب خوب است ؛ هریك‌راهبری است به سوی‌پروردگار ، یامنزلی است ازاین راه که عقل‌ودل جوینده برگزیده . ازاین مذهب به آن‌مذهب گرویدن کاری است احمقانه ؛ هر کس

---

* در پایان عمرالوهیت مسیح را پذیرفت ، اما براین عقیده مبرم بود کـه بودا و کریشنا ودیگران تناسخات یك‌خدایند . به ویوکاناندا اطمینان‌می‌داد که خوداویك تناسخ ازراما و کریشنااست . ۱۷ A

باید راه خودرا دنبال کند، وبه جوهر کیش‌خود برسد. «همهٔ رودها بسوی‌اقیانوس روان اند، توهم روان شو، وبگذ ار دیگران نیز روان باشند!» [۲۰] نسبت به چند خدایی تودهٔ مردم از سر همدردی تساهل روا می‌داشت، ویکه خدایی فیلسوفان را به فروتنی می‌پذیرفت؛ اما در مذهب خاص خود او، خداجانی بود مجسم در همهٔ آدمیان، و عشق خدمت به مردم تنها پرستش بحق خداوند بود.

بسیاری ازمردم روشن ضمیر، فقیر وتوانگر، برهمن و پاریاه اورا به **مرشدی** پذیرفتندوبه نام اونحله و گروه دیگری سامان دادند. سرزنده‌ترین پیروان اوجوان گردن‌فرازی بود ازطایفهٔ کشاتریا به‌نام **Narendranath Dutt**، که باذهنی سرشار از اندیشه های سپنسر و داروین، نخست خود را زندیقی ناخشنود از زندقهٔ خویش، وخوارشمار اساطیر وخرافات، که آنهاراهم هویت بامذهب می‌دانست، به راما کریشنا معرفی کرد. روح **نارن** به کمند مهربانی‌پرشکیب‌راما کریشنا درآمد وپرشورترین شاگردان استادشد؛ این شاگرد درمقام تجدید تعریف، خدارا «مجموعهٔ ارواح» [۲۱] دانست وازپیروان‌خواست‌تاازطریق ریاضت وتامل‌بیهووه در پی‌عمل به مذهب‌نباشند، بلکه بااخلاص مطلق نسبت به آدمی به‌این مهم برخیزند.

> قرائت و دانتا، وعمل تأمل را به جهان دیگر بمان. این تن را که دراین جهان است به خدمت دیگران بگمار!..... برترین حقیقت این است: خدا در همهٔ اشیاء متجلی است. اشیاء صور متکثرخداست. خدای دیگری نیست تابه جستجو برخیزیم. تنها آن کس که به دیگر موجودات خدمت کند به‌خالق خود خدمت کرده است! [۲۲]

نام‌خودرا به ویو کانانداتغییرداد، وبه‌ترك‌هندگفت، تابرای رسالت‌راما کریشنا از خارج وجوهی فراهم آورد. به سال ۱۸۹۳ خودرا مفلس وپاك باخته درشیکاگو یافت. روز بعد در **مجلس مذاهب**، در **بازار مکارهٔ جهانی** پدیدارشد، وبه‌عنوان نمایندهٔ مذهب هندو بامجلسیان سخن گفت، وشخصیت باجلال‌وپیام او برای وحدت همهٔ مذاهب واصول‌سادهٔ اخلاقی او که می گفت خدمت به خلق بهترین عبادت‌خالق است حاضران را مجذوب ساخت؛ به افسون بلاغت او، زندقه مذهبی شریف نمود وروحانیان به این «کافر» که می گفت جز موجودات زنده خدای دیگری وجود

ندارد ، عزت و احترام نهادند . چون به هند باز گشت بـه هم وطنان خود شریعتی عرضه داشت که اززمان وداها تا آن‌زمان هیچ هندویی چنین شریعت مردانه تعلیم نداده بود .

مارا نیاز به مذهبی است آدمی ساز . . . . . این تصوفات نـاتوان کننده را ترك کنید ، ونیرومند باشید ..... بگذارید تاپنجاه سال بعد .... خدایان همه از ضمیر ما محو شوند . تنها خدای بیدار همین است ، همین نسل ماست ، کـه دست وپا وگوش او همه جا پیدااست ؛ او همه چیزرادربرمی گیرد ..... نخستین عبادات عبادت آن کسان‌است که گرد ما هستند .... اینها خدایان ما هستند - آدمیان و حیوانات ؛ نخستین خدایان ما ، هموطنان ماهستند که باید اول بدانهـا عبادت کرد .[۲۳]

از اینجا تاتعالیم گاندی بیش از یك‌گام فاصله نبود .

۳ . تاگور

علم وهنر - خانوادهٔ نوابغ - جوانی را بیندارانات - شعرا و - سیاست او - مکتب او

در این احوال ، هند علیرغم ظلم و مرارت و فقر هم چنان به آفرینش علم و هنر ادامه می داد . پرفسور Jagadis Chandra Bose از رهگذر تحقیقات خود در زمینهٔ نیروی برق وفیزیولوژی گیاهی شهرت‌جهانگیر پیدا کرد ؛ و کتاب پرفسور Chandrasekhara Raman در مبحث فیزیك نور جایزهٔ نوبل برد . در قرن مـا نیز یك مکتب نوین نقاشی از بنگال پدید می‌آید ، و نقاشان این مکتب غنای رنگ گچ نگاره های آجانتارا باظرافت خطوط مینیاتور های راجپوت بهم می آمیزند . نقاشی های Abanindranath Tagore از آن صوفیگری شهوت پرستانه و ظرافت هنری که عموی وی را شهرهٔ آفاق کرده ، سهمی بسزا دارد .

تاگور هـا یکی از خاندانهای بزرگ تاریخ اند . Davendranath Tagore (به زبان بنگالی Takur) یکی‌ازسازمان دهندگان وبعد رئیس برهما - سوماج بود؛ مردی بود توانگر وبافرهنگ ومقدس ، ودر کهولت ریش سفید زندیق بنگال‌شد . آبـانیندارانات و Gogonendranath هنرمند ، و Dwijendranath فیلسوف و رابیندارانات‌تاگور شاعراز اوپدید آمدند ودو شخص اخیرالذکر فرزندان‌او بودند .

رابیندارانات در محیط آسایش و آراستگی تربیت شد، ودر این محیط موسیقی وشعر و گفتگو های طراز عالی تنها غذای روحی او بود. ازهمان بدو طفولیت روحی نرم وحساس داشت، شللی یی بود که نه می‌خواست جوان بمیرد ونه می‌خواست پیر شود؛ چنان مهربان بود که سنجاب ها از زانوانش بالا می‌رفتند وپرندگان بر دستانش می‌نشستند.[۲۴] اهل مشاهده وپذیرنده بود، وزیروبم‌های مخفی پدیده‌هارا باحساسیتی مرموز درك می کرد. گاه ساعاتی چند برمهتابی می ایستاد، وبافراست وشعورادبی خود شکل وتمایل وحرکات ورفتار عابران را می‌پایید؛ گاه برنیمکت خود دراطاق خلوت می‌نشست ودرسکوت، نیم روزی به‌خاطره‌هاورؤیاهای خود مشغول می‌ماند. به نوشتن شعر برلوح آغاز کرد، وخوشحال بود هرجا خطایی پیش آید آسان می‌تواند سترد.[۲۵] به زودی تصنیف هایی سرشار ازلطف ورقت درقشنگی مناظر و زیبایی زنان و رنج‌های ملت هند پرداخت؛ و خود برای این تصنیف‌ها آهنگهایی ترکیب کرد. در سراسر هند این تصنیف ها خوانده می شد، وشاعر جوان در آن حال که ناشناس به روستاهای دوردست هند سفر می کرد وآن تصنیف ها را اززبان دهقانان می‌شنید به‌شوق وهیجان می‌آمد.[۲۵] دراین‌جا یکی ازآن نغمه‌هارامی‌آوریم که خود شاعر آنرا اززبان بنگالی به‌انگلیسی ترجمه کرده است؛ چه کس رامی‌توان یافت کــه پوچی عشق آسمانی را با لحنی این چنین شکاك و پر از احساس بیان کرده باشد؟

به من بگو ای‌عاشق من، بگو که این سخن‌ها همه راست است.
آنگاه که برق دیدگان تو می‌درخشد ابرهای سیاه سینه تو
پاسخی توفنده می‌دهد.
راست است که لبهای من، هم چون غنچهٔ نوشکفتهٔ
نخستین عشق هشیار شیرین است؟
آیا خاطر آن‌ماههای سپری شدهٔ بهاران هنوز در پیکر من درنگ می کند؟
آیا تارهای زمین نیز مانند چنگ به زخمه پاهای من نغمه می‌زند؟
پس این راست است که چون من پدیدار می‌شوم، شبنم از

دیدهٔ شب فرو می‌چکد، وهنگامی که پرتو بامدادی گرد پیکرم
می‌پیچد، ازشوق خنده می‌زند؟
حقیقت دارد، وراست است که عشق تو در سراسر جهان وطی قرون
تنها در جستجوی من ره سپرده است؟
وچون سر انجام مرا یافتی، تمنای سالخورد تو، در
سخن‌های شیرین ودیدگان و لبها وزلفان مواج من آرامشی تمام یافت؟
پس این راست است که رمز ابدیت را براین پیشانی
کوچك می‌نوشته اند؟
ای عشق من، بگو به من اینهمه حقیقت دارد؟[۲۶]

دراین اشعار فضایل بسیار نهفته است* یك گونه میهن‌پرستی تند اماهشیارانه؛ ادراك دقیق و زنانه ازعشق وروحیات زنان وطبیعت وآدمی؛ تأملی سخت و پرشور دربینش‌ودیدگاه فیلسوفان هند؛ ظرافتی هم‌سنگ ظرافت تنی‌سون دراحساس‌وبیان. اگر در این اشعار عیبی باشد همان‌زیبایی یکدست وارمان‌نگری یك نواخت ورقت آنها است. دراین اشعار زنان‌همه زیباو مردان همه شیفتهٔ زنان، یا مرگ وخدایند؛ طبیعت دراین‌اشعار، گرچه گاهی‌چهرهٔ مخوف می‌گیرد، همواره پرشکوه‌است، وهیچ‌گاه سردوسترون وزشت‌رو نیست**. شاید سرگذشت‌چیترا داستان‌تاگورباشد: ارجونا، عاشق چیترا، پس‌ازیکسال از زیبایی تمام و بی‌زوال او خسته می‌شود؛ فقط درآن هنگام که زیبایی از دست می‌دهد، ونیرو بدست می‌آورد و تن به رنج‌های طبیعی حیات می‌دهد، خداوند باز عاشق او می‌شود ـ واین رمزی است عمیق از زناشوئی ملائم با رضا وخرسندی.[۲۸] تاگور باظرافتی افسونگر چنین اقرار می کند:

---

* مجلدات مهم عبارتست از Gitanjali (۱۹۱۳)، Chitra (۱۹۱٤)؛ پست‌خانه(۱۹۱٤)، باغبان (۱۹۱٤)، میوه‌چین (۱۹۱٦)، خرزهرهٔسرخ (۱۹۲٥). خاطره‌های‌من (۱۹۱۷)خود شاعرخیلی بهتراز R. Tagore, Poet and Dramatist تومپسون (۱۹۲٦ اکسفورد) تاگور را به خواننده می‌شناساند.

** به این بیت پرشکوه اومراجعه‌شود: «چون ازاین درمی‌روم، بدرود سخن من این‌است، آنچه من دیده ام مافوق ندارد.»[۲۷]

ای محبوب من ، شاعر تو روزگاری حماسهٔ بزرگی در خانهٔ ضمیر پرداخت .
افسوس ، مراقب نبودم و برخلخال طنین‌انداز تو خورد و رنجور شد
وشکست وبه صورت نغمه‌های خُرد درآمد ، وبرپای تو ریخت[۲۹] .

از این رو با همهٔ استعداد ونیروی خود سراسر به غزل‌پرداخت ، ومردم جهان، جز منتقدان او،باهمهٔ سرور وسرخوشی آنهارا می‌شنیدند. هنگامی که‌به شاعرجایزهٔ نوبل داده شد(۱۹۱۳) ، مردم‌هند چندان دچار شگفتی‌نشدند ؛ منتقدان بنگالی‌همه در عیب او نظر می کردند ، واستادان کلکته اشعار اورا نمونهٔ ناهنجار زبان بنگالی می‌شماردند[۳۰] . ملیون جوان او را دوست نمی‌داشتند زیرا تاگور بیشتر به معایب حیات اخلاقی‌هند حمله می کرد و کمتر ندای آزادی سیاسی در می‌داد ؛ وهنگامی که ازطرف حکومت بریتانیا به لقب‌شوالیه مفتخرشد مردم‌هند اورا بدیدهٔ‌خیانتکار نگریستند . اما تاگور آن لقب‌را زیاد نگاه نداشت ؛ زیرا درآن هنگام که‌سربازان بریتانیا براثر سوءتفاهم ، به یك اجتماع مذهبی در Amritsar (۱۹۱۹) حمله بردند ، تاگورنشانهارا به‌ضمیمهٔ نامه‌یی نیشدار به‌نایب‌السلطنه‌بازگرداند.امروزتاگورشخصیتی است منزوی ، وشاید درسراسر جهان نظرگیرترین مرد جهان باشد : اصلاح طلبی است که با جسارت تمام اساسی ترین آیین‌های هند یعنی نظام طبقاتی و عزیزترین معتقدات هند یعنی تناسخ را به باد نکوهش گرفت[۳۱] ؛ وطن خواهی است که در اشتیاق آزادی هند می‌سوخت ، اما این شهامت را داشت که برمیهن پرستی مفرط و خود خواهی طرفداران نهضت ملی اعتراض کند ؛ معلمی بود که از نطق و خطابه وسیاست خسته شده ، وبه‌خانقاه خود درShantiniketan عزلت گرفته است، تا رسالت خود را در باب نجات اخلاقی نفس به برخی‌از جوانان نسل‌نوین تبلیغ کند ؛شاعری است دلشکسته ازمرگ نابهنگام‌همسرخود ، وسرشکستگی کشورش ؛ فیلسوفی‌است غرقه در ودانتا ؛[۳۲] صوفیئی است مانند چاندی‌دای دو دل در میان زن و خداوند ، و از رهگذر معلومات وسیع خود کناره گرفته از دین نیاگان خود ؛ عاشقی است دوستدار طبیعت که جز نغمه‌های ابدی‌خودهیچ‌مایهٔ تسلی‌خاطرندارد وبا پیام‌آوران،

مرگ روبرو می‌شود.*

« آه ای شاعر شب فرا می‌رسد؛ وموی تو خاکستر گون می‌شود.
آیا درتفکرات تنهائی خود پیام آنجهانی را می‌شنوی؟ »
شاعر گفت « اکنون شب است، ومن گوش فرا داشته ام، زیرا،
چشم فرا داشته ام تا مگر دلهای رمیده بهم باز گردند، و دوجفت
دیدگان مشتاق از موسیقی‌تمنا کنند تا سکوت بشکنند و به
جای آنان سخن گوید.
اگر من برساحل حیات بنشینم و برمرگ وآن جهان بیندیشم
کیست که سرودهای پرشور آنان را به قالب ریزد؟...
این که مویم خاکستر گون می‌شود چیزی است بی‌اهمیت
من تاابدجوان‌تراز جوان‌ترین‌وپیرتراز پیرترین‌مردم این روستا خواهم‌ماند..
اینان همه به من نیاز دارند، ومرا وقت آن نیست که به زندگی پس‌از مرگ
بیندیشم.
من باهردو گروه هم سالم، چه‌غم که مویم خاکستر گون شود »[۳۳].

۴. خاور باختر است

هند در حال تغییر - تغییرات اقتصادی - اجتماعی - انحطاط نظام فرقه‌یی -
فرقه‌ها وصنف‌ها - نجس‌ها - نهضت زنان

شاعری از غرب وصلت بین شرق وغرب را تحریم کرده بود، ولی این نکته که شاعری تا پنجاه سالگی نا آشنا به‌زبان انگلیسی است وبعد به‌این خوبی درآن زبان چیز بنویسد نشانهٔ آن است کـه شکاف بین خاور و باختر را آسان می توان پر کرد. زیرا تا زمان تولد تاگور غرب از هزاران طریق به شرق نفوذ کرده بود، واکنون درحال دگرگون ساختن سراپای شؤون حیات شرق‌زمین است. سی‌هزار میل خط آهن سراسر بیغوله‌ها و رشته کوههای هند را پوشانده وچهره‌های غربی را به همهٔ روستاهای هندآورده است؛ سیم‌های تلگراف ومطبوعات اخبار اثربخش

---

* تاگور به سال ۱۹٤۱ وفات یافت. م

جهان متغیر را بگوش هر دانشجوی هندی رسانیده؛ ومدرسه‌های انگلیسی با این نظر که افرادرا به تبعیت بریتانیا در آورند، تاریخ بریتانیا را تعلیم داده اند، وندانسته اندیشه های دمکراسی و آزادی را تلقین کرده اند. امروز حتی شرق زمین هم هراکلیتوس* را محق می‌داند.

هند که در سدهٔ نوزدهم براثر ماشین‌های نساجی و توپهای نیرومند انگلیسی در تنگنای فقر افتاد، اینك خواه ناخواه روی به‌صناعت آورده است. صنایع دستی درحال تباهی است و کارخانه ها افزایش می‌یابد. در Jamsetpur کمپانی آهن و فولاد Tata چهل و پنج هزار کارگر در استخدام دارد، و برتری آمریکا را در کار تولید فولادتهدید می کند[۳۴]. تولید زغال هند روز بروز و به‌سرعت افزون می‌شود؛ پس از یك نسل چین و هند در استخراج مواد اساسی و سوخت یحتمل که از اروپا وآمریکا جلو بیفتد. این منابع نه‌تنها نیازمندیهای محلی را تکافو خواهدکرد، بلکه ممکن است دربازارهای جهان باغرب رقابت کند، و فاتحان آسیا ناگهان بازار های خودرا از دست بدهند، و رقابت کارگران کم مزد در کشورهایی که روز گاری عقب مانده (یعنی کشاورزی) و منقاد بوده‌اند، سطح زندگی مردم غرب را کاهش دهد. در بمبئی کارخانه‌هایی است مانند کارخانه‌های اواسط دورهٔ ویکتوریا، مزد کارگران آن چندان نازل است که اشك حسرت بدیدگان توری های** مغرب می‌آورد. کارفرمایان هند دربسیاری از این صناعات جانشین کارفرمایان بریتانیایی شده‌اند، وباهمان حرص وآز اروپائی ها که بارسفید پوستان را می کشند، هموطنان را استثمار می کنند.

بنیاد اقتصاد جامعهٔ هند، بی آنکه درآیین‌های اجتماعی ورسوم اخلاقی مردم اثر بگذارد، دگر گون نشده‌است. نظام فرقه‌یی، مولود اجتماع بی‌حرکت و کشاورز

* Heraclitus فیلسوف یونانی (حدود ۴۷۵ - ۵۳۵ ق. م) که می گفت تنها حقیقت واقع تغیر است و بقا امری است موهوم. همهٔ اشیاء هستهٔ ضد خود را همراه دارد، و لذا هستی وعدم درهر شیئی وجود دارد و تنها حالت حقیقی همان حالت انتقالی است. م

** به‌سال ۱۹۲۲ در بمبئی هشتاد وسه کارخانهٔ پارچه‌بافی با ۱۸۰٫۰۰۰ کارگر بود که روزانه بطور متوسط هشتاد سنت به‌کارگر مزد می‌داد. از سی‌وسه میلیون هندی که بکار صناعت اشتغال دارند ۵۱٪ زن، ۱۴٪ ر. کودکان کمتر از چهارده سال‌است[۳۵]. (Tory حزب سیاسی انگلیسی. این نام نخست به هوادران جیمز دوم داده شد. اینها طرفدار حکومت عامه بودند وپس‌از تصویب لایحهٔ اصلاحات به سال ۱۸۳۲ قدرت ازدست دادند ودرحزب محافظه‌کار منحل شدند. م).

هند بوده ؛ این نظام سامانی به‌جامعه می‌داد ، اما دربرابر نبوغ افراد بی‌اصل ونسب راه نمی‌گشود ، وخریدار امید وبلندگرایی نبود ، وبرای ابداع واقدامات بزرگ انگیزشی نداشت ؛ لذا درآن زمان که انقلاب صنعتی به سواحل هند آمد این نظام محکوم به‌فنا شده‌بود. ماشین هیچ‌گاه پروای احترام مردم ندارد : در بسیار کارخانه‌ها مردان بی هیچ تبعیض طبقاتی دوش بدوش هم‌کار می کنند ، در قطارها و تراموا‌ها به‌هر کس که بلیط تدارك کند جای نشستن یا ایستادن می‌دهند، ومؤسسات تعاونی و احزاب سیاسی همهٔ طبقات را به‌هم نزدیك می کند ، ودر تماشاخانه‌ها وخیابانهای شهری برهمن ومطرود (پاریاه) بایك نوع دوستی غیر منتظر شانه‌به‌شانهٔ یکدیگر می‌نشینند وراه می‌روند. یك‌راجه اعلام می‌کند که دربار او به‌روی هرفرقه‌و کیشی گشوده است ؛ و یك فرد از طایفهٔ شودرا حاکم روشنفکر Baroda می‌شود ؛ برهما سوماج‌نظام فرقه‌یی‌را تقبیح می کند، و **کنگرهٔ ایالتی بنگال** وابسته به **کنگرهٔ ملی** ازالغاءِ فوری امتیازات طبقاتی‌طرفداری می کند[۳۶] . ماشین بتدریج طبقهٔ نوینی را به‌ثروت و قدرت می‌رساند ، و به‌حیات طبقات اشراف باستانی پایان می‌دهد .

اکنون مفردات و اصطلاحات فرقه‌یی معنی خودرا کم کم ازدست می‌دهد . کلمهٔ Vaisya امروزه‌فقط در کتاب بکار می‌رود و درزندگی واقعی‌مردم مورداستعمال ندارد . حتی اصطلاح Shudra ازشمال هند رخت بربسته، و درجنوب، بی‌ربط برهمهٔ غیربرهمنان[۳۷] . اطلاق می‌شود . جای طبقات پست دوران کهن را عملا بیش از سه هزار «فرقه» گرفته که درواقع همان صنوف‌است ؛ بانکداران ، بازرگانان، کارخانه‌داران ، کشاورزان ، استادان ، مهندسان ، بازرسان خط‌آهن ، قصابان، آرایشگران ، ماهی گیران ، هنرپیشگان ، کارگران معادن زغال ، رخت‌شویان ، درشکه‌چی ها ، دختران فروشندهٔ مغازه‌ها، واکسی‌ها ـ اینهاهمه صنوف پیشه‌وران را تشکیل‌داده‌اند، وچون‌مانند مااین انتظاررا ندارند که پسران‌شغل پدران‌را دنبال کنند بااتحادیه‌های بازرگانی ما تفاوت پیدا می کنند .

تراژدی عظیم نظام فرقه‌یی این‌است که نسل به‌نسل، برتعداد نجسان افزوده و افزایش دایمی و روح عصیان آنان بنیاد آیینی را که موجب پیدایش آنها شده، سست می کند. تمام اسیران جنگی و وامداران اسیر، وهمهٔ کودکانی که ازازدواج برهمنان و شودراها پدید آمده‌اند، و تمام آن تیره‌بختان سپور، قصاب، بند باز شعبده‌باز وجلادان که قانون برهمنی داغ‌ننگ برآنها زده[۳۸]، همه بفرقهٔمطرودان راه یافتند، و براثر بارآوری آن کسانی که هیچ‌چیز ندارند تا ازدست‌دهند، انبوه جمعیت اینان افزایش یافته‌است. فقرمفرط، پرداختن به‌پاکیزگی بدنی ولباس وغذا را برای آنان از جمله تفننات حصول ناپذیز ساخته؛ هموطنان با تمام حواس ازآنها پرهیز می کنند*. ازاین‌رو مقررات فرقه‌یی نزدیك‌شدن نجس را تا بیش ازبیست‌و چهار پا به یك‌شودرا، و هفتاد وچهار پا به یك برهمن ممنوع ساخته است[۴۰]؛ اگر سایهٔ پاریاه بر مردی از طبقهٔ دیگر بیفتد، آن دیگری موظف است غسل کند و ناپاکی‌ازخود بزداید. هرجا راکه مطرود لمس کندآلوده می‌شود**. در بسیاری از بخشهای هند، مطرود نباید از چاهای عمومی آب بکشد، یا بـه معابدی کـه برهمنان می‌روند قدم بگذارد، یا کودکان خود را به مدارس هندوئی بفرستد[۴۱]. بریتانیایی‌ها که سیاست آنان تاحدی عامل فقر فرقه مطرود بوده، دست کم آنان را در برابر قانون متساوی‌الحقوق شناخته، و در همهٔ دبستانها و دبیرستانها که زیر نظارت انگلیسها است، کودکان آنان را می‌پذیرند. نهضت‌ملی نیز به‌الهام گاندی در کاستن شوربختی و بیچارگی نجسان کوشش بسیار کرده است. شاید نسل‌آینده شاهدآزادی ظاهری وسطحی آنها باشد.

فرارسیدن‌صناعت واندیشه‌های مغرب زمین، آقایی مرد هندوراتهدیدمی کند.

---

* «مردمی که ازخوردن غذای حیوانی یکسره پرهیزمی کنند شامهٔآنها چنان‌تند می‌شود که ازنفس یا از بوی عرق تن هرشخصی فوراً می‌فهمند که گوشت خورده یانه؛ ولوآنکه بیست و چهارساعت از غذا خوردن او گذشته باشد[۳۹].»

** به‌سال ۱۹۱۳ کودکی ازیك خانوادهٔ متعین هندو به‌آب انبار افتاد و غرقه شد، هیچ کس جز مادر طفل ویك مطرودگذرنده آنجا نبود. مطرود از مادر طفل اجازهٔ خواست تا در آب بپرد و طفل را نجات دهد، ولی نپذیرفت، و مرگ طفل خودرا برآلوده شدن آب‌انبار ترجیح داد[۴۱].

صنعتی‌شدن هند سن ازدواج‌را عقب می‌اندازد ، و «رهایی» زنان‌را ایجاب می‌کند؛ به‌عبارت دیگر زن‌را نمی‌توان بکارخانه کشاند مگر آن‌که اورا اقناع کنیم‌وبگوئیم که خانه زندان است ، وبه موجب قانون حق دارد شخصاً معاش خودرا تدارك کند. بسیار اصلاحات واقعی به تبع همین آزادی فراهم گردیده است . به سال ۱۹۲۹ سن قانونی ازدواج را به چهارده سال برای دختران و هیجده سال برای پسران [۴۳] بالا بردند وازاین رهگذر ازدواج کودکان رسماً برافتاد ؛ رسم سوتی متروك گردیده و تجدید ازدواج بیوگان هرروز زیادتر می‌شود ؛ * تعدد زوجات مجاز است ، امامردان کمتر ازاین اجارهٔ استفاده می‌کنند ؛ [۴۵] وسیاحان چون می‌بینند که رقص درمعابد تقریباً ازبین رفته است دلسرد می شوند . در هیچ کشور دیگری بهبود اخلاق این چنین به سرعت پیش نرفته است . زندگی درشهرهای صناعتی زنان‌را ازپرده‌نشینی بیرون می کشد ؛ وامروز کمتراز شش درصد زنان هند تن به عزلت می دهند . [۴۶] شماری چندمجلات زیبا اختصاص به زنان‌دارد وازتازه‌ترین مسائل روز بحث‌می‌کند؛ حتی انجمنی‌برای تحدیدمیزان ولادت پدیدارگردیده ، [۴۷] وباسنگین ترین‌مشکل هند ، که تولید مثل بی حد و حصر مردم بـاشد ، شجاعانـه گلاویز شده است . در بسیاری از ایالات زنان رأی می‌دهند ومناصب سیاسی دارند ؛ دوبار زنان به ریاست کنگرهٔ ملی انتخاب شده‌اند . بسیاری‌زنان از دانشگاهها فارغ‌التحصیل گردیده‌اند، به مقام پزشکی ووکیل دعاوی، استادی‌رسیده‌اند.[۴۸] بی‌گمان وبزودی‌ورق برمی‌گردد و زنان فرمانروا خواهند شد . آیا نباید نفوذ وحشیانهٔ مغرب زمین را مسؤول این درخواست آتشین دانست کـه یکی از زیر دستان گاندی خطاب به زنان هند کرده است ؟

> حجاب کهن براندازید ! به شتاب‌ازآشپزخانه‌ها به‌درآیید ! این‌کاسه کوزه‌هارا درگوشه وکنار رها کنید ! پرده ازپیش‌چشم بدرید وبرجهان‌نو بنگرید ! بگذار شوهران وبرادران خود غذا بپزند . تامردم هندرا ملتی سرفراز کنیم کار بسیار درپیش داریم ! [۴۹]

---

* به سال ۱۹۰۵ پانزده نفرازنان بیوه دوبار ازدواج کردند ؛ به سال ۱۹۲۵ این‌عده به۲۲۶۳ نفر رسید . [۴۴]

۵ . نهضت ملی

محصلان اروپائی مآب - دنیایی شدن بهشت - کنگرهٔ ملی هند .

به سال ۱۹۲۳ بیش ازهزار هندو درانگلیس درس می‌خواندند ، و تقریباً به همین اندازه درامریکا ، وشاید به‌همین تعداد هم درجاهای دیگر . چون می دیدند که پست‌ترین اتباع اروپای غربی وامریکا ازامتیازاتی برخوردارند درشگفت می‌شدند؛ در انقلاب فرانسه وامریکا مطالعه کردند، نوشته‌های دوران اصلاحات وانقلابات راخواندند؛ بانگاهی حسرت بار در **لایحهٔ حقوق** ، **اعلامیهٔ حقوق بشر** ، اعلامیه استقلال وقانون اساسی امریکا دقت کردند ؛ چون به کشور خود باز گشتند کانونی شدند برای اشاعهٔ اندیشه‌های دمکراسی‌وپیام آزادی . پیشرفتهای‌صناعتی‌وملی غرب ، پیروزی متفقان درجنگ ، شأن این‌اندیشه‌ها را سخت بالا برد ؛ بزودی از حلقوم هرمحصل فریاد آزادی برخاست. هندوهادرمدارس انگلیس‌وامریکا درس‌آزادی فرا گرفتند.

این شرقیان تربیت‌یافتهٔ غرب ، طی تحصیل‌خود در خارج ، نه تنها ارمانهای سیاسی‌را اقتباس کردند ، بلکه اندیشه‌های مذهبی‌را نیز دورانداختند ؛ این دوروند معمولاً درتذکرهٔ بزرگان ودرتاریخ همگام منعکس می‌شود . این جوانان وقتی به اروپا می‌رفتند مردان خدا ترسی بودند ، وبه‌کریشنا ، شیوا ، ویشنو ، کالی ، وراما ... دلبستگی داشتند ؛ چون‌باعلم‌آشنا شدند، آیین کهن آنان فروریخت ، گفتی صاعقه‌یی ناگهانی برآن فروآمد . هندوهای اروپایی شده معتقدات قدیم‌را که خود روح‌هند بود ، به دور انداختند وبادلی افسرده وسرخورده به کشور باز گشتند ؛ نعش هزاران خدا ازآسمان برزمین افتاد .* آنگاه جابلقا به جای بهشت نشست ، ودمکراسی جانشین نیروانا شدوآزادی برمسند خداصعود کرد . آنچه درنیمهٔ دوم سدهٔ هیجدهم بر اروپا رفت اینک برسرشرق زمین می‌آمد .

معهذا اندیشه‌های نو به کندی اشاعه می یافت . به سال ۱۸۸۵ تنی چند از رهبران هندو دربمبئی جمع شدند و **کنگرهٔ ملی هند** را بنیاد نهادند ، اما گمان

---

* این معنی دربارهٔ همهٔ محصلان صادق نیست . به اصطلاح معنی‌دار Coomaraswamy برخی « از اروپا به‌هند بازگشته بودند » .

نمی‌رود که اینان در آن موقع حتی خواب خود مختاری را هم می دیدند. کوششهای لرد کرزن برای جدا کردن بنگال (یعنی منهدم کردن وحدت وقدرت ایالتی که بیش از همهٔ هند شعور سیاسی داشت) ملیون را به شورش بر انگیخت؛ ودر کنگره سال ۱۹۰۵، Tilak که سیاستمداری مصالحه‌ناپذیر بود تقاضای Swaraj کرد. تیلاك این کلمه را[٥٠] که هنوز درلباس ترجمهٔ انگلیسی آن دیده می‌شود («خود مختاری») از ریشهٔ سانسکریت گرفت. در همان سال پرحادثه ژاپون روسیه را شکست داد؛ و شرق زمین که یك قرن تمام از غرب وحشت داشت، به تـدارك نقشهٔ آزادی آسیا آغاز کرد. چین به دنبال سن یات سن Sun yat sen افتاد و شمشیر بکف گرفت و درآغوش ژاپون افتاد. هند بی‌برگ وسلاح، یکی ازغریب‌ترین چهره‌های تاریخ را به‌رهبری برگزید، وحادثهٔ بی‌سابقه‌یی پدیدآورد که عبارت بود ازانقلاب به‌رهبری یك قدیس وجنگیدن بی سلاح.

٦. مهاتما گاندی

چهرهٔ یك قدیس - زاهد - مسیحی - آموزش و پرورش گاندی - درافریقا -
شورش سال ۱۹۲۱ - «من آن مردم» - سالهای زندان -
هند جوان - انقلاب چـرخ ریسندگی -
موفقیت های گاندی

زشت‌ترین، نحیف‌ترین وناتوان‌ترین مرد آسیارا، باصورت‌وپیکری برنزی رنگ، وموهای خاکستری کوتاه، استخوانهای برجستهٔ گونه، چشمان میشی مهرآمیز، دهانی بزرگ وتقریباً بی دندان، گوشهای بزرگ، بینی‌عظیم، دست‌و پای لاغر، لنگ بر کمر، تصویر کنید کـه درهند پیش روی یك قاضی انگلیسی ایستاده وبه اتهام تبلیغ «عدم همکاری» به هموطنان خود محاکمه می‌شود. یاچنین تصویر کنید که همین‌مرد بریك فرش محقر دراطاقی عاری ازاثاث Satyagrahashram (مدرسهٔ جویندگان حقیقت) در احمد آباد نشسته است. پاهای استخوانی‌را برسم جوکیان زیر پیکر صلیب کرده، کف پا متمایل به بالا، ودست ها مشغول به چرخ ریسندگی، در چهره‌اش عزم قبول مسؤولیت نمایان، و ضمیرش فعال و آماده برای پاسخ دادن به هرسؤال که در بارهٔ آزادی مطرح شود. این جولاهی عریان از سال

۱۹۲۰ تا ۱۹۳۵ رهبر معنوی و سیاسی ۳۲۰،۰۰۰،۰۰۰ هندی بود. چون در ملاء عام ظاهر می‌شد، انبوه جمعیت پیرامونش گرد می آمد تالباس اورا لمس کند یابرپایش بوسه زند. [51]

این مرد هرروز چهارساعت خدرخشن می‌بافت، وامیدش آن‌بود که هم‌وطنان‌را به‌پیروی‌ازخودبرانگیزد، وبجای‌خریدن پارچه‌های بافت‌انگلیس که صناعت‌نساجی هندرامنهدم کرده‌بود، این‌پارچه‌وطنی ساده‌را بپوشند. همهٔ مایملك‌اوسه‌تکه پارچهٔ خشن بود ـ دوتکه‌تن‌پوش ویك‌تکه بستراو بود. روز گاری‌وکیل دعاوی پولداری بود ولی همهٔ ثروت خودرا به تنگدستان بخشید، و همسر او پس از یك چند تردید کدبانووار، به شوهر اقتدا کرد. بر کف عریان‌اطاق یابرزمین می‌خوابید. باجوز و بارهنگ ولیمو وپرتقال وخرما وبرنج وشیربز سدجوع می کرد؛ [52] گاه می‌شد که چند ماه جزشیر ومیوه چیزی نمی‌خورد؛ یك بار درتمام عمر گوشت خورد؛ و گاه هفته‌ها چیزی نمی خورد. « اگر می‌توانستم از دیدگانم بی نیاز شوم از روزه هم می توانستم بی نیازشوم. کاری را که دیده برای جهان برونی می کند، روزه برای جهان درونی انجام می‌دهد [53] » چنین معتقد بود که هرچه‌خون رقیق‌تر شودضمیر صافی ترمی گردد، امور سطحی ونامربوط محو می‌گردد، و امور اساسی ـ گاه خود **روح‌عالم** ـ مانند قلهٔ اورست ازدل ابرها، از درون مایا پدیدار می‌شود.

درعین حال که روزه می گرفت تابرمقام الوهیت بنگرد، یك پای خودرا بر زمین نگاه می‌داشت، و پیروان‌رااندرز می‌داد که وقتی روزه می گیرند هرروز اماله کنند، تامبادا در آن‌لحظه که به‌شناخت‌خداونددست‌می‌یابند، براثرموادااسیدی‌ناشی از تحلیل بدن، مسموم شوند. [54] هنگامی کـه مسلمانان و هندوها به شوق خدا پرستی یکدیگر را می کشتند، وبه التماسهای او برای مصالحه وقعی نمی نهادند، سه‌هفته روزه می گرفت تا در دل آن مردم تکانی پدید آورد. بر اثر روزه داری و محرومیت چنان ضعیف ونحیف شده بود که چون می خواست برای جماعت انبوهی سخن گوید، بر فراز یك صندلی بلند می‌رفت. زهد وریاضت خودرا تاقلمرو امور جنسی نیز بسط داد ومانند **تولستوی** آرزو داشت تامقاربت را فقط محدود به تولید

نسل کند. اونیز درجوانی شهوت‌رانی بسیار کرد، وازشنیدن خبرمرگ پدر چندان مضطرب شد که به آغوش عشق پناه برد. اینك با پشیمانی پر شور به برهما چاریا، یاپرهیزازهرنوع تمنای شهوانی که درکودکی به وی تعلیم داده بودند، بازمی‌گشت. همسر خودرا واداشت تاهمچون خواهر بااو زندگی کند؛ وخود می گوید «از آن زمان به بعد همهٔ نزاع‌ها ازمیان برخاست.» [۵۵] چون فهمید که اساسی‌ترین نیازهند تحدید توالد وتناسل است، روش‌های باختری را نپذیرفت، بلکه نظریهٔ مالتوس و تولستوی را برگزید.

آیاما که براوضاع واحوال آگاهایم حق داریم فرزند آوریم؟

اگر دراین حال که خودرا دست وپا بسته احساس می کنیم به توالد و تناسل ادامه دهیم صرفاً به بردگان وناتوانان خود افزوده‌ایم... تاهنگامی که هندآزادی پیدا نکرده.... حق نداریم‌بچه پدید آوریم... من هیچ شك ندارم که مردم متأهل اگر خیرکشور هندرا بخواهند و آرزوی توانایی وخوشکامی ملت هند را داشته باشند، ومردان و زنان ملك را خوش‌قد وقامت‌بخواهند، تمرین خویشتن‌داری خواهند کرد وفعلا ازتولید مثل جلوخواهند گرفت. [۵۶]

علاوه براین، شخصیت او خصائصی داشت کاملاً غریب و همانند آنها که **بنیاد گزارمسیحیت** را از دیگران ممتاز می کرد. بهیچ وجه نام مسیح برزبان نمی راند، اما کردارش چنان بود که گفتی تمامی الفاظ **مواعظ کوه*** را قبول دارد. از زمان **سنت فرانسیس آسی سی**، تاریخ هیچ کس را به یادندارد که حیات اوسراسراین چنین بابزرگواری‌ووارستگی وسادگی‌وبخشایش بردشمنان توأم‌باشد. حسن‌سلوك وتأدب سردی ناپذیر اونسبت به دشمنان، متقابلاً حسن‌سلوك وتأدب عالی آنانرا برانگیخت واین‌مایهٔ افتخاردشمنان شد وخود اورانیز به‌عزت‌وافتخار بیشتری رساند؛ حکومت او را با معذرت خواهی فراوان بزندان می‌انداخت. در برابر این کار هرگز رنجش خاطر و کینه نشان نمی‌داد. تودهٔ مردم سه بار براوحمله بردند وتاسرحد مرگ اورا زدند؛ اما اویك بار هم تلافی نکرد؛ و هنگامی که یکی از حمله کنندگان توقیف شد ازطرح دعوی تحاشی کرد. اندك زمانی‌پس‌از درگرفتن شدیدترین شورشهابین

---

* انجیل متی باب ۶و۷و۸. م

مسلمانان‌وهندوها ، وهنگامی که مسلمانان Moplah صدهانفر ازهندوهای بی‌سلاح را کشتار کردند وپوست ختنه گاه آنهارا ازسر عهد، به **الله** پیشکش دادند وبعدخود گرفتار قحطی شدند ، گاندی ازسراسر هند برای آنان اعانه گرد آورد ، وبی اعتنا به سوابق کار وبدون کسر کردن یك دینار برای « مصارف عمومی » همه‌را به دشمن گرسنه تقدیم کرد . [۵۷]

موهنداس کرامچند گاندی به سال ۱۸۶۹ زاده شد . خاندان او ازفرقه ویسه، وجین بود ، و به اصل آهیمسا کـه نیازردن موجودات زنده بود عمل می کردند . پدرش مدیری قابل اما متخصصی بود بدعت گذار در امور مالی ؛ از رهگذر درستی خود مقامها را یکی پس‌ازدیگری ازدست داد ، وتقریباً همهٔ ثروت خودرا در کارهای خیر گذاشت ، وباقی مانده را به خانواده سپرد . [۵۸] موهنداس هنوز کودك بود کـه ملحد شد ، واز زناکاریهای برخی خدایان هندو رنجیده خاطر گشت ؛ وبرای آنکه نکوهش ابدی خودرا نسبت به‌مذهب نشان دهد ، گوشت خورد . اما گوشت بامزاج او سازگار نشد وباز به‌مذهب گرایید .

در هشت سالگی نـامزد شد ، و در دوازده سالگـی ازدواج کـرد . همسرش Kasturbai بود که درسراسر ماجراهای گاندی ، غنا وفقر وزندان رفتن‌ها ، وبرهما-چاریا به وی وفادار ماند . درهیجده سالگی امتحانات دانشگاه‌را گذراند و به لندن رفت تادرس حقوق بخواند . طی نخستین‌سال اقامت خود درلندن هشتاد کتاب دربارهٔ مسیحیت خواند . **مواعظ کوه** « درهمان نخستین قرائت به قلب من نشست . [۵۹] » بعد نیکی کردن‌را بجای بدی وعشق ورزیدن به دشمنان‌را بعنوان بیان عالی ترین ارمان بشری پذیرفت ؛ وبرآن شد که باداشتن این سجیه اگر پیش‌آمدکردشکست بخورد اما بی‌آن پیروز نشود .

چون بسال ۱۸۹۱ به هند باز گشت ، مدت زمانی در بمبی وکالت کرد ، ولی از تعقیب دعاوی مربوط‌به وام تحاشی می کرد ، وهمواره این‌حق‌را برای خودمحفوظ نگاه می‌داشت تاهرگاه موکل را غیرذیحق تشخیص‌دهد ترك دعوی کند . تعقیب یکی از دعاوی او را به جنوب افریقا کشاند ؛ در آن سامان هم‌ـوطنان هندو را معروض

چنان بدرفتاری دید کـه باز گشت به هند را بدست فراموشی سپرد ، اما بی گرفتن پاداش ، سراسر وجود خود را به اصلاح حال هموطنان در افریقا وقف کرد . بیست سال تمام در انجام این امرمهم تلاش کرد تا سرانجام حکومت سرتسلیم فرود آورد. فقط در این هنگام بود که به‌هند باز گشت .

همچنان که در سراسر هند سفر می کرد ، برای نخستین‌بار به فقر وفاقهٔ شدید مردم آ گاهی یافت. به‌دیدن آن اسکلت‌ها که در مزارع‌رنج می‌بردند وآن مطرودان پست که‌نو کری شهر می کردند ، دچار وحشت شد . به‌دیدهٔ اوچنین نمود که‌تبعیض خارجیان نسبت به‌هندیان دوراز کشورمعلول فقر وفاقهٔ داخلی‌مردم است . بااینهمه در جنگ از انگلستان حمایت کرد ؛ حتی اجازه داد تا آن هندوها که اصل «عدم شدت » را قبول ندارند به سربازی روند . در آن زمان ، با کسانی که استقلال هند را طالب بودند ، توافق نظر نداشت ؛ چنین معتقد بود که سوءِ حکومت بریتانیا در هند وضع استثنائی‌داردوحکومت‌بریتانیا بطور کلی‌خوب‌است؛ومی گفت‌سوءحکومت بریتانیا درهند از آن جهت است که اصول حکومت خانگی بریتانیا را زیرپا نهاده است ؛ واگرمردم بریتانیا را ازوضع هندوهاآ گاه کنیم ، فوراً مردم هند رابرادرانه درکشورهای‌مشترك‌المنافع‌خودخواهند پذیرفت.[۶۰] ایقان‌داشت که‌پس‌ازختم‌جنگ وهنگامی که حکومت بریتانیا فداکاری‌های مالی وانسانی‌هند را درراه امپراطوری احصاء کند ، در اعطاء آزادی به کشور هند یك لحظه هم درنگ نخواهد کرد .

اما درپایان جنگ ، بلوای خودمختاری هند باقانون Rawland که‌آزادی‌نطق وقلم‌را خاتمه‌داد؛ هم‌چنین‌با استقرارهیأت‌مقننهٔ‌سست بنیاد Montagu - Chelmsford ، وبالاخره با کشتار Amristar مواجه شد . گاندی تکان خورد و دست به اقدام قطعی زد . همهٔ نشانها را که گاه و بیگاه از حکومت بریتانیا گرفته بود به نایب السلطنه باز پس‌داد ؛ وبه سراسرهند ندا داد تاعلیه حکومت هند به نافرمانی آرام برخیزند. مردم دعوت او را لبیك گفتند اما نه با مقاومت مسالمت آمیز ، بلکه باخونریزی و شدت عمل ؛ مثلاً در بمبی پنجاه و سه نفر پارسیان بی اعتنا به‌نهضت را کشتند.[۶۱] گاندی که پیمان آهیمسا بسته بود ، پیام دیگری فرستاد و از مردم تقاضا کـرد که

چون عملیات نافرمانی آرام کارش به استقرار حکومت اوباش کشیده این نهضت را عقب اندازند. در تاریخ کمتر به مردی این چنین برمی‌خوریم که درپیروی ازاصول و تحقیر مصلحت و شهرت اینهمه از خود جسارت نشان داده باشد. ملت از تصمیم گاندی درشگفت شد: مردم خودرا در آستانهٔ پیروزی تصور می کردند، ودراین‌امر که اهمیت اسباب و علل باید هم سنگ اهمیت غایات باشد، با گاندی توافق نظر نداشتند. درنتیجه شهرت مهاتما سخت تنزل کرد.

درست در همین‌لحظه بود (مارس ۱۹۲۲) که حکومت به توقیف او عزم کرد. هیچ مقاومتی نکرد، و به انتخاب وکیل تمایلی نشان نداد، وهیچ در مقام دفاع برنیامد. هنگامی که دادستان‌او را متهم کرد و گفت به جهت پیامهای خود مسؤول شورش سال ۱۹۲۱ است، گاندی با عبارتی پاسخ گفت که ناگهان به ذروهٔ افتخار وشرافت رسید.

> من میل دارم همهٔ آن نکوهشهای دادستان فاضل را که به جهت وقایع بمبئی و مدرس وچوری‌چاری بر گردهٔ من بار کرده است بپذیرم. برای من که بارها دراین کار ژرف نظر کرده ام، وشبان پیاپی دراین اندیشه به‌خواب رفته ام، غیر ممکن است که خود را از این جرائم شیطانی بر کنار بدانم . . . . مدعی‌العموم فاضل کاملا حق دارد که می گوید مردی همچو من که مسؤولیت می‌شناسد، مردی که ازتعلیم‌وتربیت بهرهٔفراوان برده . . . . بایداز عواقب همهٔ این اعمال باخبر می‌بود. من می‌دانستم که با آتش بازی می کنم وتن به مهلکه دادم، واگر آزادم گذارند باز به چنین کار برمی‌خیزم. بامداد امروز چنین احساس کردم که اگر این سخنان را که اکنون در محضر دادگاه گفتم، نگویم در انجام وظیفه کوتاهی کرده ام.
>
> من میل داشتم از عنف بپرهیزم. اکنون هم می‌خواهم از عنف خودداری شود. عدم شدت وعنف نخستین اصل مذهب من است. آخرین اصل مذهب من نیز چنین است. اما من باید راهی‌برمی گزیدم. یا بایست به‌نظامی تن‌می‌دادم که به کشورمن لطمه‌های جبران‌ناپذیر زده، یا تسلیم خطر خشم دیوانه‌وار مردم می‌شدم که چون از لبان من بر حقیقت آگاهی می یافتند ناچار خیزش می کردند. من می‌دانم که ملت من گاه سر به‌دیوانگی‌نهاده. ازاین رهگذر سخت متأسفم، ولذا من اکنون دراینجا حاضرایستاده‌ام تانه تنها به مجازات خفیف، بلکه به شدیدترین مجازات‌ها تن بسپارم. من تقاضای ترحم نمی کنم. و در خواست ارفاق ندارم. من اکنون اینجا هستم و آمادهٔ لبیك و در کمال مسرت حاضر به تسلیم در برابر شدیدترین مجازات‌های آن عمل که به‌اعتبار قانون جنایت عمدی است وبه عقیدهٔ من‌بالاترین وظیفهٔ تمام اهالی کشور است. ۶۲

قاضی درکمال تأسف گفت که باید اورا به زندان افگنند، آنهم مردی را که میلیون‌ها هموطن یك «وطن پرست بزرگ ورهبر عظیم‌الشأن» می‌دانند؛ قاضی تصدیق کرد که حتی مخالفان‌هم گاندی‌را مردی «صاحب‌ارمان‌های‌بزرگ و زندگی‌شرافتمندانه وپاك» [۶۳] می‌شناسند. قاضی او را به شش سال حبس محکوم کرد.

گاندی‌را به‌زندان مجردافگندند، ولی هیچ شکایتی نکرد. می‌نویسد: «من دیگر زندانیان را نمی‌بینم، گرچه بواقع نمی‌دانم معاشرت من چه زیانی بآنها می‌رساند.» اما «خوشحالم. طبع من به‌تنهایی میل دارد. من آرامش و سکوت را دوست می‌دارم. اکنون فرصت پرداختن بآن مطالعات را دارم که در جهان خارج از آن‌ها غفلت کردم.[۶٤]» باپشت کار تمام به‌خواندن آثار بیکن، کارلایل، راسکین امرسون، تورو، وتولستوی‌پرداخت، وساعات متوالی‌درآثار بن‌جونسون ووالترسکات آرامش دل می‌یافت. بها گاواد ـ گتیارا بارها خواند. زبانهای سانسکریت و تامیل وارد ورا خوب فرا گرفت تا نه تنها به‌محققان نامه بنویسد بلکه بتواند با تودهٔ مردم سخن بگوید. برای شش سال مدت زندان خود یك برنامهٔ مفصل مطالعه و تحقیق تدارك کرد، ودر کمال وفاداری‌آنرا باجرا گذارد تا حادثه پادرمیان نهاد. «معمولا می‌نشینم وبا سرزندگی یك‌مرد جوان بیست وچهار ساله کتاب می‌خوانم، وپنجاه‌و چهار سال سن و مزاج علیل خودرا فراموش می کنم.[۶٥]»

بیماری آپاندیس موجب رهایی او شد، و یك داروی باختری، که گاندی اینهمه آن را نکوهش می کرد، از بیماری نجاتش داد. جماعت انبوهی پیرامون دروازه های زندان فراهم آمد تا هنگام خروج از وی استقبال کند، وهم‌چنان که از آن میان می گذشت بر جامهٔ درشتش بوسه‌های فراوان زده شد. اما گاندی به‌دستاویز ضعف وبیماری ازسیاست ومنظر عام برید، وبه مدرسهٔ خود در احمدآباد مقام‌گرفت، و درآنجا چندین سال به‌آرامی باشاگردان خود زندگی کرد. معهذا، از آن‌گوشه، هرهفته توسط بلندگوی‌خود، مجلهٔ **هند جوان** مقالات درتفسیرفلسفهٔ انقلاب و حیات نشر می‌داد. از پیروان تمنا می کرد که دست از شدت عمل و عنف بردارند، ومی گفت چون هند سلاح ندارد. توسل به‌زورخود کشی است، و مضافاً

به‌اینکه تشبث به‌عنف استبداد دیگری جانشین استبداد کنونی می کند. می گفت: «پند تاریخ به‌ما این‌است: آنان که بی‌شك به‌انگیزه‌های شریف وارجمند، آزمندان را با توسل به‌زور از امتیازات بی‌بهره کرده‌اند به نوبهٔ خود چشتهٔ بیماری شکست ـ خورد گان شده‌اند... اگر هند به وسائل قهریه متوسل شود علاقهٔ من به آزادی آن ازبین خواهد رفت. زیرا میوهٔ زور آزادی نیست، بلکه بند گی است.[٦٦]»

مادهٔ دوم مذهب او رو قطعی صناعات نوین بود و مانند **روسو**، باز گشت به‌زند گی سادهٔ کشاورزی و صناعت داخلی روستاها را می‌خواست. تحبیس مردان وزنان در کارخانجات و تولید اجزاء کالا با ماشین‌هایی که در تصاحب دیگران است، آنهم موادی که شکل تمام شدهٔ آنرا هر گز نمی‌بینند درنظر گاندی‌راه غیرمستقیمی می‌نمود برای دفن بشریت در زیر خروارها کالای بنجل. به عقیدهٔ گاندی اغلب تولیدات ماشینی بی‌لزوم‌است؛ میزان کاری که هنگام مصرف این کالاها صرفه‌جوئی می‌شود، قهراً به‌خورد ساختن و تعمیر آنها می‌رود؛ و به‌واقع اگر در میزان کار صرفه‌جویی شود، این صرفه جویی هیچ مفید به حال کار گر نیست، بلکه یکسر به‌جیب سرمایه‌دار می‌رود؛ کار گر دراثر نیروی تولیدی خود دچار وحشت «بیکاری صناعتی.[٦٧]» می‌شود. ازاین‌رو نهضت **سوادشی** را که **تیلاك** به سال ۱۹۰۵ برپا کرده‌بود، ازنو زنده کرد؛ وتولید با دست خودرا نیز بایستی به **سوارج**، «خود-مختاری،» می‌افزود. گاندی Charka، یا چرخ ریسند گی را نشانهٔ بستگی صادقانهٔ مردم به‌نهضت‌ملی بشمار آورد؛ وتقاضا کرد که همهٔ هندوها، ولو توانگران، پارچهٔ‌وطنی بپوشند، و پارچه‌های بیگانه و ساخت ماشینهای بریتانیا را تحریم کنند، بدان‌سان که سراسر خانه های هند را در فصل ملال‌انگیز زمستان، بار دیگر آوای چرخ ریسند گی فرا گیرد.[٦٨]

لبیك‌ندای اوهمگانی نبود؛ راستی که بستن راه به گردونهٔ تاریخ دشوار است. اما هند دراین کار کوشید. محصلان هندو در سراسر هند خدر پوشیدند، بانوان شریف‌زاده ساری‌های حریر ژاپونی‌را بدور انداختند وپارچه‌های درشت دست‌بافت خودرا پوشیدند؛ روسبیان‌درفاحشه‌خانه‌ها ومحکومان‌درزندانهابه‌بافند گی‌پرداختند؛

ودر بسیارشهرها، مانند ایام Savonarola* **جشن مزخرفات سوزی** ترتیب داده‌شد، و هندوهای ثروتمند و بازرگانان ازخانه ها و مغازه های خود قماشهای خارجی‌را می‌آوردند و به‌آتش می‌افگندند. فقط در بمبئی تنها طی یك روز ۱۵۰،۰۰۰ هزار قطعه ـ به‌کام آتش رفت[۶۹].

نهضت کناره گیری ازصناعت بجایی‌نرسید، اما همین نهضت برای هند ده‌سال تمام رمز شورش و طغیان بود، و میلیونها نفر مردم گنگ آنرا وحدت وآگاهی سیاسی‌بخشید. هند نسبت به‌اسباب وعلل شك روا داشت، اما نسبت به‌غایات احترام گذارد؛ وگرچه در سیاستمداری گاندی تردید نشان داد اما همچو قدیس او را به‌جان پذیرا شد، دریك‌لحظهٔ خاص همه یك دل ازاوتکریم کردند. تاگور دربارهٔ آن لحظه می گوید:

بر آستانه‌کلبهٔ هزاران بینوا می ایستاد، مانند همانها لباس به تن‌می کرد. با آنان بزبان آنان سخن می گفت. در پیکراوحقیقت زنده مجسم بود نه‌صرف منقولاتی ازکتابها. به‌این دلیل، نام مهاتما که مردم هند به اوداده اند، نام واقعی او است. آیاکسی هست که مانند او ازدل‌و جان احساس کرده باشد که‌تمامی مردم هند همان‌گوشت وخون اورا دارند؟... هنگامی که عشق به درخانهٔ هند آمد آن در سخت گشوده بود... به ندای گاندی غنچهٔ عظمت نوین هند شکفته شد، درست مانند آن زمان که بودا حقیقت اخوت وشفقت را میان همهٔ مخلوقات صلاداد.[۷۰]

۷ ـ بدرود هند

مورخ نمی‌تواند تاریخ هند را مانند تاریخ مصر و بابل و آشور بپایان برد؛ زیراتاریخ هند هنوز در تکامل، و تمدن‌آن هنوز در کار آفرینش است. فرهنگ هند ازراه برخورد معنوی باغرب جان تازه‌گرفته، وادب‌امروزآن نیزهمچون‌ادبیات روزگاران دیگرآن بارور وشریف است. اما به لحاظ روحی هند هنوز با خرافات وذخیرهٔ عظیم‌الهیات خود درکشمکش‌است، اما هیچ‌نمی‌توان گفت‌که اسید علم‌نوین باچه سرعتی این‌خدایان بی‌حد وحساب را تجزیه خواهدکرد. به‌لحاظ سیاسی، طی صد سال گذشته به چنان وحدتی رسیده که در گذشتهٔ آن کشور کمتر نظیر داشته

---

* Girolamo Savonarola (۹۸ ـ ۱۴۵۲) مصلح مذهبی ایتالیا. م

است : این وحدت تاحدی مرهون وحدت حکومت بیگانه و وحدت زبان بیگانه است ، ولی بالاتر ازاین دومرهون آرزو واشتیاق مردم هند به‌آزادی است . به لحاظ اقتصادی ، کشور هند ، خوب یابد ، از دوران قرون وسطی در حال انتقال به دوران صنعتی نوین است ؛ ثروت وبازرگانی آن رشد وتوسعه خواهد یافت ، وپیش ازانجام این قرن ، هند بی‌شك درسلك کشورهای نیرومند جهان جای خواهد گرفت .

ما غربیان نمی‌توانیم ادعا کنیم که از تمدن هند نیز مانند تمدن مصر وخاور نزدیك سودهای مستقیم برده ایم ؛ زیرا سرزمین های اخیر نیاکان بلافصل فرهنگ ما بوده است ، حال آنکه تاریخ هند ، چین و ژاپون در مسیر دیگری جریان داشته، ودر عصرما است که‌تأثیر نفوذ آنها درحیات مغرب‌زمین آغاز می کند . درست‌است که هند ، حتی از طریق مرز هیمالیا نیز تحفه‌های تردیدپذیری نظیر دستور زبان ومنطق و فلسفه ، قصه‌های تمثیلی وخواب مغناطیسی و شطرنج ، وبالاتراز همه‌اعداد ودستگاه اعشاری برای مافرستاده‌است ، اما اینها جوهر روح هند نیست و در مقام قیاس با آنچه بعداً از او فرا خواهیم گرفت خرد می‌نماید . هنگامی که قاره ها از رهگذر اختراع و صناعت و بازرگانی به‌هم پیوند خورد ، یا این مستحدثات ما را به جنگ آسیا کشاند ،درتمدنات هند عمیق‌تر تحقیق خواهیم کرد ، وحتی‌درحال مخاصمت نیز ، بعض شیوه ها و افکار آنرا در فرهنگ خود فرو خواهیم برد . شاید هند ، به‌جای کشورگشائی ، نخوت ویغماگری ما ، تساهل و نرمش مردان پخته، و خرسندی و رضای روح وارسته ، و آرامی روان روشن بین ، و عشقی الفت‌پذیر و صفابخش نسبت به همهٔ موجودات زنده به‌ما تعلیم دهد .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

کتابنامه *

ALLEN, GRANT: Evolution of the Idea of God. New York, 1897.
ANDREWS, ROY C.: On the Trail of Ancient Man. New York, 1930.
ARMSTRONG, R. C.: Light from the East: Studies in Japanese Confucianism. University of Toronto Press, 1914.
ARNOLD, SIR EDWIN: The Song Celestial, or *Bhagavad-Gita.* London, 1925.
ARRIAN: Anabasis of Alexander, and Indica. London, 1893.
ASTON, W. G.: History of Japanese Literature. New York, 1899.
AYSCOUGH, FLORENCE: Tu Fu: The Autobiography of a Chinese Poet. Boston, 1929.

BABUR: The Babur-nama in English. Tr. by Annette Beveridge. London, 1922.
BAIKIE, REV. JAS.: The Amarna Age. New York, 1926.
BARNES, JOS., ed.: Empire in the East. New York, 1934.
BARNETT, L. D.: Antiquities of India. New York, 1914.
BARNETT, L. D.: The Heart of India. London, 1924.
BEBEL, AUGUST: Woman under Socialism. New York, 1923.
BESANT, ANNIE: India. Madras, 1923.
BINYON, LAURENCE: Flight of the Dragon. London, 1927.
BISLAND, ELIZABETH (Mrs. E. B. Wetmore): Three Wise Men of the East. Chapel Hill, N. C., 1930.
BOAS, FRANZ: Anthropology and Modern Life. New York, 1928.
BORCHARDT UND RICKE: Egypt. Berlin, 1929.
BOULGER, D. C.: History of China. 4v. London, 1881.
BREASTED, JAS. H.: Ancient Records of Egypt. 5v. Chicago, 1906.
*BREASTED, JAS. H.: Ancient Times. Boston, 1916.
*BREASTED, JAS. H.: The Conquest of Civilization, New York, 1926. (A revision of *Ancient Times*. The best single-volume history of the ancient Mediterranean world.)
BREASTED, JAS. H.: The Dawn of Conscience. New York, 1933.
*BREASTED, JAS. H.: The Development of Religion and Thought in Ancient Egypt. New York, 1912.
BREASTED, JAS. H.: A History of Egypt. New York, 1912.
BREASTED, JAS. H.: The Oriental Institute. Chicago, 1933.
BRIFFAULT, ROBERT: The Mothers. 3v. New York, 1927.
BRINKLEY, CAPT. F.: China: Its History, Arts and Literature. 10v. Boston. 1902.

---

* خوانندگان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر به کتابهائی که علامت ستاره دارد مراجعه کنند.

Brinkley, Capt. F.: Japan: Its History, Arts and Literature. 8v. Boston and Tokyo.
Brown, Brian: The Story of Confucius. Philadelphia, 1927.
Brown, Brian: Wisdom of the Egyptians. New York, 1923.
Brown, Brian: Wisdom of the Hebrews. New York, 1925.
Brown, Brian: Wisdom of the Hindus. New York, 1921.
Brown, Percy: Indian Painting. Calcutta, 1927.
Bryan, J. J.: The Literature of Japan. London, 1929.
Bücher, Karl: Industrial Evolution. New York, 1901.
Buck, Pearl, tr.: All Men Are Brothers. 2v. New York, 1933.
*Buckle, H. T: Introduction to the History of Civilization in England. 4v. New York, 1913.
Bulley, Margaret: Ancient and Medieval Art. New York, 1914.
Buxton, L. H. Dudley: The Peoples of Asia. New York, 1925.

Cambridge Ancient History. Vols. i-vi. New York, 1924. (Referred to as CAH.)
Candee, Helen: Angkor the Magnificent. New York, 1924.
Capart, Jean: Lectures on Egyptian Art. Univ. of N. C. Press, 1928.
*Capart, Jean: Thebes. London, 1926.
Carlyle, Thos.: Complete Works, Vol. I, Heroes and Hero Worship.
Carpenter, Edward: Pagan and Christian Creeds. New York, 1920.
Chamberlain, B. H.: Things Japanese. London, 1905.
Chamberlain, W. H.: Soviet Russia. Boston, 1930.
Chatterji, Jagadish C.: The Hindu Realism. Allahabad, 1912.
Chatterji, Jagadish C.: India's Outlook on Life. New York, 1930.
Childe, V. Gordon: The Dawn of European Civilization. New York, 1925.
Childe, V. Gordon: The Most Ancient East. London, 1928.
Chirol, Sir Valentine: India. London, 1926.
Chu Hsi: The Philosophy of Human Nature. London, 1922.
Churchward, Jas.: The Children of Mu. New York, 1931.
Churchward, Jas.: The Lost Continent of Mu. New York, 1932.
*Close, Upton (Josef Washington Hall): Challenge: Behind the Face of Japan. New York, 1934.
Close, Upton: The Revolt of Asia. New York, 1928.
*Confucius: Analects, in Legge, Jas.: The Chinese Classics; Vol. I: The Life and Teachings of Confucius. London, 1895.
Confucius: The Book of History; rendered and compiled by W. G. Old. London, 1918.
Cook's Guide to Peking. Peking, 1924.
*Coomaraswamy, Ananda K.: The Dance of Siva. New York, 1924.
Coomaraswamy, Ananda K.: History of Indian and Indonesian Art. New York, 1927.
Cotterill, H. B.: A History of Art. 2v. New York, 1922.
Cowan, A. R.: A Guide to World History. London, 1923.
Cowan, A. R.: Master Clues in World History. London, 1914.

CRANMER-BYNG, L.: The Book of Odes. London, 1927.
CRAWLEY, E.: The Mystic Rose. 2v. New York, 1927.
CROCE, BENEDETTO: Esthetic. London, 1922.
CURTIS, W. E.: M dern India. New York, 1909.

DARMESTETER, JAS., ed. and tr.: The Zend-Avesta. 2v. Oxford, 1895.
DARWIN, CHARLES: Descent of Man. New York, A. L. Burt, no date.
DARWIN, CHARLES: Journal of Researches into the Geology and Natural History of the Various Countries Visited during the Voyage of H.M.S. *Beagle* round the World. London, 1910.
DAS GUPTA, SURENDRANATH: A History of Indian Philosophy. Cambridge U. P., 1922.
DAS GUPTA, SURENDRANATH: Yoga as Philosophy and Religion. London, 1924.
DAVIDS, T. W. RHYS: Buddhist India. New York, 1903.
*DAVIDS, T. W. RHYS: Dialogues of the Buddha; being vols. ii-iv of Sacred Books of the Buddhists. Oxford, 1923.
*DAWSON, MILES: Ethics of Confucius. New York, 1915.
DAWSON, MILES: The Ethical Religion of Zoroaster. New York, 1931.
DAY, CLIVE: A History of Commerce. London, 1926.
DELAPORTE, L.: Mesopotamia. London, 1925.
DE MORGAN, JACQUES: Prehistoric Man. New York, 1925.
DEUSSEN, PAUL: The Philosophy of the Upanishads. Edinburgh, 1919.
DEUSSEN, PAUL: System of the Vedanta. Chicago, 1912.
DHALLA, M. N.: Zoroastrian Civilization. New York, 1922.
*DICKINSON, G. LOWES: An Essay on the Civilization of India, China and Japan. New York, 1926.
DIODORUS SICULUS: Library of History. Loeb Classical Library. Vol. i, New York, 1933.
DOANE, T. W.: Bible Myths, and Their Parallels in Other Religions. New York, 1882.
DOWNING, DR. J. G.: "Cosmetics, Past and Present," in Journal of the American Medical Society, June 23, 1934.
DUBOIS, ABBÉ J. A.: Hindu Manners, Customs and Ceremonies. Oxford, 1928.
DURCKHEIM, EMILE: The Elementary Forms of the Religious Life. New York, 1915.
DUTT, R. C.: The Civilization of India. Dent, London, n.d.
DUTT, R. C.: The Economic History of India: 1757-1837. 5th ed. Kegan Paul, London, n.d.
DUTT, R. C.: The Economic History of India in the Victorian Age. 5th ed. London, n.d.
*DUTT, R. C., tr.: The Ramayana and Mahabharata. Everyman Library.

EDDY, SHERWOOD: The Challenge of the East. New York, 1931.
EDMUNDS, A. J.: Buddhist and Christian Gospels. 2v. Philadelphia, 1908.
EKKEN, KAIBARA: The Way of Contentment. Tr. Hoshino. London, 1913.
ELIOT, SIR CHARLES: Hinduism and Buddhism. 3v. London, 1921.

ELLIS, HAVELOCK: Man and Woman. New York, 1900.
ELLIS, HAVELOCK: Studies in the Psychology of Sex. 6v. Philadelphia, 1910-11.
ELPHINSTONE, MOUNTSTUART: History of India. London, 1916.
ENCYCLOPEDIA BRITANNICA. 14th edition, unless otherwise specified.
*ERMAN, ADOLF: Life in Ancient Egypt. London, 1894.
ERMAN, ADOLF: Literature of the Ancient Egyptians. London, 1927.

FARNELL, L. R.: Greece and Babylon. Edinburgh, 1911.
*FAURE, ELIE: History of Art. 4v. New York, 1921.
FEBVRE, LUCIEN: Geographical Introduction to History. New York, 1925.
FENOLLOSA, E. F.: Epochs of Chinese and Japanese Art. 2v. New York, 1921.
FERGUSON, J. C.: Outlines of Chinese Art. University of Chicago, 1919.
FERGUSSON, JAS.: History of Indian and Eastern Architecture, 2v. London, 1910.
FERGUSSON, JAS.: History of Architecture in All Countries. 2v. London, 1874.
FICKE, A. D.: Chats on Japanese Prints. London, 1915.
FIRISHTAH, MUHAMMAD QASIM: History of Hindostan. Tr. Alex. Dow. 3v. London, 1803.
FISCHER, OTTO: Die Kunst Indiens, Chinas und Japans. Berlin, 1928.
FRAZER, SIR J. G.: Adonis, Attis, Osiris. London, 1907.
*FRAZER, SIR J. G.: The Golden Bough. One-volume ed. New York, 1930.
FRAZER, R. W.: Literary History of India. London, 1920.
FREUD, S.: Totem and Taboo. Leipzig, 1913.
FRY, R. E., ed.: Chinese Art. New York, 1925.
FÜLOP-MILLER, RENÉ: Lenin and Gandhi. London, 1927.

*GANDHI, M. K.: His Own Story. Ed. by C. F. Andrews. New York, 1930.
GANDHI, M. K.: Young India, 1924-6. New York, 1927.
GANGOLY, O. C.: Art of Java. Calcutta, n.d.
GANGOLY, O. C.: Indian Architecture. Calcutta, n.d.
GARBE, RICHARD, ed.: The Samkhya-Pravacana-Bhasya, or Commentary on the Exposition of the Sankhya Philosophy by Vijnanabhikshu. Harvard University, 1895.
GARRISON, F. H.: History of Medicine. Phila., 1929
GATENBY, E. V.: The Cloud-Men of Yamato. London, 1929.
GEORG, EUGEN: The Adventure of Mankind. New York, 1931.
GILES, H. A.: Gems of Chinese Literature: Prose. Shanghai, 1923.
GILES, H. A.: History of Chinese Literature. New York, 1928.
GILES, H. A.: Introduction to the History of Chinese Pictorial Art. Shanghai, 1918.
GILES, H. A.: Quips from a Chinese Jest-Book. Shanghai, 1925.
GOLDENWEISER, A. A.: History, Psychology and Culture. New York, 1933.
GOUR, SIR HARI SINGH: The Spirit of Buddhism. Calcutta, 1929.
GOWEN, H. H.: History of Indian Literature. New York, 1931.

*GOWEN, H. H.: Outline History of Japan. New York, 1927.
*GOWEN, H. H. and HALL, JOSEF W. ("Upton Close"): Outline History of China. New York, 1927.
GRAETZ, H.: Popular History of the Jews. 8v. New York, 1919.
GRANET, MARCEL: Chinese Civilization. New York, 1930.
GRAY, R. M. and PAREKH, M. C.: Mahatma Gandhi. Calcutta, 1928.
GROSSE, ERNST: Beginnings of Art. New York, 1897.
GUÉNON, RENÉ: Man and His Becoming according to the Vedanta, London, 1928.
GULLAND, W. G.: Chinese Porcelain, 2v. London, 1911.

*HALL, JOSEF W.: Eminent Asians. New York, 1929.
HALL, MANLY P.: Encyclopedic Outline of Masonic, Hermetic, Qabbalistic and Rosicrucian Symbolical Philosophy. San Francisco, 1928.
HALLAM, H.: View of the State of Europe during the Middle Ages. New York, 1845.
HARDIE, J. KEIR: India: Impressions and Suggestions. London, 1909.
HARDING, T. SWANN: Fads, Frauds and Physicians. New York, 1930.
HARPER, R. F., ed.: Assyrian and Babylonian Literature. New York, 1904.
HARPER, R. F., ed.: The Code of Hammurabi. University of Chicago, 1904.
HAVELL, E. B.: Ancient and Medieval Architecture of India. London, 1915.
HAVELL, E. B.: Ideals of Indian Art. New York, 1920.
HAVELL, E. B.: History of Aryan Rule in India. Harrap, London, n.d.
HAYES, E. C.: Introduction to the Study of Sociology. New York, 1918.
HEARN, LAFCADIO: Japan: an Interpretation. New York, 1928.
HERACLITUS: Fragments, tr. by G. T. W. Patrick. Baltimore, 1889.
*HERODOTUS: Histories, tr. by Cary. London, 1901. References are to book and chapter (section).
HIMES, NORMAN: Medical History of Contraception. In MS.
HIPPOCRATES: Works, tr. Jones. Loeb Classical Library. London, 1923.
HIRTH, FRIEDRICH: Ancient History of China. New York, 1923.
HOBHOUSE, L. T.: Morals in Evolution. New York, 1916.
HOBSON, R. L.: Chinese Art. New York, 1927.
HOERNLÉ, R. F. A.: Studies in Contemporary Metaphysics. New York, 1920.
HOLLAND, CLIVE: Things Seen in Japan. Seeley, Service & Co., London, n.d.
*HOLY BIBLE; Revised Version. American Bible Society, New York, 1914.
HOWARD, CLIFFORD: Sex Worship. Chicago, 1909.
HUART, CLEMENT: Ancient Persian and Iranian Civilization. New York, 1927.
HU SHIH: Development of the Logical Method in Ancient China. Shanghai, 1922.
*HUME, R. E., ed.: The Thirteen Principal Upanishads. Oxford U. P., 1921.
HUNTINGDON, E.: Civilization and Climate. Yale U. P., 1905.
HUNTINGDON, E.: The Pulse of Asia. Boston, 1907.

INDIAN YEAR BOOK, 1929. Bombay, 1929.

JASTROW, MORRIS, JR.: The Book of Job. Phila., 1920.
JASTROW, MORRIS, JR.: The Civilization of Babylonia and Assyria. Phila., 1915.
JASTROW, MORRIS, JR.: A Gentle Cynic. Phila., 1919.
JEWISH ENCYCLOPEDIA. 12v. New York, 1901.
JOSEPHUS, F.: Works, tr. Whiston. 2v. Boston, 1811.
JUNG, C. G.: Psychology of the Unconscious. New York, 1916.

*KABIR: Songs, tr. Tagore. New York, 1915.
*KALIDASA: Sakuntala. Prepared for the English Stage by Kedar nath Das Gupta and Laurence Binyon. London, 1920.
KALLEN, H. M.: The Book of Job as a Greek Tragedy. New York, 1918.
KAPILA: Aphorisms of the Sankhya Philosophy. Allahabad, 1852.
KEYSERLING, COUNT HERMANN, ed.: The Book of Marriage. New York, 1926.
KEYSERLING, COUNT HERMANN: Creative Understanding. New York, 1929.
*KEYSERLING, COUNT HERMANN: Travel Diary of a Philosopher. 2v. New York, 1925.
KÖHLER, KARL: History of Costume. New York, 1928.
KOHN, HANS: History of Nationalism in the East. New York, 1929.
*KROPOTKIN, PETER: Mutual Aid. New York, 1902.

LACROIX, PAUL: History of Prostitution. 2v. New York, 1931.
LAJPAT RAI, L.: England's Debt to India. New York, 1917.
LAJPAT RAI, L.: Unhappy India. Calcutta, 1928.
LANGDON, S.: Babylonian Wisdom. London, 1923.
*LATOURETTE, K. S.: The Chinese: Their History and Culture. 2v. New York, 1934.
LAYARD, A. H.: Nineveh and Its Remains. 2v. London, 1850.
LEDOUX, L. V.: The Art of Japan. New York, 1927.
LEGENDRE, DR. A. F.: Modern Chinese Civilization. London, 1929.
*LEGGE, JAS.: The Chinese Classics translated into English. Vol. I: The Life and Teachings of Confucius. London, 1895.
*LEGGE, JAS.: The Sacred Books of China: The Texts of Taoism. 2v. Oxford U. P., 1927.
*LEONARD, W. E.: Gilgamesh, a Rendering in Free Rhythm. New York, 1934.
LETOURNEAU, C. F.: Evolution of Marriage and the Family. New York, 1891.
LILLIE, ARTHUR: Rama and Homer. London, 1912.
*LI PO: Works, done into English verse by Shigeyoshi Obata. New York, 1928.
LIPPERT, JULIUS: Evolution of Culture. New York, 1931.
LO KUAN-CHUNG: Romance of the Three Kingdoms. Tr. C. H. Brewitt-Taylor. 2v. Shanghai, 1925.
LORENZ, D. E.: The 'Round the World Traveler. New York, 1927.
LOTI, PIERRE: India. London, 1929.

LOWIE, R. H.: Are We Civilized? New York, 1929.
LOWIE, R. H.: Primitive Religion. New York, 1924.
LUBBOCK, SIR JOHN: The Origin of Civilization. London, 1912.
LULL, R. S., ed.: The Evolution of Man. Yale U. P., 1922.

*MACAULAY, T. B.: Critical and Historical Essays. Everyman Library. 2v.
MACDONELL, A. A.: History of Sanskrit Literature. New York, 1900.
MACDONELL, A. A.: India's Past. Oxford, 1927.
MAINE, SIR HENRY: Ancient Law. Everyman Library.
MALLOCK, W.: Lucretius on Life and Death. Phila., 1878.
MARSHALL, SIR JOHN: Prehistoric Civilization of the Indus. Illustrated London News, Jan. 7, 1928.
MASON, O. T.: Origins of Invention. New York, 1899.
MASON, W. A.: History of the Art of Writing. New York, 1920.
*MASPERO, G.: Art in Egypt. New York, 1922.
*MASPERO, G.: The Dawn of Civilization: Egypt and Chaldæa. London, 1897.
*MASPERO, G.: The Struggle of the Nations: Egypt, Syria and Assyria. London, 1896.
*MASPERO, G.: The Passing of the Empires. London, 1900.
MCCABE, JOS.: The Story of Religious Controversy. Boston, 1929.
MCCRINDLE, J. W.: Ancient India as described by Megasthenes and Arrian. Calcutta, 1877.
MELAMED, S. M.: Spinoza and Buddha. Chicago, 1933.
MENCIUS: Works, tr. Legge. 2v. Oxford, 1895.
MENCKEN, H. L.: Treatise on the Gods. New York, 1930.
MINNEY, R. J.: Shiva, or the Future of India. London, 1929.
MONIER-WILLIAMS, SIR M.: Indian Wisdom. London, 1893.
MOON, P. T.: Imperialism and World Politics. New York, 1930.
MORET, A. and DAVY, G.: From Tribe to Empire. New York, 1926.
MUKERJI, D. G.: A Son of Mother India Answers. New York, 1928.
MUKERJI, D. G.: Visit India with Me. New York, 1929.
MÜLLER-LYER, F.: Evolution of Modern Marriage. New York, 1930.
MÜLLER-LYER, F.: The Family. New York, 1931.
MÜLLER-LYER, F.: History of Social Development. New York, 1921.
*MÜLLER, MAX: Lectures on the Science of Language. 2v. New York, 1866.
MÜLLER, MAX: Six Systems of Indian Philosophy. London, 1919.
MÜLLER, MAX: India: What Can It Teach Us? London, 1919.
*MURASAKI, LADY: The Tale of Genji, tr. Arthur Waley. London, 1927.
MURDOCH, JAS.: History of Japan. 3v. London, 1925.
MURRAY, G.: Aristophanes and the War Party. London, 1919.
MUTHU, D. C.: The Antiquity of Hindu Medicine and Civilization. London, 1930.

NAG, KALIDAS: Greater India. Calcutta, 1926.
NAIDU, SAROJINI: The Sceptred Flute: Songs of India. New York, 1928.

NIETZSCHE, F.: Genealogy of Morals. London, 1913.
NITOBÉ, INAZO: Bushido: The Soul of Japan. New York, 1905.
NIVEDITA, SISTER (Margaret E. Noble): The Web of Indian Life. London, 1918.
NOGUCHI, YONE: The Spirit of Japanese Poetry. London, 1914.
NORTON, H. K.: China and the Powers. New York, 1927.

OKAKURA-KAKUSO: The Book of Tea. New York, 1912.
OLMSTEAD, A. T.: History of Assyria. New York, 1923.
OPPENHEIMER, FRANZ: The State. Indianapolis, 1914.
OSBORN, H. F.: Men of the Old Stone Age. New York, 1915.
OTTO, RUDOLF: Mysticism, East and West. New York, 1932.

PARK, NO YONG: Making a New China. Boston, 1929.
PARMELEE, M.: Oriental and Occidental Culture. New York, 1928.
PEFFER, N.: China: The Collapse of a Civilization. New York, 1930.
PELLIOT, P.: Les grottes de Touen-Houang. 6v. Paris, 1914-29.
PERROT, G. and CHIPIEZ, C.: History of Art in Chaldea and Assyria. 2v. London, 1884.
PETRIE, SIR W. FLINDERS: Egypt and Israel. London, 1925.
PETRIE, SIR W. FLINDERS: The Formation of the Alphabet. London, 1912.
PETRIE, SIR W. FLINDERS: The Revolutions of Civilization. London, 1911.
PIJOAN, JOS.: History of Art. 3v. New York, 1927.
PITKIN, W. B.: A Short Introduction to the History of Human Stupidity. New York, 1932.
PITTARD, E.: Race and History. New York, 1926.
PLATO: Dialogues. Tr. Jowett. 4v. New York, n.d.
PLUTARCH: Lives. 3v. Everyman Library.
*POLO, MARCO: Travels, ed. Manuel Komroff. New York, 1926.
POTTER, CHARLES F.: The Story of Religion. New York, 1929.
*POWYS, J. C.: The Meaning of Culture. New York, 1929.
PRATT, W. S.: The History of Music. New York, 1927.

QUINTUS CURTIUS: Works, tr. Knight. Cambridge, England, 1882.

RADAKRISHNAN, S.: The Hindu View of Life. London, 1928.
RADAKRISHNAN, S.: Indian Philosophy. 2vo. Macmillan, New York, n.d.
RATZEL, F.: History of Mankind. 2v. London, 1896.
RAWLINSON, GEO.: Five Great Monarchies of the Ancient Eastern World. 3v. New York, 1887.
RAWLINSON, GEO., ed.: Herodotus. 4v. London, 1862.
REDESDALE, LORD: Tales of Old Japan. London, 1928.
REICHWIN, A.: China and Europe: Intellectual and Artistic Contacts in the Eighteenth Century. New York, 1925.
*REINACH, S.: Orpheus: A History of Religions. New York, 1909 and 1930.
RENAN, E.: History of the People of Israel. 5v. New York, 1888.

RENARD, G.: Life and Work in Prehistoric Times. New York, 1929.
REPORT OF THE INDIAN CENTRAL COMMITTEE. Calcutta, 1929.
RICKARD, T. A.: Man and Metals. 2v. New York, 1932.
RIVERS, W. H. PITT: Instinct and the Unconscious. Cambridge U. P., 1920.
RIVERS, W. H. PITT: Social Organization. New York, 1924.
ROBIE, W. F.: The Art of Love. Boston, 1921.
*ROBINSON, J. H.: article "Civilization" in Encyclopedia Britannica, 14th ed.
ROLLAND, ROMAIN: Mahatma Gandhi. New York, 1924.
ROLLAND, ROMAIN: Prophets of the New India. New York, 1930.
ROSS, E. A.: The Changing Chinese. New York, 1911.
ROSS, E. A.: Foundations of Sociology. New York, 1905.
ROSS, E. A.: Social Control. New York, 1906.
ROSTOVTZEFF, M.: A History of the Ancient World. 2v. Oxford, 1930.
RUSSELL, BERTRAND: Marriage and Morals. New York, 1929.

SANGER, WM.: History of Prostitution. New York, 1910.
SANSUM, DR. W. D.: The Normal Diet. St. Louis, 1930.
SARKAR, B. K.: Hindu Achievements in Exact Science. New York, 1918.
SARRE, F.: Die Kunst des alten Persien. Berlin, 1925.
SARTON, GEO.: Introduction to the History of Science. Vol. I. Baltimore, 1930.
SCHÄFER, H. and ANDRAE, W.: Die Kunst des alten Orients. Berlin, 1925.
SCHNEIDER, HERMANN: History of World Civilization. Tr. Green. 2v. New York, 1931.
SCHOPENHAUER, A.: The World as Will and Idea. Tr. Haldane and Kemp. 3v. London, 1883.
SEDGWICK, W. and TYLER, H.: Short History of Science. New York, 1927.
SEWELL, ROBERT: A Forgotten Empire, Vijayanagar. London, 1900.
SHAW, G. B.: Man and Superman. New York, 1914.
SHELLEY, P. B.: Complete Works. London, 1888.
*SHONAGON, LADY SEI: Sketch Book; tr. N. Kobayashi. London, 1930.
SHOTWELL, JAS. T.: The Religious Revolution of To-day. Boston, 1913.
SIDHANTA, N. K.: The Heroic Age of India. New York, 1930.
SIMON, SIR JOHN, Chairman: Report of the Indian Statutory Commission. 2v. London, 1930.
SIRÉN, OSVALD: Chinese Paintings in American Collections. 5v. Paris, 1927.
SKEAT, W. W.: Etymological Dictionary of the English Language. Oxford, 1893.
SMITH, A. H.: Chinese Characteristics. New York, 1894.
SMITH, G. ELLIOT: The Ancient Egyptians and the Origin of Civilization. London, 1923.
SMITH, G. ELLIOT: Human History. New York, 1929.
SMITH, W. ROBERTSON: The Religion of the Semites. New York, 1889.
*SMITH, V. A.: Akbar. Oxford, 1919.

Smith, V. A.: Asoka. Oxford, 1920.
Smith, V. A.: Oxford History of India. Oxford, 1923.
Sollas, W. J.: Ancient Hunters. New York, 1924.
Spearing, H. G.: Childhood of Art. New York, 1913.
Spencer, Herbert: Principles of Sociology. 3v. New York, 1910.
*Spengler, Oswald: Decline of the West. 2v. New York, 1926-8.
Spinoza, B.: Ethic, tr. W. H. White. New York, 1883.
Sprengling, M.: The Alphabet: Its Rise and Development from the Sinai Inscriptions. Oriental Institute Publications, Chicago, 1931.
Stein, Sir M. Aurel: Innermost Asia. 4v. Oxford, 1928.
Strabo: Geography. 8v. Loeb Classical Library. New York, 1917-32.
*Sumner, W. G.: Folkways. Boston, 1906.
Sumner, W. G. and Keller, A. G.: Science of Society. 3v. New Haven, 1928.
Sunderland, J. T.: India in Bondage. New York, 1929.
Sutherland, A.: Origin and Growth of the Moral Instincts. 2v. London, 1898.
Sutherland, G. A., ed.: A System of Diet and Dietetics. New York, 1925.
Suzuki, A. T.: Brief History of Early Chinese Philosophy. London, 1914.
Sykes, Sir Percy: Persia. Oxford, 1922.

Tabouis, G. R.: Nebuchadnezzar. New York, 1931.
Tacitus: Histories. Tr. Murphy. London, 1930.
*Tagore, R.: Chitra. London, 1924.
*Tagore, R.: The Gardener. Leipzig, 1921.
Tagore, R.: Gitanjali and Fruit-Gathering. New York, 1918.
Tagore, R.: My Reminiscences. New York, 1917.
Tagore, R.: Personality. London, 1926.
Tagore, R.: Sadhana: The Realization of Life. Leipzig, 1921.
Tarde, G.: The Laws of Imitation. New York, 1903.
*Thomas, E. D.: Chinese Political Thought. New York, 1927.
Thomas, E. J.: Life of Buddha. New York, 1927.
Thomas, W. I.: Source Book for Social Origins. Boston, 1909.
Thomson, E. J.: Rabindranath Tagore. Calcutta, 1921.
Thoreau, H. D.: Walden. Everyman Library.
*Thorndike, Lynn: Short History of Civilization. New York, 1926.
*Tietjens, Eunice, ed.: Poetry of the Orient. New York, 1928.
Tod, Lt.-Col. Jas.: Annals and Antiquities of Rajasthan. 2v. Calcutta, 1894.
Tsurumi, Y.: Present Day Japan. New York, 1926.
*Tu Fu: Poems, tr. Edna Worthley Underwood and Chi Hwang Chu. Portland, Me., 1929.
Tylor, E. B.: Anthropology. New York, 1906.
Tylor, E. B.: Primitive Culture. 2v. New York, 1889.
Tyrrell, C. A.: The Royal Road to Health. New York, 1912.

UNDERWOOD, A. C.: Contemporary Thought of India. New York, 1931.

*VAN DOREN, MARK: Anthology of World Poetry. New York, 1928.
VENKATESWARA, S. V.: Indian Culture through the Ages. Vol. I: Education and the Propagation of Culture. London, 1928.
VINOGRADOFF, SIR P.: Outlines of Historical Jurisprudence. 2v. Oxford, 1922.
*VOLTAIRE, F. M. A. DE: Works. 32v. New York, 1927.

WALEY, ARTHUR: Introduction to the Study of Chinese Painting. London, 1923.
*WALEY, ARTHUR: 170 Chinese Poems. New York, 1923.
WALSH, CLARA A.: The Master-Singers of Japan. London, 1914.
WANG YANG-MING: The Philosophy of, tr. by F. G. Henke. London and Chicago, 1916.
WARD, C. O.: The Ancient Lowly. 2v. Chicago, 1907.
WATTERS, T.: On Yuan Chuang's Travels in India. 2v. London, 1904.
WEIGALL, ARTHUR: Life and Times of Akhnaton. New York, 1923.
WEIGALL, ARTHUR: Life and Times of Cleopatra. New York, 1924.
WESTERMARCK, E.: History of Human Marriage. 2v. London, 1921.
WESTERMARCK, E.: Origin and Development of the Moral Ideas. 2v. London, 1917-24.
WESTERMARCK, E.: Short History of Marriage. New York, 1926.
WHITE, E. M.: Woman in World History. Jenkins, London, n.d.
WHITE, W. A.: Mechanisms of Character Formation. New York, 1916.
WHITMAN, WALT: Leaves of Grass. Phila., 1900.
WILHELM, R.: Short History of Chinese Civilization. New York, 1929.
WILHELM, R.: The Soul of China. New York, 1928.
WILLIAMS, E. T.: China Yesterday and Today. New York, 1927.
WILLIAMS, H. S.: History of Science. 5v. New York, 1904.
WILLIAMS, S. WELLS: The Middle Kingdom. 2v. New York, 1895.
WILLIS, R.: Benedict de Spinoza. London, 1870.
WINTERNITZ, M.: History of Indian Literature. Vol. I. Calcutta, 1927.
WOOD, ERNEST: An Englishman Defends Mother India. Madras, 1929.
WOOLLEY, C. LEONARD: The Sumerians. Oxford, 1928.
WORLD ALMANAC, 1935. New York, 1935.
WU, CHAO-CHU: The Nationalist Program for China. Yale U. P., 1929.

XENOPHON: Anabasis. Loeb Classical Library.
XENOPHON: Cyropædia. Loeb Classical Library.

YANG CHU: Garden of Pleasure. London, 1912.

ZIMAND, SAVEL: Living India. New York, 1928.

یادداشت‌ها *

فصل چهاردهم

1. In Rolland, R., *Prophets of the New India*, 395, 449-50.
1a. Winternitz, M., *A History of Indian Literature*, i, 8.
2. Ibid., 18-21.
3. Keyserling, Count H., *Travel Diary of a Philosopher*, 265.
4. Chirol, Sir Valentine, *India*, 4.
5. Dubois, Abbé J. A., *Hindu Manners, Customs and Ceremonies*, 95, 321.
6. Smith, Vincent, *Oxford History of India*, 2; Childe, V. G., *The Most Ancient East*, 202; Pittard, *Race and History*, 388; Coomaraswamy, *History of Indian and Indonesian Art*, 6; Parmelee, M., *Oriental and Occidental Culture*, 23-4.
7. Marshall, Sir John, *The Prehistoric Civilization of the Indus, Illustrated London News*, Jan. 7, 1928, 1.
8. Childe, 209.
9. In Muthu, D. C., *The Antiquity of Hindu Medicine*, 2.
10. Sir John Marshall in *The Modern Review*, Calcutta, April 1932, 367.
11. Coomaraswamy in *Encyclopedia Britannica*, xii, 211-12.
12. New York *Times*, Aug. 2, 1932.
13. Macdonell, A. A., *India's Past*, 9.
14. Ibid.
15. Childe, 211.
16. Woolley, 8.
17. Childe, 202.
18. Ibid, 220, 211.
19. New York *Times*, April 8, 1932.
20. Gour, *Spirit of Buddhism*, 524; Radhakrishnan, S., *Indian Philosophy*, 75.
21. Smith, *Oxford History*, 14.
22. Davids, T. W. Rhys, *Dialogues of the Buddha*, being vols. ii-iv of *Sacred Books of the Buddhists*, ii, 97; Venkateswara, 10.
23. Monier-Williams, Sir M., *Indian Wisdom*, 227.
24. Winternitz, 304.
25. Jastrow, 85.
26. Winternitz, 64.
27. Westermarck, *Moral Ideas*, i, 216, 222; Havell, E. B., *History of Aryan Rule in India*, 35; Davids, *Buddhist India*, 51; *Dialogues of the Buddha*, iii, 79.
28. Buxton, *The Peoples of Asia*, 121.
29. Davids, *Buddhist India*, 56, 62; Smith, *Oxford History*, 37.

---

* دراین "یادداشتها" هر جا که نام کتابی برای نخستین بار می آید عنوان کامل آن ذکر می گردد و بعد نام آن همه "جا" به اختصار نوشته می شود. لذا برای یافتن عنوان کامل هر کتاب باید به کتابنامه مراجعه شود.

30. Sidhanta, N. K., *The Heroic Age of India,* 206; *Mahabharata,* IX, v, 30.
31. Havell, 33.
32. Dutt, R. C., tr., *The Ramayana and Mahabharata,* Everyman Library, 189.
33. Davids, *Buddhist India,* 60.
34. Davids, *Dialogues,* ii, 114, 128.
35. Dutt, R. C., *The Civilization of India,* 21; Davids, *Buddhist India,* 55.
36. Macdonell, *India's Past,* 39.
37. Gray, R. M. and Parekh, M. C., *Mahatma Gandhi,* 37.
38. *Buddhist India,* 46, 51, 101-2; Winternitz, 64.
39. *Buddhist India,* 90, 96, 70, 101.
40. Ibid., 70, 98; Winternitz, 65; Havell, *History,* 129; Muthu, 11.
41. Winternitz, 212.
42. *Buddhist India,* 100-1.
43. Ibid., 72.
44. Dutt, *Ramayana,* 231.
45. Arrian, quoted in Sunderland, Jabez T., *India in Bondage,* 178; Strabo, XV, i, 53.
46. Winternitz, 66-7.
47. Venkateswara, 140.
48. Sidhanta, 149; Tagore in Keyserling, *The Book of Marriage,* 108.
49. Sidhanta, 153.
50. Dutt, *Ramayana,* 192.
51. Smith, Oxford History, 7; Barnett, L. D., *Antiquities of India,* 116.
52. Havell, *History,* 14; Barnett, 109.
53. Monier-Williams, 439; Winternitz, 66.
54. Lajpat Rai, L., *Unhappy India,* 151, 176.
55. *Mahabharata,* III, xxxiii, 82; Sidhanta, 160.
56. Sidhanta, 165, 168; Barnett, 119; Briffault, i, 346.
57. Radhakrishnan, i, 119; Eliot, Sir Charles, *Hinduism and Buddhism,* i, 6; *Buddhist India,* 226; Smith, 70; Das Gupta, Surendranath, *A History of Indian Philosophy,* 25.
58. *Buddhist India,* 220-4; Radhakrishnan, i, 483.
59. Ibid., 117.
60. Winternitz, 140.
61. Hume, R. E., *The Thirteen Principal Upanishads,* 169.
62. Das Gupta, 6.
63. Radhakrishnan, i, 76.
64. Eliot, i, 58; Macdonell, 32-3.
65. Eliot, i, 62; Winternitz, 76.
66. Eliot, i, 59.
67. Radhakrishnan, i, 105.
68. Ibid., 78.
69. *Brihadaranyaka Upanishad,* i, 4; Hume 81.
70. Radhakrishnan, i, 114-5.
71. *Katha Upanishad,* i, 8; Radhakrishnan, i, 250; Müller, Max, *Six Systems of Hindu Philosophy,* 131.
72. Eliot, i, xv; *Buddhist India,* 241; Radhakrishnan, i, 108.
73. Ibid., 107; Winternitz, 215; Gour, 5.
74. Frazer, R. W., *A Literary History of India,* 243.
75. Dutt, *Ramayana,* 318; Briffault, i, 346, iii, 188.
76. Ibid.
77. Macdonell, 24.
78. Winternitz, 208; Das Gupta 21.
79. Buddhist India, 241.
80. Winternitz, 207.
81. Dutt, *Civilization of India,* 33.
82. Müller, Max, *Lectures on the Science of Language,* ii, 234-7, 276; Skeat, W. W., *Etymological Dictionary of the English Language,* 729f.
83. In Elphinstone, M., *History of India,* 161.
84. *Buddhist India,* 153; Winternitz 41-4.
85. Ibid., 31-2; Macdonell, 7; *Buddhist India,* 114.
86. Ibid, 120.
87. Müller, Max, *India: What Can It Teach Us?,* London, 1919, 206; Wintnitz, 32.
89. Dubois, 425.
90. Radhakrishnan, i, 67; Eliot, i, 51.
91. Ibid., i, 53.
92. Winternitz, 69, 79; Müller, *India,* 97; Macdonell, 35.
93. Tr. by Macdonell in Tietjens, Eunice, *Poetry of the Orient,* 248.
94. Tr. by Max Müller in Smith, *Oxford History,* 20.
95. In Müller, *India,* 254.
96. Winternitz, 243; Radhakrishnan, i, 137; Deussen, Paul, *The Philosophy of the Upanishads,* 13.
97. Eliot, i, 51; Radhakrishnan, i, 141.
98. Cf., e.g., a passage in Chatterji, J. C., *India's Outlook on Life,* 42.
99. E.g., *Chandogya Upanishad,* v, 2; Hume 229.

100. They are listed in Radhakrishnan, 143.
101. Eliot, i, 93.
102. Hume, 144.
103. *Shvetashvatara Upanishad*, i, 1; Radhakrishnan, i, 150.
104. Hume, 4:2.
105. *Katha Upanishad*, ii, 23; *Brihadaranyaka Upanishad*, iii, 5, iv, 4; Radhakrishnan, i, 177.
106. *Katha Upan.*, iv, 1; Radhakrishnan, i, 145.
107. *Katha Upan.*, ii, 24.
108. *Chandogya Upan.*, vi, 7.
109. Radhakrishnan, i, 151.
110. *Brih. Upan.*, ii, 2, iv, 4.
111. Ibid., iii, 9.
112. *Chand. Upan.*, vi, :2.
113. Radhakrishnan, i, 94, 96.
117. Radhakrishnan, i, 249-51; Macdonell, 48.
118. *Brih. Upan.*, iv, 4.
119. Radhakrishnan, i, 239.
120. *Mundaka Upan.*, iii, 2; Radhakrishnan, i, 236.

فصل پانزدهم

1. *Chand. Upan.*, i, 12; Radhakrishnan, 1. 149.
2. Ibid., 278.
3. In Hume, 65.
4. Davids, *Dialogues of the Buddha*, ii, 73-5; Radhakrishnan, i, 274.
5. Dutt, *Ramayana*, 60-1.
6. Müller, *Six Systems*, 17; Radhak., i, 278.
7. Eliot, i, xix; Müller, *Six Systems*, 23; Davids, *Buddhist India*, 141.
8. Radhak., i, 278.
9. Monier-Williams, 120-2.
10. Das Gupta, 78; Radhak., i, 279.
11. Ibid., 281.
12. Das Gupta, 79.
13. Monier-Williams, 120; Müller, *Six Systems*, 100.
14. Radhak., i, 280.
15. Ibid., 281-2.
16. Ibid., 287; Smith, *Oxford History*, 50.
17. Radhak., i, 301.
18. Ibid., 329; Eliot, i, 106.
19. Ibid.
20. Radhak, i, 331, 293.
21. Ibid., 327; Eliot, i, 110, 113, 115; Smith, *Oxford History*, 53; Smith, Vincent, *Akbar*, 167; Dubois, 521.
22. Smith, *Oxford History*, 210.
23. Eliot., i, 112.
24. Ibid., 115.
25. Thomas, E. J., *The Life of Buddha as Legend and History*, 20.
26. Eliot, i, 244n.
27. Gour, introd.; Davids, *Dialogues*, ii, 117; Radhak., i, 347, 351; Eliot, i, 133, 173.
28. Thomas, E. J., 31-3.
29. Eliot, i, 131; Venkateswara, 169; Havell, *History*, 49.
30. Thomas, 50-1.
31. Ibid., 54.
32. Ibid., 55.
33. Ibid., 65.
34. Radhak., i, 343-5.
35. Eliot, i, 129.
36. *Dialogues*, ii, 5.
37. Gour, 405.
38. *Dialogues*, iii, 102.
39. Thomas, 87.
40. Radhak., i, 363.
41. Eliot, i, 203.
42. Ibid., 250.
43. Dutt, *Civilization of India*, 44.
44. Radhak., i, 475.
45. *Dialogues*, iii, 154.
46. Radhak., i, 421.
47. *Dialogues*, ii, 35.
48. Ibid., 186.
49. Ibid., 254.
50. Ibid., 280-2.
51. Ibid., 37.
52. Radhak., i, 356; Gour, 10.
53. Radhak., i, 438, 475; *Dialogue*. ii, 123; Eliot, i, xxii.
54. Radhak., i. 354.
55. Ibid., 424; Gour, 10; Eliot, i, 247.
56. Gour, 542; Radhak., i, 465.
57. Eliot, i, xcv.
58. Gour, 280-4.
59. Eliot, i, xxii.
60. Gour, 392-4; Radhak., i, 355.
61. Thomas, 208.
62. Radhak, i, 456.
63. Ibid., 375.
64. Ibid., 369, 385, 392; *Buddhist India*, 188, 157; Thomas, 88.

65. Das Gupta, 240; Gour, 335.
66. Eliot, i, 191; *Dialogues*, ii, 188.
67. Eliot, i, 210; *Dialogues*, ii, 71.
68. Eliot, i, 227; Radhak, i, 389.
69. Thomas, 189.
70. Macdonell, 48; Radhak., i, 444; Eliot, i, xxi.
71. Gour, 312-4, 333.
73. *Dialogues*, ii, 190.
74. Eliot, i, 224; Müller, *Six Systems*, 373; Thomas, 187.
75. Radhak., i, 446.
76. Eliot, i, 224.
77. Ibid., i, 227; Thomas, 145.
80. *Dialogues*, ii, 55, iii, 94; Watters, Thos. *On Yuan Chwang's Travels in India*, i, 374.
81. Thomas, 134.
82. *Buddhist India*, 300; Radhak, i, 351.
83. Thomas, 100.
84. Ibid., 100-2.
85. *Dialogues*, ii, 1-26.
86. Eliot, i, 160.
87. *Dialogues*, iii, 87.
88. Ibid., 108.
89. Thomas, 153.

فصل شانزدهم

1. Arrian, *Anabasis of Alexander*, V, 19, VI, 2.
2. Smith, *Oxford History*, 66.
3. Kohn, H., *History of Natonalism in the East*, 350.
4. Arrian, *Indica*, X.
5. In Dutt, *Civilization of India*, 50.
6. Arrian, *Anabasis*, VI, 2.
7. Ibid., V, 8; Strabo, XV, i, 28.
8. *Enc. Brit.*, xii, 212.
9. Smith, *Oxford History*, 62.
10. Arrian, *Indica*, X.
11. Havell, 75.
12. Smith, *Oxford History*, 77.
13. Ibid., 114.
14. Ibid., 79.
15. Havell, *History*, 82-3.
16. It is of uncertain authenticity. Sarton (147) accepts it as Kautilya's, but Macdonell (*India's Past*, 170) considers it the work of a later writer.
17. In Smith, *Oxford History*, 84.
18. Smith, *Akbar*, 396.
19. Smith, *Oxford History*, 76, 87.
20. Ibid., 311.
21. Strabo, XV, i, 40.
22. Havell, 82.
23. Barnett, 99-100; Havell, 82.
24. Ibid., 69, 80.
25. Ibid., 74.
26. Ibid., 71f; Barnett, 107.
27. Davids, *Buddhist India*, 264; Havell, ibid.
28. Strabo, XV, i, 51.
28a. Havell, 78.
28b. Smith, *Oxford History*, 87.
29. *Candide*.
30. Havell, 88.
31. Ibid., 91-2; Smith, *Oxford History*, 101.
32. Smith, V., *Asoka*, 67; Davids, *Buddhist India*, 297.
33. Smith, *Asoka*, 92.
34. Ibid., 60.
35. Provincial Edict I; Havell, 93.
36. Havell, 100; Smith, *Asoka*, 67.
37. Watters, ii, 91.
38. Muthu, 35.
39. Rock Edict XIII.
40. Havell, 100; Smith, *Oxford History*, 135; Melamed, S. M., *Spinoza and Buddha*, 302-3, 308.
41. Rock Edict VI.
42. Pillar Edict V.
43. Watters, 99.
44. Davids, *Buddhist India*, 308; Smith, *Oxford History*, 126.
45. Ibid., 155.
46. Nag, Kalidas, *Greater India*, 27.
47. Besant, Annie, *India*, 15.
48. Smith, *Ox. H.*, 154.
49. Tr. by James Legge, in Gowen, *Indian Literature*, 336.
50. Havell, 158.
51. Nag, 25.
52. Havell, E. B., *The Ancient and Medieval Architecture of India*, xxv.
53. Ibid., 207.
54. Watters, i, 344.
55. Havell, *History*, 204.
56. Watters, ii, 348-9; Havell, 203-4.
57. Fenollosa, E. F., *Epochs of Chinese and Japanese Art*, i, 85.
58. Arrian, *Anabasis*, V, 4.
59. Tod, Lt.-Col. James, *Annals and Antiquities of Rajasthan*, ii, 115.

60. Tod, i, 209.
61. Keyserling, *Travel Diary*, i, 184.
62. Tod, i, 244f.
63. Smith, *Ox. H.*, 311.
64. Ibid., 304.
65. Ibid., 309.
66. Ibid., 308; Havell, *History*, 402.
67. Smith, *Ox. H.*, 308-10.
68. Ibid., 312-13.
69. Ibid., 314.
70. Ibid., 309.
71. Sewell, Robert, *A Forgotten Empire, Vijayanagar*, in Smith, *Ox. H.*, 306.
72. From an ancient Moslem chronicle, *Tabakat-i-Nasiri*, in Smith, *Ox. H.*, 192.
73. Havell, *History*, 286.
74. Elphinstone, Mountstuart, *History of India*, 333, 337-8.
75. *Tabakat-i-Nasiri*, in Smith, *Ox. H.*, 222-3.
76. Smith, 226, 232, 245.
77. Ibn Batuta, in Smith, 240.
78. Smith, 303.
80. In Smith, 234.
81. Ibid.
82. *Queen Mab.*
83. Havell, *History*, 368.
84. Ibid.; Smith, 252.
85. Elphinstone, 415; Smith, *Akbar*, 10.
86. Smith, *Ox. H.*, 321.
87. Firishtah, Muhammad Qasim, *History of Hindustan*, ii, 188.
88. Elphinstone, 430.
89. Babur, *Memoirs*, 1.
90. Smith, *Akbar*, 98, 148, 358; Havell, *History*, 479.
91. Smith, *Akbar*, 226, 379, 383; Besant, 23.
92. Smith, *Akbar*, 333.
93. Firishtah, 399.
94. Smith, *Akbar*, 333-6, 65, 77, 343, 115, 160, 108; Smith, *Ox. H.*, 361; Besant, *India*, 23.
95. Havell, *History*, 478.
96. Smith, *Akbar*, 406.
97. Ibid., 424-5.
98. Ibid., 235-7.
99. In Frazer, *History of Indian Literature*, 358.
100. Havell, *History*, 499.
101. Brown, Percy, *Indian Painting*, 49; Smith, *Akbar*, 421-2.
102. Ibid., 350; Havell, *History*, 493-4.
103. Ibid., 494.
104. Ibid., 493.
105. Frazer, 357.
106. Smith, *Akbar*, 133, 176, 181, 257, 350; Havell, *History*, 493, 510.
107. Smith, *Akbar*, 212.
108. Ibid., 216-21.
109. Smith, *Akbar*, 301, 323, 325.
110. Smith, *Ox. H.*, 387.
111. Elphinstone, 540.
112. Lorenz, D. E., *'Round the World Traveler*, 373.
113. Smith, *Ox. H.*, 395..
114. Ibid., 393.
115. Elphinstone, 586.
116. Ibid., 577; Smith, *Ox. H.*, 445-7.
117. Ibid., 439.
118. Fergusson, Jas., *History of Indian and Eastern Architecture*, ii, 88.
119. Tod, i, 349.
120. Smith, *Ox. H.*, 448.
121. Ibid., 446.

فصل هفدهم

1. Smith, *Akbar*, 401; *Indian Year Book*, Bombay, 1929, 563; Minney, R. J., *Shiva: or The Future of India*, 50.
2. Havell, *History*, 160; Eliot, ii, 171; Dubois, 190.
3. Parmelee, 148n.
4. Smith, *Ox. H.*, 315.
5. Havell, 80, 261.
6. Strabo, XV, i, 40; Siddhanta, 180; Dubois, 57.
7. Barnett, 107; Havell, *Ancient and Medieval Architecture*, 208; Tod, i, 362.
8. Sarkar, B. K., *Hindu Achievements in Exact Science*, 68.
9. III, 102.
10. In Strabo, XV, i, 44.
11. Sarkar, 68; Lajpat Rai, L., *England's Debt to India*, 176.
12. Havell, *Architecture*, 129; Fergusson, *Indian Architecture*, ii, 208.
13. Lajpat Rai, *England's Debt*, ibid.
14. Moon, P. T., *Imperialism and World Politics*, 292.
15. Lajpat Rai, *England's Debt*, 121.
16. III, 106.
17. Sarton, 535.
18. Lajpat Rai, *England's Debt*, 123.
19. Ibid.

20. Polo, *Travels*, 307.
21. Muthu, 100.
22. Venkateswara, 11; Smith, *Ox. H.*, 15.
23. Lajpat Rai, *England's Debt*, 162-3.
24. Havell, *History*, 75, 130.
25. Ibid., 140.
26. Lajpat Rai, *England's Debt*, 165.
27. Barnett, 211-15.
28. Macdonell, 265-70.
29. Smith, *Akbar*, 157.
30. Fragment XXVII B in McCrindle, J. W., *Ancient India as Described by Megasthenes and Arrian*, 73.
31. Monier-Williams, 263; Minney, 75.
32. Barnett, 130; Monier-Williams, 264.
33. Dubois, 657.
34. Sidhanta, 178; Havell, *History*, 234; Smith, *Ox. H.*, 312.
35. Besant, 23; Dutt, *Civilization of India*, 121.
36. Dubois, 81-7.
37. Lajpat Rai, *England's Debt*, 12.
38. Smith, *Akbar*, 389-91.
39. Ibid., 393.
40. Ibid., 392.
41. Watters, i, 340.
42. Elphinstone, 329; cf. Smith, *Ox. H.*, 257.
43. Elphinstone, 477.
44. Smith, *Ox. H.*, 392.
45. Smith, *Akbar*, 395.
46. Ibid., 108.
47. Lajpat Rai, *Unhappy India*, 315.
48. Minney, 72.
49. Lajpat Rai, *England's Debt*, 25.
50. Macaulay, T. B., Essay on Clive, in *Critical and Historical Essays*, i, 544.
51. Havell, *History*, 235; Havell, *Architecture*, xxvi. This liberty, of course, was at its minimum under Chandragupta Maurya.
52. Laws of Manu, vii, 15, 20-4, 218, in Monier-Williams, 256, 285.
53. Smith, *Ox. H.*, 229.
54. Ibid., 266.
55. Barnett, 124; Dubois, 654; Smith, *Ox. H.*, 109.
56. Dubois, 654.
57. Smith, *Ox. H.*, 249.
58. Ibid., 249, 313; Barnett, 122.
59. Monier-Williams, 204-6.
60. Max Müller, *India*, 12.
62. Dubois, 722; cf. also 661 and 717.
63. Monier-Williams, 203, 233, 268.
64. Simon, Sir John, Chairman, *Report of the Indian Statutory Commission*, i, 35.
65. Davids, *Buddhist India*, 150.
66. Tod, i, 479; Hallam, Henry, *View of the State of Europe during the Middle Ages*, ch. vii, p. 263.
66a. Barnett, 106; Dubois, 177.
67. Manu xix, 313; Monier-Williams, 234.
68. Maine, *Ancient Law*, 165; Monier-Williams, 266.
69. Barnett, 112.
70. Lubbock, *Origin of Civilization*, 379.
71. Winternitz, 147; Radhak., i, 356; Monier-Williams, 236.
72. Dubois, 590-2.
73. Barnett, 123; Davids, *Dialogues*, ii, 285.
75. Havell, *History*, 50.
76. Monier-Williams, 233.
77. Dubois, 98, 169.
78. Manu, i, 100; Monier-Williams, 237.
79. Dubois, 176.
80. Manu, iii, 100.
81. Barnett, 114.
82. Dubois, 593.
83. Manu, viii, 380-1.
85. Manu, xi, 206.
86. Barnett, 123.
87. Ibid., 121; Winternitz, 198.
88. Eliot, i, 37; Simon, i, 35.
89. Manu, iv, 147.
90. Ibid., ii, 87.
91. XI, 261.
92. IV, 27-8.
93. Dubois, 165, 237, 249.
94. Ibid., 187.
95. Manu, ii, 177-8.
96. VIII, 336-8.
97. II, 179.
98. Book xviii; Arnold, Sir Edwin, *The Song Celestial*, 107.
99. Tagore, R., *Sadhana*, 127.
100. Smith, *Ox. H.*, 42.
101. Ibid., 34.
102. IX, 45.
103. Barnett, 117.
104. Sumner, *Folkways*, 315.
105. Tod, i, 602; Smith, *Ox. H.*, 690.
106. Wood, Ernest, *An Englishman Defends Mother India*, 103.
107. Dubois, 205; Havell, E. B., *The Ideals of Indian Art*, 93.
108. Tagore in Keyserling, *The Book of Marriage*, 104, 108

109. Hall, Josef ("Upton Close"), *Eminent Asians*, 505.
110. Lajpat Rai, *Unhappy India*, 186.
111. Dubois, 231; *Census of India*, 1921, i, 151; Mukerji, D. G., *A Son of Mother India Answers*, 19.
112. Barnett, 115.
113. Lajpat Rai, *Unhappy India*, 159.
114. Robie, W. F., *The Art of Love*, 18f; Macdonell, 174.
115. Robie, 36.
116. Ibid., 32.
117. Frazer, *Adonis*, 54-5; Curtis, W. E., *Modern India*, 284-5.
118. Dubois, 585.
119. Cf., e.g., the "Fifty Stanzas" of Bilhana, in Tietjens, 303-6.
120. Coomaraswamy, A. K., *Dance of Shiva*, 103, 108.
121. Monier-Williams, 244.
122. Dubois, 214.
123. Strabo, I, i, 62.
124. Manu, III, 12-15, ix, 45, 85, 101; Monier-Williams, 243.
125. Tod, i, 284n.
126. Nivedita, Sister (Margaret E. Noble), *The Web of Indian Life*, 40.
127. Barnett, 109.
128. XV, i, 62.
129. Havell, Ideals, 91.
130. In Bebel, *Woman under Socialism*, 52.
131. In Tod, i, 604.
132. Barnett, 109.
133. Dubois, 339-40.
134. Manu, iv, 43; Barnett, 110.
135. Manu, v, 154-6.
136. Westermarck, *Moral Ideas*, ii, 650.
137. Dubois, 337.
138. Tagore, R., *Chitra*, 45.
139. Manu, ix, 18.
140. III, 33, 82; Sidhanta, 160.
141. Frazer, R. W., 179.
142. VIII, 416.
143. Monier-Williams, 267; Tod, i, 605.
144. Barnett, 116; Westermarck, ii, 650.
145. Manu, ix, 2, 12, iii, 57, 60-3.
146. Tod, i, 604.
147. II, 145; Wood, 27.
148. Tod, i, 590n; Zimand, S., *Living India*, 124-5.
149. Dubois, 313.
150. Herodotus, IV, 71, V, 5.
151. *Enc. Brit.*, xxi, 624.
152. *Rig-veda*, x, 18; Sidhanta, 165n.
153. I, 125, xv, 33, xvi, 7, xii, 149; Sidhanta, 165.
154. Smith, *Ox. H.*, 309.
155. XV, i, 30, 62.
156. *Enc. Brit.*, xxi, 625.
157. Tod, i, 604; Smith, *Ox. H.*, 233.
158. Coomaraswamy, *Dance of Shiva*, 93.
159. Smith, *Ox. H.*, 309.
160. Manu, v, 162, ix, 47, 65; Parmelee, 114.
161. Lajpat Rai, *Unhappy India*, 198.
162. Ibid., 192, 196.
163. Tod, i, 575.
164. Dubois, 331.
165. Ibid., 78, 337, 355, 587; Sumner, *Folkways*, 457.
166. Dubois, 340; Coomaraswamy, *Dance*, 94.
167. Bebel, 52; Sumner, 457.
168. IV, 203.
169. Wood, 292, 195.
170. Lajpat Rai, *Unhappy India*, 284.
171. Ibid., 280.
172. Watters, i, 152.
173. Dubois, 184, 248; Wood, 196.
174. Sumner, 457.
175. Dubois, 708-10.
176. The scatophilic student will find these matters piously detailed by the Abbè Dubois, 237f.
177. Sumner, 457; Wood, 343.
178. Wood, 286.
179. Dubois, 325.
180. Ibid., 78.
181. Ibid., 341; Coomaraswamy, *History*, 210.
182. Dubois, 324.
183. Loti, Pierre, *India*, 113; Parmelee, 138.
184. Loti, 210.
185. Dubois, 662.
186. Westermarck, i, 89.
187. Macaulay, *Essays*, i, 562.
188. Manu, viii, 103-4; Monier-Williams, 273.
189. Watters, i, 171.
190. Müller, *India*, 57.
191. Hardie, J. Keir, *India*, 60.
192. Mukerji, *A Son*, 43.
193. Smith, *Ox. H.*, 666f.
194. Dubois, 120.
195. Examples of the latter quality will be found in Dubois, 660, or in almost any account of the recent revolts.
196. Frazer, R. W., 163; Dubois, 509.
197. Simon, i, 48.

198. Müller, *India,* 41.
199. Davids, *Dialogues,* ii, 9-11.
200. Skeat, *s.v. check; Enc. Brit.,* art, "Chess."
201. Dubois, 670.
202. *Enc. Brit.,* viii, 175.
203. Havell, *History,* 477.
204. Nivedita, 11f.
205. Dubois, 595.
206. Briffault, iii, 198.
207. Gandhi, M. K., *His Own Story,* 45.
208. Davids, *Buddhist India,* 78.
209. Watters, i, 175.
210. Westermarck, i, 244-6.

فصل هجدهم

1. Davids, *Dialogues,* iii, 184.
2. Winternitz, 562.
3. Fergusson, i, 174.
4. Edmunds, A. J., *Buddhistic and Christian Gospels,* Philadelphia, 1908, 2v.
5. Havell, *History,* 101; Eliot, i, 147.
6. Eliot, ii, 110.
7. Ibid., i, xciii; Simon, i, 79.
8. Sarton, 367, 428; Smith, *Ox. H.,* 174; Fenollosa, ii, 213; i, 82; Nag, 34-5.
9. Fergusson, i, 292.
10. Monier-Williams, 429.
11. Dubois, 626; Doane, *Bible Myths,* 278f; Carpenter, Edward, *Pagan and Christian Creeds,* 24.
12. Indian Year Book, 1929, 21.
13. Eliot, ii, 222.
14. Lorenz, 335; Dubois, 112.
15. *Modern Review,* Calcutta, April, 1932, p. 367; Childe, *The Most Ancient East,* 209.
16. Rawlinson, *Five Great Monarchies,* ii, 335n.
17. Eliot, ii, 288; Kohn, 380.
18. Eliot, ii, 287.
19. *Modern Review,* June, 1931, p. 713.
20. Eliot, ii, 282.
21. Ibid., 145.
22. Dubois, 571, 641.
23. Ibid.; Coomaraswamy, *History,* 68, 181.
24. Lorenz, 333.
25. Wood, 204; Dubois, 43, 182, 638-9.
26. Zimand, 132.
27. Wood, 208.
28. Eliot, i, 211.
29. Havell, *Architecture,* xxxv.
30. Winternitz, 529.
31. *Vishnupurana,* z, 16, in Otto, Rudolf, *Mysticism, East and West,* 55-6.
32. Dubois, 545; Eliot, i, 46.
33. Monier-Williams, 178, 331; Dubois, 415; Eliot, i, lxviii, 46.
34. Eliot, i, lxvi; Fülop-Miller, R., *Lenin and Gandhi,* 248.
35. Manu, xii, 62; Monier-Williams, 55, 276; Radhak., i, 250.
36. Watters, i, 281.
37. Dubois, 562.
38. Ibid., 248.
39. Eliot, i, lxxvii; Monier-Williams, 55; *Mahabharata,* XII, 2798; Manu, iv, 88-90, xii, 75-77, iv, 182, 260, vi, 32, ii, 244.
40. Dubois, 565.
41. Eliot, i, lxvi.
42. Quoted by Winternitz, 7.
43. Article on "The Failure of Every Philosophical Attempt in Theodicy," 1791, in Radhak., i, 364.
44. From the *Mahabharata;* reference lost.
45. In Brown, Brian, *Wisdom of the Hindus,* 32.
46. *Ramayana,* etc., 152.
47. Brown, B., *Hindus,* 222f.
48. Rolland, R., *Prophets of the New India,* 49.
50. Dubois, 379f.
51. Briffault, ii, 451.
52. Davids, *Buddhist India,* 216; Dubois, 149, 329, 382f.
53. Sumner, *Folkways,* 547; Eliot, ii, 143; Dubois, 629; Monier-Williams, 522-3.
54. Dubois, 541, 631.
55. Murray's *India,* London, 1905, 434.
56. Eliot, ii, 173.
57. Dubois, 595.
58. Vivekananda in Wood, 156.
59. Havell, *Architecture,* 107; Eliot, ii, 225.
60. In Wood, 154.
61. Simon, i, 24; Lorenz, 332; Eliot, ii, 173; Dubois, 296.
62. Monier-Williams, 430.
63. Dubois, 647.
64. Winternitz, 565; Smith, *Ox. H.,* 690.
65. Dubois, 597.
66. *Enc. Brit.,* xiii, 175.
67. Smith, *Ox. H.,* 155, 315.
68. Dubois, 110.
69. Ibid., 180-1.

70. Eliot, iii, 422.
71. Dubois, 43; Wood, 205.
72. Dubois, 43.
73. Watters, i, 319.
74. Dubois, 500-9, 523f.
75. Ibid., 206.
76. Eliot, ii, 322.
77. Radhak., i, 345.
78. Ibid., 484.
79. Arnold, *The Song Cele.tial*, 94.
80. Brown, B., *Hindus*, 218-20; Barnett, *The Heart of India*, 112.
81. Elphinstone, 476; Loti, 34; Eliot, i, xxxvii, 40-1; Radhak., i, 27; Dubois, 119n.
82. Kohn, 352.
83. Smith, *Ox. H.*, x.
84. Gour, 9.

فصل نوزدهم

1. Spencer, *Sociology*, iii, 248.
3. Sarton, 378.
4. Ibid., 409, 428; Sedgwick and Tyler, 160.
5. Barnett, 188-90.
6. Muthu, 97.
7. De Morgan in Sarkar, 8.
8. Reference lost.
8a. *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 51, No. 1, p. 51.
9. Sarton, 601.
10. Monier-Williams, 174; Sedgwick 159; Sarkar, 12.
11. Ibid.
12. Muthu, 92; Sedgwick, 157f.
13. Ibid.; Lowie, R. H., *Are We Civilized?*, 269; Sarkar, 14.
14. Muthu, 92; Sarkar, 14-15.
15. Monier-Williams, 183-4.
16. Sedgwick, 157.
17. Sarkar, 17.
18. Sedgwick, 157; Muthu, 94; Sarkar, 23-4
19. Muthu, 97; Radhak., i, 317-8.
20. Sarkar, 36f.
21. Ibid., 37-8.
22. Muthu, 104; Sarkar, 39-46.
22a. Ibid., 45.
23. Garrison, 71; Sarkar, 56.
24. Sarkar, 57-9.
25. Ibid., 63.
26. Lajpat Rai, *Unhappy India*, 163-4.
27. Sarkar, 63.
28. Ibid., 65.
29. Muthu, 14.
30. Sarton, 77; Garrison, 71.
31. Barnett, 220.
32. Muthu, 50.
33. Ibid., 39; Barnett, 221; Sarton, 480.
34. Sarton, 77; Garrison, 72.
35. Muthu, 26; Macdonell, 180.
36. Garrison, 29.
37. Muthu, 26.
38. Ibid., 27.
39. Garrison, 70.
40. Ibid., 71.
41. Macdonell, 179.
42. Harding, T. Swann, *Fads, Frauds and Physicians*, 147.
43. Watters, i, 174; Venkateswara, 193.
44. Barnett, 224; Garrison, 71.
45. Ibid.; Muthu, 33.
46. Garrison, 71; Lajpat Rai, *Unhappy India*, 286.
47. Eliot, i, lxxxix; Lajpat Rai, 285.
48. Muthu, 44.
49. Garrison, 73.
50. Ibid., 72.
51. Macdonell, 180.
52. Havell, *History*, 255.
53. Lajpat Rai, 287.
54. Radhak, i, 55.
56. Müller, *Six Systems*, 11; Havell, *History*, 412.
57. Das Gupta, 406.
58. Havell, *History*, 208.
59. Coomaraswamy, *Dance*, f. p. 130.
60. Davids, *Dialogues*, ii, 26f; Müller, *Six Systems*, 17; Radhak, i, 483.
61. Keyserling, *Travel Diary*, i, 106; ii, 157.
62. Müller, *Six Systems*, 219, 235; Radhak., i, 57, 276, ii, 23; Das Gupta, 8.
63. Radhak., ii, 36, 43.
64. Ibid., 34, 127, 173; Müller, 427.
65. Radhak., i, 281, ii, 42, 134.
66. Gowen, *Indian Literature*, 127; Radhak, ii, 29, 197, 202, 227; Dutt, *Civilization of India*, 35; Müller, 438; Chatterji, J. C., *The Hindu Realism*, 20, 22.
67. Radhak., ii, 249.
68. Ibid.
69. Gowen, 128.
70. Ibid., 30; Monier-Williams, 78; Müller, 84, 219f.
70a. E.g., XII, 13703.

70b. Radhak., ii, 249.
71. Macdonell, 93.
72. Müller, x.
73. Kapila, *The Aphorisms of the Sankhya Philosophy*, Aph. 79.
74. Gour, 23.
75. Eliot, ii, 302; Monier-Williams, 88.
76. Kapila, Aph. 98.
77. Monier-Williams, 84.
78. Müller, xi.
79. Kapila, Aph. 100; Monier-Williams, 88.
80. Kapila, p. 75, Aph. 67.
81. Radhak., i, 279.
82. In Brown, B., *Hindus*, 212.
83. Eliot, ii, 301.
84. Kapila in Brown, B., *Hindus*, 213.
85. Kapila, Aph. 56.
86. Ibid., Aphs. 83-4.
87. In Brown, B., 211.
88. Monier-Williams, 90-1.
89. Ibid., 92.
90. *Rig-veda* x, 136.3; Radhak., i, 111.
91. Eliot, i, 303.
92. Arrian, *Anabasis*, VII, 3.
93. Some authorities, however, attribute the *Yoga-sutra* to the fourth century A.D.—Radhak., ii, 340.
94. Watters, i, 148.
95. Polo, 300.
96. Lorenz, 356.
97. Chatterji, *India's Outlook on Life*, 61n; Radhak., i, 337.
98. Müller, *Six Systems*, 324-5.
99. Coomaraswamy, *Dance*, 50; Radhak., ii, 344; Das Gupta, S., *Yoga as Philosophy and Religion*, vii; Parmelee, 64; Eliot, i, 303-4; Davids, *Buddhist India*, 242.
100. Chatterji, *India's Outlook*, 65.
101. Müller, *Six Systems*, 349.
102. *The World as Will and Idea*, tr. Haldane and Kemp, iii, 254; Eliot, i, 309.
103. Radhak., ii, 360.
104. Vyasa in Radhak., ii, 362.
105. Eliot, i, 305; Radhak., ii, 371; Müller, 308-10, 324-5.
106. Chatterji, *Realism*, 6; Dubois, 98.
107. Patanjali in Brown, B., *Hindus*, 183; Radhak., i, 366.
108. Das Gupta, *Yoga*, 157; Eliot, i, 319; Chatterji, *India's Outlook*, 40.
109. Dubois, 529, 601.
110. Eliot, ii, 295.
111. Radhak., ii, 494; Das Gupta, *History*, 434.
112. Radhak., i, 45-6.
113. Radhak., ii, 528-31, 565-87; Deussen, Paul, *System of the Vedanta*, 241-4; Macdonell, 47; Radhakrishnan, S., *The Hindu View of Life*, 65-6; Otto, 3.
114. Eliot, i, xlii-iii; Deussen, *Vedanta*, 272, 458.
115. Radhak., ii, 544f.
115a. Guénon, René, *Man and His Becoming*, 259.
116. Deussen, 39, 126, 139, 212.
117. Coomaraswamy, *Dance*, 113.
118. Müller, *Six Systems*, 194.
119. Eliot, ii, 312; Deussen, 255, 300, 477; Radhak., ii, 633, 643.
120. Deussen, 402-10, 457.
121. Eliot, ii, 40.
122. In Deussen, 106.
123. Ibid., 286.
124. Radhak., ii, 448.
125. In Müller, *Six Systems*, 181.
126. Radhak., ii, 771.
127. Dickinson, G. Lowes, *An Essay on the Civilizations of India, China and Japan*, 33.
128. Keyserling, *Travel Diary*, i, 257.
129. *Isavasya Upanishad*, in Brown, B., *Hindus*, 159.
130. Ibid.
131. *De Intellectus Emendatione*.
132. Cf. Otto, 219-32. Melamed, S. M., in *Spinoza and Buddha*, has tried to trace the influence of Hindu pantheism upon the great Jew of Amsterdam.

فصل بیستم

1. Das Gupta, *Yoga*, 16; Radhak., ii, 570.
2. Macdonell, 61; Winternitz, 46-7.
3. *Mahabharata*, II, 5; Davids, *Buddhist India*, 108. Rhys Davids dates the oldest extant Indian (bark) MS. about the beginning of the Christian era. (*Ibid.*, 124.)
4. Ibid., 118.
5. Indian Year Book, 1929, 633.
6. Winternitz, 33, 35.
7. Lajpat Rai, *Unhappy India*, 18, 27.
8. Venkateswara, 83; Max Müller in Hardie, 5.
9. Smith, *Ox. H.*, 114.

10. Venkateswara, 83; Havell, *History*, 409.
11. Venkateswara, 85, 100, 239.
12. Ibid., 114, 84; Frazer, R. W., 161.
13. Venkateswara, 148.
14. Havell, *History*, Plate XLI.
15. Venkateswara, 231-2; Smith, *Ox. H.*, 61; Havell, *History*, 140; Muthu, 32, 74; *Modern Review*, March, 1915, 334.
16. Watters, ii, 164-5.
17. Venkateswara, 239, 140, 121, 82; Muthu, 77.
18. Tod, i, 348n.
19. Ibid.
20. *Ramayana*, etc., 324.
21. Eliot, i, xc.
22. Tietjens, 246.
23. VI, 13, 50.
23a. *Ramayana*, etc., 303-7.
24. V, 1517; Monier-Williams, 448.
25. In Brown, B., *Hindus*, 41.
26. In Winternitz, 441.
27. In Brown, B., 27.
28. Eliot, ii, 200.
29. Radhak., i, 519; Winternitz, 17.
30. Professor Bhandakar in Radhak., i, 524.
31. Richard Garbe, *ibid.*
32. Arnold, *The Song Celestial*, 4-5.
33. Ibid., 9.
34. Ibid., 41, 31.
35. Macdonell, 91.
36. Gowen, 251; Müller, *India*, 81.
37. Arthur Lillie, in *Rama and Homer*, has tried to show that Homer borrowed both his subjects from the Indian epics; but there seems hardly any question that the latter are younger than the *Iliad* and the *Odyssey*.
38. Dutt, *Ramayana*, etc., 1-2.
39. Ibid., 77.
40. Ibid., 10.
41. Ibid., 34.
42. Ibid., 36.
43. Ibid., 47, 75.
44. Ibid., 145.
45. Gowen, *Indian Literature*, 203.
46. Ibid., 219.
47. Macdonell, 97-106.
48. In Gowen, 361.
49. Ibid., 363.
50. Monier-Williams, 476-94.
51. Gowen, 358-9.
52. Coomaraswamy, *Dance*, 33.
53. Kalidasa, *Shakuntala*, 101-3.
54. Ibid., 139-40.
55. Tr. by Monier-Williams, in Gowen, 317.
56. Frazer, R. W., 288.
57. Kalidasa, xiii.
58. Macdonell, 123-9.
59. Macdonell in Tietjens, 24-5.
60. In Gowen, 407-8.
61. Ibid., 504.
62. Ibid., 437-42.
63. Tietjens, 301; Gowen, 411-13; Barnett, *Hart of India*, 121.
64. Frazer, R. W., 365; Gowen, 487.
64a. Coomaraswamy, *Dance*, 105; Rolland, *Prophets*, 6n.
65. Barnett, *Heart*, 54.
66. Sir George Grierson in Smith, *Akbar*, 420.
67. Macdonell, 226; Winternitz, 476; Gandhi, *His Own Story*, 71.
68. Barnett, *Heart*, 63.
69. Venkateswara, 246, 249; Havell, *History*, 237.
70. Frazer, R. W., 318n.
71. Ibid., 345.
72. Eliot, ii, 263; Gowen, 491; Dutt, 101.
73. Tr. by Tagore.
74. Kabir, *Songs of Kabir*, tr. by R. Tagore, 91, 69.
75. Eliot, ii, 262.
76. Ibid., 265.

فصل بیست و یکم

1. Coomaraswamy, *History*, 4.
2. Ibid., Plate II, 2.
3. Fergusson, i, 4.
4. Smith, *Akbar*, 412.
5. Coomaraswamy, fig. 381.
6. Ibid., 134.
7. Ibid., figs. 368-78.
8. Ibid., 139.
9. Ibid., 137.
10. Ibid., 138.
11. Smith, *Akbar*, 422.
12. Coomaraswamy, *Dance*, 73.
13. Program of dances by Shankar, New York, 1933.
14. Coomaraswamy, *Dance*, 75, 78.
15. Brown, Percy, *Indian Painting*, 121.
16. Childe, *Ancient East*, 37; Brown, P., 15, 111.

17. Havell, *Ideals*, 132; Brown, P., 17.
18. Ibid., 38.
19. Ibid., 20.
20. E.g., by Faure, *History of Art*, ii, 26; and Havell, *Architecture*, 150.
21. Brown, P., 29-30.
22. Havell, *Architecture*, Plate XLIV; Fischer, Otto, *Die Kunst Indiens, Chinas und Japans*, 200.
23. Havell, *Architecture*, 149.
24. Coomaraswamy, *History*, figs. 7 and 185.
25. Havell, *Architecture*, Pl. XLV.
26. Fischer, *Tafel* VI.
27. Ibid., 188-94.
29. Coomaraswamy, *Dance*, Pl. XVIII.
30. Coomaraswamy, *History*, fig. 269.
31. Brown, P., 120.
32. Cf. a charming example in Fischer, 273.
33. Brown, P., 8, 47, 50, 100; Smith, *Ox. H.*, 128; Smith, *Akbar*, 428-30.
34. Brown, P., 85.
35. Ibid., 96.
36. Ibid., 89; Smith, *Akbar*, 429.
37. Ibid., 226.
38. Coomaraswamy, *Dance*, 26.
39. Havell, *Ideals*, 46.
40. Fenollosa, i, 30; Fergusson, i, 52; Smith, *Ox. H.*, 111.
41. Gour, 530; Havell, *History*, 111.
42. Coomaraswamy, *History*, 70.
43. Fenollosa, i, 4, 81; Thomas, E. J., 221; Coomaraswamy, *Dance*, 52; Eliot, i, xxxi; Smith, *Ox. H.*, 67.
44. Fischer, 168; Central Museum, Lahore.
45. Fenollosa, i, 81.
46. Coomaraswamy, *History*, fig. 168.
47. Ca. 950 A.D.; Coomaraswamy, *History*, fig. 222; Lucknow Museum.
48. Ca. 1050 A.D.; Coomaraswamy, *History*, fig. 223; Lucknow Museum.
49. Ca. 750 A.D.; Havell, *History*, f. p. 204.
50. Ca. 950 A.D.; Coomaraswamy, *History*, Pl. LXX.
51. Ca. 700; Havell, *History*, f. 244; a variant, in copper, from the 17th century, is in the British Museum.
52. Ca. 750; Coomaraswamy, *Dance*, p. 26.
53. Ca. 1650; Coomaraswamy, *History*, fig. 248.
54. Fenollosa, i, f. 84.
55. Fischer, *Tafel* XVI; Coomaraswamy, *History*, cvi; Boston Museum of Fine Arts.
56. Coomaraswamy, fig. 333.
57. Gangoly, O. C., *Indian Architecture*, xxxiv-viii.
58. Ibid., frontispiece.
59. Havell, *Ideals*, f. 168.
60. Metropolitan Museum of Art, New York City; Coomaraswamy, *History*, fig. 101.
61. Havell, *Ideals*, f. 34.
62. Ca. 100 A.D.; Coomaraswamy, XCVIII.
63. Ibid., xcv.
64. Havell. *History*, 104; Fergusson, i, 51.
65. Davids, *Buddhist India*, 70.
66. Havell, *Architecture*, 2; Smith, *Ox. H.*, 111; Eliot, iii, 450; Coomaraswamy, *History*, 22.
67. Spooner, D. B., in Gowen, 270.
68. Fischer, 144-5.
69. In Smith, *Ox. H.*, 112.
70. Havell, *History*, 106; Coomaraswamy, *History*, 17.
71. Havell, *Architecture*, 55.
72. Fergusson, i, 119.
73. Coomaraswamy, *History*, fig. 54.
74. Ibid., fig. 31.
74a. Fergusson, i, 55; Coomaraswamy, 19.
75. Fischer, 186.
76. Ibid., *Tafel* IV.
77. Ibid., 175.
78. Havell, *Architecture*, 98, and Pl. XXV.
79. Fergusson, ii, 26.
80. Havell, *Architecture*, Pl. XIV.
81. Fergusson, ii, frontispiece.
82. Coomaraswamy, LXVIII.
83. Fergusson, ii, 41 and Pl. XX.
84. Ibid., 101.
85. Fergusson, ii, Pl. XXIV.
86. Ibid., 138-9.
87. Coomaraswamy, *History*, fig. 252.
88. Havell, *History*, f. p. 344.
89. Havell, *Architecture*, Plates LXXIV-VI.
90. Fischer, 214-5.
91. Loti, 168; Fergusson, ii, 7, 32, 87.
92. E.g., the temple at Baroli, Fergusson, ii, 133.
93. Fergusson, i, 352.
94. Ibid., Pl. XII, p. 424.
95. Ibid.
96. Gangoly, Pl. LXXIV.
97. Coomaraswamy, *History*, fig. 211; Fischer, 251.
98. Fergusson, i, 448.
99. Macdonell, 83.

100. Coomaraswamy, *History*, fig. 192; Fischer, 221.
101. Ibid., 222.
102. Havell, *Architecture*, 195; Fergusson, i, 327, 342, 348.
103. E.g., Mukerji, D. G., *Visit India with Me*, New York, 1929, 12.
104. Coomaraswamy, *History*, 95, Pl. LII.
105. Fischer, 248-9; Fergusson, i, 362-6.
106. Ibid., 368-72.
107. Dr. Coomaraswamy.
108. Coomaraswamy, *History*, XCVI.
109. Ibid., 169.
110. Gangoly, 29.
111. Coomaraswamy, *History*, fig. 349; Gangoly, xi.
112. Exs. in Gangoly, xii-xv.
113. Candee, Helen C., *Angkor the Magnificent*, 302.
114. Ibid., 186.
115. 131, 257, 294.
116. 258.
117. Fischer, 280.
118. Coomaraswamy, *History*, 173.
119. Havell, *History*, 327, 296, 376; *Architecture*, 207; Fergusson, ii, 87, 7.
120. Smith, *Ox. H.*, 223; Frazer, R. W., 363.
121. Smith, f. 329.
122. Fergusson, ii, 309.
123. Ibid., 308n.
124. Lorenz, 376.
125. Chirol, *India*, 54.
126. Lorenz, 379.
127. Smith, *Ox. H.*, 421.

فصل بیست ودوم

1. Zimand, 31.
2. Smith, *Ox. H.*, 502.
3. In Zimand, 32.
4. Ibid., 31-4; Smith, 505; Macauley, i, 504, 580; Dutt, R. C., *The Economic History of India in the Victorian Age*, 18-23, 32-3.
5. Macaulay, i, 568-70, 603.
6. Dutt, *Economic History*, 67, 76, 375; Macaulay, i, 529.
7. Ibid., 528.
8. Dutt, xiii, 399, 417.
9. Sunderland, 135; Lajpat Rai, *Unhappy India*, 343.
10. Dubois, 300.
11. Ibid., 607.
12. Eliot, iii, 409.
13. Monier-Williams, 126.
14. Frazer, R. W., 397.
15. Ibid., 395.
16. Eliot, i, xlvi.
17. Rolland, *Prophets*, 119; Zimand, 85-6; Wood, 327; Eliot, i, xlviii; Underwood, A. C., *Contemporary Thought of India*, 137f.
17a. Rolland, 61, 260.
18. Ibid., xxvi; Eliot, ii, 162.
19. Brown, B., *Hindus*, 269.
20. Rolland, 160, 243; Brown, B., 264-5.
21. Rolland, 427.
22. Ibid., 251, 293, 449-50.
23. Ibid., 395.
24. Tagore, R., *Gitanjali*, New York, 1928, xvii; *My Reminiscences*, 15, 201, 215.
25. Thompson, E. J., *Rabindranath Tagore*, 82.
26. Tagore, R., *The Gardener*, 74-5.
27. Tagore, *Gitanjali*, 88.
28. Tagore, *Chitra*, esp. pp. 57-8.
29. Tagore, *The Gardener*, 84.
30. Thompson, E. J., 43.
31. Ibid., 94, 99; Fülop-Miller, 246; Underwood, A. C., 152.
32. Tagore, R., *Sadhana*, 25, 64.
33. *The Gardener*, 13-15.
34. Kohn, 105.
35. Zimand, 181; Lorenz, 402; Indian Year Book, 1929, 29.
36. "Close, Upton" (Josef Washington Hall), *The Revolt of Asia*, 235; Sunderland, 204; Underwood, 153.
37. Smith, *Ox. H.*, 35.
38. Simon, i, 37; Dubois, 73.
39. Ibid., 190.
40. Havell, *History*, 165; Lorenz, 327.
41. Kohn, 426.
42. Simon, i, 38.
43. Lajpat Rai, *Unhappy India*, lviii, 191; Mukerji, *A Son*, 27; Sunderland, 247; New York *Times*, Sept. 24, 1929, Dec. 31, 1931.
44. Wood, 111; Sunderland, 248.
45. Indian Year Book, 23.
46. Wood, 117.
47. Kohn, 425.
48. Prof. Sudhindra Bose, in *The Nation*, New York, June 19, 1929.
49. New York *Times*, June 16, 1930.

50. Hall, J. W., 427; Fülop-Miller, 272.
51. Ibid., 171.
52. Ibid., 174-6.
53. Gandhi, M. K., *Young India*, 123.
54. Ibid., 133.
55. Hall, 408.
56. Fülop-Miller, 202-3.
57. Ganadhi, *Young India*, 21.
58. Rolland, *Mahatma Gandhi*, 7.
59. Ibid., 40; Hall, 400.
60. Gray and Parekh, *Mahatma Gandhi*, 27; Parmelee, 302.
61. Simon, i, 249.
62. Fülop-Miller, 299; Rolland, *Gandhi*, 220; Kohn, 410-12.
63. Fülop-Miller, 177.
64. Ibid., 315.
65. Ibid., 186.
66. Gandhi, *Young India*, 869, 2.
67. Hall, 506; Fülop-Miller, 227.
68. Zimand, 220.
69. Fülop-Miller, 171-2.
70. Ibid., 207, 162.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date